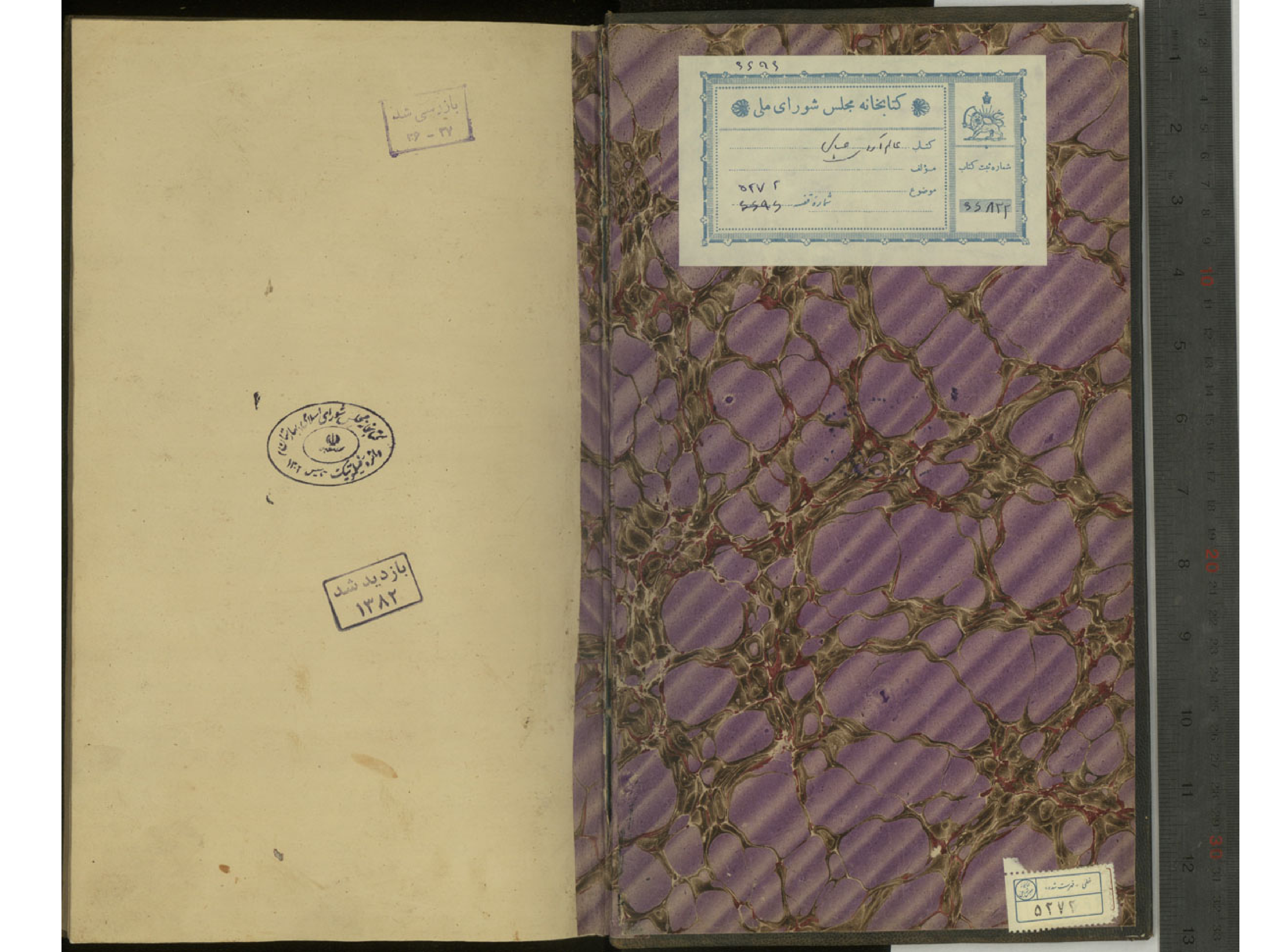
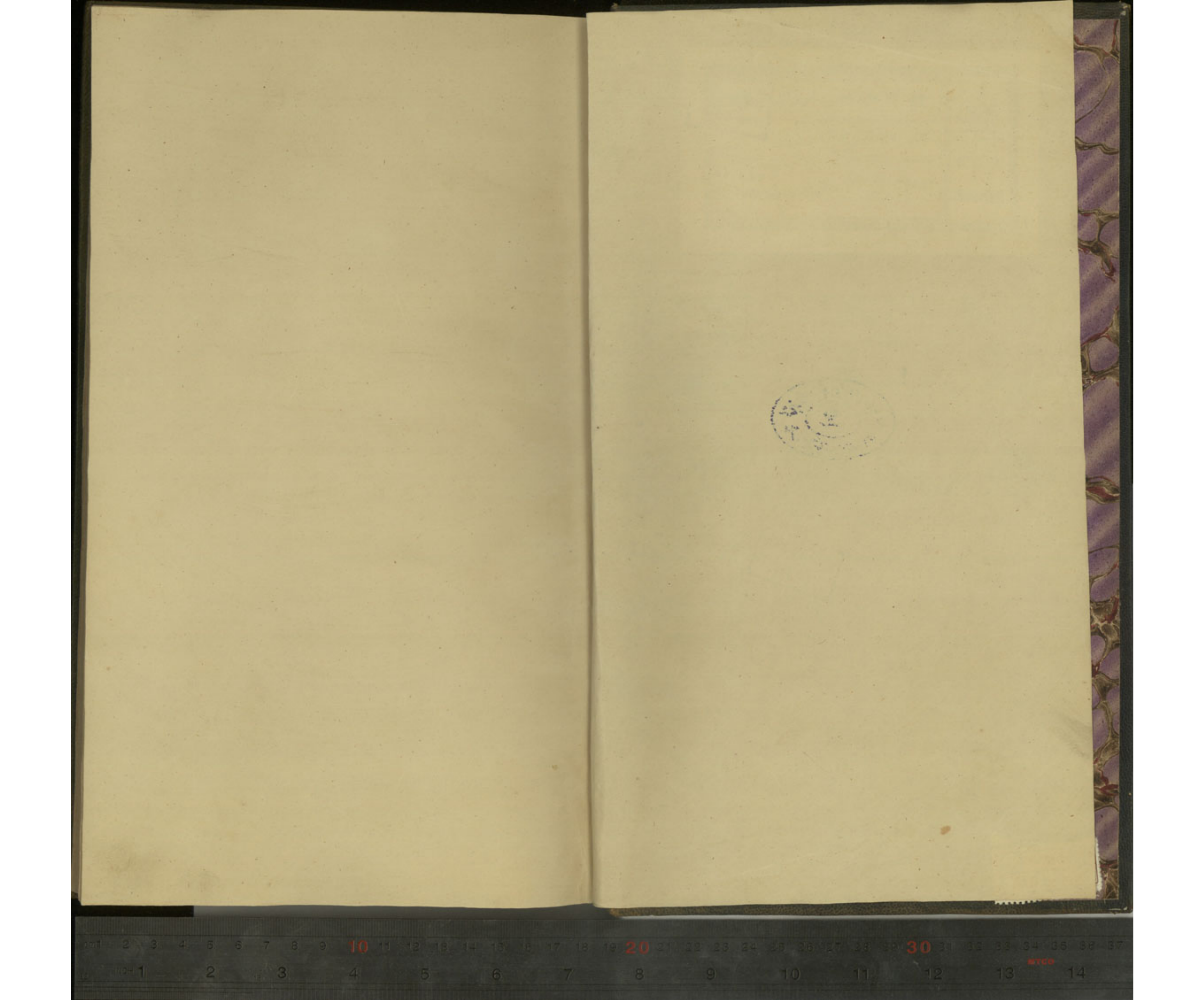


کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب عالم آرای عباسی
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
بازدید شد
۱۳۸۲





بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

بعد از حمد و سپاس خالق آسمان و زمین و ستایش و نیایش دادار جهان آفرین که عالم ابداع و ایجاد را بوجود
بادین داد و فرمانروایان عدالت نهاد انتظام داد و درود نامعدود بر سرور فرخنده انبیا سلطان مالک
اصطفا صلی الله علیه وآله وسلم و آل و عترت طاهره او خصوصا سرآغاز نسخه مفاخرت و مناقب اولیا و اصفیا
مصداق کلام صدق انجام **انا مدینة العلم و علی بابها** اب الائمة المعصومین صلوات الله وسلامه
علیه و علیهم اجمعین که خازنان جواهر علوم و خزاین دین و رهنمایان مسالک یقین اند بر رأی زرین خردمندان
سخن سنج که نکته نگاران صحایف دانش و معنی آرایان دقایق سخندانی اند پوشیده نماند که مسود این اوراق
اقل العباد اسکندر منشی در صدر صحیفه اول تاریخ عالم آرای عباسی مرقوم کلک بیان گردانیده که چون
توفیق الهی قرین حال و رفیق امانی و آمال گردد صحیفه دوم را از تاریخ مذکور بیمن اقبال مصون از اختلال
شهریار جوان بخت کامکار کامران خلاصه دودمان صفوت نشان صفوی بنیان فرمانروای اقالیم عدل و
داد ناسخ قوانین اکاسره و کیان و جمشید لؤلؤی عمان جهانداری گوهر یکتای خلافت و شهریاری غلام
باخلاص حضرت شاه ولایت پناه اعنی خاقان گیتی ستان گردون بارگاه شاهی ظل الهی که فروغ انوار
معدلتش خورشیدآسا روشنی بخش عرصه جهانست در دو مقصد نگاشته کلک بدایع نگار گرداند **مقصد اول**
از جلوس سعادت مأنوس تا نهایت سی سال که بقرن سعادت اقتران ایام فرماندهی فرمانده زمانست **مقصد دوم**
از آغاز قرن دوم که بزمان حضرت صاحب الزمان متصل باد بذیل تذکره حکایات غریبه و روایات عجیبه در کار چون



مقصد اول بنوعی که از پیش گذشت رقم تحریر و نگارش یافت اکنون شروع در مقصد ثانی کرد امید که بیمن الطاف الهی
از عمر امان یافته این نسخه عالم آرا چنانچه مکنون خاطر اخلاص گزین است رقم اختتام پذیرفته این تازه نهال بستان
سخن گذاری از جوی بار فیض فضل الهی سرسبز و شاداب گشته بر حسب خواهش و آرزو ثمره مراد بار ور
گردد و ما توفیقی الا بالله **آغاز قرن دوم سنه بلان ییل ترکی مطابق ست و عشرین و الف هجری سال**
سی و یکم جلوس عباسی است سخن پرداز اینگونه ترانه چنین گوید از احوال زمانه که در وقایع سنه
سابق مطابق خمس و عشرین و الف تحریر یافته که در زمستان این سال قشلاق همایون در دانقی قرار یافته
بجهت اقامت اشرف منازل خوب و حمام مرغوب ساخته و پرداخته ارکان دولت و اعیان حضرت هر یک رواقها
و منظرهای محبوب و نی ترتیب داده زمستان در آن مکان بهجت فزا بخوشی و خوبی گذرانیدند و چون ایام شتا
منتهی گشته بهار خجسته آثار قدم بر بساط دلکشی عالم آرائی نهاد و نوروز فیروز بهزار گونه بهجت و روح افزائی
طراوت بخش عالم نشاط گردید یعنی خورشید جهان آرا بعد از انقضای نه ساعت و چهل و دو دقیقه روز
دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول از سر منزل حوت بیرون خرامیده پرتو سعادت بر برج حمل انداخت
آغاز بهار دلکشانست ایام لطافت هواست دلها بنشاط شادمانست چون عارض دلربا جهانست
چون روزی چند از ایام نشاط افروز نوروز گذشت و هوای دانقی روی بگرمی آورد از یورت قشلاق
کوچ واقع شده رایات شهریار زمان بجانب ییلاقات گرجستان در حرکت آمد از سوانح اقبال که در آن ایام
میمنت فرجام بظهور آمد **فتح قلعه قرلانقوچ** است که جمعی از کفره گرجستان بدان حصن حصین برآمده اظهار بغی و
طغیان مینمودند و آن قلعه عالی اساس بر فراز کوهی رفیع و زیر قله منیع واقعست که از هیچ طرف سرکوبی ندارد و
ارتفاعش بمثابه که از کاه قلعه تا مکانی که محافظان اقامت دارند پانصد و شصت زینه پایه بالا می باید رفت
و بی تکلف اگر قلعه مذکور سوای آب انباری که از آب باران پر میشود چشمه آبی میداشت کمند تسخیر هیچ والا کوهی
بر کنگره مجره مثال آن قلعه سپهر تمثال نمیرسید درینوقت بمحض اقبال مصون از اختلال همایون اعلی رعب و هراس
بی قیاس در دلهای گرجیان بی ایمان راه یافته دست در دامن استیمان زدند و بکرات خان والی کارتیل را
شفیع خود ساخته بیرون آمده قلعه را سپردند و محصوران از عواطف خسروانه خلعت امان پوشیده بعضی که اراده
ملازمت بکرات خان داشتند بکارتیل رخصت یافته بعضی دیگر بدار الامان فرح آباد جنت بنیاد رفته از حوادث

زمان اسودگی یافتند و چندی از تفنگچیان موکب شاهی بحراست قلعه مأمور گشتند درخلال این حال بمسامع جلال
رسید که گروهی از بقیة السیوف گرجیان که از بیم تیغ و سنان غازیان در جنگلها و بیغولها خزیده بودند
در ولایت قسق جمع آمده در مقام خلاف و شقاق اند چون نایرهٔ غضب درباره آن بیدولتان افروختگی
داشت و هنوز شعلهٔ غضب انطفا نپذیرفته بود فوجی از افواج قاهره را بر سر آن بخت برگشتگان خونگرفته
فرستادند و متعاقب آنگروه زمان بیگ یوزباشی غلامان نیز با فوجی از غلامان به نهب و اسر آن
مأمور گردانیدند و زمرهٔ مجاهدان چون بلای آسمانی ناگهان بسر وقت آن خونگرفتگان رسیده جمعی کثیر
از کفرهٔ فجره بدست در آمدند از نام‌آوران معتبر و بسیاری از نصارای بداختر بعضی طعمهٔ شمشیر و بعضی دیگر
با کودکان و زنان بقیة السیف اسیر و دستگیر گشتند و گرفتار انرا باردوی همایون آوردند و مورد
تیغ یاسا و عقوبات گوناگون گشته در سیاستگاه قهرمانی جان بسختی میدادند چون خاطر انور
از مهمات گرجستان کاخت فراغت یافت رایات جلال بجانب تفلیس در حرکت آمد و بکراتخان
والی کارتیل بلوازم خدمت و میزبانی پرداخته زیاده از معمول تنسوقات شاهانه و خلع فاخره پادشاهانه
شرف امتیاز یافت و از آنجا عنان عزیمت بجانب سخوت معطوف گردانیده چند روز در منازل
ملک تابک نواده ملک میرمن سخوتی که از زمرهٔ یکجهتان صادق العقیده این دودمان مقدس اند
عشرت پیرا بوده از آنجا لوای توجه بر ییلاقات کوکچه دنگیز افراختند و روزی چند در منتزهات سواحل بحر
کوکچه و آن سرزمینها با خضرت مینو مثال و چشمه‌های آب زلال کوثر تمثال آن دشت و جبال روزگار بخرمی
و خوشدلی گذرانیدند

ذکر لشکر فرستادن بر سر ارض روم بسرداری قرچقای خان سپهسالار ایران و از آنجا بجانب خطه وان

در آن اوقات که ییلاق کوکچه دنگیز مخیم سرادقات اقبال بود متواتر
از جانب روم جواسیس آمده خبر رسانیدند که سلطان احمد خان پادشاه ملک روم سر از مصالحه که
در سال گذشته مجددا بوساطت محمد پاشا سردار تمهید یافته بود پیچیده و باغوا و افساد اضداد
محمد پاشا را بتقصیر متهم ساخته از منصب وزارت اعظم معزول گردانید و چنانچه در قضایای سال گذشته
اشاره شد خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار گردانیده و مقرر گشته که درین سال در محال اناطولی قشلاق
اختیار نموده در اول بهار سال اینده باتفاق جانی بیک گرای خان پادشاه تاتار لشکر بدیار عجم کشد و خلیل پاشا

باگروهی از قاپوقولی که عبارت از عساکر درگاه عالیست از جمیع استنبول بیرون آمده متوجه محل قشلاق است
بعد از تحقیق این اخبار از تدابیر صائبه که اولین مصالح ملکداری است چنانچه سخنوران پیشین گفته اند
بشمشیری یکی تا ده توان کشت ، برایی لشکری را بشکنی پشت ، رأی ملک آرا اقتضای آن کرد که حدود ارض روم
و وان را که محل عبور عساکر روم است از ضمایت و ناطق پرداخته نوعی نمایند که در سال آینده از نایابی ذخیره
و عسرت و تنگی عبور لشکر روم از آن دیار دشوار گردد لهذا قرچقای خان را که بیمن تربیت شاهانه و ظهور عقل
و کاردانی شایسته سرداری بود بلقب ارجمند سپهسالاری امتیاز بخشیده سردار لشکر ظفر پیکر گردانیدند
و چند روز در قرچ بلاغ کوکچه بسامان عساکر ظفرنشان پرداخته اورا با فوجی از جنود منصور بدان خدمت
مأمور گردانیده روانه نمودند و موکب همایون فال از ییلاق مذکور شکار کنان بکنار آب ارس آمده از آنجا
عبور فرموده از راه گرگر متوجه اهر شدند و بعد از زیارت مرقد منور حضرت سلطان السالکین شیخ
شهاب الدین اهری قدس سره اغرق را در قصبهٔ اهر گذاشته جریده و سباهی بقصد زیارت حضرت
سلطان الاولیا و برهان الاصفیا صفی الملة والدین و مراقد متبرکهٔ مشایخ عظام صفویه نور الله مراقدهم
بدار الارشاد اردبیل توجه فرمودند و قرچقای خان با عساکر نصرت نشان بخدمتی که مأمور بود بنحوی که ینبغی
اقدام نموده اول بجانب ارض روم رفته تا پای قلعه عنان باز نکشیدند حسن پاشا که از وزرا و پاشایان
معتبر رومیه و بیگلربیگی ارض روم بود از صدمت سپاه منصور در شهر و قلعه خزیده قدرت مقابله و مدافعه نیافت
و گروهی از شجعان رومیه که اظهار تجلد نموده بیرون آمده بودند تاب صدمه مقدمة الجیش دلیران سپاه قزلباش
نیاورده بعد از محاربه و ستیز و آویز منهزم گشته بشهر در آمدند و غازیان جلادت شعار تا پای حصار رانده جمعی
از رومیه قتیل و جمعی دستگیر شدند و قرچقای خان چند روز خیام اقامت در آنولایت نصب نموده فوج فوج
افواج قاهره را باطراف و جوانب تاخت فرستاده جنود قزلباش تمامت آنولایت را به نهب و غارت از حیز
انتفاع و زراعت انداخته دقیقه از دقایق ویرانی فرو گذاشت ننمودند و از آنجا مقضی المرام روی توجه بجانب
ولایت وان آوردند و چون محمد پاشا تکلو که بیگلربیگی وان و بین الجمهور تکلو پاشا مشهور بود و بکثرت
لشکر و افزونی جاه و حشمت و دلیری و شجاعت از سایر پاشایان امتیاز داشت و در سال گذشته در سلماس
با پیربوداق خان والمر محاربه نموده غالب آمده بود از باده نخوت و غرور سرمست گشته دعویهای بلند میکرد

وبعضی از ارباب رأی وتدبیر حزم ودور اندیشی منظور داشته صلاح نمیدیدند که بر سر وان روند زیرا که جنود
قزلباش سفر ارض روم کشیده اند واسبهای ایشان از بسیاری تردد وتک ودو از کار مانده و
تکلو پاشا وسنجق بیگیان وان با اسبان آسوده ولشکر بسیار جمعیت نموده منتهز فرصت ومستعد
کارزار اند مبادا چشم زخمی رسد بعد از مشاوره وکنکاش از امرا عظام وریش سفیدان لشکر هر کس را
درخور عقل ودریافت آنچه بخاطر میرسید القا مینمودند آخر الامر قرار یافت که چون پاشای مذکور ومیران
عشایر اکراد که در وان جمعیت نموده اند از تقریر واردین مکرر استماع شده که زیاده از پانزده هزار نیستند
بلکه کمتر اند درینصورت پهلو از محاربه آنگروه خالی کردن واین مسامحه نمودن لایق دولت قاهره ونام
وناموس قزلباش نیست از عساکر منصوره هر کس اسب زبون داشته باشد بجانب تبریز رخصت
دهیم وفوجی از دلیران عرصه هیجا از سوار وپیاده وتفنکچی انتخاب نموده با وثایق الطاف الهی وجنود
اقبال شاهی روی توجه بصوب دشمن آوریم وامیدواریم که ظفر ونصرت قرین حال منسوبان دولت
روزافزون گشته بفتح وفیروزی اختصاص یابیم اکثر اعیان سپاه این رأی را پسندیده داشتند
ندای کوچ بجانب وان در دادند وچون یکدو مرحله قطع شد قضیه بس عجیب ولطیفه بس غریب از پرده
غیب رخ نمود واز لطایف غیبی تکلو پاشا بمدلول این مصرع که ع نی دست تو باید خبر نه تیغ تو
آلودگی بمکافات غرور وپندار ودعویهای بلند بی ادبانه یافته بمدت اکراد حکاری بقتل آمد

ذکر کشته شدن محمد پاشای تکلو پاشا ویحیی بیگ ولد ذکریا خان به تیغ یکدیگر بامداد وتقدیر ملک دادگر

کیفیت این واقعه غریبه که از ثقات مسموع گشته چنانست که تکلو پاشا بنوعی که بتجربه پیوست در میانه
رومیه بتهور ومردانگی ودلیری ودلاوری اشتهار یافته ودر ازاء خدمات وجان سپاریها که دراغوش
خانواده عثمانی از وصادر گشته بود بمرتبه بلند ایالت وپاشائی ترقی کرده درین هنگام بیگلربیگی
ولایت وان بود وچون خفیف رفتن قرچقای خان سپهسالار با معظم سپاه قزلباش بطرف ارض روم
نزد او بتحقیق پیوست از غرور بلند پروازی بخیال محال دست بر دامن امرا اکراد ومیران قبایل وعشایر
وارتفاع خود را جمع آورده با ده دوازده هزار کس از وان بیرون آمد ودر نواحی تبریز آشوب انداخته بنهب
وغارت آنحدود پرداخت چون بقراره خوی حوالی چالدران رسید متفحص گردید که لشکر فیروزی اثر قزلباش

از ارض روم مظفر ومنصور عود نموده عزیمت جانب وان دارند اراده خاطرش آن بود که بقیه سپاه اکراد ومیران
سنجق وسرخیلان عشایر را که تا غایت جمع نشده باشند جمع آورده بحرب وقتال ومدافعه جنود اقبال
پردازد امرا اکراد که در آنجا با او بودند صلاح در محاربه ندیده با یکدیگر قرار دادند که هر یک بجا ومقام خود رفته
بحفظ حال اهل وعشیرت واستحکام امکنه وحفظ حال قلاع خود پردازند زیرا که چون قزلباش بدان دیار
رسد آتش بلا بالا گرفته ولوله وآشوب در میان قبایل وعشایر افتاده تفرقه وپراکندگی روی خواهد داد
اولی آنست که پاشا نیز بجانب خطه وان بازگشته نگهداشتن شهر وقلعه نماید که اکثر عساکر بجهت صیانت
عیال وحفظ ناموس ومال از سر او پراکنده گشته استعداد محاربه نخواهد داشت ضیاء الدین ولد شرف خان
بتلیس بدین عزیمت عنان از موافقت پاشا کشیده بی اجازه در خفیه بجانب بتلیس رفت یحیی بیگ
ولد ذکریا خان نیز که میر عشیرت حکاری وسردار آنطایفه بود اراده رفتن کرد چون این مقدمه مسموع پاشا گردید
مانع رفتن گشته چاوشی بطلب او فرستاد واو تمهید معذرت پرداخته تساهل مینمود چاوش
بی اندامی کرده بدشنام رسانید وشمشیر تهدید کرد بدیده جاهلی از ملازمان یحیی بیگ تاب بی اندامی
چاوش نیاورده شمشیری بجانب او انداخت چون دست فتنه دراز وتیغ حادثه تیز بود زخم کارگر آمده چاوش
بقتل رسید تکلو پاشا از وقوع خبر یافته شعله غضبش زبانه کشیده جمعی را فرستاد که جبراً وقهراً او را بیارند
فرستادگان وقتی رسیدند که اردوی لشکر حکاری کوچ کرده خود نیز با خواص واعیان روانه بود از فتنه اندیشیده
مخالفت صریح ننموده نشست کرده در مرافقت آنجماعت باردوی پاشا آمد در حین ملاقات پاشا با او خشونت آغاز
نهاده دست بقایمه شمشیر برده بجانب او دوید یکدو نفر از ملازمان معتمد یحیی بیگ که رفیق او بودند تصور آنکه
پاشا قصد کشتن او دارد بی تأمل دلیری کرده پیش دویده زخمی بر پاشا زدند خدمتکاران پاشا نیز شمشیر کشیده
زخمی بر یحیی بیگ زدند از تقدیر الهی واقبال شاهی هردو بآن زخمها از هم گذشته راه عدم پیمودند واز طرفین
چند کس دیگر کشته گشتند چون سردار هر دو گروه از میان رفته بود وآوازه ورود لشکر قزلباش لحظه فلحظه
میرسید ولوله وآشوب در میان سپاه افتاده هیچ طرف پروای نزاع وانتقام از یکدیگر نکرده هر کس بحفظ
حال خود پرداخت رومیه بجانب وان بازگشته طبقات اکراد هر یک بمکان خود رفتند وبنیروی اقبال
آن جمعیت روی به پراکندگی آورده دو دشمن قوی بدین آسانی دفع شد این یحیی بیگ پسر ذکریا خان است که

پدر بر پدر میر عشیرت حکاری ومنصرف الکاهوروئی بود دعوی اولادی عباس بن علی علیه السلام نموده خود را
باعتقاد فرق شیعه سید میشمارند چون مخالفین شیعه جز بنی فاطمه را سید نمیشمارند رومیه ایشانرا
در دعوی سیادت مسلم نداشته در احکامی که باسم او و پدرش صدور یافته لفظ سیادت مرقوم نساخته اند
چون ذکریا بیک پدر یحیی بیک اظهار عقیدت و اخلاص بنواب کامیاب شاهی ظل الهی نموده همیشه عرایض
اخلاص فرستاده خود را از زمرهٔ یکجهتان درگاه میشمرد و حضرت اعلی را بجهت نسبت سیادت و سمت
عباسیگری شفقت خاص با و بود بلقب ارجمند خانی سرافراز فرموده بودند یحیی بیک بدولتخواهی رومیه
بر اوضاع پدر انکار نموده بجانب پاشایان پدر رأیی اختیار کرده ایل و عشیرت والکاهوروئی را منصرف
شده در مخالفت گروه قزلباش اظهار مینمود و از و نسبت به پدر بی اندامی بسیار واقع شده بود عاقبت
نتیجه بدباطنی و عقوق والد ظهور یافته چرخ مشعبد باز چنین شعبده باخت ع چه خوش بود که برآید
بیک کرشمه دو کار الحاصل چون خبر این واقعه بقرچقای بیک خان و امرا رسید در رفتن مسارعت نموده بجانب
وان شتافتند و آنحدود را نیز بدستور ارض روم نهب و یغما نموده از حیز زراعت و آبادانی انداخته مقضی المرام
مراجعت نمودند و در حینی که موکب همایون اعلی از دار الارشاد اردبیل عود نموده دار السلطنه تبریز از غبار
موکب معلی عطر بیز بود بتشرف پای بوس مشرف شدند ذکر آمدن خلیل پاشا سردار بدیار بکر و لشکر کشیدن
بحدود قلمرو علیشکر و انتقال سلطان احمد خان پادشاه روم از دار الملک حیات بعالم دیگر و جلوس برادرش
سلطان مصطفی و حالات سانحه چون بنوعی که مرقوم گشت سلطان روم خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار کرده
با جنود موفور و عسکر غیر محصور روانه سرحد قزلباش گردانید که درین سال در سرحد قشلاق کرده در بهار آینده
بالکاء قزلباش لشکر کشد و سردار مذکور بنابر خرابی و ویرانی که در ارض روم واقع شده بود ولایت دیاربکر را
بجهت قشلاق اختیار نموده در آنجا رحل اقامت انداخت و جانی بیک گرای پادشاه طبقه تاتار ولد مبارک گرای
که با جنود تاتار بمعاونت رومیه آمده بود در محل مناسب قشلاق داده جنود رومی و تاتار را باطراف و جوانب
که معمور و آبادان بود فرستاد در آن سال از طایفه تاتار خرابی بسیار در الکاء رومیه واقع شد بعد از وقوع این
حالات رأی جهان آرا نیز بدان متعلق گشت که قرچقای خان که رتبه سرداری و سپهسالاری یافته بود در برابر
خلیل پاشا سردار روم در سرحد آذربایجان گذارند لهذا مشار الیه را با فوجی از افواج قاهره در دار السلطنه تبریز

نصب کرده گروهی از عساکر نصرت نشان را که بتقصیر خدمت کرجستان متهم بودند در تبریز گذاشتند از سوانح تعیین
مواجب و مرسومات همه ساله ملازمان همیشه مکنون خاطر انور بود که عساکر منصوره ملازمان رکاب اشرف
حتی شاگرد پیشگان علاحده مواجب همه ساله از محل معین داشته باشند که هر ساله از آن محل بازیافت
نموده سرگرم خدمت باشند و از تردد دیوان و دفتر و طلب تنخواه مواجب و مرسومات فارغ گردند درین
اوقات متوجه انجام این امر گشته کل طلب عساکر را مجملاً از آنقدر محال مرحمت فرموده بعهده عالیجناب
اعتماد الدوله میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی که عنوان این صحیفه اقبال بذکر محامد آن دستور دستور
ملک خصال مشحون است کردند که با ارباب قلم دفترخانه همایون درین زمستان در تبریز توقف نموده
هر گروه هر کس را از محلی که مناسب آنکس باشد قرب و بعد مساکن و رضاء صاحب مواجب را منظور
داشته اسم باسم تشخیص دهند و برات هر یک را فرداً فرداً بقید همه ساله بدست او دهند و عالیجناب اعتماد
الدوله و مستوفیان عظام حسب الامر اعلی در تبریز توقف نموده تا آخر سال که چهار ماه بود خدمت مذکور را
بنوعی که مأمور بودند بتقدیم رسانیدند راقم حروف نیز با چند نفر از محرران دار الانشاء همایون بجهت تحریر
احکام در خدمت مخادیم عظام چهار ماه شبانروز بدان شغل عظیم پرداختیم القصه حضرت اعلی بعد از انجام
مهمات ضروری سرحد بسعادت و اقبال متوجه قشلاق مازندران بهشت نشان شدند که در بهار خجسته آثار
آنچه در مشیت الهی و اراده و تقدیر ملک قدیر بوده باشد از مکمن غیب بعالم ظهور آید دیگری از سوانح
اقبال آنکه خلیل پاشا در دیار بکر از جنود رومیه قالش ملک پاشا را باتفاق عمر بیک میر سنجق عشیرت شهبان و
گروهی از سپاه غارتگر تاتار بقصد تاخت و غارت قلمرو علیشکر بجانب کویه و شهرزور فرستاد و آنگروه
از کویه گذشته روی توجه بصوب قلمرو علیشکر آوردند و در آنحدود دست بغارت و چپاول گشاده باعث
نفرت خلق الله بودند حسین خان حاکم لرستان و قاسم سلطان ایمانلو افشار که در سرحد قلمرو مذکور بود از ورود
سپاه مخالف آگاه گشته بیکدیگر ملحق شده بمدافعه و مقابله شتافتند در حدود ماهی دشت تلاقی عسکرین
روی داده فیما بین محاربه عظیم و نبرد قوی وقوع یافت و مخالفان به نیروی اقبال همایون و قوت دولت
روز افزون انهزام یافته افواج قاهره مظفر و منصور گشتند قالش پاشا در معرکه بقتل رسید و عمر بیک حاکم شهربان
زنده گرفتار گشت جمعی کثیر از جنود رومیه و تاتار و اکراد بقتل آمده از جنود ظفر ورود کسی که اسم و رسمی داشته باشد

فایز شده و نسبتی چنان بعساکر نصرت نشان ترسید و حقیقت این فتح که مقدمه فتوحات غیبی بود بمسامع جلال
رسید افراد مذکور بتفقدات شاهانه سرافراز شده عمر بیک را بعلی قلیخان شاملو سپردند که در ری نگاه دارد
ع دیگر خبری از و نیامد **دیگر از سوانح قضیه ارتحال سلطان احمدخان است** که در خلال این حال بظهور پیوست
و از ثقات مترددین چنین استماع افتاد که بعد از فرستادن خلیل پاشا سلطان احمدخان پادشاه
روم را در فصل پاییز این سال بیماری عارض گشته چون مرض مهلک بود معالجه و مداوای اطبا مفید نیفتاد
در همان چند روز ناکام عالم جوانی و لذات زندگانی را وداع کرده در محمیه استنبول رخت بمنزل
آخرت کشید و از مآثر نقض عهد و پیمان که من جانب الله ممنوع و بین الخلایق مذموم است از عمر و دولت
تمتعی نیافت و در عمارتی که خود در استنبول ساخته بود مدفون گشت دو پسر کودک داشت بزرگتر سلطان
عثمان که دوازده ساله بود و کوچکتر سلطان مراد که شش ساله بود ریش سفیدان سلسله آل عثمان خصوصاً
قزل اقاسی که بغایت معتبر و صاحب اختیار سرای پادشاهی است بجهت حداثت سن و خوردسالی
پسران زمام سلطنت و پادشاهی در قبضه اقتدار سلطان مصطفی برادر او که بخبط دماغ و شورش مزاج
منسوب میداشتند و بدین سبب از دست برادر خلاصی یافته سالم مانده بود و عورات در حرم نگاه میداشتند
آوازه جلوس او را در اکناف شایع ساختند از مترددین دیار روم مسموع میگشت که سلطان مصطفی لشکر
بدیار عجم فرستادن و محاربه با مسلمانان قایل گشتن نمودن را بسیار کاره بود و در ایام برادر از وفور آگاهی
با شورش دماغ و سودای طبیعت ملاحظه نموده از معقول حکایت بر زبان او میگذشت در وقت که بر سریر
سلطنت قرار گرفت باراده خود با مصلحت قزل اقاسی و ارکان دولت با گروه قزلباش بصلح مایل و راغب
گشته قاسم بیک سپهسالار مازندران را که دو سال قبل از این بنوعی که مرقوم گشته همراه انجلو جاوش ایلچی روم
و اسرای رومیه از رعایان با مکتوب صداقت اسلوب دوستانه و تحفه و هدایا برسم رسالت
فرستاده شده بود و سلطان احمدخان از عناد و استکبار از مصلحت پشیمان گشته در باره او تغافل ورزیده
راه ملاقات نداده بود و در رعنت قلعه استنبول محبوس نگاه میداشتند طلب داشته بقاعده و آیین مقرر
دیده و قاسم بیک شرف ملاقات و دستبوس دریافته تحف و هدایا گذرانیده رخصت انصراف یافت شرح
آمدن او و سوانح حالات که بظهور پیوست در سال آینده مرقوم قلم وقایع نگار میگردد **دیگر از سوانح** تمکن و استقرار

خان احمد خان ولد هلوخان اردلان است بر حکومت ملک موروث شرح واقعه آنکه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی خان احمد
در سال گذشته بنجر بسوبت خان احمد خان را که از عهد صبی در ظل تربیت و رأفت شاهانه نشو و نما یافته بود
نزد پدرش فرستادند که چون او در اکبر سن و شیخوخیت دریافته من بعد نزد پدر بوده اگر اراده ازلی بحکومت او
تعلق گرفته باشد بمقتضای ربانی بعد از ارتحال پدر بپسر جانشین باشد و هلوخان از آنجا که مقتضای طبع
بشریت است که تا رمقی از حیات باقیست باختیار از تعلقات دنیویه تخصیص ملک و حکمرانی و جاه
و بزرگی که قطع تعلق نمینماید متوهم و متصور آنکه مبادا پسر او را بی اختیار سازد از او خایف گشته پیش خود
راه نداده بود و مدتی از پدر دور میگشت در این سال در حینی که هلوخان از حکومتگاه خود بیرون رفته بتحت
استحکام یکی از قلاع در محل دیگر بود خان احمد خان با چند نفر از هواخواهان پوشیده و پنهان بحکومتگاه
پدر رفته بلطایف الحیل خود را باندرون حصار افکنده بر آن حصار استوار که مشحون بخزاین چند ساله پدر
بود مستولی گردید و بقبایل و عشایر اردلان صلای انعام و احسان در داده جمعی کثیر از خواص و اعیان
بر سر او جمع شده حکومت او را پذیرفتند هلوخان چون بر این حال اطلاع یافت چاره بجز رضای خویش
و تدارک خاطر پسر ندیده از عجز و ناتوانی و ضعف قوای جسمانی دست در فتراک رضای پسر زد و بالضروره ملک
و مال باو گذاشته حسب الصلاح پسر روی توجه بدرگاه عالم پناه آورد و در معذرت ناقرمانیها که در این چند
سال از او بظهور پیوسته بود کوشید و حضرت اعلی مجدداً آنکه پسر خود را ضرورتاً به بندگی این درگاه فرستاده
بود از او اغماض نمود بدینقال کوپا کردید **و** رسمی است که مالکان تحریر **:** آزاد کنند بنده پیر **:** حضرت اعلی
نظر بر خدمات دیرین آن سلسله عنایت و التفات در باره او مبذول داشته مقرر فرمودند که بدار السلطنه
اصفهان رفته بقیه عمر در آن عشرت آباد مینو سرشت **ع** برآسود خاکش بخاک بهشت **:** رحل اقامت انداخته
در سایه معدلت و رأفت شاهانه روزگار گذرانیده از حوادث دوران و فتن و فتوری که لازم حکام زمان است
برکنار باشد هلوخان در اوقات سنین عمر از هشتاد تجاوز نموده در عشر نود بود اما از صورت حالش
معلوم میگشت که زیاده از هفتاد سال عمر داشته باشد **سانحه دیگر آمدن جنود اوزبک بخراسان و محاربه**
نمودن محمد ابراهیم خان حاکم مرو با اوزبکیه شرح واقعه آنکه در اواخر پاییز و اوایل زمستان این سال امام قلیخان اوزبک
والی ماوراءالنهر موازی سی هزار کس از جنود بخارا با سرکردگی بندر طغای دیوان بیگی یاغستی بتاخت خراسان

فرستاده و ایشان از آب آمویه عبور کرده بحدود مرو آمدند و از آنجا بابیورد آمده از راه دره جز تا حدود نشابور
تاخت کرده از عبور ایشان مضرت و آسیب بسیار بجماعت بیات و چمشکزک و غیرهم رسید اراده
تاخت مشهد مقدس داشتند که خبر محاربه محراب خان با لشکر حصار بایشان رسیده خوف و
هراس بانگروه مستولی گشته تاب توقف نیاورده در کمال سراسیمگی و اضطراب راه مراجعت پیش
گرفتند و کیفیت محاربه مذکور برین نهج است که موازی یکهزار و پانصد نفر بهادر نامدار اوزبکیه حصار شادمان
که همراه افغت دیوان بیگی مذکور مأمور بوده‌اند متعاقب او می‌آمده‌اند که بلشکر ملحق گردند سرداران گروه
تولک بهادر و دوستم میرزا بودند چون از مرو گذشته دو سه فرسنخ راه قطع نمودند محراب خان
از گذشتن ایشان خبر یافته با یکهزار نفر جوانان کارآمدنی قزلباش و تفنگچیان قدر انداز از قلعه
بیرون آمده بر سر آنگروه رفت چون طلیعه لشکر قزلباش نمایان شد اوزبکیه فرود آمده خیمها در یکدیگر
کشیده بودند پیش اردوی خود را چپر کرده اسبان خود را پناه خود کرده پیاده بجنگ مشغول گشتند
محراب خان چون معلوم کرد که اوزبکیه بمقابله درنیامده اسبها را حصار خود ساخته پیاده جنگ مینمایند
تفنگچیان خود را پیش انداخته مقرر کرد که اسبها را بتفنگ زده ابتر بی اسب کنند تفنگچیان حسب الفرموده
عمل نموده از آسیب گلوله تفنگ اسب بسیار سقط شده جمعی کثیر از بهادران اوزبکیه راه عدم پیمودند
و ضعف و سستی بحال آن طایفه راه یافت بعد از ظهور عجز و علامت انکسار غازیان هجوم نموده
بیکبار حمله آوردند اوزبکیه تاب صدمه قزلباش نیاورده بجانب اسبهای خود دویدند که شاید
سوار شده راه فرار پیمایند بعضی سوار شده بعضی دیگر فرصت سوار شدن نیافتند لحظه پیاده جنگی
کرده بقدر قدرت و توان دست و پای زدند و شکست عظیم یافته تا موازی پانصد نفر بقتل در آمده
دویست و پنجاه نفر دستگیر شدند تولک بهادر و دوستم میرزا هر دو گرفتار شدند بقیة السیف پیاده
و سوار سر بصحرا نهادند محراب خان جمعی از غازیان را بتعاقب گریختگان مقرر کرده تولک بهادر و دوستم میرزا
هر دو بتضرع در آمده خاکپای مبارک حضرت شاه قسم دادند و التماس نمودند که چون الله سبحانه و تعالی
غازیان فتح و ظفر کرامت کرد بتصدق فرق مبارک اشرف از خون بقیة السیف درگذشته دست از تعاقب
منهزمان باز دارد محراب خان حسب الالتماس ایشان لشکر را بموجب عظمی از عزیمت تعاقب درگذشته

وزیاده

وزیاده ازین خارج قلعه بودن صلاح ندانسته مراجعت نمود و حقایق احوال بعرض عاکفان سده جلال رسانیده
ده نفر از گرفتاران که اسم و رسمی داشتند با سرداران بدرگاه جهان پناه فرستاده تتمه بیاسا رسیدند
رستم محمد خان ابن ولی محمد خان که در هرات بود کس بخدمت اشرف فرستاده التماس اطلاق اسیران نمود
حضرت اعلی ایجاب ملتمس او فرموده بهادران مذکور را آزاد کرده نزد رستم محمد خان فرستادند که در خدمت او
بوده باشند اما ایشان چهار پنج روز بیش توقف ننموده بطریق فرار بجانب حصار شتافتند **دیگری**
از سوانح اینکه درین سال قاضیخان سیفی الحسنی که صدر بود از آن منصب معزول گشته قاضی سلطان تربتی که از
سادات موسوی تربت حیدریه و متولی سرکار فیض آثار روضه رضویه بود بدین رتبه عالی ارجمندی یافت
و تولیت سرکار فیض آثار بمیرزا محسن رضوی ولد میرزا الغ که بشرف مصاهرت حضرت اعلی سرافرازست تفویض
یافت از تقدیرات ایزدی در همان روز که قاضی سلطان بمنصب صدارت سرافرازی یافت بیماری برو طاری
گشته روز بروز مرض ازدیاد و علل اشتداد پذیرفت هفت روز پهلو بر بستر ناتوانی داشت روز هشتم
در حدود دار الارشاد اردبیل بر مثال حیات توقیع ختم کشیده برحمت ملک جلیل پیوست بر یک مثال
طغرای صدارت او کشیده شده روز اول مهر کرده ممضی نگشت بعد از فوت او منصب صدارت بمیر
رفیع الدین محمد ولد میر شجاع الدین محمود بن خلیفه سید علی مشهور بخلیفه سلطان اصفهانی که مازندرانی
الاصل و از نژاد میر بزرگ والی مازندران و امیر نظام الدین نامی از اجداد ایشان از حوادث دوران بصفاهان
آمده آنجا توطن اختیار کرده در آن ولایت بسادات خلیفه مشهور اند مفوض گردید و مشار الیه از صفاهان بپای
سریر خلافت مکان آمده من حیث الاستقلال بتمشیت امر صدارت پرداخت و الحق بوفور فضل و کمال موصوف
و ذات ملک صفاتش بسلامت و حقیقت و خیر اندیشی معروفست میر شجاع الدین محمود والد او از علمای
متبحر زمان خود بود شمه از احوال او غالباً در صحیفه اول در طی احوال سادات و علماء زمان حضرت شاه جمجاه جنت
مکان رقم سطر یافته **مشاهیر متوفیات** که درین سال بجاده اجل گرفتار آمده سر بنقاب تراب کشیدند **قاضی**
سلطان مذکور بنوعی که در فوق بتحریر پیوست و او در ایام فترت خراسان بعراق آمده از وفور کاردانی مورد
تربیت شاهانه گشته بمناصب ارجمند سرافرازی یافت بعد از فتح خراسان بحکومت تربت حیدریه و تولیت
سرکار فیض آثار سرافراز گشته سی و دو سال بدان خدمت بنوعی که مرضی خاطر اشرف بود بدان اقدام مینمود

سید ناصر ولد سید مبارک خان والی عربستان حویزه که بمصاهرت این دودمان سرافراز بود در سال گذشته
حسب الامر الاشرف بدان ولایت رفته بعد از فوت پدر بر مسند حکومت ملک موروث تمکن یافته بود
درین سال چشم زخم زمانه باو رسیده بیماری صعب عارض گردید و باجل طبیعی از هم گذشت جمعی را
مظنه آن شد که از مخدرات دستاران سلسله که از سید مبارک صاحب فرزند بودند از جهل و نقصان
عقل باغوای فتنه جویان عرب او را مسموم ساخته اند العلم عند الله چون فرزند صلبی سید مبارک
کودک بود حکومت آن ولایت بسید رشید برادرزاده تفویض یافت سید ناصر مذکور سیدزاده
نیکو اخلاق متواضع و با خلق الله در کمال مردمی سلوک مینمود و از غایت حسن خلق و خویشتن داری
جزع و زاری و طیش که در ابنای ملوک و حکام بسیار ضروریست او کمتر داشت از عمل معزول بود میرزا رضی
بن میرزا محمد تقی از اعاظم سادات عالی درجات دار السلطنه صفاهان مشهور بسادات شهرستان که
بسعادت مصاهرت نواب اشرف کامیاب سرافرازی داشت در ییلاق کوکچه دسد الحوق اظهار ضعف معده
میکرد اما متوجه معالجه و مداوا لکن نمیشد درین هنگام که از قصبه ابهر در رکاب اشرف باردبیل رفت در آنجا
عرض مرض ازدیاد پذیرفته منجر باسهال شد و روز بروز ضعف قوت گرفته در حینی که از دار السلطنه تبریز
متوجه عراق بود قوت سواری نداشت در محفه نشست چون بقصبه زنجان رسید داعی حق را لبیک
اجابت گفت نعش او را بدار المؤمنین قم برده در جوار مرقد منور حضرت معصومه علیها و آبائها التحیة
دفن کردند حضرت اعلی از فوت او بسیار متأثر شده منصب صدارت را که باو مفوض بود در اوجان
به پسرش میر صدر الدین محمد که نبیره دختری حضرت اعلی است نامزد فرموده بنابر حداثت سن و طفولیت
نیابت او بمیرزا رفیع عمزاده او تعلق گرفت اما بالاخره مستقلاً بمنصب صدارت و رتبه مصاهرت و مهرداری
توقیعات مبارکه حضرات مطهرات چهارده معصوم علیهم السلام که بمیرزا رضی تعلق داشت سربلندی یافته بدین
علیا معزز و مباهی گردید حیدر سلطان بیگدلی شاملو ایشیک آقاسی باشی حرم علیه عالیه در دار السلطنه
اصفهان بدان خدمت مشغولی داشت درین سال مریض گشته بعالم بقا پیوست منصب ایشیک آقاسیگری
حرم علیه عالیه بابو القاسم بیک ابو اغلی آبدارباشی که از معتمدان درگاه بود تفویض یافت خدمت آبداری
به برادرش چلبی بیک قرار گرفت وی از اویماق بیگدلی شاملو بود و بوفور خدمات و جانسپاری و برادران

منظور انظار شفقت و محل اعتماد گشته صاحب ثروت و مکنت بود اموال و منسوکاتش که قریب بده هزار تومان
عراقی تخمین میشد حسب الامر بنور الدهر بیک ولد مشار الیه که جوان سنجیده پسندیده اطوار بود تعلق گرفت
محمد رضا بیک مشعلدارباشی که برسم رسالت نزد حضرت شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان رفته
بود در حینی که رخصت انصراف یافته روانه ایران بود در حوالی لاهور برحمت ملک غفور پیوست مشار الیه
هروی الاصل و از عهد صبی که حضرت اعلی در دار السلطنه هرات تشریف داشت ملازم رکاب اشرف
گشته بخدمت مشعلداری و انتظام امور مشعلخانه مامور گشته تا حین حیات چراغ عزت و اعتبارش
افروختگی داشت بسیار جوان خلیق خوش صحبت شعر فهم بود و همیشه شگفته طبیعی را شیوه و شعار
خود ساخته خالی از سخنان رنگین و لطایف و ظرایف شیرین نبود درین سال چراغ عمرش از تندباد اجل
افسرده گشت خدمت مذکور باولادش تعلق گرفت وقایع سال یونت ئیل ترکی مطابق سنه سبع
و عشرین و الف سال دویم قرن ثانی که سال سی و دوم جلوس همایون شاهی ظل اللهی است نوروز
عالم افروز این سال همایون فال در روز چهارشنبه بیست و سیم شهر ربیع الاول سنه سبع و عشرین و الف
هجری اتفاق افتاد نیر اعظم و مربی عالم یعنی آفتاب جهانتاب در شب چهارشنبه مذکور بعد از انقضای
هفت ساعت و نه دقیقه از سر منزل حوت بعشرت سرای حمل نمود متغلبان کشور دی که دست تطاول و تعدی
بیغمای تجملات بساتین جهان گشوده بودند از صولت و سطوت سلطان طارم چهارم یعنی خورشید جهان آرا
انهزام یافته سر بزاویه خمول کشیده نذیری چهرگان عنبرین بوی بهار نقاب حجاب از رخ برگرفته قدم بر بساط
دلارائی نهادند بیت
بهار دلارا نمودار شد ؛ جهان سر بسر رشک گلزار شد
صبا غمگسار و چمن غمزدای ؛ جهان عطربیز و هوا عطرسای
فروشان شده عندلیبان باغ ؛ طراوت فزا گشت صحرا و راغ
حضرت گیتی ستان اعلی شاهی ظل اللهی در ایام فرح فزای بهار در عرصه دلگشای فرح آباد جنت نهاد و سرزمینهای عشرت بخش
مازندران بهشت نشان و فیروزکوه بنشاط سیر و شکار مشغولی فرموده انبساط بخش خواطر بودند و از آنجا
بدار السلطنه قزوین تشریف برده تا دو ماه در دولتخانه مبارکه و باغ سعادت آباد دار السلطنه مذکور عشرت پیرا
بودند و حکم معلّی بنفاذ پیوست که امرای عظام و عساکر فیروزی فرجام که از اطراف و جوانب جمع آمده بودند در چمن
سلطانیه رحل اقامت اندازند فرمان برآن حسب الفرموده عمل نموده در آن عرصه دلکش جمعیتی فراهم آمده هنوز

رایات فیروزی آیات از دار السلطنه مذکور حرکت نکرده بودند که از تقریر واردین دیار روم معلوم گشت که ارکان
دولت سلسله عثمانی از سلطنت سلطان مصطفی نادم و پشیمان گشته او را خلع نموده سلطان عثمان ولد
سلطان احمد را بپادشاهی اختیار نمودند و سببی که معلوم همگنان گردید و موافق عقل است این که خلیل پاشا
که وزیر اعظم بود در هنگام ارتحال سلطان احمد در دیار بکر اقامت داشت و بخدمتی و شغلی بسرکرف مأمور
بود و جزویات امور دولت و ملکداری بی رأی و صلاح وزیر اعظم قانون سلسله عثمانی نیست و چون
قزلر آقاسی و اعیان استنبول بمشورت و صلاح او سلطنت و پادشاهی سلطان مصطفی که از معظمات
امور دین و دولت است اتفاق نموده بودند او از بیعتی امتناع نموده بدین بهانه تمسک جست که آوازه شورش
طبع و خبط دماغ سلطان مصطفی باطراف و اکناف رسیده و در نظر دوست و دشمن بی اعتبار است و از عهده
امر خطیر سلطنت بیرون نمیتواند آمد و سلطان عثمان پسر سلطان احمد هر چند خورد سال باشد بدین کار
اولیست و عنقریب بدرجه رشد و کمال میرسد لهذا اعیان سلسله عثمانی بعد از سه ماه که از پادشاهی
سلطان مصطفی گذشته بود او را تکلیف کردند که خود را خلع نموده برضای خود زمام مهام دولت را بقبضه اقتدار
سلطان عثمان برادرزاده خود نهد القصه طوعاً و کرهاً از سلطنت معزول گشته پادشاهی روم بر سلطان عثمان
قرار گرفت و سلطان مصطفی از تجرد و گوشه نشینی و درویش منشی دامن از آن شغل بسرکرف در چیده دیگر باره گوشه
عزلت که بدان معتاد بود اختیار نمود آوازه جلوس سلطان عثمان باطراف و اکناف رسید مکتوبی طویل عریض
بدیباجه و القاب مناسب و تواضعات متعارفه رسمی بخدمت اشرف در قلم آورده بودند حسن آقا نام چاوشی
همراه ملازم قاسم بیک سپهسالار مازندران که برسالت بروم رفته بود در زمان جلوس سلطان مصطفی چنانچه
مذکور شد رخصت یافته نزد خلیل پاشا آمده بود برسم رسالت آمده مکتوب مذکور را در دار السلطنه قزوین
بنظر اشرف رسانید ماحصل مضمون مکتوب بعد از اظهار عظمت و بزرگی و شکوه و جلال پادشاهان
آل عثمان آنکه از حکمت بالغه الهی پدرم سلطان احمد در ریعان جوانی و آغاز دولت و کامرانی از دار فانی
بسرای جاودانی شتافت و عم بزرگوارم که ترک دنیا و تجرید بر طبیعتش غالب بود در روزی چند حسب الرضای
جمهور متکفل امر خطیر سلطنت و پادشاهی راضی گشت در این اوقات همان شیوه بر طبع همایونش غالب
گشته برضا و رغبت خود دامن از این شغل خطیر و مشاغل فرمانروایی در چیده بذات همایون ما تفویض نمود و اکنون

سریر دولت عثمانی و مسند رفیع سلیمانی بوجود ما آرایش یافته ملوک آفاق رسم تهنیت و لوازم مبارکبادی
بجای آورده جمیع هواخواهان این خاندان و عظمای اطراف سر بر خط فرمان نهاده اند و خلیل پاشا که سردار
و وزیر اعظم است حسب الفرمان والد ماجد بانتظام مهام سرحد قزلباش مأمور بود و ما بهمان دستور او را در امر
صلح و جنگ او را مختار گردانیده ایم که بدانچه صلاح دولت داند عمل نماید بعد از ورود ایلچی مذکور و اطلاع
بر مضمون مکتوب و مراسله خلیل پاشا چون بتمهید مقدمات صلح از فحاوی انها مفهوم بود حضرت اعلی
شاهی ظل الهی بنابر رفاهیت حال عباد الله و احتراز از مفاسد عظیمه فتنه و فساد میرزا محمد حسین ابهری که از وزرا
و مستعدان ارباب قلم بود برسم رسالت نزد خلیل پاشا فرستادند خلاصه پیغام آنکه در زمان سلطان احمد
بوساطت نصوح پاشا و خیراندیشان طرفین فیمابین صلح واقع شده از این طرف قاضی خان که از اعاظم
سادات و علما بود برسالت آمده در حضور مفتی و قاضی و اعیان رومیه قواعد دوستی استحکام یافته رسل
و رسایل از جانبین متواتر بود لیکن از آن طرف مغایر صلح امری بظهور رسید سلطان احمد خان نقض عهد نموده
اکوز محمد پاشا را با لشکران پرسر اردوان فرستاد و براین صاحب سعادت ظاهر است که از آمدن و رفتن او
بجز استیصال سپاهی و رعیت آن طرف کاری از پیش نرفت و حالا چون سلطان عثمان عنان اختیار
صلح و جنگ در قبضه اقتدار آنجناب نهاده و ما در اول حال بنابر خیرخواهی خلایق و استقامت احوال مسلمانان
رضا بصلح داده ایم و اکنون سخن همانست اگر بنهجی که مکرر تمهید یافته و محمد پاشا و اکوز محمد اقرار داده راضی اند
دیگر چه بهتر از اینکه بندگان خدا در مهاد امن و امان آسوده حال بوده پایمال سم ستور عساکر نباشند و زوار
و حجاج حرمین محترمین بفراغبال آمد و شد نموده بدعای دوام دولت پادشاهان قیام نمایند و مثوبات آن
بروزگار فرخنده آثار طرفین عاید گردد و اگر بآن راضی نشوند و داعیه جنگ و جدال دارند از این سر منشور آماده ایم
بدانچه اراده ازلی بدان متعلق شده باشد از مکمن بطون بجلوه گاه ظهور آید بعد از فرستادن ایلچی رایات نصرت آیات
بجانب آذربایجان در حرکت آمده روزی چند ییلاقات خلخال مخیم سرادقات اقبال گردید امرای عظام عیسی خان
قورچی باشی و علیقلیخان شاملو با جمعی از ارکان دولت و مخصوصان بساط عزت در رکاب اشرف توقف
نموده و سایر امرا و عساکر نصرت نشان بجانب تبریز رخصت یافتند که بقرچقای خان سپهسالار ملحق گشته آماده
پیکار گشته که بعد از مراجعت ایلچی و اطلاع بر مکنون خاطر سردار در امر صلح و جنگ بدانچه مقتضای دولت و صلاح وقت

باشد عمل بود سپاه منصور برحسب فرمان در حرکت آمده جوق جوق و قشون قشون روی بمقصد آوردند **ذکر آمدن خلیل پاشا سردار و عساکر روم بدیار آذربایجان و شرح حالات** چون از بهار روزی چند گذشته
هنگام حرکت لشکرها شد عساکر روم و سنجق بیگیان سرحد که بمرافقت خلیل پاشا مأمور بودند از اطراف و جوانب
دیار روم و شام جمع آمده کثرت و ازدحام عظیم در اردوی سردار فراهم آمده از محل اقامت و یورت
قشلاق در حرکت آمده روی توجه بجانب آذربایجان آوردند در اثنای راه میرزا محمد حسین که ازینجانب
برسالت و سفارت رفته بود بسردار رسید بعد از وصول مشارالیه و ادای مراسله و پیغام قاسم بیک
سپهسالار مازندران ایلچی سابق را مرخص ساخته با شخصی زبان دان بخدمت اشرف فرستاده در
مکتوبی که نوشته بود اظهار سلامت نفس و خیراندیشی خود و نیکخواهی مسلمانان کرده عرض نموده بود که
بر ضمیر انور واضح است که همه کس را بقدر حال اضداد و عیب جویان هستند و در همه جا ارباب فتنه
و فساد می باشند که بهر لباس عیب پوشانیده در نظر همگنان جلوه میدهند و اکنون برحسب تقدیر
الهی و فرمان پادشاهی نهضت عساکر روم بسرداری این خیراندیش بدانصوب لازم گشته بمقتضای ان
الامور مقدره بنابر مصالح ملکی و اقتضای وقت عزیمت جانب تبریز مصمم است و از بیم طعن اضداد صلح
میسر نیست اما چون بدانصوب نزدیک شده قرب جوار واقع شود ان شاء الله تعالی بدانچه مرضی خالق
و ترفیه حال خلایق و صلاح دولت طرفین باشد بظهور می آید و خود کوچ بر کوچ روانه جانب تبریز گردند
قرچقای خان سپهسالار در تبریز بود چون خبر آمدن او محقق گشت جواب صریح در صلح و جنگ و دوستی
و دشمنی مرقوم نساخته باقتضاء وقت و زمان موقوف داشته بود و قرچقای خان بی رخصت همایون
اعلی بحرب و قتال اقدام نمیتوانست نمود بنابر صیانت احوال و حفظ اموال عجزه و رعایا و سکنه محالی را
که محل عبور مخالف بود کوچانیده شهر را نیز خالی کرده که از آسیب حوادث برکنار و اموال ایشان از دستبرد
غارتگران لشکر محفوظ باشد و در امر محاربه و مدافعه آنچه قرار یابد و از جانب همایون اعلی اشاره شود بموجب الفرموده
عمل نماید القصه چون عسکر روم بدارالملک تبریز رسید شهر را از ذخیره و ما یحتاج سپاه خالی یافت پنج روز
زیاده نتوانستند توقف نمود روز ششم کوچ کرده بقریه فهوسنج که سه فرسخ ازان طرف شهر است آمده نزول
نمودند و موکب مقدس همیون نیز از اوجان خلخال که مخیم سرادق اقبال بود بجانب دارالارشاد اردبیل در حرکت آمد

دران بلده طیبه نزول فرموده و بشرف زیارت روضه مقدسه مطهره حضرت سلطان الاولیاء و مراقد متبرکه مشایخ
عظام مشرف گشته از ارواح طیبه آن بزرگواران استمداد همت فرمودند درانجا قاسم بیک سپهسالار مازندران
با ایلچی خلیل پاشا که عثمان آقا نام داشت بملازمت رسیده ایلچی مذکور بوسیله امراء نامدار سعادت
بساطبوس دریافت و ادای مراسله و پیغام نموده انواع تملقات و چرب زبانی بظهور آورده سخنان صلاح
اندیشانه القا نمود و حضرت اعلی بلفظ گهربار بادو تکلم آغاز نهاده فرمودند که چون جناب سعادت مآب سردار
اعظم اظهار خیراندیشی خود کرده گفتگوی مصلحانه نموده بود بنابران ما نیز تا غایت عساکر قزلباش را رخصت
حرب و قتال نداده ایم اما کردار شما موافق گفتار نیست و چنین بیجا با لشکر آمدن مشعر بر عزیمت جنگ
و جدال است ایلچی از جانب سردار تمهید معذرت پرداخته عرض کرد که باعث لشکر آمدن نایابی ذخیره
و ما یحتاج عسکر بود بنابران یکدو کوچ پیشتر آمدیم که چندروزی که شرایط صلح از جانبین گفتگو شود عسکر
روم از تعذر آذوقه عسرت و تنگی نکشیده فی الحقیقه در بین قرب جوار چندروزی مهمان نواب کامیابیم القصه
عثمان آقا رخصت یافته قاسم بیک را دیگر باره فرستادند و سخنان مناسب وقت پیغام دادند و هرچند حضرت
اعلی از صدق نیت و حسن اعتقاد بالطاف الهی و امداد بواطن قدسی مواطن طیبین طاهرین وثوق
تمام داشتند و اطمینان قلب حاصل بود که ارواح مقدسه حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ عظام حافظان
ملک اند بجهت انضباط امور ظاهر و رعایت آداب حزم و احتیاط بلده طیبه اردبیل را نیز خالی کرده سکنه
آن خطه شریف را باطراف و جوانب قریبه فرستادند که درین فترت از آسیب حادثه برکران باشند و چون
ایلچیان باردوی عساکر نصرت نشان که در سفرای نام محلی از محال سراب بود رسیدند و عثمان آقا و قرچقای
خان ملاقات نموده مشمول نوازش و مرحمتهای لایقه رخصت انصراف یافت و احتیاط سپاهیانه اقتضای
آن کرد که یورت و محل اقامت خود را تغییر دهند در حینی که یورت تازه تعیین یافته اغروق را روانه نمودند و لشکر
سپاهی مانده صبحی که اراده رفتن داشتند قراولان آمده خبر ورود مخالفان بعزم جنگ رسانیدند امرای عظام
نزد سپهسالار جمع شده در بحر تفکر و اندیشه فرو رفتند زیرا که فرصت آن نبود که حقیقت بعرض اقدس رسانیده
هرچه مقرر شود بعمل آورند در اثنای محاوره و کنگاش متواتر قراولان آمده از آمدن لشکر اخبار نمودند و
متعاقب طلیعه لشکر و سپاهی سپاه نمایان شده دست و گریبان رسیدند امرای عظام بالضروره قرار محاربه داده

قرچغای خان بترتیب مقدمات جنگ پرداخته و صفوف مرا آراسته گشت **ذکر محاربه لشکر ظفر شعار با سپاه روم و تاتار و فیروزی یافتن جنود ظفر ورود و بازگشتن سردار و وقوع مصالحه** شرح محاربه مذکور که از ثقات استماع افتاد بر همین نهج است که جانی بیک گرای پادشاه تاتار قزاق قرم و چندی از امرا و پاشایان روم و شجعان و جنگجویان آن مرز و بوم نزد سردار جمع آمده در باب معامله قزلباش گفتگو آغاز نهادند ماحصل گفتگوی ایشان آنکه دو سه سال شد که عزیمت سفر عجم و محاربه لشکر قزلباش تمهید یافته و سپاه تاتار زیاده ازین درین دیار توقف نمیتوانند نمود و در محاربه اصرار دارند صلاح درین است که با گروهی از جنود رومیه و تاتار بعزم رزم بر سر سردار قزلباش رویم اگر ظفر یابیم فهو المطلوب و الا نزد همگنان بتقصیر متهم و بجبن و بددلی منسوب نگردیم هر چند این اراده منافی مقدماتی است که خلیل پاشا در میان دارد اما جمعی این گفتگو را تقویت نموده بدلایل سپاهیانه سردار را بلشکر فرستادن راغب ساختند لشکر تاتار در آن وقت بقول اصح زیاده از پانزده هزار نبود و سی و پنج هزار کس دیگر از سپاه روم و بیگلربیگیان سرحد و عشایر اکراد بسرداری حسن پاشا بیگلربیگی ارض روم که در سلک وزرا بود تعیین نمودند که مجموع پنجاه هزار کس باشند نقل نمودند که بیست هزار تاتار تخمین نموده چهل هزار رومی تعیین کرده بود که مجموع شصت هزار باشند اما الاول اصح الحاصل سپاه تاتار و طبقات لشکر روم از قول و ینگچری و غیرهم بیکدیگر پیوسته شب از موضع ارشناب نام محلی که تا سفنبزی محل اقامت قزلباش چهار فرسنخ است گذشته صبحی نمایان شدند و چون امرای نامدار بی اختیار آماده جنگ و پیکار گشتند افواج قاهره فوج فوج و قشون قشون چیده یراق برخود مرتب ساخته بعرصه گاه نبرد آمدند و زبان حال شیردلان معرکه قتال بدین مقال گویا بود بیت که ای شیرمردان دشمن شکار ٭ مدارید اندیشه از روزگار ٭ چرا باک شیم از ره کینه بیش ٭ نخسبد شب گور در خانه کیش ٭ قرچغای خان با عموم ملازمان درگاه که قریب بیست هزار بودند در قلب قرار گرفته غازیان با فوجی از اصحاب دست راست بسرداری زنبیل بیک بیکدلی شاملو معین گشت امام قلیخان بیگلربیگی فارس با بعضی امرا و عساکر در دست چپ اعلام جلادت افراخت امرای عظام و سرداران میمنه و میسره بقاعده و آداب معهود قول آراسته و چرخچی و هراول پیراسته روی بمعرکه قتال آوردند و قریب یک فرسنخ بمقابله شتافته در پل شکسته نام محلی مقدمة الجیوش طرفین بیکدیگر ملاقی شدند سپاه مخالف نیز از آن طرف صفوف آراسته از دلیران روم و مبارزان تاتار جوانان جنگجوی

جلادت

جلادت شعار دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و از طرفین بهادران رزم آزمای بر یکدیگر حمله نموده آتش حرب بنوعی افروخته گشت که خرمن عمر پردلان معرکه کارزار از آشنا و بیگانه میسوخت گرد و غبار معرکه نبرد بفلک نیز گرد رسید و از دود تفنگ روی هوا تیره و تار گشت بیت تفنگ شد ز خون ساقی بزم جنگ ٭ که در آستین داشت نقل فرنگ ٭ ز دود تفنگ اندران رزمگاه ٭ سیه شد چو ابروی خوبان سیاه ٭ چون لشکر مخالف از همه طرف هجوم آوردند آثار غلبه و اقتدار ظاهر ساختند از اصحاب دست راست یوزباشیان و قورچیان عظام شاملو و از جنود فارس طایفه ایمانلو و غیرهم که بسرداری زنبیل بیک بیکدلی مامور بودند از بیم آنکه مبادا چشم زخمی بسپاه منصور رسد از قلب جلوریز و کثرت اعدا نیندیشیده جلو ریز بر سپاه مخالف تاختند و تا قول بزرگ سپاه روم و تاتار عنان باز نکشیده گروه انبوه از مخالفان به تیغ تیز و طعن سنان برخاک هلاک انداختند و از جانب دست چپ مبارزان مرد افکن جنگجو و دلاوران لشکرشکن نیز خود به سرکردگی امام قلیخان بیگلربیگی فارس دفع حملات پی در پی مینمودند اسب جلادت در میدان کارزار برانگیخته حمله عظیم کردند و از هر دو طرف داد دلاوری و مردانگی دادند از آن حمله دلیرانه و صدمات مردانه پای ثبات و قرار فوج مخالف سستی پذیرفت و آثار ضعف و علامت انکسار بر وجنات احوال لشکر پندار که اضعاف جنود میمنه و میسره سپاه منصور بود نمایان گشته رومیه متلاشی شدند قول بزرگ ایشان از توزوک افتاد القصه رومیان و تاتاران از آن صدمه دلیرانه که از میمنه و میسره افواج قاهره وقوع یافت شکست عظیم یافته روی بوادی هزیمت نهادند حسن پاشا وزیر و بیگلربیگی ارض روم که سرداری لشکر رومیه بود بدست شاه بگلدی بیک قورچی ایواغلی گرفتار شد چون زخم قوی از او یافته بود و از آن زخم مهلک احتمال زیستن نداشت بقتلش پرداخته سر او را بنظر زنبیل بیک رسانید و او نزد سپهسالار فرستاده محمد پاشا بیگلربیگی خطه وان بدست یکی از قورچیان اینانلوی شاملو گرفتار شد و چند نفر از پاشایان معتبر و سرداران جلادت اثر روم و جمعی کثیر از آن طایفه طعمه شمشیر و جمعی غفیر از عظما و زعما و جادشان و آقایان معتبر اسیر و دستگیر شدند چون درین جنگ شاهین گرای خان عمزاده جانی بیک گرای که در سفر گرجستان از روی ارادت و اخلاص بخدمت اشرف آمده بود در میان مقدمة الجیش سپاه قزلباش بود و ضد یکدیگر بودند و قوم تاتار اندیشه تمام از او داشتند گویند جانی بیک گرای پادشاه تاتار را چند نفر از بهادران کاردیده

جنگ آزموده آن طایفه بنابر رعایت حزم و احتیاط سپاهیانه از پای علم یکسو برده بودند در وقت انهزام و شکست
لشکر اصلان‌ناب توقف نیاورده از همانجا که بود عنان عزیمت بصوب هزیمت تافت و بدین حیله از چنگال
شاهین اوج اقبال که بقصد او پرواز مینمود رهائی یافته جان بسلامت بیرون برد اما میرزا بیک آقا و کل
که جلة الملک و صاحب اختیار طایفه تاتار و بسیار معتبر و بادشاه‌نشان بود با موازی هشتاد نفر از میرزایان
و میرزاده‌های تاتار زنده بدست درآمده اکثر سپاه تاتار در پای علم او بقتل رسیدند از جمله گرفتاران تاتار
میرزا بیک آقا با دوسه نفر زنده نگاه داشته بقیه راه عدم پیمودند قریب هفتاد هشتاد علم و درایت
که رومیان آلای میگویند و هر آلای علامت سرداریست که صاحب قشون و لشکر است بعد از شکست
مخالفان قرچغای خان لوازم احتیاط مرعی داشته بمظنه آنکه مبادا مخالفان سپاه علیحده در کمینگاه غدر
که ترکان پسو میگویند داشته باشند لشکر قول بزرگ را که همگی ملازمان رکاب اشرف بودند رخصت محاربه
و تعاقب دشمن نداده تیپ را از ترتیب نینداخت و چون بی رخصت همایون این واقعه دست داده بود
زیاده ازین جرأت و خودسری و خودرائی نکرده روز نیز بیگاه شده بود چندکس را مأمور ساخت که
غازیان را از تعاقب هزیمتیان بازگردانند چون غیرت و مردانگی که در نهاد شجاعان روزگار بید قدرت الهی
تخمیر یافته درینوقت کجا میگذارد که بقانون عقل و آداب خدمت و شیوه فرمان بری عمل شود برخی
از یکه‌سواران قزلباش پوشیده و پنهان از تیپ بیرون رفته تا کدوک شبلی که از معرکه جنگ تا آنجا سه
فرسخ است تاخته مردانگیها کرده روسفیدانه مراجعت نمودند و بنابر راه و رسم نوکری در آن حین مخفی داشته
بعد از طی استعجال سمت ظهور یافت القصه بیمن الطاف سلطانی و امداد بواطن قدسی مواطن طیبین و طاهرین
و حضرات باطنی حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام کرام که زنده‌دلان بارگاه قدس‌اند و نیروی اقبال
نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات منسوبان درگاه شاهی وزیده همان لحظه حقیقت بخدمت اشرف عرض کردند
و عساکر منصوره بجانب الغرق که در کرد کندی نام محلی فرود آمده بودند عود نموده روز دیگر ملاحظه سرهای خصمها
و آلاتیها که غازیان فوج فوج و جوق جوق بنظر می‌آوردند نموده مردانگی که از همه کس ظهور یافته بود میرسیدند
موازی پانزده هزار کس بقلم درآمد که درین معرکه از مخالفان بقتل درآمده بودند و بحفظ الهی حرمت و نگهبانی
کرده از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشد در دار الارشاد اردبیل یوسف بیگ که از زمره

غلامان معتبر بود آمده مژده فتح و ظفر رسانیده موجب مسرت و شادمانی احبا و دوستداران و مخذولی
اعادی و دشمنان گردید متعاقب محمد تقی بیک تبریزی یوزباشی تفنگچیان آذربایجانی آمده شرح حال
و خصوصیات جنگ و اسامی گرفتاران بتفصیل عرض کرد و مهر باشا بیگلربیگی وان و میرزا بیک آقا
تاتار و چند نفر از گرفتاران را که بخدمت اشرف فرستاده بودند حضرت اعلی از عاطفت جبلی در کنف لطف
و مرحمت جای داده انواع تفقد و دلجوئی که لازم ذات اشرف و معتاد حضرت است بظهور آوردند مجملا
چون سپاه مخالف شکست فوقی یافته بقیة السیف بدحال و شکسته باردوی سردار رسیدند چنین
مسموع شد که اضطراب عظیم بر رومیه راه یافته مظنه آن داشتند که سپاه قزلباش جلوریز بر سر اردوی
رومیه خواهد آمد بیرالخندان آقا که مدتها در خدمت اشرف بودند و در سفر گرجستان فرار نموده درین
سفر همراه سردار و از اطوار قزلباش آگاه بودند سردار را مطمئن ساخته خاطرنشان کرده بودند که
امرای عظام قزلباش را حد و یارای آن نیست که بی رخصت نواب کامیاب شاهی بدینگونه تهور
دلیری توانند کرد آنچه روی داد بنابر ضیق وقت و عدم فرصت حصول رخصت بود سردار از قول این
فی الجمله اطمینان یافته از تدابیر سپاهیانه کوچ کرده یکدو مرحله پیشتر آمده و دیگر باره کسان معتمد بجهت
تمهید امر مصالحه فرستاده انواع ملایمت بظهور آورده بیشتر از پیشتر طرح الفت و آشنائی انداخت و دفعه
خود را از لشکر فرستادن بری ساخته بپادشاه تاتار و جمعی از جهلا و جنگجویان که لطمه روزگار نخورده و از جهان
بیخبراند اسناد نموده التماس نمود که یکی از معتبران طوایف قزلباش را برسم رسالت تعیین نموده
با عهدنامه بمهر مبارک در باب استقرار صلح و صلاح بپایه سریر عثمانی ارسال دارند که موجب وثوق و
اعتماد این خیرخواه طرفین گشته بین الاضداد آن حرز امانی را دستاویز خود ساخته مراجعت واقع شود
و ایلچی لوازم تهنیت و مبارکباد پادشاهی سلطان عثمان بجای آورده مجددا امر مصالحه بوساطت این
خیرخواه در مرتبه بر وفق رضای اشرف بر وجهی صورت وقوع یابد که من بعد از خلل و نقصان مصون
و محروس باشد و چند روزی که بجهت رسیدن ایلچی و آوردن عهدنامه در قلمرو شاهی بنهج مهمان
الخضر تهم و امری که منافی دوستی باشد بظهور نخواهد آمد و بعد از ورود ایلچی بزرگ میرزا محمد حسین و ملازمان
عالی که درین صوب‌اند بملازمت خواهند رسید چون حضرت اعلی در اول حال بدستور زمان حضرت شاه

جنت مکان مرحوم سلطان سلیمان بصلح رضا داده مکرر لشکر بدیار عجم کشیدند تا آنکه در هر مرتبه ازینطرف
وقوع یافت هرگاه حرف مصالحه بمیان آورند بنابر آنکه مبادا عالمیان نقض عهد باینطرف اسناد نمایند
بدستور رضا بمصالحه داده‌اند و درین مرتبه نیز عذر پذیر گشته مهراب بیگلربیکی وان که مرد خیرخواه و صلاح
اندیش بود با چند نفر دیگر از گرفتاران که زنده مانده بودند اطلاق فرموده روانه کردند حسب الصلاح سردار
که استدعای ایلچی کرده بود یادگار علی سلطان طالش که مرد سنجیده کاردان و از رسالت بهند بازگشته
بمنصب ارجمند خلفائی سربلند شده بود برسالت پادشاه روم تعیین کرده با عهدنامه و تحف و هدایای
لایقه و مکتوب دوستانه روانه نمودند و چون سردار مخاصمت و دشمنی را بدوستی متبدل ساخته التماس
نموده بود که بعد ازین مهمان انحضرت باشیم عاطفت جبلی و رعایت آداب مهمان نوازی که در مقیاس طبع
همایون نسبت بدوست و دشمن یکدرجه دارد اقتضای آن کرد که قطع نظر از راه و رسم متعارفه فرمانروایان
عالم صورت کرده شرایط مهربانی بظهور آورند از عنایت خسروانه موازی پانصد شتر بار از آرد و برنج
و روغن و حلاوه قند و نبات و مربیات و گوسفند فراخور اجناس و میوه‌های الوان و سایر ماکولات
و علیق الدواب و امثال ذلک جهت سرکار سردار و اعیان رومیه نامزد فرموده نزد سپهسالار فرستادند
که هرگاه وقت اقتضا نماید باردوی سردار فرستند و چون این اخبار بسردار رسید عنان بصوب
مراجعت انعطاف داده کوچ کرد در خلال این حال بخاطر انور که مورد الهامات غیبی است خطور نمود که چون
طبقه رومیه مردم دور اندیش و حیله ورانند و مکرر آزموده شده که اطوار ایشان با گفتار موافق نیست
مبادا سردار مذکور و عظمای رومیه خواهند که بحیل روز گذرانیده بدین گفتگوهای روی اندود جنود
قزلباش را از جنگ و جدال باز آورده راه سلامت پیش گیرند و بدین وسیله از قلمرو همایون سالم
بیرون روند حکم قضا جریان باسم قرچغای خان سپهسالار و امرا و عساکر ظفر شعار شرف اصدار یافت
که دست از تعاقب باز نداشته منزل بمنزل باردوی رومیان دست و گریبان میبوده باشند چون
از جانب همایون ما عهدنامه داده شده اگر ایشان نیز در قول خود صادق و در وقوع امر مصالحه راسخ اند
از آنطرف نیز عهدنامه عاجلاً بمهر سردار که از جانب خواندگار مرخص و صاحب اختیار است و ممهور ارکان
دولت عثمانی و قاضی و مفتی و عظمائی که همراه اند درست نموده مصحوب ایلچیان سابق که در آن حدودند

ارسال

ارسال دارند سپهسالار و عساکر ظفر شعار حسب الفرمان شهریار کامکار ماحی اخفاخانه مرند بدین دستور
تعاقب نموده در هر مرحله چنان قریب باردوی مخالف نزول مینمودند که خیام هر دو اردو منظور انظار
طرفین بود و خلیل پاشا اینمقدمه را برسیدن ایلچی مجدد موقوف میداشت پسران خندان آقا صریحاً
بسردار و بیکری آقاسی و قزل آقاسی که در انجا بوده بغایت معتبر و مؤسس مرتب امور دولت اند خاطر
نشان مینمایند که چنین بیجا باشیم آمدن قزلباش علامت آنست که از جانب پادشاه خود رخصت
محاربه یافته اند اگر فی الواقع در مقدماتی که تمهید یافته راسخند ایلچی سابق قزلباش را با عهدنامه که طلب
نموده اند بر وفق رضای اشرف اعلی درست داشته ارسال میباید داشت و مضایقه بامور جزئیه
نمی باید و الا آماده محاربه و جنگ بزرگ سلطانی میباید بود که عنقریب بظهور می پیوندد و چون عساکر روم
کثرت ایشان بحدود تاتار قوی بود سستی پذیرفته بود و در هر مرحله که بولایت خود نزدیکتر میشدند
تفرقه کلی بلشکر بظهور می پیوست سردار استعداد جنگ و جدال در سپاه روم ندیده باستحکام قواعد صلح
پرداخت و عهدنامه بر نهجی که مرضی خاطر مبارک بود در قلم آورده بمهر خود و سجل قاضی عسکر و مفتی و معارف
لشکر و عظمای امرا و اعیان سپاه تسلیم میرزا محمد حسین نموده او را روانه نموده خود کوچ کرد و چون مشارالیه
باردوی سپهسالار رسید بعد الوصول نزل و دستوری که از جانب اشرف اعلی نامزد رومیه شده بود
ارسال یافت و میرزا محمد حسین در دار الارشاد اردبیل بشرف تقبیل عتبه علیه گردون نظیر مشرف گشته
حقایق حالات عرض کرد و یادگار علی سلطان نیز از اردبیل بآئین شایسته روانه جانب قسطنطنیه گشت
شرح وقوع مصالحه و مراجعت یادگار علی سلطان و آمدن ایلچی معتبر از جانب سلطان عثمان در قضایای سال
آینده نگاشته کلک بیان میگردد انشاء الله تعالی بعد از وقوع این حالات سپهسالار مذکور تا موضع ترکمان
کندی گرمرود در آنجا حکم شد که با سامان عساکر ظفر نشان پرداخته جنود منصوره را رخصت اوطان دهد و خود
با ملازمان خاص بدار السلطنه تبریز عود نموده بجبر اختلال احوال رعایا و زیردستان و جمعیت پراکندگان دیار
پریشانی پردازد و حکومت آن خطه دلکشا و امیر الامرائی کل آذربایجان باو تفویض یافت و درین آمد و رفت
عسکر بیشمار روم و تاتار در محاربه عظمی که وقوع یافت حفظ الهی نگهبانی کرده از عساکر منصوره سوای چند نفر
تفنگچی که در بدایت وصول سپاه مخالف در خسروشاه تبریز علی الغفله بخیل تاتار دچار شده شهادت

جشیده بودند و چهار پنج نفر از اوسط الناس قزلباش که در معرکه جنگ زخم تفنگ خورده بودند دیگر کسی که نام و
نشانی داشته باشد ظاهر نشد که راه عدم پیموده باشد العلم عند الله و از مراحم اصطناعات شاهانه نقصانی
و خرابی که از ممر عبور لشکر مخالف در رعایا و عجزه آذربایجان رسیده بود از روی تحقیق و تفتیش در قلم آورده
مع شیئی زاید از دیوان اعلی عوض داده شد و رعایا بدین عطیه عظمی مسرور و شادمان گشته در لوازم
دعاگوئی افزودند و رایات جلال بصوب عراق در حرکت آمد ذکر آمدن ایلچیان اطراف بدرگاه
ملایک مطاف در قضایای ایام گذشته مرقوم کلک سوانح نگار گردیده که پادشاه عالیجاه فلک بارگاه
شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان میرزا برخوردار ملقب بخان عالم را که از امرای بزرگ آن سلسله
و از قبیله برلاس چغتای احفاد ایکو تیمور بود و از جانب پادشاه بخطاب بابنی یعنی برادر سرافرازی
داشت همراه یادگار علی سلطان طالش که از جانب همایون بایلچیگری رفته بود برسم رسالت
فرستاده چندگاه در دار السلطنه هرات توقف داشت درین سال متوجه درگاه معلی گردید چون نهضت
همایون بجهت دفع سپاه روم بجانب آذربایجان واقع شد از زمره مقربان بساط اقدس کلب علی
بیک یساول صحبت شاملو را مقرر فرمودند که او را استقبال کرده بدار المؤمنین قم برد که تا معاودت
موکب همایون در آنجا اقامت داشته باشد و او داخل دار السلطنه قزوین شده از آنجا بدار المؤمنین
قم رفت و یادگار علی سلطان از او جدا شده متوجه پایه سریر اعلی گردید در روزی که خان عالم
داخل قزوین شد راقم این نسخه عالم آرا در شهر مانده بود و مشاهده تجملات ظاهری او کرد و از مردم
روزگار دیده استماع نمود که از آغاز ظهور دولت این خاندان الی الان از ولایت هند بلکه روم ایلچی
بدین شوکت و اسباب جاه و حشمت بولایت ایران نیامده و معلوم نیست که در زمان پادشاهان
عظیم الشأن سابقه از اکاسره و کیان نیز آمده باشد که درین زمان فرخنده نشان بیمامن تائیدات
الهی و موجبات ازدیاد عظمت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی وقوع یافت و سلاطین آفاق
و فرمانروایان جلیل الشان باستحقاق از مسلم و غیر مسلم بالطوع و الرغبه ابواب صداقت و ارتباط صوری
و معنوی با آنحضرت مفتوح داشته و میدارند و محبت و ولای آنحضرت در دلهای ایشان قرار گرفته آمد و شد
فرستادگان خود را بدرگاه سلاطین پناه سرمایه افتخار و موجب ازدیاد مواد بزرگی و اعتبار خود میدانستند

الحمد لله علی ذلک القصه در اول حال که خان عالم قدم بملک ایران نهاد تا یکهزار نفر از ملازمان معتبر پادشاهی
که رفیق او کرده بودند و ملازمان خاصه خود سوای نوکر نوکر و خدمتکار همراه داشت که از انجمله دویست نفر
قوشچی و میرشکار بودند جمعی را از هرات بازگردانید روزی که بدار السلطنه قزوین رسید از ملازمان
سرکار پادشاهی و خاصه خود و ملازم ملازم و خدمتکاران اقبال و محافظان جانور قریب بهفتصد
هشتصد نفر بودند ده زنجیر فیل قوی هیکل که با تختها و سریرهای زرین و زینتهای گوناگون آراسته
و اقسام جانوران از ببر و پلنگ و آهو و بزهای هندی و یوز و کرگدن و مرغان سخن گوی و گاوهای
گجراتی که بهلی و سکاسن میکشیدند همراه داشت در هنگامی که رایات جلال بفیروزی و اقبال از
آذربایجان عود نموده در دار السلطنه قزوین نزول اجلال فرمودند منشور عاطفت و فرمان طلب
باسم خان عالم اصدار یافت و او از محل اقامت متوجه پایه سریر سلطنت گردید و چون بحوالی شهر
رسید جمعی از اعاظم امرا استقبال کرده باعزاز و احترام بشهر آورده در باغ سعادت آباد و منازل دلگشای
ارم نهاد و آنجا منزل گزید روز دیگر در میدان سعادت که حضرت اعلی بنشاط چوگان بازی و قبق اندازی
سرگرم باده انبساط بودند خان عالم بکورنش همایون سعادت امتیاز یافته زیاده از مأمول نوازش
و اعزاز و احترام بظهور آمد و بلفظ گهربار خطاب فرمودند که چون میانه ما و حضرت پادشاه والاجاه خورشید
کلاه طریقه اخوت و برادری مسلوک است و آنحضرت ترا برادر نامیده و برادر برادر هم برادرست لاجرم در هنگام
کورنش او را برادرانه در آغوش مرحمت کشیده انواع تعظیم و تکریم شاهانه و نوازشات بی تکلفانه
که نسبت باشنا و بیگانه شیمه کریمه آنحضرت است درباره او بظهور آوردند و چند روز که دار السلطنه
مذکور محل نزول اجلال بود همه روزه در میدان سعادت آباد عشرت پیرا بوده خان عالم بعز مجالست معزز
و محترم بود و اراده او این بود که تحف و هدایای پادشاه والاجاه و منتسبان آن درگاه در کل از نظر خجسته اثر
گذرانیده هر روز نوعی از انواع هدایا بنظر رساند که بامتداد کشیده باشد و چون اراده خاطر اشرف
آن بود که از راه گیلان بمازندران بهشت نشان توجه نموده بنشاط شکار زنکول که محصول افو لایت و موعد
مقرر دارد بر دارد وقت مضیق گشته فرصت آن نبود که مطلب خان عالم بظهور آید و تجملات دنیوی او در نظر
همت بحر خاصیت خسروانه آنقدر و مقداری نیست که چند روز اوقات خجسته ساعات صرف مشاهده آنها فرموده

از نشاطان شکار باز مانند فرمان جهانمطاع نافذ گشت که خلاصه تحف را با نفایس امتعه از هر جنس دو عدد
مرتب ساخته در یکروز از نظر همایون بگذرانند و سایر امتعه و اجناس را منفصل ساخته به بیوتات بسپارند
که بتدریج بنظر درآید هر چند این معنی مرضی خاطر ایلچی نبوده با افسرده رضاجوی گشته خلاصه تحف و نفیس
هدایا را از مرصع آلات و تحفهای غریب و اقسام اقمشه و اجناس موازی سیصد عدد انتخاب نموده
در میدان سعادت از نظر فرخنده اثر گذرانیدند و حسب الامر الاشرف بیوتات و اسباب خود را
در شهر گذاشته جهت تماشای شکار زنگول که بطرز خاص شکار گذارند و چون در بین اوراق صفت
آن طرز بدیع غالباً مکرر از سمت تحریر یافته درینمقام در ذکر آن قلم نکته نگار خاموشی گزیده جریده وسپاهی
مرافقت رکاب اقدس اختیار نمود **ذکر ایلچی پادشاه عظیم الشان ممالک اروس که درین سال آمد** و هم درین
سال ایلچی بزرگ معتبر که از امرا و کنکاش‌سان معتمد آن سلسله رفیع بود از راه دریا و دشت خزر در بند شروان
آمده متعاقب موکب همایون از راه اردبیل بدار السلطنه قزوین رسید و او نیز در میدان سعادت
بساطبوسی دریافت و بتوسط ترجمان از جانب پادشاه خود اظهار نیازمندی و اتحاد جنس از پیش
نموده مکتوبی عریض طویل که بترکی نوشته بودند بنظر انور آورد و مضامین اخلاص آن معروض گشت و کنکاش
مذکور بعواطف و الطاف شاهانه سربلندی یافت و در همان روز که هدایای فرمانفرمای هندوستان
بنظر اقدس درآمد تحف و هدایای پادشاه اروس در دستگاه نیز از نظر اقدس گذشت از جمله هدایا چند دست
شنقار عنقا شکار بود که سوای اروس در هیچ مملکتی یافت نمیشود عواطف خسروانه بکثرت شنقار
سیمرغ شکار نجات عالم عطا فرموده و الحق تحفهای غریب و هدایای مرغوب آورده بود در اندک زمانی رخصت
انصراف یافته مشمول نوازش و احسان بروجه لایق از راه گیلان روانه دیار خود گردید **دیگر ایلچی قطب
شاه که والی ولایت گلکنده از دیار دکن هندوستان که هم درین سال آمد** شیخ محمد خاتون نام که از زمره
علما و افاضل بود پدرش شیخ علی خاتون که در میانه تازیان آن طبقه خاتون لقب داشته اند در زمان
شاه جنت مکان از اتقیا و مجاورین مشهد مقدس و از سرکار فیض آثار حضرت امام الجن و الانس علیه
التحیة و الثنا موظف بود و خود در زمان فترت ازبکیه بجانب دکن رفته بر حسب تقدیر در سلسله علیه قطبشاهیه
در سلک خواص ملازمان اختصاص و انتظام یافته بود همراه حسین بیگ قپچاجی تبریزی که سال قبل ازین

از جانب همایون اعلی به پرسش تعزیه مرحوم محمد قلی قطب شاه و تهنیت جلوس سلطان محمد برادرزاده و داماد
که بعد از فوت عم بر سریر دولت قطبشاهی تمکن یافته بود در دار السلطنه قزوین رسیده بشرف
بساطبوسی و ادراک محفل مقدس معزز گردیده و مکتوب ضراعت آئین مخلصانه که از جانب قطبشاه بنده
سینه سپهر اشتباه ارسال یافته بود بنظر اشرف درآورده تحف و هدایای لایقه والی مذکور را با پیشکش
خود گذرانیده مورد الطاف و اعطاف گشت و بعد از فراغ از اموری که تحریر پیوست رایات فیروزی
نشان بصوب مازندران در حرکت آمده از راه گیلان سیرکنان روانه شدند و قشلاق همایون
درین سال در فرح‌آباد جنت نهاد واقع شده همواره بساط انبساط گسترده با مهمانان و خواص
مقربان عشرت پیرا بوده روزگار بخورمی و خوشدلی میگذرانیدند **از سوانح این سال** آمدن جنود اوزبکیه
و یورتاولان آنطایفه بخراسان که چون حسین خان شاملو بیگلربیگی آن دیار فوت شده بود جنود
اوزبک بطمع نهب و غارت تا موازی سی هزار کس بسرکردگی یالنکوش بهادر و چند نفر از اعاظم امرا
بلخ و بخارا بخراسان آمده چندروز در حوالی غوریان اقامت نمودند حسنخان که بعد از فوت پدرش حسین خان
متکفل ضبط و نسق مملکت شده بود باتفاق آقایان شاملو و جمعی از هر طبقه جنود قزلباش که در هرات بودند
جنگ رو برو صلاح ندیده بحفظ و حراست قلعه و مملکت پرداختند یالنکوش دست قدرت خود را از
تعرض ملک هرات کوتاه دیده بجانب غوریان رفت خواجه جلال الدین اکبر غوریانی که از اکابر و اعیان آن ولایت
بمزید اعتبار ممتاز و بیمن تربیت شهریار کامکار بمنصب والای وزارت خراسان سرافراز بود قلعه غوریان را
استحکام داده قصبه را کوچه‌بند کرده در مقام دفع ضرر و آسیب جنود اوزبک درآمده چندروز بین الجانبین
نیران جدال التهاب داشت و دست تطاول و تعدی غارتگران آنقوم باهل قصبه نرسید چون اغروق
اوزبکیه در چهکتو و میمنه بود حسن خان و رستمخان ابن ولی محمد خان اوزبک که از مخالفت بنی اعمام چنانچه در
قضایای ایام گذشته سمت تحریر یافته در ظل حمایت اولیای دولت قاهره در آنوقت در بیرون شهر هرات اقامت
داشت تدبیری شایسته کرده فوجی از جنود شاملو و جمعی از اوزبکیه ملازمان رستم محمد خان را بچهکتو بر سر
اغروق ایشان فرستادند و آنگروه بدانجا رفته اغروق را نهب و غارت کردند و اموال بسیار و اسباب و اغنام
و دواب بیشمار آوردند چون یالنکوش بهادر و رفقا ازین واقعه آگاه گردیدند مضطرب گشته بی نیل مقصود

از حدود غوریان کوچ کرده راه دیار خود پیش گرفتند و زیاده اسپی بر دم مواضع غوریان نیز رسید دیگر
از سوانح ظاهر شدن علامات آسمانی است اول خطی روشن محرف شبیه بشمشیر از جانب مشرق ظاهر
شده قریب بهر صبح ظاهر میگشت و دنباله آن بجانب جنوب کشیده بود منجمین ازاد هره می نامیدند و بعد از
چندروز ستاره آتشی از جانب مشرق مایل بشمال نمایان شد که شعاع آن ببالا میتافت گویند
ذو ذوابه بود تا یکماه چهل روز شعاعش افزایش در روشنی تمام داشت بعد از آن کمتر شد و تا دو ماه
امتداد داشت اختر شناسان عهد و منجمان این ملک تأثیر آنرا بمار بهای صعب و تلف شدن خلایق
و لشکرکشی و خونریزی قرار میدادند و میگفتند معظم تأثیرش در جانب مشرق و شمال و جنوب خواهد بود
و در ولایت ایران که وسط ربع مسکونست کمتر خواهد بود و مع هذا تأثیرات عظیم ظهور یافت زیرا که در اکثر
ممالک فتنه و فتور و لشکرکشی واقع بود میانه سلاطین روم و فرنگ و ترکستان و اکثر بلاد محاربات
روی داد و بیمار یهای متنوع شیوع یافته در دار المرز مازندران و محال مایل بشمال خلقی کثیر راه عدم پیمودند
و گفتگوهای نزاع آمیز از عامه بخواص سرایت کرد از جمله سوانح آنکه میانه میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی
و قوام الدین محمد اصفهانی مستوفی الممالک گفتگوها واقع شده یکدیگر را بمعایب و تضیع مال دیوانی متهم و منسوب
ساخته بعرض اشرف رسانیدند و مقرر شد که صدور عظام بسرکاری کلب علی بیک بیادل صحبت
شاملو بتحقیق سخنان طرفین رسیده معروض دارند و حسب الامر اعلی در فرح آباد دیوان کرده مستوفی
الممالک آنچه در هر باب سخنان داشت تفصیل نموده وزیر دیوان اعلی در هر فصل جوابی باصواب در قلم
آورد اما حضرت اعلی شاهی بنور فراست دریافتند که آن حکایات غرض آلودست پرده پوشی کرده بتغافل بادشاهانه
گذرانیده دیگر از آن مقوله نپرسیدند و ایشان نیز نادم گشته حرفی بر زبان نیاوردند مشاهیر متوفیات
این سال حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان که از ملازمان قدیمی حضرت اعلی بود و بحسن خدمات لایقه و قدمت
خدمت مورد تربیت و ترقی گشته بیست سال بود که در کمال اقتدار و استقلال والی نافذ الامر دار السلطنه
هرات و بیگلربیگی کل خراسان بود و در احکام و مناشیر بغلام قدیمی خطاب میشود و در این سال مریض گشته
باجل طبیعی فوت شده بدار الملک بقا پیوست و حسب الامر آنحضرت که طبع همایونش معبار حق شناسی
در روضه مقدسه رضویه علی مشرفها الصلوة والتحیه مدفون گشت خلف صدقش حسن خان بجای پدر منصوب

کشته الکافتتون و منصب جلیل القدر امیر الامرائی خراسان باو تفویض یافت و بلوازم دارائی پرداخت
محمد قلی بیک میرآخور باشی جغتای که از ملازمان معتمد و مقربان بساط اقدس و صاحب رای و مشورت
بود در اوایل این سال که رایات جلال از قشلاق مازندران بجانب آذربایجان در حرکت آمده در دار السلطنه
قزوین تشریف داشتند موئی الیه مریض گشته یوماً فیوماً مرض اشتداد پذیرفت تا در اوایل ماه شعبان
سنه ۱۰۲۶ عالم فانی را وداع نموده بجهان جاودانی شتافت نعش او را نیز بمشهد مقدس برده در روضه
مطهره مدفون شد فرزندانش صغیر بودند و خدمت میرآخوری از ایشان منتمشی نمیشد بنابران
بعلی بیک زنگنه مشهور بعلی بالی که او نیز از ملازمان قدیم آلخدمت بود مرجوع گشت شاه نظر خان
توکلی جغتای که حاکم مشهد مقدس معلی بود در این سال بیماری عارض او گشته جهان فانی و عمر و زندگانی را
وداع کرد مردی شجاع و دلیر مردانه بود بحسن سعی و خدمت از پایه نوکری بمرتبه ایالت و خانی ترقی
نموده منظور نظر عنایت و تربیت گردیده در اول حاکم ولایت جام شد و بعد از آن رتبه ایالت دار السلطنه
مشهد مقدس یافت بعد از فوت مشار الیه ایالت و امارت توکلی بتغلندر سلطان برادر زاده او تعلق گرفته ولایت
جام باو اختصاص یافت گفتار در قضایا و سوانح سال تو یئل مطابق سنه ثمان عشرین و الف سال
سوم قرن ثانی نوروز سعادت افروز این سنه مبارکه در روز پنجشنبه چهارم شهر ربیع الثانی مطابق ثمان
عشرین و الف اتفاق افتاد یعنی خورشید جهان آرا اکبر اعظم و ضیابخش عرصه عالم و مربی نتایج چهار عنصر
و اخشیجان بعد نه ساعت و چند دقیقه از شب پنجشنبه مذکور از آرامگاه محازی حوت بعشرت سرای حمل
خرامیده طلیعه نوروز سلطان بهار و انتظام بخش حدایق و ازهار گردید گلهای نگارستان فروردین از ترشح
ابر و لطافت هوا شکفتن آغاز نهاده از عطر ریاحین دماغ روزگار عنبر آگین گشت افسرده دلان زودپای
خمول چون عندلیبان گلشن بنباتی سرجوش و خروش شادکامی بر آورده نغمه سرائی از سر گرفتند و زندگان
کوی ملال چون راحت یافتگان روز وصال خوشوقت و خورم گشته در عرصه جهان بزم طرب آراستند
و شهریار کامکار نقاوه اساطین سلاطین روزگار خلاصه نتایج هفت و چهار یعنی حضرت اعلی شاهی
ظل الهی در قصبه شریفه اشرف از قصبات طیبه مازندران و منازل بهشت نشان بان قصبه شریفه
که ساخته و پرداخته معمار همت والای آنحضرت بخوشدلی و کامروائی و فیروزی جشن عالی نوروزی منعقد

ساخته مقربان بساط عزت و حاضران بارگاه سلطنت مراسم تهنیت و مبارکباد نوروزی بتقدیم رسانیده
زبان ارباب عقیدت و اخلاص بدین مقال گویا بود شعر نوشتها عالم از تو پر آوازه باد ❊ گلستان عزت ترو
تازه باد ❊ برآید ز گیتی همه کام تو ❊ جهان را بلندی دهد نام تو ❊ بعد از فراغ از انعقاد محافل بهجت فزا و انضباط
مهمات ضروری دولت جهان پیرا و صید دلهای شاطر شکار میانکال از خاطر عاطر خسرو بیهمال سرزده
امر قضا پیوند شرف صدور یافت که پیاده بسیار از اطراف و جوانب دیار مازندران بنزد نشان
جمع آمده جانوران شکاری از اطراف رانده بمیانکال آورند و این میانکال سرزمینی است که آب دریا
سه طرف آنرا فرو گرفته یکطرف بخشکی متصل است طول آن تخمینا سه فرسخ و عرض آن در منتهی آب جانب خشکی
و یک جانب یکفرسخ که آن نیست که رفته رفته باریکتر شده باب دریا منتهی میگردد و در هنگامی که جانوران شکاری
از اطراف و جوانب آن سرزمین در می آیند پیادگان طرف خشکی را گرفته خیمها بر پهلوی یکدیگر نصب نموده راه
بیرون شد جانوران بالکلیه از آنطرف مسدود میگردد و شکار اندازان بان عرصه گاه نشاط در آمده جانوران
را به تیر دلدوز و تفنگ جانسوز از پای در می آرند اقسام جانوران کوهی و دشتی از آهوان تیزتک و یوز
و پلنگ و غزال و امثال ذلک در انجا جمع میگردند وحشی غزالان آهو چشم یعنی گاو کوهی چون رمیده دلان
ناکامی از صدای رعدآسای تفنگ و غلغلهٔ صید افکنان و تیراندازان سهمناک گشته از بیم خود را بدریا انداخته
قریب به نیم فرسخ شناوری مینمایند و چون از رفتن بستوه می آیند و از دست و پا زدن باز می ایستند
از موجه دریا بی اختیار بکنار می افتند و بعضی خود را چون غریقان لجهٔ فنا در معرض هلاک دیده یک لمحه حیات را
غنیمت شمرده خود باز میکشند اما مضمون این مصرع که ❊ صید را چون اجل آید سوی صیاد رود ❊ بفعل می آید
الحق غریب تماشائی و بدیع طرز شکاریست و معمار طبیعت حضرت اعلی شاهی در آن عرصه گاه نشاط
در سه محل تالارهای رفیع دلکش ترتیب داده که با مخصوصان و مقربان در آنجا بزم خرمی آراسته صحبت میدارند
و هرگاه طبع اقدس بسواری و صید افکنی مایل میگردد بر سمند صبا پیوند برآمده بدان شغل شگرف انبساط بخش
خاطر انور میگردند و چون از شکار اندازی دلگیری دست دهد بتالار برآمده با ندما و مخصوصان بزم اقدس
بصحبت مشغول میگردند القصه حضرت اعلی اکثر امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت و میهمانان و مردم آنشاه ملکا
را از هر طرف آمده در پایه سریر اعلی بودند بتکلیف شکار کرده بان عرصه گاه نشاط و خرمی در آمدند و تا هفت روز

اوقات خجسته ساعات بنوعی که بتحریر پیوست صرف صحبت و شکار نموده بهره ور بودند در یک تالار عشرت بسر بردند و چون
یک هفته باین کیفیت بسر رفت پیادگان رخصت انصراف یافته ملازمان رکاب اشرف و طبقات اعیان
بدار السلطنه فرحآباد جنت نهاد عود نمودند و تا دو ماه قصبه شریفه اشرف و دار السرور فرحآباد محل اقامت
دعشر نگاه خسرو با دین و داد بود در ماه ششم که هوای آن ولایت اندکی رو به گرمی آورد عنان عزیمت بدار
الملک اصفهان معطوف داشته بفیروزی و اقبال ساحت آن بلده ارم نشان که اسپاهان اقالیم دانش
نصف جهانش گفته اند چنانچه شاعر در صفت بلاد عراق گفته شعر اصفهان نصف جهان جمله همه بدان ❊
که در آفاق جهان شهر معظم نمود ❊ از فر قدوم میمنت لزوم رشک گلستان ارم گردید از سوانح آنکه از سرحدهای
طرف روم خبر رسید که خلیل پاشا سردار رومیه بجانب قسطنطنیه عود نموده و یادگار علی سلطان خلفا را که
حسب الاستدعای خلیل پاشا برسالت روم تعیین شده با عزاز و احترام تمام برده اما ازین رهگذر که قرچغای
خان سپهسالار که بسمت سرداری سپاه قزلباش دارد و در سرحد آذربایجان مانده خاطر اعیان رومیه
از امر صلح اطمینان نمی یابد رای جهان آرا بدان متعلق گشت که سپهسالار مذکور را بجهت تسلیه خاطر و اطمینان
قلوب رومیان از سرحد بیرون آورند لهذا حکومت مشهد مقدس معلی باو تفویض یافته روانه آنصوب
با صواب گردید و ایالت خطه دلنشین تبریز بدستور سابق بشاه بنده بیک تعلق گرفت از سوانح غریبه که
در اوایل این سال روی داد ظهور و تأثیر ستاره ذو ذوابه و آثار علامات آسمانی که منجمین بخونریزی و افنای خلایق تعبیر
نموده اند خواهد بود نسبت که در ایامی که حضرت اعلی در قصبه شریفه اشرف تشریف داشتند از جمله آزناوران
گرجی جغته بیک نام که با دو سه برادر در سلک غلامان درگاه انتظام یافته بودند زمان بیک نام جوان گرجی را که
او نیز از جمله گرجیان شاهی سیون بود از روی عنادی که با او داشته اند فرصتی جسته بقتل آورده اند حکم شد که
تا فحص کرده بینند که میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی و کلب علی بیک یساول صحبت شاملو که در آن وقت دیوان بیگی بود
و ... بیک سپاه منصور داروغه فرحآباد جغته بیک را حاضر ساخته پرسش واقعه مذکور نمایند که سبب
قتل او چه بود و چگونه بدین خطا دلیری کرده اند و حقیقت معروض دارند بجماعت در درگاه دولتخانه مبارکه
فرحآباد جمع آمده او را طلب داشتند و از واقعه استفسار نمودند جغته مذکور و دو برادر حاضر آمده در جواب دلیرانه
اعتراف نمود که من و برادرم او را کشته ایم کلب علی بیک اراده نمود که چون جغته بیک در دیوان اعتراف بقتل او کرد

قاتلان را حبس نموده حقیقت عرض نمایند بی صلاح و تجویز دیوان اعلی بدین اراده دست در کمر خنجر زده جبل
دجون بر ایشان غلبه کرده برادر ایشان شمشیر از نیام بر آورده زخمهای منکر بر کلب علی بیک زدند
دیگری شمشیر حواله اعتماد الدوله میرزا ابوطالب کرده مردم بهم بر آمده از بیم شعله شمشیر متلاشی شدند آن
خون گرفتگان خود را باندرون دولتخانه انداختند و لواحق وارد و غیره و چند کس دیگر که همنشین افتند خبردار
شده دو نفر دیگر را بقتل آوردند چون ایشان حرمت دولتخانه مبارکه که پشت و ملجاء ارباب جرایم ست
نگاه نداشته بدین اعمال شنیعه جرأت و جسارت نموده مستوجب عقوبت و قصاص شده بودند
و لواحق مذکور با جمعی از ارباب اخلاص هجوم نموده در باغچه دولتخانه دلیری کرده آن خون گرفتگان را
هدف تیر و تفنگ گردانیده هر سه چهار در انجا بقتل در آمده مکافات عمل یافتند **سانحه دیگر** از سوانح علامات
آسمانی آنکه امیر قلی نامی از قبیله کردوس اراده که در سلک جلوکشان خاصه بود در ازای کاردانی و خدمتگاری
مورد تربیت گشته رتبه امارت ایل و عشیرت کردوس یافته بلقب سلطانی سرافراز شده بود در صفاهان
در حینی که رایات جلال در ییلاق بود تیمور خان نام جلوداری دیگر از قبیله کردوس با دو سه نفر از الطبقه
که همه مردم عاقل دور اندیش بودند بمنزل او رفتند و انواع مردمی بظهور آورده بعد از انعقاد ضیافت
هنگام بیرون آمدن تیمور خان مذکور از جهالت رشک و حسد و غرور نفس سرکش از جاده عقل منحرف
گشته و از مهابت و غضب شاهی که مکرر آن و مرات در باره مفسدان و مرتکبان اعمال ناصواب
دیده و آزموده بودند اندیشه نکرده بیجا با شمشیر کشیده بر امیر قلی سلطان که بمشایعت ایشان بیرون
آمده بود زخم مهلک زده کارش ساخت اما شمشیر شکست شخصی از خدمتکاران امیر قلی سلطان که فراش
او بود همان ساعت شمشیر شکسته را بدست آورده بهمان پارچه شمشیر چنان زخمی بر تیمور خان زد که دیگر
حرکت نکرد از رفقاء او الوند خان اب مبین خاصه شریفه و پسر او از راهی که مباد امیر افتد او مأخوذ و بقتل
سلطان متهم گردند فرار نمودند اما هر دو گرفتار شده در سیاستگاه غضب شاهانه بقطع رجلین قطع رشته حیات
کردند و اقربا و عشایر جمعی از الطبقه که با امیر قلی سلطان معاند بودند مغضوب گردیده مورد قهرمان زمان
گشتند و امارت ایل مذکور به نفس قلی سلطان پسر او مرحمت شد **سانحه دیگر** آنکه در منتصف ماه ربیع الاول که
چهل روز از نوروز گذشته بود در اصفهان و بوادی فرود آمد که قریب چهل پنجاه نفر را در زیر خاک فرو گرفت

و تا سه روز اجساد ایشان را از خاک بیرون آورده دفن میکردند **سانحه دیگر** از علامات آسمانی و تأثیر ذو ذنابه آنکه درین
سال در بعضی محال ولایت زاوه و محولات خراسان زلزله وقوع یافت اما در دوغاباد نام محلی که از قرای معموره
معتبره آن ولایت است چنان زلزله عظیمی شد که در هیچ زمان وقوع نیافته بود از صحیح القولی مسموع شد که
خانها بنوعی بر زبر یکدیگر فرود آمده بود که کل آن قصبه معموره یک تل خاک مینمود گویا هیچ آثار عمارت و علامت
جدار پیدا نیست اکثر مردمان آن موضع جهت حصاد غلات بصحرا رفته بودند معهذا تا هفتصد بلکه تا هشتصد
نفر از سکنه انجا در زیر خاک مانده بر بستر هلاک غنودند در خانه شخصی عروسی بود قریب بهفتاد نفر از عدد
مجلس عروس در زیر خاک مانده از حکمتهای بالغه ربانی آن سور و سرور بچندین تعزیه و سوگواری
تبدیل یافت از بدایع اتفاقات و غرایب حالات در وقت زلزله که عروس در حجله بوده اندوه و اضطرار خود را
بهمان در و پنجره افکنده و جو بها مانع خاک گشته سالم مانده بود و سر کریمه ما تشاؤن الا ان یشاء الله
بمنصه ظهور و عیان آمد **مشاهیر متوفیات** این سال **بکرات خان** داود خان بن لوارصاب خان گرجی که والی
ولایت کارتیل گرجستان بوده و چنانچه در صحیفه اول در طی حالات زمان شاه جنت مکان نوشته شد
بنابر تمرد و عصیان مدت لشکر قراباغ بقتل آمد پسرش داود خان بخدمت شاه جنت مکان آمده سعادت
اسلام یافت و بحکومت تفلیس که دار الملک کارتیل و بحوزه تسخیر و تصرف دیوان در آمده بود سرافرازی داشت
و او پسر خود بکرات مذکور را در عهد صبی بخدمت شاه جنت مکان فرستاده در میانه قزلباش نشو و نما یافت
از علوم حکمت الهی آگاه بود در خوف بایالت و دارائی کل گرجستان کارتیل معزز و سربلند شده بود درین
سال در بلده تفلیس مریض گشته بعالم عقبی شتافت و حضرت اعلی بنابر عاطفت جبلی و فتوت ذاتی که با حقایق
حقوق خدمتگذاران و ارباب اخلاص درجه علیا دارد پسرش سیمون را نیز که هنوز طفل و خرد سال است
بحکومت آن ولایت سرافراز گردانیدند و از معتبران گرجیه مورا بیک که شعار اسلام ظاهر ساخته از زمره دولتخواهان
معتمد بود بوکالت و اتالیقی او معین گشت **علی پاشا رومی** وی از امرای بزرگ رومیه و بیگلربیگی تبریز بود
چنانچه در قضایای ایام فتح تبریز مرقوم کلک بیان گشته در جنگ صوفیان گرفتار شده سعادت بخشش و بخشایش
یافته مدتها در رکاب اشرف معزز و بشرف مجالست محفل خلد آیین سرافراز بود درین سال گذشته که سردار
عسکر روم بابن مرز و بوم می آید از کاردانی و مآل اندیشی کناره گزینی اختیار کرده بداعیه توطن مشهد مقدس

معلی گردید و هر ساله مبلغ سیصد تومان عراقی نقد و موازی پانصد خروار تبریزی غله بمعیت او مرحمت شده
بود درین سال از دار فانی بسرای عقبی انتقال نمود و توفیق مدفنیت جوار روضه مقدسه یافت و وارث
شرعی در دیار عجم نداشت متروکات و مخلفاتش از نقد و جنس و اجناس و جواهر نفیسه و مرصع آلات
و سایر منقولات قریب بده هزار تومان متصدیان امنای مشهد مقدس ضبط نموده مقرر شد که ایلچی روم
بآن ولایت برده چون فرزندی ندارد به هرکس از اقربا وارث شرعی باشد بمصلحت قضاة و متشرعین آنجا
تسلیم نماید که احقاق حق نموده شود گفتار در وقایع ییجس ییل سنه تسع عشرین و الف که سال چهارم
قرن ثانی جلوس میمنت مانوس عباسی است بهار دل آرای این سنه مبارکه بخوشی و خرمی جلوه ظهور
نموده مسرت افزائی آغاز نهاده نوروز میمون میمنت مقرون روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الثانی موافق
تسع عشرین و الف هجری اتفاق افتاد سلطان سیارگان یعنی آفتاب جهان تاب بعد از انقضای
پنجساعت روز مذکور از نهانخانه حوت بیرون خرامیده در تختگاه حمل تمکن یافت عرصه جهان از عطر شکوفه
و ازهار چون حجله نوعروسان بهار مشکبار گردید طبایع انفسی و آفاقی از قدوم بهجت لزوم بهار خوشتر
خوشدلی از سر گرفتند زمین و زمان کامرانی گرفت زمانه خواص جوانی گرفت جویبار در جلوه گر شد
بهار ز لطف هوا تازه شد روزگار دار السلطنه صفاهان از فر قدوم همایون خسرو کامکار کامران
غیرت فزای سپهر بوقلمون بود از سوانح اقبال آمدن ایلچی روم است ابراهیم آقا نام که مرد سنجیده سخندان
و از معتبران سلسله آل عثمان بود همراه یادگار علی سلطان خلفا آمده مکتوب محبت اسلوب از جانب سلطان
عثمان بن سلطان احمد فرمان فرمای ممالک قیصری آورده اظهار صداقت و دوستی و استحکام بنیان
مصالحه و استقرار قواعد اتحاد و یکدلی نمود بوسیله مقربان درگاه خلافت سعادت بساط بوسی دریافته
بعنایات شاهی و تفقدات شاهنشاهی مفتخر و مباهی گشت و تحف و هدایا که از جانب سلطان روم آمده
بود بنظر اقدس درآورد و از ینجانب نیز مکتوب بر وجه مرغوب در قلم آمده تخته بیک یوزباشی استاجلو
که در سال گذشته داروغه اصفهان بود برسالت روم تعیین فرموده در مرافقت آقا مذکور با تحف و هدایای
لایقه روانه کردند و امر مصالحه فیمابین برین نهج قرار یافت که قاعده زمان پادشاه جنت آشیان شاه
طهماسب علیه الرحمه و الغفران و سلطان سلیمان که اعقل و اعدل سلاطین روم بود مرعی بوده باشد و تغییری

که دران

که دران شده و موجب منافشه طرفین بود تبدیل ولایت اخسقه که حسان قرین است که در زمان مذکور داخل
سنور قزلباش بود و درین عهد در تصرف رومیان مانده بالکاء درتنگ و قلعه زنجیر که در میان قلمرو همایون
و عراق عرب واقع است و دران زمان داخل سنور رومیه بود و الکنون متصرف این دولت درآمده قرار
یافت که از جانبین به تبدیل مذکور راضی بوده منافشه ننمایند و ما بقی بقاعده زمان پادشاهان مرحوم
مذبور معمول بوده باشد هر چند حضرت اعلی در باب اخسقه راضی نمیشدند درین وقت بنابر ملتمس
خلیل پاشا و خیر خواهان طرفین رضا داده بدین قاعده استمرار پذیرفت و ابراهیم آقا ایلچی استدعای
احکام مطاعه درین باب بحکام و ولاة سرحدها نموده حسب الاستدعا احکام بر حسب مدعا حاصل نموده
منقضی المرام روانه گشت و موجب آسودگی ضعفا و زیردستان سرحدها گردید اما سپهر غدار و روزگار غدار
کی میگذارد که آسودگی در عالم استمرار پذیرد عنقریب باز فلک شعبده باخته کین همه احوال تبه ساخته
امید که آنچه خیر و سود مسلمانان است استمرار یابد در بیان صرف همت والای همایون باوردن آب کورنگ
بسوی صفاهان بتوفیق خالق آسمان آب کورنگ دو چشمه است یکی باین نام موسوم و یکی را چشمه محمود کرمی نامند
که از جبال ولایت رار و مزدج سرحد صفاهان بجانب جنوب بیرون آمده از نهر منغر بطرف کوه کیلویه و
و خوزستان رفته بشط العرب می پیوندد و در کتاب نزهة القلوب و صور الاقالیم و مسالک الممالک و ازین
قبیل کتب آنچه بنظر رسیده و عیون و انهار را شرح نموده اند صفت آب کورنگ و ذکر آن جائی بنظر رسیده
و آنچه درین عهد مسموع گشته گویند هر دو چشمه که از بلندی بپائین ریخته یکی میشود برابر زاینده رود صفاهان است
و از منبع تا شط العرب زمین از هر دو طرف ارتفاع عظیم دارد و هیچ زمینی را شرب نمینماید و منفعتی بمزروعات
انجد و د نمیرساند حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان اراده نموده بود که آن آب را بدار السلطنه اصفهان
آورده مضاف زاینده رود گردانند که اهالی املاک در خشکسال از قلت آب متنقصی نکشیده باعث ازدیاد
معموری و احداث مزارع و باغات گردد میر فضل الله شهرستانی که وزیر املاک بوده بدین خدمت مامور گشته
و چون کوهی رفیع در میانه واقعست که بدون کندن اجرای آب ممکن نیست میر فضل الله نقبها در آن کوه
کنده مدتی نقابان و چاه کنان کار کرده اند بجائی رسیده اند که دیگر کندن آن ممکن نبوده از آن مایوس
گشته دست باز داشته اند چند سال بود که حضرت اعلی شاهی ظل الهی را این اراده در خاطر انور رسوخ داشت

مکرراً معماران و مهندسان فرستاده جمعی مردم کوتاه همت بسبب فطرت سنخان که مشعر بر عدم امکان بود
مذکور میساختند و این امر لایق عاشق میکشت بکدو سال قبل ازین محب علی بیک لله غلامان که سرکار
عمارات خاصه شریفه صفاهانست با چند نفر مهندس کاردان و مردم صاحب وقوف رهت کفتار
فرستادند که دیگر باره ملاحظه نمایند و ایشان تصدیق کردند که اگر بندی بارتفاع هشتاد ذرع در پیش
آب بسته شود که آب بقدر آن بلندی کیرد کوهی را که سد راه صفاهانست یکصد و پنجاه ذرع عمق
و سه هزار ذرع طول کماهیش حفر نمایند محتملست که آب باینطرف ریزد و لله بیک مذکور تعهد مینمود
که در عرض چهار پنج سال این خدمت بتقدیم رساند و حسب الامر اعلی شروع در کار کرد لیکن چون امر
عظیمست و همت والای شاهی بران مقصور است که بیمن الطاف الهی و امداد جنود غیبی این اراده از قوه
بفعل آمده در زمان خجسته نشان حضرت آب مذکور بزمین صفاهان جاری کشته موجب نیکنامی دنیا
و مثوبات عقبی کردد خاطر اشرف بتعهد لله بیک اطمینان نمییافت درین سال امام قلیخان بیکلربیکی
فارس را بسرکار حفر کوه مذکور و حسین خان حاکم لرستان و میر بختیاری را که در آن حدود می باشد
و درین هنگام جهانگیر خانست سرکار بند بستن فرموده تحویلات بجهت اخراجات و ترتیب مصالح بند
بایشان دادند که درین سال مصالح سرانجام نموده سال آینده شروع در بند بستن نمایند و بنایان و
سنکتراشان از اطراف و جوانب سربراه فرموده حکم شد که عموم مردم فارس و صفاهان و الوار آنحدود
در حفر نهر کوه مذکور کار کرده اجرت واقعی ستانند و امرای عظام مذکور فرمان فرمانده زمان را اجابت و دل بر رفته
بر سر آب رفته شروع در اقدام خدمت مذکور نمودند امید بکرم نامتناهی الهی است که مکنون خاطر خیر اندیش
حسب المدعا تمشیت پذیرفته کشت زار امل ساکنان ملک صفاهان بآب یاری نیت صافی طویت آنحضرت
خضرت و نضارت یافته ثمره مقصود بار آورد جمعی دون همتان را عقیده آنست که اجرای آن آب بزمین
اصفهان متعذر است زیرا که در میان کوهی واقع شده است محتملست که سنگ یکپارچه بهم رسد که برین آن
مقدور سنگ بران خارا اشکاف نبوده باشد و چون آن ولایت سردسیر است هوا پیش در نهایت برودت
سالی زیاده از چهار یا پنج ماه از شدت سرما و ثلج بند کار نمیتوان کرد برین تقدیر کار پنجساله در عرض بیست سال
از پیش میرود و در آن اثنا عوایق ضروری مثل لشکرکشی و دفع اعادی و غیرها روی میدهد و وقوع این مدعا

وصول اینمطلب علیا امریست بسیار دشوار اما رأی جهان آرا برخلاف جمهور همت والا بران مصروف داشته
که بدین خیر جاری موفق کردند در زمان دولت ابد تایید الهی بسی امور مشکله که در نظر ارباب فطنت و دید
وران روزکار مستبعد و دور از کار منموده بیمن اقبال همایون و اندک توجه آنحضرت بر وجه احسن صورت
مدعا چهره نما گشته رجا واثق است که بتوفیق الله تعالی این مقصد علیا نیز کامروا کشته بیامن تاییدات الهی
و قوت سرپنجه ید الهی این امر خیر بطریق دیگر امور مشکله تمشیت یافته برحسب مرام زودتر سرانجام پذیرد و مثوبات
آن عاجلاً و آجلاً بروزکار فرخنده آثار همیون عاید کردد

ذکر فرستادن ایلچیان سلاطین هند و روم و دکن

در اوایل اینسال خان عالم که از جانب پادشاه ذیجاه شاه سلیم فرمانفرمای ملک هندوستان برسالت
آمده بود رخصت انصراف یافته از خاصان بارگاه معلی زینل بیک بیکدلی توشمال باشی شاملو را برسالت هند
تعیین فرموده همراه فرستادند و خان عالم را بخلع فاخره و انعامات وافره از نقود و اقمشه نفیسه و اسبان تازی
نژاد سرافراز فرموده آنچه از بدایت حال که داخل قلمرو همایون شده تا حین انصراف باو عطا فرموده و آنچه در
هنگام رخصت مرحمت فرمودند زیاده از پانزده هزار تومان عراقی شد سوای تکلفات امرا و مقربان و اعیان
اردوی معلی و حکام خراسان و تحف و هدایا که بجهت پادشاه والاجاه ارسال یافت از مرصع آلات نفیسه
روم و فرنک و اروس و بلاد ایران و تحفهای غریب هر دیار و اسبهای تازی نژاد زیاده از آن بود که در حیز
شمار آید از جمله هدایا مرغوبه یک زنجیر جیقه زلف عقاب نادره روزکار که گزیده چندین هزار زلف بود مرصع
بلعلهای ثمین و یواقیت رنگین و لآلی آبدار که از آنجمله یک قطعه لعل خوشاب بزرگ بود که در خزانه هیچ پادشاه
ذیجاه عدیل آن نتوان یافت و مبصران جوهرشناس هفت هزار تومان بلکه زیاده قیمت نموده بودند
و اسم میرزا الغ بیک بن شاهرخ بن امیر تیمور کورکان بران نقش بود و از زمان حضرت خاقان سلیمان شان
شاه اسماعیل علیه الرحمه و الرضوان از خزاین سلاطین بدست در آمده در خزانه عامره بود از تحف و هدایاء
روم نیز که درین سال ایلچی آورده بود حصه وافر برادرانه بجهت حضرت پادشاه والاجاه ارسال یافت و
مکتوب محبت آیین دوستانه مشعر بر اظهار انواع محبت و دوستی برادرانه و اتحاد و یکدلی و بی تکلفهای
یکانکانه در قلم آورده دقیقه از دقایق مردمی و وداد فروگذاشت نفرمودند و همچنین ایلچیان سلاطین دکن را
که بپایه سریر اعلی آمده بودند رخصت انصراف ارزانی داشته بانعامات وافره نوازش فرمودند طالب بیک اوغلی

همراه میرخلیل ایلچی ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور نزد او و قاسم بیگ سپهسالار مازندران همراه شیخ محمد
خاتون ایلچی سلطان محمد قطبشاه والی گلکنده برسالت او تعیین فرموده روانه نمودند و جهت
هریک از سلاطین خلع فاخره پادشاهانه و هدایا و تحف ملوکانه مناسب حال ارسال داشتند و درویش
بیگ را که از سادات مرعشیه قزوین است و در سلک طبقه شاملو ملازمان رکاب اقدس انتظام
داشت بایلچیگری نظامشاه والی احمدنگر دکن تعیین فرموده روانه نمودند لیکن مشارالیه در شیراز
فوت شد مهدی بیگ ولد مشارالیه در عوض پدر بخدمت مذکور مأمور گشت **ذکر فتح ولایت دورق
و بدست درآمدن قلعه آنجا که درین سال بتصرف اولیای دولت درآمد** ولایت دورق در زمان حضرت
شاه جنت مکان در تصرف امرای قزلباش حکام کوه گیلویه بود بعد از ارتحال آنحضرت که ممالک
ایران از نظام و نسق افتاده در هر گوشه متغلبی سر برآورده بود و سید مبارک بر عربستان حویزه
مستولی شد آن ولایت را از تصرف طایفه افشار بیرون آورده داخل حوزه حویزه ساخت سید مطلب
پدرش سالها در آن ملک فرمانروا بود و چون سید مبارک در مقام عبودیت و دولتخواهی بود ولایت
دورق را بعد و پدرش سید مطلب گذاشته بودند و تا این سال در تصرف آن سلسله بود و در حین
کشته شدن سید راشد والی حویزه که در ذیل مذکور خواهد شد سید سلامه نامی تصرف در آنجا نموده
قلعه را استحکام داده بود درین سال امام قلیخان بیگلربیگی فارس حسب الفرمان قضا جریان
مأمور گشته لشکر بولایت دورق فرستاده قلعه را محاصره کردند سید سلامه مذکور بر فرمان لازم الاذعان
اطلاع یافته خبر قلعه سپردن چاره ندانسته دست از آن باز داشته راه حویزه پیش گرفت و آن ولایت
بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده دست ولاة حویزه از آن کوتاه شد **از سوانح این سال** کشته شدن
سید راشد است که بعد از فوت سید ناصر ولد سید مبارک بنوعی که سبق ذکر یافت بموجب فرمان شاهانه
گشته والی آن ولایت شده بود شرح این واقعه آنکه افراسیاب پاشا حاکم بصره لشکر بسر یکی از خصمای خود
منصور بحشن بن یانجی که بالکاه سید راشد قریب بود فرستاده بود و او استغاثه بسید راشد کرده
از او استمداد نموده بود سید راشد ایجاب ملتمس او کرده با گروهی از عشایر عرب بدان صوب رفت
لشکر بصره از آمدن او اطلاع یافته مراجعت نمودند جمعی از اعراب حویزه آل فضل بعد از فوت سید مبارک ببصره رفته

ملازمت افراسیاب پاشا اختیار نموده بودند درینوقت سید راشد آن جماعت را طلبداشت و ایشان
قرار داده بودند که بمنزل عود نموده از بصره نزد او آیند او قایل نشده در طلب شده و اصرار نموده از غرور و سوء
تدبیر و نقصان رای چند مرحله تعاقب کرد اکثر مردم از تعاقب باز ایستادند او با فوج قلیل رفت آن جماعت
از شدت ابرام او خایف گشته با او بمحاربه پیش آمدند و در معرکه فرصت یافته آل فضل او را بقتل آوردند
اما معلوم نگشت که مرتکب قتل او جمعی از آل فضل شدند که رفیق او بودند یا آن جماعت بودند که ببصره رفته
بودند غالب آنست که جماعت رفیق او بموافقت و تحریک اقربا و عشیرت خود این جرأت کرده باشند
علی ای التقدیر بعد از قتل او اعراب دو سه گروه شدند جمعی شاهی سیون و دولتخواه بر سر عبدالله
نعمان که عمّت این خاندان بود جمع شده قلعه منکوک و حویزه کوچک را قایم کرده در آنجا اقامت نموده
حقیقت حال بدرگاه گیتی پناه عرض کردند **از سوانح غریبه این سال** خیال فاسد چند نفر از شیخان شیخاوند گیلان
است هرچند طبع بشری اقتضای آن مینماید که بوساوس شیطانی فریفته گشته همواره خیالات فاسد
در سویدای خاطر راه دهند اما طبقه گیلانی زیاده از دیگران باشند و سوسه از طریق مستقیم عافیت
سلامت جوئی و منهج عاقبت اندیشی انحراف جسته بامور ناشایست و اعمال خطرناک جرأت و جسارت
مینمایند و اصلا از وخامت عاقبت و مآل حال اندیشه ندارند مؤید این معنی آنکه درینسال چند نفر از شیخان
شیخاوند خیال فاسد و اراده بیحاصل که از غلو نشاء بنگ خیزد در سویدای خاطر جای داده یکی از ایشان
سید محمد نام خود را رسول و نایب حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الرحمن نامیده دو سه نفر دیگر را
از خلفا و اعیان خود شمرده در اول حال و ابتدا اظهار این مقال دو نفر را برسالت بخدمت حضرت شاه
ظل الله فرستاده بشارت ظهور آنحضرت داده منشوری باسم سامی آنحضرت از جانب خود مشتمل بر مواعظ
و نصایح و اینکه من رسول حضرت صاحب الامر و فلان و فلان خلیفه و داعی منند در قلم آورده مهر خود
بآداب سلاطین بر آن منشور زده در مازندران ارسال داشت فرستادگان بنظر اشرف درآمدند
و همگنان را موجب استبعاد و استعجاب گشته ندما و ظرفا محفل معلی را سرمایه مطایبه و استهزا بدست افتاد
کس فرستاده سید محمد مذکور را نیز بآداب معظم آوردند در قول خود مصر بود از سفاهت و بی عقلی و خبط
دماغ خود را مستحق جزا و مورد سیاست گردانیدند در حین جزا باقتضای اعتراف بکذب قول خود نمودند

اما بنا بر مصالح ملکی و آگاه گردانیدن اینگونه سفیهان ناعاقبت اندیش در سیاست ایشان تأخیر جایز نداشته
بجزای کردار ناصواب رسیدند **سانحهٔ دیگر** آنکه درین سال از تأثیرات افلاک و انجم و احتراق عطارد
در جعبت مشتری میانه ارباب قلم دو وزرا که از منسوبات این دو کوکب اند گفتگوئی بدید آمده بایکدیگر
خشونت آغاز نهادند و قوام محمد اکفرانی اصفهانی که مستوفی الممالک بود با خواجه محمد رضا فدوی که
ده سال وزیر عامل امور دیوانی آذربایجان و شیروان بود در تنقیح محاسبات مناقشات نموده مبلغها
باقی بلو کشیده بود و او قبول نداشت بعد از آنکه مکرر آ دیوان شد و حقیقت سخنان متنازع فیهما از نظر
بعرض اشرف رسیده مبلغهای کلی تشخیص یافت که باقی بود مدعای فدوی آن بود که من تصرفی
در مال دیوان نکرده‌ام و آنچه بباقی آمده از قرار محاسبه جزو و تصدیق نویسنده‌های من در محلات امر
جهان مطاع که طبع همایونش معیار حسابدانی و حقانیت بصدور پیوست که دیوانیان وجوه مذکور را
تنخواه باقی فدوی عمل کرده بمؤدیان حواله داشته اند و اگر احدی را در آن باب سخنی باشد با وکلای فدوی
گرفته باشند با یکدیگر تشخیص دهند و هر کس سخنی نداشته باشد از عهده بیرون آید و قطع مناقشه
طرفین فرمودند اما میانه مستوفی الممالک مذکور و فدوی در اثنای محاوره و گفتگوی حساب در مجلس بهشت
آئین سخنان ناهموار مذکور گشته فدوی نیز او را و سایر کتاب دفترخانه همایون را بخیانت و تقصیرات
منسوب و متهم گردانیده و از نتایج آن گفتگو حضرت اعلی اللهی بکتّاب دفترخانه بی اعتماد گشته چند نفر را
گیرانیدند و شهر بدات فرمودند از آنجمله آقا عزیزا اصفهانی که اوارجه نویس خراسان بود مرد افیونی بود
به تیموربیگ یساول صحبت ایواغلی گیرانیده بلفظ گهربار فرمودند که سیاست او همین است که افیون باو
ندهی روز دیگر تیموربیگ اظهار مردمی کرده افیون آورده که برسم معتاد بکار برد مشارالیه از خوردن ابا نموده
گفته بود که حضرت شاه کامرشد و ولینعمت ماست بلفظ مبارک فرمودند که سیاست افیونی همین است که افیون
باو ندهی الکنون این تکلیف شما خلاف رضای ولینعمت ماست شاید اراده خاطر اشرف برین نهج زجر
و سیاست بنده تعلق گرفته باشد خلاف رضای اشرف نمی‌نمایم اگر بنفس نفیس ترحم فرمایند فبها و الا سر
مبارک بسلامت باشد **بیت** تن شاه باید که باشد درست * من جمله را گر شود پای سست * تیموربیگ در خدمت
این ماجرا نقل نموده قسم نجات پای همایون یاد نمود که هر چند باو گفتم که آنچه حضرت شاه فرمودند بر سبیل مطایبه

با فرط انحراف مزاج اشرف از لطیفه و بالطبع راضی نشدند که از بی تمرضرر جانی بشمار رسد از ناخوردن معتاد لرزه بر
اعضاش افتاده در پیچ و تاب بود و در آن باب اصرار مینمود حضرت اعلی منبسط گشته ترحم فرمودند و رخصت دادند
قرار یافت که هر یک فراخور حال چیزی برسم ترجمان بمحصلان دهند و وکلای فدوی بدفترخانه همایون رفته
تقصیر و تهاون و خیانتی که واقع باشد موافق قانون حساب تشخیص داده بعرض رسانند تا سیاه‌روی
شود هر که در و غش باشد حسب الامر خواجه محمد معصوم که از جانب فدوی مستوفی آذربایجان و رانق
دقایق حساب بود با خواجه ملک احمد صفاهانی که مقرر و معاند مستوفی الممالک بود بدفترخانه رفته بهر سرکار
نویسنده تعیین نموده شروع در تحقیق محاسبات سنوات و بقایا نموده تا شنشاه در دفترخانه صاحب
اقتدار بودند درین اثنا قوام محمد مستوفی را عارضه طاری گشته باجل طبیعی فوت شده انقدمات
عاطل ماند **ذکر عارضه ذات حمیده صفات اشرف و صحت یافتن بعنایت و الطاف حکیم علی الاطلاق**
و مالک الملک بالاستحقاق چون از ظهور ستاره ذوذنابه و علامات آسمانی که در سال گذشته واقع شد از
اقوال ارباب تنجیم دلالت میکرد که بیماری در اکثر بلاد عام شد اما در بلاد شمالی اسد اعلم بیشتر خواهد بود حضرت
اعلی بعد از دیوان ارباب قلم متوجه مازندران بهشت نشان شده در آنجا از عفونت هوا داشتند که ما
تأثیر افلاک و انجم بیماری عظیم شیوع یافته بعرض مرض بذات مبارک اشرف سرایت کرده تب محرق کرده‌اند
و در کمال ضعف و شدت تب از فرح آباد بیرون آمده به ییلاق فیروزکوه دماوند تشریف بردند و در
ییلاق بیماری در میانه اهل اردو اشتداد یافته جمعی کثیر از خواص و عوام پهلو بر بستر ناتوانی نهادند کمتر کسی
صحیح و سالم بود بسیاری از عوام الناس و برخی از خواص راه عدم پیمودند چند نفر از مشاهیر که رخت
بسرای آخرت کشیدند در تحت متوفیات مرقوم میگردد ارباب اخلاص نذور و صدقات جهت صحت ذات اشرف
مبارک بمستحقین رسانیدند و خلایق **مصرع** دست دعا بر آسمان روی نیاز بر زمین * سلامتی ذات اشرف را
از حضرت مجیب الدعوات مسئلت مینمودند تا آنکه اثر اجابت دعای بیریای مستمندان ظهور یافته از شفاخانه
ما هو شفاء و رحمة للعالمین شفای عاجل کرامت گشته عارضه روی بانحطاط آورد و روز بروز ضعف
و سستی تنزل پذیرفته قوای جسمانی قوت گرفت و از دماوند بعزم زیارت سلطان روضه رضا امام
مفترض الطاعه واجب العصمت علیه التحیه و الثنا تا حدود سمنان و دامغان تشریف بردند و بجهت بعضی مصالح

ملکی و تدبیرات ملکداری فسخ عزیمت لازم آمده از راه استرآباد بدار السرور فرح‌آباد عود فرموده و در آن سال
قشلاق همایون در مازندران بهجت نشان واقع شد از سوانح آن ایام آنکه خاطر انور ملک آرا و ضمیر منیر
جهان پیرا اشرف علی اعلاه الله تعالی بدان مایل و راغب گشت که ممالک گرجستان کاخت را که از دستبرد
حوادث دوران ویران و از مآثر غضب قیامت لهب شاهنشاه زمان از صامت و ناطق و دیار
نشان نبود بحلیه آبادانی درآورده جمعی از اویماقات را بدانجا فرستند که اقامت نموده بزراعت و
عمارت پردازند و از بقیة السیوف گرجیان اگر معدودی پناه بجبال اخذ و برده باشند یا در جبانات
پراکنده گشته آواره دیار و ادبار رشته باشند چون نایرهٔ غضب فی الجمله تسکین یافته و طهمورث که
از جهل و غرور لگد بر دولت خود زده سرگردان دیار بی نام و نشانیست و آواره گشته نوید امن
و امان داده برعیتی ترغیب نماید لهذا بیکر سلطان ایگرمی دورت را سزاوار ایالت و دارائی آن ولایت
دانسته بلقب ارجمند خانی سرافراز فرموده بدانصوب فرستاده حکم معلی بنفاذ پیوست که با ایل
و اویماقات خود از قراباغ بدانجا رفته در سرزمین اطراف قلعه قرلانقوج رحل اقامت اندازد جمعی از
هر طبقه و طایفه اویماقات که مناسب اقامت آنملک بودند تعیین یافتند و بیکرخان حسب الفرمان قضاجریان
روی توجه بآن ولایت آورده پراکندگان گرجیه نوید بخشش و سعادت بخشایش یافته روی باوطان
آوردند و بقدری آبادانی بهم رسیده بیمن معدلت شاهانه روی بمعموری داد و متوفیات که در این
سال باراده و تقدیر ایزد متعال از دار ملال بسرای باقی انتقال نمودند شهزاده ابوطالب میرزا برادر
اعیانی حضرت اعلی که در قلعه الموت مسکن داشت و بیمن اشفاق و مراحم شاهی روزگاری بفراغت میگذرانید
در این سال مریض گشته رخت بمنزل آخرت کشید دلو محمد سلطان شمس الدینلو در سلک امرای قراباغ و از زمره
مقربان بساط اقدس بود در اصفهان مریض گشته چون مقید بمعالجه و مداوا نشود و از اغذیه و اشربه نامناسب
احتراز نمینمود مرض مزمن گشته در فرح‌آباد وداع عمر و دولت کرده بعالم عقبی شتافت امارت ایل شمس
الدینلو به برادرش سلیم بیک مسلّم گشت مرتضی قلیخان لسکری ولد امیره سیاوش حاکم لسکر که از عهد صبی
در ظل تربیت همایون اعلی نشو و نما یافته از زمرهٔ امرا و مقربان محفل اعلی بود در فرح‌آباد و فیروزکوه مریض گشته
معالجه و مداوا از اطبا مفید نیفتاده بجهت تغیر آب و هوا از مازندران بطهران بردند در آنجا طبل رحیل کوفته

درعالم

در عالم بقا منزل گزید چون پسرانش کودک بودند حکومت لسکر در اول حال به بهبود خان چرکس تعلق گرفته
در ثانی الحال بیوسف سلطان غلام خاصه شریفه تفویض یافت حکیم عنایت الله یزدی که در سلک اطبای
سرکار خاصه شریفه منسلک و معالج خوب بود زوجه اش که صبیه مولانا زین الدین حکیم یزدیست که بحذاقت
و تصرفات ذهنی مشهور و بی بدل بوده حکیمه خدمه حرم محترم است و خود در خدمت اشرف زیاده از دیگر
حکما قرب و منزلت و محرمیت یافته همیشه بشرف مکالمه و همزبانی امتیاز داشت و محل اعتماد شاهانه بود
در فیروزکوه بیمار شده چند روزه حیات مستعار را تصدق فرق مبارک اشرف نموده اجزای ترکیب حیات را
بمعاجین ممات آمیخته بجهان باقی شتافت قواما محمد مستوفی وی از موضع کفران صفاهان و اکابرزاده‌های
آنملک و مستوفی الممالک ایران بود در روز شنبه دهم شهر رمضان بی آنکه بیمار و ناتوان باشد در اثنای
شغل دفتر و کتابت بخود فرو رفته از هوش و تکلم باز ماند در آن روز تا شب و شب تا صبحدم حالش
بر آن منوال بود اطبای صفاهان تشخیص حال او نتوانستند کرد بعضی غش قوی قرار دادند و بعضی میگفتند
که اخلاط فاسده در معده سمیت یافته و بعضی زیادتی خون فارط مایه بیهوشی میشمردند صبح روز دویم
بفصد قرار دادند قریب بهشتاد مثقال خون گرفتند بعد از فصد ضعف قوی طاری گشته همان لحظه
روح از بدن مفارقت گزید بعد از فوت جمعی را از ظهور آثار و علامات سم مظنه آن شد که او مسموم گردیده العلم
عند الله بالجمله نعش او را چندگاه در صفه مدرسه که در جنب منازل خود احداث نموده بود گذاشته از آنجا نقل
بعتبات عالیات نموده در ارض کربلا و حایر روضه مقدسه حضرت سید الشهدا مدفون گشت الحق مردی
کریم الذات خیر خیراندیش و نیکوخواه خلایق بود ارباب استعداد تواریخ مرغوبه یافته در سلک نظم کشیدند
از آنجمله این تاریخ ثبت افتاد شعر در بغداد مستوفی نیکرای ؛ که غیر نام نیکش یکبنی نماند ؛ کمیت سخاوت
در ایام خود ؛ چو حاتم بمیدان کرم در جهاند ؛ زبان بیان عاجز از مدح اوست ؛ ز ادراک وصفش خرد باز ماند ؛
چو رفت از جهان آنجهان کمال ؛ خرد را شعوری ز رانده نماند ؛ پی جستن تو عقل تاریخ فوت ؛ ز غیب این بشارت
بگوشم رساند ؛ بدل گفت تاریخ فوتش بگو ؛ قواما چو شد نام نیکش بماند ؛ منصب استیفا بمیرزا اسمعیل نواده
خواجه محمد قاسم مستوفی شاه جنت مکان که مرد صاحب دیانت کم طمع است تفویض یافت ذکر وقایع تخاقوی ئیل
مطابق سنه ثلثین و الف هجری که سال پنجم از قرن ثانی دولت روزافزون عباسی است راقم بوشند چنین

تازه دگر موسم بستان آمد ❁ گل ز خلوتکده خود بگلستان آمد ❁ دختر رز که بصد پرده نهان بود ز غیر ❁ خوش
حریفانه دگر همدم دستان آمد ❁ مژده از مقدم گل داد دگر فصل بهار ❁ بلبل دلشده از ناله و افغان آمد ❁ لاله ساقی
ساقی گل چهره رخ افروخت ز می ❁ قابل بزم که خسرو ایران آمد ❁ در شبستان نیر اعظم که بحکم دادار جهان آفرین
واسطه نظام عالم است در روز شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الثانی بعد از انقضای نه ساعت و یازده دقیقه
از منزلگاه حوت به نزهتگاه حمل نقل نمود و از فروغ خدا آفرین ظلمت افسرده دی را از اشعه انوار الهی
روشنی داده سریر آرای بارگاه شرف و اقبال گشت جنود نباتات را موجب آراستگی و پیراستگی
گردید لراقمه ❁ بفرخندگی تازه شد روزگار ❁ جهان مشکبو شد ز بوی بهار ❁ جهان از گل و لاله شد
جان فزای ❁ هوا عطربیز و صبا عطرسای ❁ حضرت اعلی شاهی ظل الهی در مازندران جنت نشان ایام
نشاط افزای بهار را بفرخی و فرخندگی گذرانیده به سیر و شکار معتاد نزهت بخش ریاض طبع اقدس
بودند و چون از نوروز دل افروز دو ماه و چند روز گذشته موسم بهار و ایام خرمی سپری گشته هوای
گرمی آغاز نهاد و هنگام عطربیزی دشت و کوه ییلاق شد عنان اشهب نیکوخرام اندیشه را بجانب
دار السلطنه اصفهان انعطاف داده ساحت آن بلده ارم نهاد از غبار سم سمند صبا پیوند رشک
ارم ذات العماد گردید و چندگاه آن خطه خلد آئین عشرتگاه شهریار با دین و داد بود **از وقایع متنوعه
و سوانح اقبال که در اوایل این سال بظهور پیوست** آنکه تخته بیک یوزباشی استاجلو که برسالت روم
رفته بود عود نموده محمد آقا نام ایلچی معتبر از عظمای روم همراه او برسم رسالت بدرگاه جهان پناه آمد و
از جانب سلطان عثمان پادشاه روم مکتوب محبت اسلوب دوستانه آورده با صحایف صداقت آئین
وزرا و ارکان دولت سلسله آل عثمان بنظر انور در آورد و تأکیدات که در استحکام بنیان مصالحه و
استقرار قواعد دوستی نموده بودند معروض گردانیده اعزاز و احترام یافت **دیگر** آمدن والی ولایت
کیچ و مکران ملک میرزا است که در این وقت بپایه سریر اعلی آمده سعادت بساطبوس دریافت ولایت
از توابع هندوستان و با الکاء ته و سند پیوسته و بفرمانفرمای ممالک هند اطاعت گونه بظهور می آورند
و بجهت بعد مسافت آگره و دهلی که دار الملک هندوستان است باندک سرکشی از ایشان راضی شده
دست تسلط و اقتدار فرمانفرمای ممالک هند از تعرض والیان آن ولایت کوتاه است و چون بحدود اقصی ولایت

کرمان و سیستان و هرمز که قلمرو همایون اعلی است قریب است و حضرت اعلی شاهی ظل الهی اراده تسخیر آن ولایت
فرموده‌اند در سنه بنوعی که در محل خود سبق ذکر یافته گنجعلیخان حاکم دار الامان کرمان را بسرحد که از توابع آن
ولایت و حکومتگاه ملک شمس الدین بود که از زمره ملوک آن ملک است فرستاده قلعه آنجا بقهر و غلبه گرفته ملک
مذکور را بپایه سریر اعلی آورده و مناشیر عنایت آمیز بوالی آن ولایت در قلم آورده مصحوب ملک شاه حسین که از
ملکزادگان سیستانست فرستاده بودند ملک میرزا والی مکران که بزرگترین ولاة و ملوکان آنجاست
آوازه گیتی ستانی و مهابت آنحضرت هراس بی قیاس بخود راه داده در میان خوف و رجا عزم عتبه
بوسی درگاه عرش اشتباه جزم نموده روی امید و ضراعت بدرگاه سدره منزلت آورده بامعدودی
در دار السلطنه صفاهان بسعادت آستانبوسی مشرف شد و روی نیاز بر آستان سعادت آشیان
نهاده بزبان عجز و مسکنت ابتهال ادا نمود لراقمه ❁ کای خسرو خسروان جهان ❁ سزاوار دیهیم و بخت
کیان ❁ باخلاص شه را یکی بنده‌ام ❁ بدرگاه جاهت سرافکنده‌ام ❁ حضرت اعلی در ازاء ظهور اخلاص و بندگی
او را منظور نظر مرحمت گردانیده بنوازشهای شاهانه و تشریفات لایق پادشاهانه و تاج و کمر و اسب زرین
و سایر تفقدات و اصطناعات خسروانه معزز و گرامی گردانیده ملک موروث برو مسلم داشته رخصت انصراف
ارزانی داشتند و او مسرور و شادمان بدیار خود عود نمود **دیگر** آمدن جناب هدایت مآب عبد الرحیم خواجه
ولد خواجه کلان خواجه بخاری که در بخارا از سادات جویباری مشهور و مطاع خلق آن دیار اند و در خدمت سلاطین
اوزبکیه معزز و محترم و بقرب و منزلت و اسباب جاه و مکنت از سایر خواجهای ماوراء النهر امتیاز تمام دارند
بقصد حج و طواف بیت الله الحرام از آنجا بمرو آمده از آنجا بدار السلطنه اصفاهان آمد که شرف ملازمت اشرف
دریافته در خدمت آنحضرت عزیمت سفر خیر اثر نماید صدور عظام و سادات و علمای کرام حسب الامر اشرف
باستقبال او رفته بتاریخ روز چهارشنبه بیست و سیم شهر شعبان المعظم باعزاز و احترام بشهر آمده در منازل
دولت فرود آوردند و حضرت اعلی بنابر توقیر و احترام مشار الیه بوثاق او تشریف برده ملاقات فرمودند و
بانواع تعظیمات پادشاهانه و اصناف تکریمات خسروانه معزز و گرامی گردیده نزل و اقامت بر وجه لایق مرحمت
شد در خلال این حال ویرا عارضه بیماری رو داده چندگاه سقیم المزاج بود اطبا بمعالجه و مداوا پرداخته بهمه روزه
از جانب همایون اعلی پرسشهای اشفاق آئین و نوازشهای مرحمت قرین تجدید ظهور می آمد تا آنکه بیماری

روی بانحطاط آورده صحت کامل یافت چون وعده سفر مبارک گذشته بود حصول مطالب اعلی و وصول بدین مقصد اسنی
در عقده تعویق مانده از حکمت بالغه ربانی درین سال میسر نشد **ذکر توجه همایون اعلی بتفرج آب**
کورنگ چون توجه خاطر اشرف بآوردن آب کورنگ بطرف دار الملک اصفهان در فضای کمال ارادت
خاطر فیض مظاهر بدان متعلق گشت که بنفس نفیس به آنجا رفته بکیفیت و کمیت آب و شقوق آوردن باز رسیده
برأی العین مشاهده فرمایند لهذا از مقر سلطنت عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانیده روزی چند در ییلاقات
انحدود منزل گزیدند و مشاهده نیک و بدان فرموده بامرای عظام در انجام خدمت مرجوعه سفارشات بلیغ فرمودند
امام قلیخان بیگلربیگی فارس و حسنخان حاکم لرستان و جهانگیرخان بختیاری و صفی قلیخان حاکم همدان و
اعیان فارس و صفاهان که بدان خدمت مأمور بودند هر یک بمهام مرجوعه کما ینبغی اقدام نموده در بند بستن و کوه
کندن فرهادآسا سعی موفور بظهور می آوردند که مکنون خاطر دریا نوال بر وجه دلخواه سمت ظهور یابد **تفویض ایالت**
عربستان حویزه بسید منصور چون مهمات عربستان بجهت قتل سید راشد چنانچه از پیش گذشت مختل گشته
نظام و انتظام نداشت و در هر سری از سرداران عرب سودائی پدید آمده بود سید منصور برادر سید مبارک
که چندگاه بود که بپایه سریر اعلی آمده جهت دفع فتنه عرب و نمشیت مهمات سید راشد حسب الامر در دستور آباد
اقامت داشت درینوقت بپایه سریر خلافت مصیر طلبیده شده بعد از استسعاد بسعادت بساط بوس مورد الطاف
شاهانه گردید بتفویض ایالت و والیئی عربستان و لقب ارجمند خانی سربلندی یافت و حسنخان حاکم لرستان
و علی سلطان حیدری (?) حاکم شوشتر بمعاونت او مأمور گشتند و ایشان با جنود موفور بعربستان رفته او را در حکومت
آن ولایت متمکن گردانیدند و در حویزه کوچک عبدالله نعمان اطاعت فرمان کرده قلعه مشکوک را تصرف او داد و سید
طهماسب که مظنه خلاف با او داشتند جز اطاعت چاره نیافته از قلاع و محالی که در تصرف داشت دست باز کشید و امرای
عظام مذکور خاطر از مهمات او جمع کرده هر یک بجلوگاه خود باز گشتند **ذکر لشکر فرستادن بر سر فرنگیه پرتگالیه**
هرموز چون از جماعت فرنگیه پرتگالیه که در جزیره جرون اقامت داشتند مکرر اجل و تند (?) بر ظهور آمده پای از دایره
ادب بیرون نهاده بودند و خلاف عهد و شرطی که در آغاز اقامت جزیره جرون با والیان مسلمان کرده بودند بوجود رسیده (?)
در جزیره که منبع آب جرونست مشهور بجزیره قشم قلعه احداث نموده حارس و نگهبان تعیین کرده در ازدیاد عمارت
درینهنگام آن میکوشیدند امام قلیخان بیگلربیگی فارس از مضمون خبر یافته جمعی را بتسخیر و تخریب قلعه مذبور مأمور

ساخته خفیف معروض گردانید خلایق انحال در رفتن امام قلیخان بدان صوب و تسخیر جزیره جرون و انعدام فرنگیه پرتگالیه
از انملک منزوجا در سال آینده مرقوم قلم وقایع رقم خواهد شد انشاءالله **دعوت فرمودن جمعی از نصاری**
بدین اسلام درین سال رای عالم آرای همایون که ممهد بنیان دین و دولت و مقوی ارکان ملک و ملت است
اقتضا آن فرمود که گروهی از ارامنه و نصاری را که حسب الامر در فریدن سرحد قرب جوار بختیاری اقامت و
محل زراعت دارند بدین اسلام دعوت فرمایند و از وفور ترحم و غمخواری که چون دنیا محل حوادث و آفات است
مبادا در هنگام وقوع حادثه و عدم استقامت ملک از الوار قرب جوار که حدود اعتساف جبلی انطایفه است
بایشان که مطیع الاسلام و اهل ذمه اند دست درازی واقع شود و نساء و صبیان بذل و اسر گرفتار آیند
جمعی از انطایفه دعوت همایون را بقدم اذعان تلقی نموده طوعا و کرها پذیرای فرمان شدند عرض اصلی از تبلیغ (?)
که در مواضعی که ایشان مسکن گرفته اند و معبدی که ساخته اند بمسجد شهرت یافته آواز مؤذنی اذان برآید که شعار
مسلمانی ظهور یافته عاقبت حال ایشان بخیر و خوبی مقرون باشد سیادت پناه امیر ابوالمعالی نطنزی مجلس نویس
همایون را که آبا عن جد از ملازمان قدیم این دولت دودمان ولایت نشانست و از عهد صبی در ظل تربیت همایون
شاهی نشو و نما یافته بشرف قرب و منزلت سرافراز و بکمال اعتماد و ... (?) از اکفا ممتازست بدین
خدمت سعادت افزا مأمور گشت و او حسب الامر اعلی متوجه این خیر انجام گشته بمیانه انجماعت رفت بعضی را
توفیق رفیق گشته بالطوع و الرغبه هدایت یافتند و جمعی که ترک ملت مسیح باغوا و تحریک رهبانان و کشیشان
بر ایشان دشوار بود تغیر گشتن نصاری بکرده خاطر ایشان مشوب باندک تهدیدی که بقسیسان و رهبانان و ترک
ممانعت نمودند از منع متقاعد گشته قوم چاره بجز انقیاد نیافته باکراه قدم در دایره اسلام نهادند و اکثر زنان و صبیان
در شوق و شعف آمده بر یکدیگر سبقت جستند زبان بکلمه توحید و ترک ملت نصاری و قبول دین مبین شریعت
بیضا گویا ساختند سیادت پناه مشارالیه بیمن عاطفت شاهانه توفیق این سعادت عظمی یافته تا مواز (?) جزار
نفس بحلیه اسلام متحلی گشته شعار مسلمانی ظاهر ساختند و گروهی که بکلمه طیبه شهادتین زبان میگشودند کتب
ایشانرا از سواد انجیل و ما یکون من هذا القبیل از دست کشیشان و قسیسان گرفته مقرر داشتند که معلمان
مسلمان ایشانرا تعلیم قرآن و احکام شریعت مینموده باشند و همچنین کل نصارای ارمنی را که نقل باز ندران شده بود
تکلیف مسلمانی کرده بدین اسلام دعوت فرمودند و مولانا محمد علی تبریزی به این خدمت مأمور گشت اکثر انطایفه دعوت پادشاه

اسلام را پذیرفته از روی صدق و یقین و قلبی بالکراه العلم عند الله زبان بکلمتین جاری ساخته در زمرهٔ اهل
اسلام انتظام یافتند امید که حضرت رب الارباب مثوبات این امور خیر را عاجلاً و آجلاً بروزگار
فرخنده آثار همایون عاید گردانیده از عمر و دولت متمتع باشند **ذکر عزیمت همایون اعلی بنابر مصلح
ملکی بجانب خراسان و وقایعی که در خلال این حال روی داد** چون همواره تسخیر و تصرف ملک قندهار که
موروثی این سلسله است و چند سال بود که از حوادث روزگار چنانچه از صحیفهٔ وقایع قرن اول این کتاب
در طی احوال میرزایان قندهار و اولاد بهرام میرزا اشارتی بآن شده بتصرف فرمانفرمای ملک هندوستان
در آمده مکنون خاطر بود و بنابر روابط دوستی و مصادقت و موالات که فیما بین واقع بود متعرض نشده
بمردمی آنطرف واگذاشته بودند و موجب طعن اضداد و تشنیع هرزه درایان و بیهوده گویان دوست
دشمن بود در سال گذشته بخان عالم ایلچی هندوستان صریحاً اظهار این حکایت فرموده بودند بتوقت از
تقریر واردین و عرایض دولتخواهان که در آن دیار اند بوضوح پیوست که جمعی مفسدان خوشامدگو در خدمت
حضرت بادشاه والاجاه محرک تسلیم مانع دادن قندهار شده و میشوند بر ذمت همت شاهانه و حمیت
پادشاهانه لازم شد که عنان عزیمت بجانب خراسان معطوف داشته بمیامن تائیدات الهی مهم قندهار
بروجهی که لایق طرفین باشد و قصوری و فتوری در میان محبت و دوستی نشود صورت یابد و هم در ازالهٔ
دست درازی و بی ادبیها که درین چند سال که در آذربایجان و گرجستان مشاغل عظیمه پیش آمده همت والا
بدفع اعادی مقصور بود طایفهٔ کم فرصت اوزبک عناد و طغیان بظهور آورده چند مرتبه بنوعی که در سالهای
گذشته بتحریر پیوسته لشکرها بتاخت خراسان فرستاده بودند بروجه اتم تادیب نموده گوشمالی بسزا داده
شود بتخصیص درین سال که اوزبکیه بلخ بدلالت و رهنمائی جمعی فتنه جویان مفسد و چند نفر از منافقان ایماق
جمشیدی انتهاز فرصت نموده شبی علی الغفله بر سر قلعهٔ بالامرغاب آمده بطرز دزدان بقلعه راه یافته
جمعی از قزلباشیه که حارس و نگهبان قلعه بودند بقتل آورده کوتوال آن قلعه را که از معتبران شاملو بود گرفته
ببلخ بردند و قلعه را متصرف شدند و ببادغیس نیز آمده چند نفر از شاملو را اسیر و مقتول ساخته اند چون
رستم محمد خان ولد ولی محمد خان در سرحد ما بین بلخ و خراسان نموده بمعاونت جنود قزلباش در کمین بلخ
نشسته و در سال گذشته با دو سه هزار اوزبک که بر سر او جمع شده بتاخت اندخود و ترشیز و شبرغان رفته خرابی

بسیار کرده بود درین سال در مقام انتقام در آمده لشکر عظیم بر سر رستم محمد خان بالکا راوبه و ساد قلان فرستاده
اگرچه رستم خان از عزیمت ایشان آگاه گشته بهراة آمده مردم اوبه و ساد قلان بقلعهای خود در آمدند
اما اوزبکیه در آن دو الکا خرابی بسیار کرده مراجعت نمودند و قرابقه نامی از سرداران برناول اوزبک
که در سالهای گذشته بخراسان آمده شکست عظیم یافته از معرکه بیرون رفته بود درین چند سال بی نام
و نشان می زیست درین سال بقصد آنکه در کمین بوده شاید رستم محمد خان را بدست تواند آورد بحوالی غرجستان
از اعمال غرجستان آمده قلعه بنا نموده در آن قلعه اقامت دارد لاجرم بنابر مقدماتی که بتحریر پیوست سفر خراسان
در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافته حکم قضا جریان بصدور پیوست که طوایف رفیعهٔ قزلباش و ملازمان رکاب
اشرف از اطراف و جوانب در حرکت آمده بجانب خراسان نهضت نمایند در خلال این حال ذات مقدس
حضرت اعلی شاهی ظل الهی از جادهٔ اعتدال منحرف گشته چند روزی سقیم المزاج بودند اطبای مسیحادم بتعاون
حکما بمعالجه و مداوا پرداخته ارباب اخلاص نذور و تصدقات بارباب استحقاق و احتیاج رسانیده از
برکات دعاگویان صادق العقیده که هر صبح و شام بدان مواظبت نموده صحت ذات عدیم المثال در درگاه
ایزد متعال مسئلت مینمودند مرض روی بانحطاط آورده حکیم علی الاطلاق صحت عاجل کرامت کرد بنابر ضعف
ایام نقاهت چند روزی توجه خراسان در عقدهٔ تعویق افتاده مقرر گشت که عیسی خان قورچی باشی سرکردهٔ
قورچیان عظام و علیقلیخان دیوان بیکی باشی سرکردهٔ آقایان و ملازمان درگاه و منوچهر بیک یوزباشی
للهٔ غلامان ولد قرچغای خان سپهسالار سرکردهٔ غلامان و تفنگچیان بوده بخراسان رفته در نیشابور
قشلاق نمایند که چون رایات جلال بمقتضای ربانی بدانصوب رسد بموکب همایون ملحق شوند فرمان بران
حسب الفرمان عمل کرده امرا عظام و افواج قاهره فوج فوج از همه طرف روی توجه بخراسان آورده بر طبق
فرمان جهانمطاع در ولایت نیشابور اقامت نموده منتظر وصول موکب ظفر قرین بودند شرح نهضت موکب
ظفر نشان بجانب خراسان و وقایع آن سفر خیر اثر در طی حالات سال آینده بدستیاری توفیق حضرت نگاشتهٔ
کلک سوانح میگردد **ذکر ایلچی فرستادن سلاطین اوزبک بدرگاه سلاطین پناه و درخواست صالحه نمودن
و برخی از حالات اوزبکیه** چون آوازهٔ نهضت همایون و لشکر قیامت اثر قزلباش بطرف خراسان و اطراف
و اکناف سرحد و حدود ماوراءالنهر شیوع یافته ولوله و آشوب در میانهٔ اوزبکیه و چغتای انداخت سلاطین اوزبک

از اعمال ناهنجار وجسارت وبی ادبیها که از ایشان بظهور پیوسته بود نادم وپشیمان گشته درمقام اعتذار
آمدند وسلطنت شعار ندر محمد خان برادر امام قلیخان بادشاه ماوراء النهر برای خود باصلاح برادر
علی ای التقدیرین پاینده میرزا نام جوره آقاسی خود را که بعرف اوزبکیه قورچی باشی است بامکتوب
مرغوب ضراعت اسلوب مخلصانه برسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاده بادنی صداقت والفت
واشنائی شده بود ووالده اش که از بنات مکرمه سادات عظام رضوی مشهد مقدس معلی بود عبنه
اعیانیه میرزا ابو طالب ولد میرزا ابو القاسم است که در زمان فرمانروائی عبدالله خان وتسلط عبد المومن
خان ولد او در مشهد مقدس تلیم خان برحسب تقدیر واقتضاء قضا بحباله خود آورده بود عریضه اخلاص
آئین بخدمت اشرف نوشته بعد از تذکر حقوق بندگی ودعاگوئی موروثی استدعا نموده بود که از کرم
عفو بر تقصیرات فرزندان جمشید شان که بجهت کلفت ومنازعه عمزاده اش رستم محمد خان وقوع یافته
کشیده نمود ودر مقام عطوفت ومخلص نوازی باشند مدت العمر از جاده دوستی واخلاص انحراف
نمینمود وانواع تملقات نموده پیشکشهای لایقه ارسال داشته بودند وآنچه از قوال شرد دیش احوال ماوراء النهر
وسلاطین اوزبک معلوم گشت آن بود که امام قلیخان والی ماوراء النهر بدفع سلاطین قزاق که بر تاشکنت
واندجان دو تسلط یافته دست تطاول بملک سمرقند دراز میکردند لشکر بانصوب کشیده بود ومیانه او ولشکر
سلاطین زاده های قزاق در انطرف آب شاهرخیه که بی احتیاطانه عبور نموده بود حربی عظیم ونبردی قوی
وقوع یافته شکست بجانب امام قلی افتاده تا مو ازی بیست هزار کس العهدة علی الراوی از سپاه
ماوراء النهر در معرکه بقتل آمده وچه در وقت انهزام از روی اضطرار خود را باب انداخته غریق لجه فنا گشتند
وامام قلیخان شکسته وبد حال به بخارا باز گشته وکس نزد برادرش ندر محمد خان ببلخ فرستاده اعلام
نموده بود که با لشکرهای اندخود باو بپیوسته دیگرباره متوجه قزاق شوند وندر محمد خان بواسطه قرب جوار
رستم محمد خان وبیم تسلط او بر ولایت بلخ عذر خواسته از برادر نیز فی الجمله اندیشه مند وبد مظنه بود امام قلی
خان از انجواب متقاعد نگشته با معدودی بی تکلفانه ببلخ آمد وبا برادر ملاقات نموده بعد از مشاوره
کنکاش یالنکتوش بهادر را با فوجی از لشکریان بلخ وحصار واندخود همراه کرد وامام قلیخان بخیال
انتقام وجبر شکستگی که از لشکر قزاق یافته بود دیگرباره لشکری فراهم آورده بسرکردگی یالنکتوش بهادر بسمرقند

فرستاد

فرستاده وخود نیز متعاقب رفته کرت ومکرر فیمابین محاربه عظیم بوقوع پیوست ودرینمرتبه نیز شکست بر لشکر بخارا وبلخ
افتاده جمعی کثیر در معرکه بقتل آمدند ویالنکتوش پریشان حال باز گشت وجناب ارشاد مآب هاشم خواجه پای
در میدان مصالحه نهاده فیمابین امام قلیخان وسلاطین قزاق خصوصا تورسون محمد خان بوساطت جناب
ارشاد مآبی صلح گونه واقع شده ترک آشتی کردند وهریک بمقر عز خود شتافتند القصه پاینده محمد میرزای مذکور
در دولتخانه مذبور مبارکه نقش جهان بوساطت مقربان درگاه بعد از ابلاغ رسالت وگذرانیدن تحف
وهدایا که از انجمله چهل وپنج راس اسب اتشه حصاری وقرقری وبدخشی بود از جانب ندر محمد خان نیز نمود
اظهار اخلاص ونیازمندی وصداقت ودوستی مخدومش از پیش نمود وچون مردی خردمند سخندان بود
بلوازم امر رسالت کما ینبغی اقدام نموده مشمول نوازش والطاف شاهانه گردید وجناب هدایت مآب
عبد الرحیم خواجه نیز از جانب امام قلیخان تواضعات دوستانه نموده التماس کرد که چون همیشه پدران ما
میانه سلاطین عظام وطوایف انام باعث ایتلاف والتیام بوده آتش فتن وفتور را بزلال مواعظ ونصایح
تسکین داده واسطه صلح وصلاح که موجب آسودگی خلق الله است میشده اند والحال برحسب اتفاق وتقدیرات
آسمانی چنین واقع شد که این خیرخواه سعادت ملازمت اشرف دریافت وچون بنابر عارضه بیماری وتوفقات
ضروری هنگام سفر مبارک مکه معظمه وموعد ادراک سعادت حج بیت الله الحرام گذشته بخاطر میرسد که بماوراء النهر
بازگشته هرگاه اراده ازلی متعلق بان شده باشد وبخت مساعدت نموده توفیق رفیق گردد بمقتضای الامور
مرهونة باوقاتها این اراده وقت دیگر از قوه بفعل آید وانچه از اوصاف حمیده واخلاق پسندیده حضرت اعلی
مسموع شده بود یکی در هزار بعین الیقین مشاهده میشود که رحمة للعالمین اند وجز ترفیه حال عباد الله امری
از اطوار انحضرت بظهور نمی پیوندد توقع آنست که چون ندر محمد خان بادی الفت ودوستی گشته اظهار صداقت
واخلاص مینماید حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمقتضای مضی ما مضی از اعمال سابقه اوزبکیه اغماض فرموده چون
امام قلیخان نیز از کرده پشیمان است قلم عفو بر جراید اعمال هر دو برادر کشیده درمقام رافت وعاطفت باشند
واین محب خیرخواه متعهد میگردد که فیمابین قواعد دوستی ومصالحه را بروجهی استحکام دهد که بعد الیوم عجزه
وزیردستان طرفین مرفه وآسوده حال بوده بدعای دوام دولت ابد قرین اشتغال نمایند ودرین فرصت
فقرا وضعفاء ماوراء النهر حسب الاستدعای این دعاگوی خیراندیش از آسیب لشکر قیامت اثر قزلباش

در امان بوده موجب حصول نیکنامی این دولتخواه گردد چه پیداست که نتیجهٔ خصومت و نزاع سلاطین خونریختن
خلایق و نهب و اسر مسلمانان و پایمال گشتن عجزه و زیردستان است چون ادراک سعادت حج بیت الله
دست نداد یمن مرحمت شاهی توفیق ایزد عطا یافته از مثوبات حج و انتها و عافیت و آسودگی
خلق الله که حج اکبر است بهره ور بوده باشد حضرت اعلی بلفظ گهربار فرمودند که از ان طبقه خود درین
چند سال که ما را در آذربایجان و گرجستان شغل عظیمه پیش آمده بود فرصت یافته انواع دست
درازی و بی اندامی بظهور آمده تدارک آن بر ذمهٔ غیرت و حمیت شاهانه لازم بل واجب و حالا سفر
خیر اثر خراسان بجهات مختلفه در خاطر تصمیم یافته و چون نذر محمد خان ایلچی فرستاده اظهار اخلاص و
صداقت نموده در مقام اعتذار و تدارک ما فات است بنابر رأفت جبلی که نسبت باحبا و دوستان
مذکور خاطر صدق آیین مراعات جانب سیده عفیفه والده اش که از منسوبات اشراف و اهالی
این دیار است شایسته آنست که ما نیز ایلچی فرستاده با دوستان در مقام اتحاد و دوستی باشیم که
امام قلیخان نیز در مقام موالات و دوستی باشد چه بهتر از ینکه مسلمانان در زمان دولت همایون
و عهد سلطنت ابد مقرون بفراغت و عافیت باشند ان شاء الله تعالی در خراسان بدانچه وقت اقتضا نماید
و موجب ترفیه احوال خلایق و لایق دولت و حفظ ناموس سلطنت باشد بظهور آید الحاصل بنده میرزا
مورد الطاف شاهانه گردانیده محمد صالح بیک وزیر سابق شیروان را برسالت بلخ تعیین فرموده به نذر محمد
خان و والده اش مکاتیب دوستانه و اشفاق خسروانه در قلم آورده همراه با بنده میرزا روانه فرمودند
و جناب هدایت مآب عبد الرحیم خواجه نیز که عزم بازگشتن جزم کرده بود مورد توجهات پادشاهانه
و مشمول انعام و احسان و تفقدات خدیو جمجاه مسرور و شادمان روانه گردید و بعد از ان
رایات نصرت آیات بتاریخ سیم شهر ربیع الثانی از اصفهان بجانب خراسان در حرکت آمده از راه
بیابانک و طبس گیلکی روانه شده شرح حالات آن سفر خیر اثر و رفتن و آمدن محمد صالح بیک و سوانح
آن ایام ان شاء الله تعالی در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد **از سوانح** آمدن جیش خان که از جانب
نظامشاه والی احمدنگر ولایت هند دکن و ملک عنبر سپهدار که موسس مراتب امور دولت آن سلسله
و ناظم مهمات سلطنت نظامشاهیه است برسم رسالت بدرگاه خلایق پناه وی از امرای آن سلسله و [illegible]

مرد سنجیده معقول سخندان و از دوستداران خاندان ولایت و کرامت و از مسایل علمی آگاه و باشعار فارسی
ربط تمام و نشو در مازندران بهشت نشان سعادت بساطبوسی دریافته از جانب نظامشاه عرض
اخلاص و صداقت موروثی نموده پیشکشهای لایق گذرانید و در هنگام توجه صفاهان رخصت زیارت
روضهٔ مقدسهٔ حضرت امام ثامن ضامن علیه التحیة والثنا حاصل نموده متوجه مشهد مقدس معلی
گردید و بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی بازگشته باصفاهان آمد و در سفر خیر اثر خراسان و قندهار
که در ذیل مرقوم میگردد ملازم رکاب اشرف بود **از وقایع متنوعه و سوانح غریبه** که درین سال روی داد
قضیهٔ مکحول شدن شاهزادهٔ نادان سلطان محمد میرزاست که از اقتضاء قضا بظهور آمد بر عقلا روزگار
پوشیده نیست که لایق بحال صاحبان دولت بتخصیص شهزادگان پاک طینت نیکو سیرت آنست که
در میان هر حال نظر بر خاتمت احوال و حسن و قبح مآل انداخته در جمیع امور خرد خرده بین را پیشوای کردار
و گفتار خود ساخته بهوای نفس اماره در کاری که جز ندامت و پشیمانی نتیجه و حاصلی نداشته باشد بیجا با
شروع ننماید ~ دشمن بدشمن آن نپسندد که بیخرد ~ با نفس خود کند بمراد هوای خویش ~ چاه است و راه
و دیده بینا و آفتاب ~ تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش ~ نظیر اینحال و مصداق اینمقال صورت احوال
میرزای بیخرد نادانست که با والد بزرگوار که خدای مجازی و سایهٔ پروردگار حقیقی است در مقام اخلاص
و یکدلی بوده مراعات ادب مینمود چون پرتو انوار عاطفت خسروانه و اشعهٔ اشفاق پدرانه بر وجنات احوالش
می تافت همانا درین اوقات از کوته خردی قدر عافیت ندانسته از جادهٔ مستقیم عاقبت اندیشی انحراف
جسته بود و باغوای جهلا و مردم نادان باعمالی که منافی ادب و اخلاص بود مبادرت مینمود بتخصیص در ایامی
که ذات مقدس را در فیروزکوه چنانچه مذکور شد عارضهٔ بیماری دست داده بود جناب شهزادگی بعیش
و حضور پرداخته منتظر آن بود که بزودی کامیاب دولت گردد و از غیبی غافل که زمام سلطنت و فرمانروائی
بر حسب اراده و [illegible] ما یشاء و یختار در قبضهٔ اراده و تقدیر قادر مختار است ~ کس را رسد این
افراشتن ~ که دین را تواند نگهداشتن ~ مجملا چون اطوار جناب میرزا از انهای نیکخواهان صافی اعتقاد بعرض
مقدس رسید و میرزای مذکور مستشعر گردیده و سلب اعتماد از خود کرده بتحریک کارفرمایان عالم قضا شناخت که دار
ناهنجار بچشم خود دید آنچه دید و از خودبینی چشم از مشاهدهٔ مصنوعات عالم وجود پوشیده روی کامیابی ندید

وباوجود عدم بینائی با چند نفر از صلحا و نادان ازو نادان نزاده نموده بود که بطرفی بیرون رود از اهل صوامع
عباس ولد محمد حسین بیک توشمال را وقوع انجال در حوصله نگنجیده حقیقت معروض داشت و مرقدا
مذکور معترف شده بعذرهای نادلپذیر تمسک جست حضرت اعلی از عواطف جبلّی بانچه باو رسیده بود
اکتفا فرموده اغماض عین فرمودند اما جمعی که متکفل بیرون بردن او شده بودند بسیاست رسیدند
و اسباب معیشت جناب میرزائی حسب المرام انجام یافت **دیگر از سوانح** آنکه درین سال مزاج مبارک اشرف
از میرزا ابوطالب ابن اعتماد الدوله مرحوم حاتم بیک که بعالی منصب وزارت دیوان اعلی سرافراز و بدین
پایه بلند و رتبه ارجمند بین الاعاظم و الاعالی معزز و ممتاز بود انحراف یافته سببی که ظاهر بود جز متابعت
نفس اماره که لازمهٔ شباب و جوانی است نبود الحاصل از منصب عالی معزول گردید که چندگاه از نشیب و فراز
دولت قدر اثر مرتبه علیا شناخته بتجربه روزگار مهذّب گردد و منصب وزارت بسلطان خان ولد
شاه علی میرزا نواده عبدالله خان که بمصاهرت این دودمان سرافرازی داشت و مرد حسابدان مربوط
نویس و از علوم متداوله فی الجمله آگاهی داشت مفوّض گشت **دیگری از سوانح معدلت آیین** درین سال
جمعی از جامره و بید و لشان قمی که در آن ولایت سر بشورش و فساد برآورده آزار و اضرار ایشان بخلق بنهایت
میرسید بدست در آمدند چون دفع شر اینگونه اشرار موجب استقامت ملک و آسودگی خلق است
در صفاهان بسیاست رسیدند و یکی از معتبران شاملو شاه قلی بیک نام که در خدمت اشرف زبان باستشفاع
گشوده ضامن نیک و بد ایشان میشد که من بعد مرتکب امور ناصواب نگردند بجهت آشنائی باین طبقه مورد
غضب شاهانه گشته شریک سیاست گردید ر هر که بدی کرد و بدی یار شد ه هم ببدی خویش گرفتار
شد اهالی دار المومنین قم ازین واقعه مسرور گشته مسلمانان از شرارت ایشان خلاصی یافتند **متوفیات** جمعی از مشاهیر
و اعیان که درین دو سال وداع عمر و زندگانی کرده در مضاجع خاک غنودند **قاضی خان صدر سابق** که در اواخر
سال گذشته در قصبه طهران ری مریض گشته در اوایل این سال رخت بعالم آخرت کشید نعش او را بمشهد مقدس
معلّی نقل کردند وی از سادات عظیم القدر سیفی حسنی بود که آبا عن جد در دار السلطنه قزوین و نواحی بمنصب
جلیل القدر اقضی القضاتی معزّز و منظور نظر سلاطین بوده اند و او سید عالیشان کریم الذات و با اخلاق
حسنه و فضایل و کمالات نفسانی آراستگی داشت در زمان دولت همایون منصب قضاء عسکر ظفر اثر یافته

چندگاه

چندگاه بدان شغل شریف پرداخت و چون دامن از آن شغل درچیده توفیق حج بیت الله الحرام دریافت در سنه
یوسف ئیل خمس عشر و الف چنانچه در وقایع آن سال اشارتی بآن شده بمنصب عظیم الشان صدارت سربلندی
یافته دوازده سال من حیث الاستقلال بآن امر قیام نموده طلبه علوم و ارباب استحقاق و احتیاج از موائد
انعام و افضالش بهره ور بودند یک پسر هفده ساله داشت که باکتساب علوم مشغولی مینمود بعد از فوت
والد درهمین سال از حکمت بالغه الهی در دار السلطنه اصفهان بمرض آبله از هم گذشته در عالم جوانی بمنزل
جاودانی شتافت **فریدون خان** حاکم استراباد در ییلاق سا و بیمار شده بشهر آوردند روز بروز مرض اشتداد
پذیرفته معالجات اطبا مفید نیفتاد و والی طبیعتش دست از حکومت ملک بدن کوتاه کرده میل سرمنزل فنا
نمود نعش او را بمشهد مقدس رضویه نقل کردند وی از قبیله چرکس و از زمره عبید نواب همایون اعلی بود
و از خدمت جوهر رشد و دانائی از ناصیه احوالش مشاهده فرموده در مقام تربیتش در آمدند و همواره مورد
توجهات شاهانه بود تا آنکه بحکومت دار المومنین استراباد سربلندی یافت هجده سال بدارائی آن ولایت
اشتغال داشت با خلق آن دیار سلوک پسندیده نموده بین الجمهور بسلامت نفس مشهور و بصفت عدالت
و نیکنامی موصوف بود و او را در مدت دارائی با طوایف اشرار و متمردین ایل صاین خانی مشهور به ترکمان که همیشه
در حدود استراباد طغیان ورزیده شورافزائی مینمودند محاربات قوی و نبردهای عظیم رو داده بنیروی اقبال
همایون و شجاعت و دلیری همیشه فیروزی یافت چنانچه از آن طبقه متمرده خصوصاً گوگلن و داخلو که در تمرد
و عصیان از سایر آن قوم در پیش و بکثرت و قوت بیش بودند صاحب وجودی نگذاشت ایالت آن ولایت
به بهبود خان چرکس تعلق گرفت سلوک او بر وفق رضای مردم آن دیار نبود بنابرآن معزول گشته بخسرو خان
که در سلک غلامان منسلک و مرد ضابط و کاردان بود تفویض یافت **عارف معارف ازلی واقف علوم خفی و جلی**
شیخ بهاء الدین محمد عاملی شمه از اوصاف کمال و نبذه از فضل و افضال آن حمیده خصال در صحیفه اول این
دفتر نگارش یافته ظاهر حالش بوفور دانش و تبحر علوم آراسته و بدرجات عالیه اجتهاد و اخلاق [illegible] آراسته
باطن فیض مواطنش بفقر و درویش نهادی موصوف و بسیر و سلوک معروف با زمره اهل الله قرین
بود درین سال روزی در مقابر مشهور بتربت عارف ربانی بابا رکن الدین اصفهانی بادای صلوة مشغول
بود آوازی از قبری بگوش شیخ رسید که در علم روحانی یکی از اهل قبور و آسودگان نهانخانه خاک باو تکلم

درآمده گفته بود که اینهمه غفلت جیست حالا وقت تیقّظ و هنگام آگاهی است و قابل اسم و نسب خود نیز اظهار
نموده بود و از اسرار خفیه حرفی چند بر زبان آورده اما حضرت شیخ تقریر آنها نفرموده و زیاده از حرف
غفلت و ایمای آگاهی و انتباه اظهاری نکردند بعد از وفات آنحضرت یکی از احبا که محرم اسرار شیخ بود
دو سه کلمه گفته بود الحاصل بعد از وقوع این واقعه غریبه سر بجیب تفکر فرو برده چند روز ترک معاشرت
احبّا و خلّان و مباحثه طالب علمان نموده آماده سفر آخرت میگردید و مترصد ارتحال از این دار ملال
و منغّص ماه شوال بود و لحظهٔ بفراغ خاطر نمیغنود تا آنکه طلبه علوم که همه روزه از و مستفیض بودند به براهین
عقلیه و دلایل نقلیه شیخ را ترغیب نمودند که در باطن با خدا بوده بظاهر فیض القاء علوم از طلبه باز نگیرد
و مثوبات آن علاوه طاعات و عبادات شمرده از تکرار اینگونه مقالات خاطرش فی الجمله آرام گرفته
رفته رفته باخلق الله بدستور امیزش نموده تا سه ماه دیگر ظاهراً او قات مباحثه علوم و افاده تلامذه
صرف نموده در اتمام نسخه شریفه جامع عباسی اهتمام داشت و باطناً با آسودگان عالم بالا ارواح و از
و باروحانیان عالم اشباح دمساز بود تا آنکه در چهارم شهر شوال این سال مریض گشته هفت روز پهلو بر بستر
ناتوانی داشت در روز هشتم که سه شنبه دوازدهم شهر شوال بود طایر روح شریفش از تنگنای قفس بدن
بیرون خرامیده بعالم قدس پرواز نمود حضرت اعلی شاهی ظل الهی در ییلاق تشریف داشتند جمعی از اعیان
که در شهر مانده بودند در پیش و پس جنازه مغفرت انداز قدم بر خاک نهاده و وضیع و شریف در بر داشتن
جنازه بیکدیگر سبقت میجستند از دحام خلایق بمرتبه بود که از میدان نقش جهان با همه وسعت و فسحت
برز بر یکدیگر افتاده از هجوم عام بردن جنازه دشوار بود در مسجد جامع عتیق بآب چاه غسل داده علما و فضلا
بران جنازه محفوف برحمت حی لایموت نماز گذارده در بقعه شریفه منسوب بحضرت امام الساجدین و قبلة
العارفین امام زین العابدین ع که مدفن دو امام زاده عالیقدر است گذاشته از آنجا نقل مشهد مقدس رضویه
علی مشرفها الصلوة والتحیه نموده بر وفق وصیتی که خود کرده بود در پائین پای مبارک در منزلی که در ایام افادت
مشهد مقدس مدرس شیخ بوده مدفون گشت رحمة الله علیه ارباب استعداد تواریخ مرغوبه یافته در سلک
نظم کشیدند از انجمله جناب اعتماد الدوله میرزا ابو طالب را این تاریخ از ریاض طبیعت سرزد بیت رفت چون
شیخ زدار فانی گشت ایوان جنانش ماوای ؛ دوستی جست زمن تاریخش ؛ گفتمش شیخ بهاء الدین وای

فرزندی محمد صالح برادرزاده راقم حروف افسوس ز مقتدای دوران ؛ تاریخ یافته در سلک نظم کشید و جمعی دیگر
مختلفه یافته از طول کلام اندیشیده بهمین دو تاریخ اکتفا رفت آغاز سنه انت ئیل ترکی مطابق احدی
و ثلثین و الف که سال ششم از قرن ثانی جلوس همایون شاهی ظل الهی است باز طنطنه رایات بهار
طلیعه افروز عرصه روزگار گشته جهانیان را بتازگی نوید فتح و مژده فیروزی داد و آفتاب عالمتاب که نیر اعظم
و منور عرصه عالم است با کوکبه نور و شعشعه جهان آرائی بهجت و سرور قدم بر بساط شرف نهاده ساحت
گیتی را از فروغ عالمگیر روشنی تازه و طراوت بی اندازه بخشید و در این سال خجسته آغاز سعادت فرجام
نوروز فیروز در روز دوشنبه هشتم شهر جمیدی الاول مطابق احدی و ثلثین و الف اتفاق افتاده نوعروسان
حجله خاک بآراستگی و پیراستگی سر از جیب خاک مغاک برآورده در بساط جهان آرائی چمن روزگار جلوه گری
درآمدند سپاه لاله و ازهار بعهد زیب و بها در عرصگاه گیتی صف آرائی گشته عندلیب اسا بهزاران زبان
ثنای شهریار کامکار کامران بآواز رسانیدند بیت بهار آمد که عالم نوی یافت ؛ فروغ از بزمگاه خسروی یافت
جهان را مژده فرخندگی داد ؛ خلایق را زنو آسودگی داد ؛ موکب نصرت قرین همایون شاهی ظل الهی را بنابر
مقدماتی که در سال گذشته اشعار شد توجه خراسان در خاطر انور تصمیم یافته بود لهذا عنان نصرت نشان
بفیروزی و اقبال بجانب خراسان در حرکت آورده در قصبه طبس گیلکی نزول اجلال داشتند و شادروان
عظمت و جلال دران خطه دلکش افراشته بعد از مراسم جشن نوروزی و انجاح مطالب و مقاصد عجزه و زیر
دستان عنان اشهب صبا پیوند بعزم سیر و شکار سواحل رود هیرمند و انتظام مهمات ضروریه خراسان بصوب
انعطاف داده از راه تومان و دنت با من قاین در حرکت آمدند و فرمان قضا جریان نفاذ پیوست که امرا عظام
و عساکر ظفر فرجام که در ولایت نیشابور قشلاق نموده بودند بولایت فراه آمده در انجا بموکب معلی ملحق گردند
و سپاه ظفر پناه فوج فوج و فشون فشون روی توجه بانصوب آورده چون موکب همایون بفراه رسید طبقات
حشم و افواج خدم بنظر همایون فرمانفرمای دیار عرب و عجم درآمده بقاعده و آئین مقرر بعرصگاه شتافته زبان بدعا
و ثنای شهریار کامران گشودند سوانح این سفر خیر اثر و فتوحاتی که روی داد در ذیل مرقوم قلم عنبرین رقم میگردد
گفتار در فتح و تسخیر مملکت بهجت افزای قندهار در زمین داور بعون عنایت آفریدگار دادگر بر کارآگاهان
عالم صورت و هوشمندان انجمن معنی مخفی نماند که در صحیفه اول و ثانی این دفتر عالم آرا حقایق احوال ولایت

قندهار که چگونه از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته بتصرف منتسبان سلسله گورکانیه درآمده مکرر
جابجا تقریبات مرقوم کلک بیان گشته در طی این داستان مناسب چنان دید که از تکرار چند شنیده شرح
حالات سابقه و لاحقه را دیگرباره از ابتدا تا انتها بدستیاری کلک دوزبان بر صحیفه بیان نگارد که تشنه
لبان وادی اخبار را موجب سیرابی گشته ارباب فتوت و اصحاب مردمی بسبب توجه همایون اعلی
بدانصوب باعث نقصان دوستی نشمرند در صحیفه اول در وقایع زمان شاه جنت مکان تحریر پیوست که
که مملکت قندهار مرةً بعد اولی وکرةً بعد اخری بمساعی جمیله امرای عظام قزلباش بتصرف این دولت
ابد پیوند درآمده ایالت و دارائی آنجا بسلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا شفقت شده بود او چندی
بفرمان عم بزرگوار حاکم باستقلال آن ولایت بود بعد از آنکه ایام زندگانی میرزای مذکور در متابعت و فرمان
برداری عم عالیمقدار سپری گشت قندهار حسب الفرمان نواب سکندر جاه سلطان محمد پادشاه بمظفر حسین
میرزا پسر بزرگتر و زمین داور برستم میرزا پسر کوچکتر تفویض یافت و در زمان طغیان اوزبکیه چنانچه در صحیفه
دویم در طی احوال میرزایان مذکور رقم پذیر کلک ظهور گشته میرزایان مذکور از کوته خردی طغیان اوزبکیه را منظور
داشته از بی اتفاقی برادران خود روی بجانب هندوستان آورده مملکت را بتصرف منسوبان حضرت پادشاه
غفران دستگاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن همایون بن میرزا بابر فرمانفرمای ممالک هندوستان
دادند و در سنه اثنی ئیل مطابق سنه سبع والف که در خراسان آتش طغیان اوزبکیه بزلال تیغ آبدار شهریار
کامکار عالی تبار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی تسکین یافته تمامت ملک موروث خراسان مجدداً بتصرف
اولیای دولت ابد بنیان درآمد بنابر رابطه الفت و دوستی که قدیماً میانه این سلسله علیه و [illegible]
فرسا آنحضرت پادشاه والاجاه غفران دستگاه اعلام نموده مصحوب میرزا علی بیک نام قورچی خدابنده لو
فرستادند و در نامه محبت آئین دوستانه که بآنحضرت ارسال شده بود بقلم مودت رقم در باب قندهار ایمائی
شده بود که بیمن الطاف الهی و توجه باطنی آن ابوت پناهی تمامت ملک خراسان که در تصرف مخالفان بود
مع شیئ زاید بدست درآمده سوای قندهار که در تصرف منسوبان آنحضرت محلی در تصرف دیگری نمانده و از آنجا
و یگانگی که فیما بین مسلوکست انهم فی الحقیقه بدست ما درآمده در تصرف بیگانگان نیست حقیقت دوستی قدیم
و طریقه محبت و پدر فرزندی جدید اقتضای آن میکرد که از حسن ادا و خواهش دوستانه در باز گذاشتن قندهار

مضایقه

مضایقه ننموده اساس خلت و دوستی را بظهور این مردمی تازه استحکام دهند حضرت پادشاه مغفور از آن
ایما و اشعار دوستانه اغماض نموده توفیق این مردمی نیافت و حضرت اعلی شاهی ظل الهی از فراخی حوصله
دیاپاس طریقه پدر و فرزندی از جای نرفته رابطه صداقت و اتحاد را از دست نداد تا آنکه آن پادشاه عالیجاه
بجوار رحمت اله پیوسته همین فرزند ارجمندش پادشاه همایون بارگاه نورالدین محمد سلیم پادشاه
قائم مقام پدر عالی گهر گردید در آغاز جلوس بمنازعه سلطان خسرو مهین فرزند خود که داعیه سلطنت داشت
مشغول بود بعضی امرا قرب جوار خصوصاً حکام فراه و سیستان با فوجی از جنود ظفر ورود بهرات متوجه آندیار
گشته مملکت را متصرف شده قلعه را احاطه نمودند در حینی که رایات جلال در آذربایجان بود حقیقت بعرض
آنحضرت رسید با آنکه باندک توجه و اشارتی در کمال سهولت و آسانی تسخیر قلعه میسر بود چون هنوز بنابر
مشاغل ملکداری که ضرورتاً بسیاری از امور لابقه را عایق میکرد و از آنطرف پرسش تعزیه و آداب
تهنیت که لوازم خلت و وداد است بظهور نیامده بود این حرکت ناهنجار را که شیوه پست همتان کم فرصت
است لایق آئین مردمی دور دانسته امرا عظام را منع فرمودند شاهی بیگ خان چغتای که از جانب آن سلسله
علیه حاکم قندهار و در قلعه محصور بود منشور عاطفت و فرمان استمالت غرّ صدور یافته مصحوب حسین بیگ
نامی از طایفه خدابنده لو شاملو فرستادند که چون میانه ما و حضرت پادشاه والاجاه رابطه محبت برادری
مسلوکست و با یکدیگر بالکاء و مملکت مضایقه نداریم او بفراغ خاطر بدارائی املاک مشغول باشد اما مترصدان بودند
که بعد از فرستادن ایلچی معتبر و تقدیم مراسم پرسش و ظهور آنگونه خاطرجوئی که ملک بدست درآمده را باز
گذاشتند آنحضرت نیز نگاهداشتن قندهار را که در نظر دوست و دشمن مشتبه بعدم ارتباط میکرد و لایق ندانسته
بمقتضای قاعده مصادقت و وداد در ازدیاد مراسم سابقه و لاحقه باز گذارند و بعد از آنکه یادگار علی سلطان
طالش که از معتبران طایفه رفیعه قزلباش و کارآگاهان خردپرور بود بنوعی که سبق ذکر یافته برسم رسالت بتعزیت و
پرسشهای دوستانه و تواضعات مهربانانه که راه و رسم منتظمان کارگاه ابدیت است بظهور آمد مشارالیه و
ایلچیان دیگر که متعاقب بر قندهار یکتابه وضیح بولکلا و بنگواهان سلسله گورکانیه اظهار معامله قندهار مینمودند
و از آنطرف راه این گفتگو نداده اثری بر گفتهای ایلچیان مترتب نشد و بقهر و غلبه گرفتن سزاوار الفت و
دوستی نبود بدینجهات که بخیر بر جمعیت مدتهای مدید آن ولایت در تصرف منسوبان آن سلسله ماند تا آنکه میرزا

برخوردار مشهور بخان عالم که از امرای بزرگ آن سلسله بود و از جانب پادشاه والاجاه بخطاب مستطاب بابنی
یعنی برادری سرفراز بود و کمال محرمیت داشت برسم رسالت آمده حضرت اعلی را بشاه محاورات و
مفرحات بیکانه بکانه اظهار محبت دوستیهای برادرانه اظهار معامله قندهار و تغافلی که در تمهید بنای اساس
رابطه الفت نموده بودند و اغماضی که از آنطرف میشد یاد فرموده هرجا گفتند که خصوصیت و یگانگی میانه ما
و حضرت پادشاه والاجاه زیاده از آنست که با یکدیگر مضایقه بالکا و مملکت داشته باشیم لیکن در باب
قندهار که داخل خراسان و ملک موروث این برادر دوستی دوست است مردم دور و نزدیک که بچشم ظاهر امور
متعارفه صوری دارند و از عالم معنی بیخبر سخنان لا یعنی در محافل و انجمنها بر زبان آورده حمل بر نوعی دیگر
مینمایند سزاوار محبت و مقتضای دوستی طرفین آنست که آن برادر کامکار بجهت قطع طمع اضداد آنملک را
که از ولایت هندوستان بغایت دور و در بین میانه سنگ شاهره محبت است باین برادر مهرآگین باز
گذارد که هم زبان هرزه درایان بیهوده گو که ظاهربینان عالم اسبابند کوتاه باشد و هم تجدید آوازه خصوصیت
و یگانگی این دو سلسله در آفاق و اقطار اشتهار یافته رابطه الفت و وداد بتازه استحکام پذیرد و بر سلاطین
قرب جوار خصوصا طوایف اوزبکیه که معاند هر دو طرف اند مراتب وفاق و اتفاق جغتای و قزلباش بایکدیگر
ظاهر گشته هرآینه اینمعنی را منتج انواع فواید شمارند و اگر باز گذاشتن آن بر طبع شریف آنحضرت بسیار دشوار
باشد ما رضای خاطر انور را بر مطالب عالیه دنیوی راجح میدانیم اما برسم سیر و شکار بانحدود خواهیم آمد که
چندروزی باتفاق منسوبان آنحضرت در شکارگاههای آن ولایت بنشاط شکار پرداخته باز گردیم و از منسوبان
آنحضرت راه و رسم مهمان پذیری و میزبانی بظهور آید و بر عالمیان ظاهر گردد که باز گذاشتن آنملک باین جانب
محض خصوصیت و یگانگیست در میانه مغایرت و جدائی نیست و ذنیل بیک یکدلی توشمال باشی که از
خاصان درگاه و محرمان سراپرده قدس بود چنانچه در محل خود سمت گذارش یافته همراه خان عالم برسالت
و تجدید قواعد الفت رفت اظهار اینمدعا کرده بود جمعی خوشامدگویان تقرب جو که بوساوس شیطانی فتنه انگیز
و آشوب طلبند مانع حصول مطلب گشته اینممانعت را دولتخواهی تمام نهاده اند اما دانشمندان کارآگاه
و آگاه دلان خیرخواه نیکو دانند که دولتخواهی صاحب دولتی نعمت آنست که دشمنان الجنس سلوک دوستی کرده اند
دوستان را محرک افزایش دوستی باشند و هرآینه اینمعنی را موجب روزافزونی دولت دانند فکیف چنین دوستی

که آثار اتحاد و نتایج دوستی او بین السلاطین در ظاهر موجب ازدیاد جاه و حشمت و باطنا استحکام بنیان
سلطنت باشد از خود رنجانند و اگر از ینمقوله اندکی از بسیار گفته آید سخن بدرازی کشد القصه حضرت
اعلی در اول بهار خجسته آثار این سال برحسب وعده که بخان عالم فرموده بودند بنوعی که در فوق مذکور
گشته برسم سیر و شکار سواحل رود هیرمند و ارغنداب عزیمت اندیار فرموده از فراه منشور عاطفت
بعبد العزیز خان حاکم قندهار و سایر امرا و اعیان جغتای که در آنجا بودند مصحوب وصال بیگ ابوغلی
که از معتمدان درگاه بود ارسال فرمودند و پیغام دادند که چون سفر خیر اثر خراسان بنابر مصالح ملکی اتفاق
افتاد و از فراه متوجه سیر و شکار آنحدود دیم طریق آنکه توجه موکب همایون را بانطرف نها محض سیر
و شکار تصور نموده از روی یکدلی و یگانگی باستقبال آمده سعادت رکاب بوسی دریابند که چندروزی
که در آن حدود بنشاط شکار پردازیم آنشان نیز در رکاب اشرف بوده از جانب برادر کامکار
مهمان پذیر بوده لوازم میزبانی بظهور آورند و خاطر مطمئن داشته دارند که سوای اعزاز و احترام
نسبت بملازمان حضرت پادشاه والاجاه برادر بجان و دل برابر امری ملحوظ خاطر صفا آیین نیست
و غرض اصلی ازین نهضت بنوعی که بخان عالم گفته بودیم آنست که بر عالمیان بتخصیص معاندان اوزبکیه
قرب جوار طرفین ظاهر گردد که ملک ما و شما یکیست و در میانه جدائی نیست حمل بر نوع دیگر نکنند و بعد از
فرستادن وصال بیگ از فراه سیرکنان و صید افکنان روانه شده چون کنار آب هیرمند مضرب خیام
اقبال گردید میرزا قلی سلطان سپاه منصور حاکم گرشک چند نفری از جماعت جغتای که عبدالعزیز خان از قندهار
بجهت محارست و استحکام قلعه بند تیمور فرستاده بوده مطلع شده بر سر ایشان رفته گرفته بود
آورده بنظر اقدس رسانید حضرت اعلی او را مورد عتاب و خطاب گردانیدند که منسوبان و ملازمان حضرت
پادشاه والاجاه خورشید کلاه با تعلق دارند بخود سر بسبب اینحرکت چیست گرفتاران مذکور را
خلعت افتخار عنایت فرموده رخصت دادند که بر سر کار در خدمت مرجوعه خود روند اما عبدالعزیز خان
و اعیان جغتای چون بر مضمون فرمان عاطفت و منشور التفات شاهی مغرور و مباهی گشته میرزا
باقی کابلی را که از ملازمان معتبر پادشاه والاجاه است با عریضه اخلاص نما حیله اندود فرستاده اظهار
نموده بودند که حضرت شاه ازین اراده منصرف گشته از همانجا بازگردند که اگر بقهر تشریف آورند ما را در راه

در سلک نوکری بجز مخالفت و قلعه‌داری و جنگ و جدال چاره نیست چون از پیغام نفاق آلود بیوفائی قاصی مشتمل همگنان
نرسید و ساحت آن ولایت مضرب سرادقات جاه و جلال شده بود و ایجاب مطلب و ملتمس ایشان نمودن
لایق دولت ابد پیوند نمینمود و چنین ممانعت بوالفضولانه که از آن کوته خردان صدور یافته مخالفت و بیگانگی را از اتحاد
و یگانگی که مکنون خاطر صفا آئین بود گزیدند موجب انحراف مزاج اشرف گشته در رفتن گرم عنان گردیدند
و خسرو سلطان میرزا و کی با فوجی از افواج قاهره بر سر قلعه زمین داور که بجهت شاه کلان مقرر بود فرستاد
بتاریخ روز چهارشنبه هشتم شهر رجب ظاهر قندهار مضرب خیام اقبال گردید عبدالعزیز خان در قلعه از کمال
نافهمی بنوعی که پیغام داده بودند با حضرت اعلی در آشنائی بستند و مخالفانه در حصار بیگانگی نشستند و
بعذرهای ناپذیر تمسک جسته بسرانجام اسباب قلعه‌داری پرداختند و بآرودی معلی توپ انداختن شروع نموده
آغاز جنگ و جدال نمودند مع هذا حضرت اعلی شاهی ظل الهی روزی چند بتغافل پادشاهانه گذرانیده جنود
اقبال را از محاربه و قتال ممنوع گردانیده بدستور انتظام بخش عالم داد و جهد و سعی بودند و مکرراً ابواب وفاق و
یکدلی دعوت نموده نصایح ارجمند از این طرف بظهور پیوست که شاید بدلالت عقل دوربین ترک لجاج و عناد
نموده طریق امن و سلامت اختیار نمایند مفید نیامده در قلعه‌داری و عناد و جدال اصرار نمودند و تقهر و غلبه گرفتن
املاک در آئین سلطنت و آداب جهانداری بر ذمت همت خسروانه لازم آورده زیاده از این مسامحه در حوصله
خاطر دریا مثال نگنجید و بیش از این تغافل سزاوار حمیت و غیرت شاهانه نبود و شعله غضب قیامت لهب زبانه کشید و
عساکر ظفرشعار بمحاصره و قلعه‌گیری مأمور گشتند با وجود آنکه اصلاً اسباب قلعه‌گیری خصوصاً توپ و یادلیج و عمله
توپخانه و بیلداران که از لوازم و مایحتاج قلعه‌گشائی اند همراه نبود نهادن موکب معلی و دلیران قلعه‌گشا از اطراف
و جوانب قلعه را احاطه نموده سینه‌ها پیش بردند و دلیران آهنین چنگ چون شیران بیشه هیجا چنگ و ناخن
بر باره و بروج یازیده در عرض هفده روز رخنه‌ها در اساس قلعه انداختند و نقبها زده بنیان حصار را چون خانه
زنبور و مانند بیت العنکبوت سست بنیان گردانیدند و در هر روز چند برج عالی چون بنای دولت آن سیه
بختان از هم فرو ریخت و زمانه گرد مر خاک ادبار و سیه‌بختی بر فرق آن گروه نادان می بیخت و حضرت اعلی شاهی ظل الهی
از روی ترحم که شامل حال عموم جهانیان است جنود قاهره را رخصت یورش نمیدادند که مبادا ضعفا و زیردستان
باشتباه سپاهیان پایمال جهانگردان عرصه دلیری و دلاوری گردند القصه چون محصوران از تحمل بنیان بروج و باره

و تزلزل

و تزلزل احوال قلعه و خوف و هراس قلعه‌داران اطلاع یافته عجز و اضطرار خود را برأی العین مشاهده نمودند اندکی از خواب
غفلت بیدار و از همه طرف خود را غریق لجه اضطرار یافته در مقام استیمان درآمدند و وسایل و شفیعان انگیخته
امان طلبیدند حضرت اعلی با وجود آنکه نهایت بی ادبی از آن طبقه صدور یافته بود بهمان لحظه رابطه دوستی منظور
داشته مروت و فتوت جبلی که شیوه خاص منتسبان خاندان نبوت و ولایت است درباره عموم محصوران را
در حرکت آورده امان دادند و از یأس و سخط قهرمانی ایمن گردانیدند و در روز سه‌شنبه یازدهم شهر شعبان
عبدالعزیز خان با سایر امرا و اعیان خصوصاً شیر خان و علی قلی دورمن و میرزا فاضل مشهور به مخدوم زاده
و خواجه آفتاب و شاه محمد خان و الله‌ویردی بیک خان حاکم سابق ملقب بخان دوران و تولک خان و غیرهم
از قلعه بیرون آمده اراده نمودند که بطریق گناهکاران ترکش بگردن انداخته بنظر اقدس درآیند حضرت اعلی که قاعده‌آموز
ظاهرآرایان عالم صورت و سلسله‌جنبان روابط معنوی اند بملاحظه چند روزه اخلاص برادر اجل بر آداب خدمت
و جانسپاری گرده رضا بآن ندادند و بجماعت در کمال خجالت شرم ملازمت دریافته بلوازم کورنش و تسلیم بقاعده و
آداب مقرران سلسله بتقدیم رسانیدند و حضرت اعلی در کمال مرحمت و اعطاف با ایشان سلوک فرموده همگی را
بخلعتهای فاخره و تشریفات لایقه نواخته مشمول انواع نوازش و احسان و خاطر وحشت آلوده همه را اطمینان داده
باز رخصت رفتن قلعه یافته بمنازل خود مراجعت نمودند بعد از سه روز عبدالعزیز خان و تمامی اعیان جنایت‌پیشه و سپاهیان
قلعه که سوای ملازم و خدمتکار قریب بچهار هزار بودند بیرون آمده در جلوداران دولت معلی خیام اقامت نصب نموده
با همه الطاف و مرحمتهای بیدریغ شاهانه که درباره آن طبقه بظهور می‌رسید با کمال تزلزل و پراکندگی بسر می‌بردند
بعد از بیرون آمدن گرده چغتای و سپردن قلعه روز جمعه چهاردهم شهر مذکور صدور عظام و خاصان درگاه شهریار فتح
در مسجد جامع که منبر آن بیمن و بجمال تجاوز بود که از ذکر مناقب و مفاخر حضرات ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله
الملک الاکبر عاری و عاطل بود بتوفیق کردگار و نیروی اقبال شهریار جوان‌بخت کامکار بدین رتبه ارجمندی یافته
پایه افتخارش بر فراز منبر نه پایه عرش اعظم رسیده و بالقاب سامی نامی همایون زیب تازه و آرایش بی اندازه
یافت و القوم در کمال ندامت اراده عرض دیار هند کرده التماس نمودند که بشکستگی لایق بر سبیل آمال و امانی
و شکرانه جان‌بخشی گذرانیده رخصت حاصل نمایند همت بحر خاصیت خسروانه اصلاً نظر قبول بر آن نینداخته
تجملات و مایعرف القوم را نابود انگاشته در گردآوری دلهای پراکنده آن جمع توجهات فتوت آئین مبذول

داشتند پیشکش را نیز بدیشان عطا فرمودند و زاد و راحله باری و اسپان سواری تازی نژاد عراقی بقدر
احتیاج عنایت فرموده همگی را با اموال و اسباب سالم و غانم روانه فرمودند و مکتوب محبت آمیز
برادرانه بحضرت بادشاه والاجاه فرمانفرمای دیار هند نوشته مصحوب حیدر بیک یوزباشی قزلباش
برفاقت عبد العزیز خان و رفقا ارسال داشتند و عذر این نهضت والا که از تقدیرات آسمانی و اقتضای
قضای ربانی بی اختیار رو داده با بلغ وجوه در حسن بیان خواستند و دو کلید از طلای منقش و محلی
اتحاد و دوستی که مفتاح ابواب مصادقت و یکتادلی تواند بود ترتیب داده بر یکی اسم قندهار و بر دیگری
اسم ممالک نزهت بخش ایران نقش کرده بخدمت آنحضرت فرستادند و بزبان محبت و برادری
پیغام دادند که چون منسوبان آنحضرت از غفلت و کوته خردی فیما بین مغایرت و بیگانگی بظهور آورده
ابواب آشنائی و یگانگی که سالها است بین الجانبین مفتوح است مسدود گردانیدند بر حسب تقدیر
اینصورت وقوع یافت الکنون بدستور بملازمان عالی تعلق دارد ترصد است که کل ولایت
ایران زمین را که از عطیه خانه ایزدی باین برادر تفویض یافته یک قلعه تصور نموده کلید اختیار آنرا
که هر آئینه مفتاح مقالید خصوصیت و وداد است در قبضه اقتدار خود تصور نمایند و همچنین را از مقوله
تکلف و تواضعات متعارفه رسمی نشمرند سبحان الله الفت و التیام را در عالم خلقت چه پایه بلند است
که فرمان روایان والا شکوه با کمال تسلط و اقتدار و چندین موجبات وحشت که هر یک در عالم اسباب
و نفاق تعلق بر بهم زدن هنگامه جهانبانی تواند بود کان لم یکن انگاشته بمقتضای مصلحت ازلی این شیوه
ستوده را بحکم سلطان خرد و فرمان فرمای عقل که در ذات کامل الصفات بادشاهان عدالت شعار
اضعاف مضاعف عالمیان است از دست نمیدهند الحاصل چون آنجماعت عازم رفتن شدند کس نزد شاه کلان
حاکم زمینداور فرستاده از صورت واقعه اعلام دادند که قلعه را بامرای عظام شاهی سپرده هر کس میل
رفتن دیار هند داشته باشد بدیشان بپیوندد که باتفاق روانه شوند اما از آنجماعت بعضی سفاهت و بی عقلی
و توهمات لایعنی امری در نهایت غرابت و عملی بسیار ناهنجار بظهور آمد که بهمین خود را در معرض هلاک
و بوار انداختند شرح واقعه آنکه چون خسرو سلطان با فوجی از افواج قاهره بنوعی که تحریر یافت بپای قلعه
زمینداور رسیدند شاه کلان و مستحفظان قلعه بدستور عبد العزیز خان و رفقا سلوک طریق خلاف

اختیار کرده در مقام سرکشی و قلعه داری در آمدند و تا بیست روز تلاش مقابله کردند بعد از آنکه خبر فتح قلعه
قندهار بدیشان رسید از قلعه داری مایوس گشته با کمال یاس و نومیدی بیرون آمدند اما از مخافت
جنگ و جدال که فیما بین وقوع یافته بود خایف و هراسان بوده مظنه آنکه مبادا سپاه قزلباش
در مقام انتقام درآیند با خود محضر مبارزند که در هنگام فرصت دستبردی که توانند نموده بطرف کابل
روند روزی خسرو سلطان بجهت دفع مظنه و دلنگرانی و تالیف قلوب و اطمینان خاطر آنجماعت و
قاعده و آداب بزرگان اظهار خصوصیت و آشنائی دوستانه کرده طرح ضیافت و مهمانی انداخت
و شاه کلان را با خواص و اعیان آن طبقه دعوت نموده بزم ملوکانه آراست هنوز امرا و اعیان قزلباش جمع
نشده بودند که شاه کلان با سایر مهمانان سبقت گرفته با چند نفر از آن مغلوبان سلطان و اهمه پیشتر
آمده در مجلس قرار گرفته همگی بولکه و جمدر هندی و آلات جارحه با خود داشتند خسرو سلطان از
تواضعات آدمیانه که راه و رسم مردمی و آئین میزبانی و مهمان نوازی است بظهور آورده مظنه آنکه مبادا
موجب افزونی وحشت و موهم دلنگرانی آنقوم گردد در تکلیف اسلحه و یراق گشودن که عرف و عادت
قدیمه بزم آرایان محافل روزگار است تامل داشته تا آنکه گروهی دیگر از سپاهیان بهمان دستور یراق بسته
نمایان شدند خسرو سلطان برفق و ملایمت و مردمی یارانه و مخصوصانه بشاه کلان اظهار نموده که درین
گرمی هوا در منزل دوستان یراق بسته نشستن چه لازم است اگر رفقا و یاران خود را اشاره نماید که آلات
جارحه و یراق گشوده بی تکلفانه بشیوه دوست نوازی سلوک دارند هر آئینه موجب راحت و آسودگی و
استراحت خواهد بود چندی از خدمتکاران برسم عادت پیش میروند که وظیفه خدمت بجا آورده التماس
یراق گشودن نمایند آنجماعت اباد و امتناع نموده مضایقه مینمایند در اثنای که بعضی خدمتکاران که وظیفه
عموم خدمتگذاران است از آن مغلوبان معرکه وهم یکدو جاهل نادان از کمال سفاهت و جهالت دست [illegible]
و جمدر برده حواله پیشخدمتان نمودند خسرو سلطان از مشاهده این حال متوهم آنکه مبادا از آن طبقه آسیبی باو
رسد و احتمال دیگر داشته باشد احتیاط ورزیده از مجلس برخواسته اراده بیرون رفتن مینماید آنجماعت
بتصور غلط و خیال باطل بهم برآمده اکثر دست بآلات جارحه برده بخسرو سلطان حواله مینمایند و چند نفر را
زخمی کردند طایفه قزلباشیه که چند نفر را زخمی و آن طایفه را حریص و پرخاشجوی و با شمشیرهای برهنه آماده نزاع

می‌یابند از اطراف و جوانب شمشیرها کشیده در مقام دفع ضرر و نزاع کنندگان درمی‌آیند غوغای عام بلند شده
از هجوم عامه احدی متوجه تسکین نایره فتنه و آشوب نتوانست شد خواجه مغل زمیندار وی از خصومت
و عنادی که با شاه کلان در دل داشت پیش دستی کرده بزخم شمشیر او را از پای در آورد و بعد از کشته
شدن او سپاهیان جنگجوی آشوب طلب با نطقه روی آورده از تقدیرات آسمانی دست فتنه درازی
کرد و محفل بزم معرکه رزم گشته بطرفة العینی اکثر المکروه طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند و چنین واقعهٔ
عظمی و حادثه کبری بی اختیار رویداده سبحان الله این چه بوالعجبیهاست که از نهانخانه تقدیر بجلوه‌گاه ظهور
می‌آید ارباب ظاهر طرح جشن و سرور انداخته اسباب التیام سرانجام میدهند و پرده‌گشایان سرایر
قضا و کارکنان قدر در اندیشه کار دیگر بوده مصالح وحشت آماده میسازند و تماشائیان عالم ظهور را جز
بدیده تسلیم و رضا نگریستن چاره نیست یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید بلی بیت قضاست پیر
نیک و بد عنان کش خلق ٭ بدین دلیل که تدبیرهای جمله خطاست ٭ کسی ز چون و چرا دم نمیتواند زد ٭ که
نقشبند حوادث ورای چون و چراست ٭ القصه آن تیره بختان تیره روزگار از بخت برگشتگی و ادبار بدین
حادثه گرفتار آمدند و چون این خبر وحشت انگیز باردوی معلی رسید حضرت اعلی شاهی ظل الهی تعجب تمام
دست داده بجهت اطمینان قلب عبدالعزیز خان و رفقا با خسرو سلطان غایبانه عتاب و خطاب آغاز نهادند
تا آنکه از تقریر چند نفر از مردم ایشان بوضوح پیوست که از خسرو سلطان بی ادبی بظهور نیامده انطیقه
بادی این معرکه شدند القصه حضرت اعلی شاهی ظل الهی با آنکه هر روز لطفی تازه و هر زمان عنایتی بی اندازه
نسبت بهر یک بظهور می‌آوردند با ایشان ظاهر شد که اینها همه بمحض توهم غلط و فکر باطل آن طایفه نادان و
جهال و جلافت چند نفر تند خوی فتنه انگیز وقوع یافته از وساوس شیطانی بادی این حرکت ناهنجار شده‌اند
بازماندگان آن جماعت از نسا و صبیان همی که در اجل ایشان تأخیری بوده تفقد و دلجوئی کرده همگی را
بعبدالعزیز خان و رفقا سپردند که در ضمان ضمانت سلامت بمقتضای ربانی بجا و مقام خود رسانند از سوانح
سعادت انجام که در ایام اقامت قندهار رویداد آمدن ایلچی فرخنده پیام زاهد بیگ نام است از جانب
شاهزاده والاقدر نجابت شیم میرزا سلطان خرم ابن شاه والاجاه گردون بارگاه محمد سلیم بادشاه فرمانفرمای
ممالک هندوستان که چون بمشهد مقدس معلی رسیده از آوازه حرکت رایات فیروزی آیات بصوب

خراسان

خراسان در روضه رضویه توقف نموده منتظر وصول رایات ظفر آیات بود در موقف حسب الاشاره عالی بهمایون
بقندهار آمده بسعادت بساطبوسی استسعاد یافته سجده تحیت و تسلیم بتقدیم رسانید و صحیفه اخلاص آئین
فرزندانه که از جانب شاهزاده کامکار نامدار بآداب تعظیم و قواعد تسلیم ترقیم یافته بود با نفایس تحف
و پیشکشهای لایقه بنظر اقدس در آورده بوفور توقیر و احترام شاهی معزز و مباهی گردید و چند روز که در موکب
جهانگشا وارد و بمعلی اقامت داشت پیوسته بحضور مجالس مجلس خلد اساس و محافل خاص عز اختصاص می‌یافت
و حضرت اعلی شاهی ظل الهی نسبت بحضرت شاهزاده کامکار عواطف خسروانه و اشفاق و مهربانیهای
پدر فرزندانه بظهور می‌آوردند و جواب مکتوب بر وجه مرغوب مرقوم گردید و ایلچی مذکور بعرض رسانید که چون
حضرت شاهزاده از جانب پدر نامدار عالیمقدار بین الاخوین بخطاب عالی شاهجهانی مخاطب و ممتاز گردیده
التماس شهزاده آنست که از موقف معلی شاهی ظل الهی بدین خطاب سامی معزز و گرامی گردد لهذا در آن صحیفه
لطیفه این بیت از واردات طبع میرزا ملک مشرقی نگاشته کلک عطوفت سلک گردید بیت زخرمی شده از آن
بخت روزگار جوان ٭ که نور دیده خورشید گشت شاهجهان ٭ و در همان ایام رخصت معاودت یافته مشمول
انعام و احسان روانه دیار هندوستان گردید سانحه دیگر آمدن اسفندیار خان ولد عرب محمد خان والی خوارزم
بدرگاه سدره اشتباه چون سلاطین خوارزم خصوص حاجی محمد خان پدر عرب محمد خان که همیشه باین درگاه والا
توسل جسته در هنگام شدت و در خاطر تعب آمده و شده مرعی داشته در وقوع حوادث پناه باین درگاه می‌آورده‌اند
و بمعاونت منسوبان این دولت بمطالب خود فایز میگشته‌اند چنانچه آمدن حاجی محمد خان و اولاد او در زمان
استیلای عبدالله خان اوزبک و پسر او بدین درگاه و بیمن توجه و امداد همایون بر مسند سلطنت آن دیار
تمکن یافتن در طی وقایع آن ایام سمت تحریر یافت در این اوقات برادران اسفندیار خان با پدر یاغی شده باتفاق
یکدیگر پدر را گرفته بی اختیار ساختند چون اسفندیار خان باعمال ناهنجار برادران انکار نموده بمعاونت پدر با برادران
تنازع مینموده پدر را میل کشیده مکحول گردانیدند و قصد گرفتن او داشتند چون سه برادر با یکدیگر ملحق
شده بودند اسفندیار خان تاب مقاومت نیاورده خود را بیرون انداخته بحدود استراباد آمده عزیمت درگاه
معلی نمود و در سفر قندهار بموکب ظفر قرین پیوسته مورد توجهات شاهانه گردید بعد از مراجعت از سفر خبر
احکام باسم امراء و سرخیلان صاین خانی در باب معاونت مشار الیه عز اصدار یافته حاکم دار المؤمنین استراباد

وامرا انخود ودنکومک دمعین گشتند واو بمیانه سرخیلان ایل واویماق چاپن خانی رفته حشری فراهم آورده
باستظهار لشکر استراباد و انخود با برادران محاربه نموده ظفر یافت از جمله برادران ابو الغازی سلطان
بطرف او میل نمود و او مصلحت در موافقت دانسته برادران مخالف را دفع نموده در سلطنت استقلال یافت
ومملکت را قسمت نموده بایکدیگر بحسب ظاهر موافقت داشتند و ابو الغازی نسبت باسفندیار خان
اطاعت وانقیاد بظهور می آورد واز جانب اسفندیار خان همواره ایلچیان بدرگاه خلایق پناه آمده
عرض عبودیت واخلاص بجا آورده مشمول نوازش واحسان بازمیگردیدند ذکر مراجعت موکب همایون
ووقایع روزگار بوقلمون چون مملکت قندهار بنوعی که در فوق تحریر یافت ضمیمه ممالک محروسه
گردید حضرت اعلی متوجه ضبط ونسق آن شده ایالت و دارائی آن ولایت به گنجعلیخان زیگ که از امرای
بزرگ وقدیمیان این دولت ابد قرین ومرد شجاع دلیر مردانه بارأی وهوش بود ومدتها است
که بایالت ودارائی دار الامان کرمان سرافرازی دارد تفویض یافت وانتظام امور آنملک را بقبضه
درایت او داده کل طوایف اکراد که ملازم رکاب اقدس بودند بمعاونت او مأمور گشته در قندهار ماندند
واحمد سلطان محلی حاکم ترشیز بجهت تعمیر وشکست وبست قلعه تعیین یافت وبعد از فراغ از مهمات آن ولایت
در روز چهارشنبه بیست وچهارم شهر شعبان عنان فیروزی عیان بصوب مراجعت انعطاف داده
از ظاهر قندهار کوچ کرده در جوار مزار قدوه ارباب حال بابا حسن ابدال نزول اجلال فرموده درین منزل
مراسلات یالنکتوش بهادر اوزبک که در سرزمینهای حدود بلخ اقامت دارد مبنی بر اعتذار اعمال سابق
وشکر الطاف واعطاف که حسب الالتماس عبد الرحیم خواجه نسبت باعیان اوزبکیه بظهور آورده با رسیده
جوره آقاسی ندر محمد خان والی بلخ را شادمان وخشنود بازگردانیده بودند بمقربان بساط اقدس شیما
اسفندیار بیک ادجی باشی عربگرلو متواتر مکرر عرض عبودیت وبندگی کرده استدعای عفو جرایم وزلات
نموده مناشیر عاطفت واستمالت حسب الملتمس ایشان عز صدور یافت چون موکب آسمان فرسای سلطان طارم
چهارم یعنی خورشید جهانسوز عرصه سرطان طی کرده عازم برج اسد بود وحرارت هوا واشتداد گرما ماهی
زمین بر تابه فلک بریان وسرطان از گرمی آب جوشان العطش گویان سینه بر ریگ روان داشت
بیت بود زان گونه هوا گرم که در آب روان ؛ سینه بر ریگ نهادی زحرارت سرطان ؛ مراجعت اردوی اعظم

ازراه

ازراه گرمسیر وفراه که هنگام گرما وقلت میاه بود متعسر نمود عزیمت راه غور که ییلاق است تصمیم یافته در روز
جمعه دوازدهم رمضان از جوار ان مزار کوچ واقع شده ازراه مذکور روانه شدند عرصه ولایت غور اگرچه
بر طبق کلام انوری که گفته بیت عرصه مملکت غور چنانست محدود ؛ که دران عرصه جهان لشکر نامعدود
دلالت بر کمال وسعت وفسحت مینماید اما در ارتفاع جبال وضیق طریق واستحکام امکنه مشهور آفاق است
وتمامی شوارع بیت سنگلاخیست پر نشیب وفراز ؛ طایر وهم گم کند پرواز ؛ تنگی گذار اکثر محال بمثابه
ایست که عبور یکسوار از انجا بسیار دشوار است از این رهگذر ملکان غور باستظهار محکمی جا وزمینهای
قلب چندین سال دران سرزمین لوای حکومت وبلندنامی افراخته از حوادث دوران پناه بمحکمه می برده اند
وسوای ملکان مذکور واتباع ایشان که نشو ونما یافته آن سرزمین بودند در باستانی نامها بنظر رسیده
که هیچیک از بادشاهان عرصه روزگار از صعوبت راه وشوامخ جبال با لشکر وحشم بیشمار از انجا عبور
نموده باشند حضرت اعلی اردوی اعظم را منقسم بچند قسم گردانیده هر گروهی متعاقب یکدیگر از طرفی روانه شده
بتدریج طی مسافت مینمودند مجملاً عساکر انجم گرده وار اردوی گردون شکوه به نیروی اقبال از آن دشت وکوه
بسلامت عبور فرموده بودند همانا از سم ستوران بیشمار وثقل بختیان کوه کوهان باربردار اردوی اعظم که
از حیز احصا بیرون بود ان جبال گردون مثال در یکدیگر کوفته شده دشت وهامون تساوی پذیرفته بود
در اثنای راه جمعی از عساکر نصرت نشان که بسرکردگی خلف بیگ سفره چی باشی از راه غور بالامرغ قصد برخیل
متمردان فیروزکوهی که باستحکام مکان مغرور گشته گاهی با مخالفان دولت قاهره آمیخته شورافزائی
مینمودند ودرین اوقات برکنار رفته باستقبال موکب مقدس نیامده بودند دوچار گشته دمار از نهاد
ان خیل سرکش برآورده خرمن عمر تردی محمد نام سرخیل انقوم وبسیاری از انطایفه با آتش قهر سوخته گردید
وموکب جهانگشا بیست وشش کوچ ان عرصه را پیموده در روز بیست ونهم داخل دار السلطنه هرات شدند
ودران خطه دلگشا رحل اقامت انداخته روزی چند کوفت راه وسواری گاه وبیگاه آسودگی یافتند سوانح
ایام اقامت دار السلطنه هرات بعد از شرح فتح وتسخیر بلده هرموز که درین سال وقوع یافت رقمزده کلک
بیان میگردد ذکر فتح وتسخیر بلده هرموز بسعی امام قلیخان بیگلربیگی فارس وغزاه انجم اساس وقوع یافت
از فتوحات که درین سنه مبارکه یعنی ایت ئیل مطابق احدی وثلثین والف بنیروی اقبال قرین حال اولیای

دولت بزوال گردید فتح وتسخیر بلده هرموز بسعی امام قلیخان امیرالامرای فارس بوقوع پیوست در سال
گذشته اشعار شد که بنابر ظهور بی ادبیهای فرنگیه پرتکالیه مقیم انجا امیرالامرا مذکور لشکر بتادیب ایشان
فرستاده خود نیز متعاقب رفت جزیره هرموز را در تاریخ جهان آرا نوشته اند که شهاب الدین ایاز نامی
از فروع اتابکان سلغری لرستان وشولستان از ملکان قیس جرنده آغاز عمارت کرد شهری بزرگ شده
در حکومت انجا استقلال یافت بعد از فوت او حکومت هرموز وتوابع بملک گردانشاه نامی که نسب خود را
از جانب پدر بهود النبی علیه السلام واز جانب مادر بهمن بن اشک که از نژاد ملوک عجم است درست مینمود
قرار گرفت واولاد او نسلاً بعد نسل در انولایت حاکم وفرمانروا بوده اند از انجمله سلغرشاه بن شهاب الدین
بن توران شاه صاحب چتر ولوا گشته بسیار عالیجاه وکریم الذات بوده چنانچه یکی از شعرا در مدح او گفته
بحر با کاسه چوبین زنشئی اندست کف برآورده گدائی در سلغرشاه است ودر سنه ثلث عشر وتسعمائه
در اوان جهانگشائی وظهور وخروج حضرت خاقان سلیمان شان شاه اسماعیل علیه الرحمة والرضوان وعهد
حکومت سلغرشاه ثانی بن توران شاه فرنگیه پرتکالیه بخدعه وتغلب بر جزیره هرموز استیلا یافته در کنار دریا کوت
که بعرف فرنگیه عبارت از قلعه است ترتیب داده از تجار ومترددین بنادر عشور گرفته قلیلی بحاکم ووالی مذکور میدادند
وبتدریج جمعی از فرنگیه انجا جمع آمده در هر سال کپیتانی از جانب پادشاه پرتگال بانجا می آمد وکپیتان بعرف فرنگیه
ریش سفید وسرکرده قوم وصاحب اختیار مهمات ان بندر است وطبقه فرنگیه بمرور دهور شریک کل مداخل
ومخارج انولایت شدند وچون زمان دولت خانواده سلغرشاهیه بفرخشاه بن توران شاه وبعد از او به پسرش
فیروزشاه رسید فرنگیه بیشتر از پیشتر اقتدار واستقلال یافته کلی وجزئی مهمات انجا منوط برای کپیتان وطبقه
فرنگیه بود چنانچه از والی مسلمان جز نامی نمانده بود در عهد دولت روزافزون وایام فرمانفرمائی ابد مقرون
همایون چون سلاطین فرنگیه با منسوبان آستان اقبال آشیان شاهی فتح ابواب آشنائی
نموده همیشه قواعد محبت ودوستی را بامدشد رسولان وارسال هدایا استحکام میدادند از جانب همایون
اعلی تعرض بحال انجماعت نمیشد اما بجزین وبروتات هرموز را که بحاکم مسلمان متعلق بود وفرنگیه تمکین
نمیدادند حکم شد که خان مغفور الله وردیخان امیرالامرای فارس بحیطه تصرف وتسخیر درآورد وخان مرحوم
مذکور بنوعی که در محل خود سبق ذکر یافت تصرف درآورد وجزیره هرموز همچنان در تصرف فرنگیه پرتکال

بود

بود وخرج الیوم از مداخل ومخارج انجا جهت حاکم که درین عهد محمود شاه بن فرخشاه بود وتعیین نموده بودند
اما از فرنگیه آثار بی اندامی وطغیان صدور یافته با مترددین مسلمانان سلوک ناهموار مینمودند و با
منسوبان این دولت بمکر وحیل پیش آمده یکدو مرتبه سفاین ولشکر وتوپخانه از راه دریا بانتزاع
بحرین فرستاده کاری نساختند قبل ازین در برون هرموز کنار دریا که به بندر ملکو مشهور است در
هنگام فرصت وآغاز جلوس همایون که مشاغل عظیمه در پیش بود بخلاف قاعده زمان شاه
جنت مکان قلعه احداث نموده جمعی را بحراست تعیین نموده بودند چون در انوقت از والی لار
حسابی نگرفته بخود سر وبیرخصت همایون اعلی قلعه احداث نموده بودند ومنشاء مفاسد کلیه بود این
زیاده روی بر مزاج اقدس گران آمده الله وردیخان بتسخیر وتخریب ان مامور گردید وامام قلی
خان پسرش حسب الفرمان قضا جریان جبراً وقهراً قلعه را از ایشان گرفت والیوم به بندر عباسی مشهور است
ودرین چند سال با انطبقه مدارائی میشد وبجهت آمدن سفاین بنادر هند وکثرت وامنیت راه دریا
ومنفعت خرید وفروخت تجار ومترددین بالکلیه در مقام مدافعه ایشان نبودند درین اوقات
مکر وخدعه دیگر از ایشان بظهور رسید که بخود سر در جزیره قشم که جزیره دراز نیز می نامند ومنبع آب شیرین است
که از انجا بکشتی نقل شهر مینمایند اراده قلعه ساختن نمود پوشیده وپنهان مصالح عمارت جمع نموده
بر سر چشمه منبع آب مذکور قلعه احداث نموده اند چون این امر ماده عصیان وطغیان کفره مذکور بود
منع وتادیب ایشان بر ذمت همت شاهانه لازم آمده خان شجاعت نشان امام قلیخان خلف صدق
خان مغفور که بدستور والد امیرالامراء ممالک فارس است بر تنبیه وتادیب فرنگیه وتخریب قلعه
مامور گردیده واو حسب فرمان فوجی از جنود قاهره را بسرکردگی شاه بساط بیک وامام قلی بیک ولد بیک وردی
بیک ایشیک آقاسی بر سر ایشان فرستاد که از قلعه ساختن ممنوع گردانیده انچه عمارت شده باشد
ویران سازند انطبقه ضاله بمنع او ممنوع نگشته در اتمام ان سعی موفور بظهور آورده در همان قلعه
تحصن جسته با غازیان بجنگ وجدال پرداختند شاه بساط بیک نیز بمحاصره قیام نموده حقیقت بخان اعلام نمود
امام قلیخان جمعی دیگر بکومک فرستاده بالاخره خود نیز باغصوب در حرکت آمد جنود فارس در تسخیر ان حصار
سعی بسیار بظهور آورده مکرر یورشهای عظیم کردند اگرچه جمعی از جنود ظفر ورود در مدت محاصره وحین

تسخیر انحصار بدرجه بلند شهادت فایز گشتند اما عاقبت بقوت قاهره اسلام و نیروی دولت فتح و نصرت
قرین حال مجاهدان حوزه دین گشته بران حصار مستولی شدند و محصوران بجزار رسیده حصار
چون منبع آب شیرین بود برقرار داشته حارس و نگهبان تعیین نمودند چون از کفره هرموز و طبقه
پرتکالیه این عمل ناهنجار صدور یافته بمحاربه جنود نصرت شعار قزلباش دلیری نمودند خان شجاعت
شعار از وفور حمیت و غیرت اسلام فتح و تسخیر بلده هرموز و استیصال فرنگیه را پیش نهاد همت
ساخته حقیقت بعرض عاکفان سده جلال رسانیده بدین خدمت رخصت یافت بین الجمهور مذکور
میشد که هرگاه طبقه فرنگیه پرتکالیه را در هرموز دخلی نبوده باشد مانع آمدن سفاین و جهازات بنادر
شده آمد و شد تجار انقطاع می یابد و موجب خرابی آن بلده گشته از انتفاع می افتند بدین جهت
وظایف خدمتکاری و باج گذاری که بحسب ظاهر از ایشان بظهور می پیوست تا غایت اهتمامی در تسخیر
انجا نشد و بمدارا میگذرانیدند قبل ازین جمعی از فرنگیه انگلیسیه از جانب والی انگلیس بدرگاه جهان
پناه آمده اظهار صداقت و اخلاص و خدمتکاری نموده بنابر منازعه که میانه ایشان و طبقه پرتکالیه
واقعست و از فرق نصاری فی الجمله اختلاف مذهب نیز با آن طایفه دارند از خدمت اشرف نیز متقبل
و متعهد شده بودند که هرگاه اراده خاطر اشرف بتسخیر بلده هرموز متعلق گردد ایشان باعساکر نصرت
نشان موافقت نموده بعد از فتح و تسخیر از بندری که بفرنگیه انگلیسیه تعلق گرفته بود جهازات گرفته
نگذارند که جماعت پرتکالیه مانع آمدن جهازات گردند درین وقت که فرنگیه پای از دایره ادب بیرون نهاده
بامور[ی] که بتحریر پیوست اقدام نمودند دفع و رفع آن طبقه در خاطر رسوخ یافت مضمون انتقال که گر ایجاد
نصرانی نه باکست جهود مرده میشوید چه باکست جماعت انگلیسی را نیز اخبار نموده ایشان نیز حسب وعده
آماده خدمت شدند القصه خان شجاعت شعار با جنود قاهره فارس متوجه انصوب گشته خود از بندر گمرو
که الیوم به بندر عباسی مشهور است اقامت گزید و افواج قاهره از دریا با کشتیها و سفاین عبور نموده داخل
جزیره هرموز شدند کپتانان فرنگیه و محمود شاه والی مسلمانان هر دو بقلعه در آمده ساکنان بلده از تجار و محترفه
و اصناف خلایق طوعا و کرها بقلعه تحصن جستند نصاری و مسلمانان بلوازم قلعه داری پرداختند و از نیجانب
بمحاصره قیام نموده مورچلها قسمت کردند و جمعی از طبقه انگلیس نیز با کشتی انداز دریا آمده در یکطرف قلعه

کباب

که باب دریا پیوسته است لنگر اقامت انداختند و هر روزه از طرفین جنگ و جدال وقوع می یافت و دلیران کار طلب
پای جلادت و مردانگی پیش نهاده بعضی شربت شهادت میشوندند تا آنکه جناب خانی خود نیز از دریا
عبور نموده بشهر در آمد و غازیان پیش از پیش در امر قلعه گیری ساعی گشته هر دم کارها بظهور می آوردند چنانچه در
اندک زمانی غازیان سیبها پیش برده بپای بروج رسیده شروع در حفر زیر برجها کردند از مردمان
صحیح القولی راست گفتار مسموع گشته که عرض دیوار قلعه هرموز که فرنگیه ترتیب داده اند از سی ذرع سنگ
سنگ و آهک استحکام یافته و غازیان عظام زیر دو برج از بروج حصار خالی کرده باروط انباشته آتش
زدند و باروط اجزای برج را بهوا برده فرد بخت هنوز دو دانگ برج بجا بود بمجرد اندک رخنه که بهم رسید
غازیان مستعد یورش شدند محصوران بقدر قوت در مدافعه کوشیده مراسم قلعه داری بظهور می آوردند
تا آنکه کار بر محصوران تنگ شده از مقاومت عاجز شدند فرنگیه بجهت نصرانیت و هم کیشی بطایفه انگلیسی
توسل جسته دست از قلعه داری باز داشتند و در حال و انتقال بکشتی ایشان در آورده بمیانه انجماعت رفتند
قبل از آن میانه امام قلیخان و عظمای انگلیس قرار یافته بود که بعد از فتح قلعه طبقه نصاری با غنایم و اموال
بدیشان متعلق بوده گروه مسلمانان بجنود قزلباش متعلق باشند چون مطلب که تسخیر قلعه و شهرت بحصول پیوست
جناب خان بر حسب عهد و پیمان معارض نشده فرنگیه را بجماعت انگلیسی گذاشت که بهر طریق رضا داشته
باشند با ایشان عمل نمایند القصه بعد از دو ماه و چند روز امتداد ایام محاصره و جنگ و جدال به نیروی دولت
و اقبال که همواره قرین حال منتسبان این دودمان و الاست قلعه رفیع بنیان هرموز که در متانت و حصانت
شهره جهان و از کارنامهای نادره فرنگیان است مسخر اولیای دولت ابد پیوند گردیده محمود شاه والی هرموز
و اتباع او بدست در آمدند و از طبقات خلایق که بقلعه در آمده بودند جمعی که با کفره موافقت و معاونت نموده
بمحاربه پیش آمده بودند بجزا و سزا رسیده رعایا و عجزه و غربا که در حین ورود لشکر در شهر بوده با گاه برده بودند
نجات یافته سالم و غانم در مساکن خود آرام گرفتند و جناب خانی حاکم تعیین نموده رعایا و برایا مستمال گشته
در ظل معدلت غنودند از یراق قلعه و غنایمی که بدست در آمد چند عدد توپ بزرگ و بادلیج خورد و کلان که
فرنگیه بفنون غریبه ترتیب داده هر یک کارنامه استادان عدیم المثل و توپچیان فرنگ است و دیگر اشیا
مرغوبه آنچه لیاقت قبول نظر اشرف داشت جهت سرکار خاصه شریفه جدا کرده تتمه بجنود ظفر ورود قسمت یافت

وبعد از انتظام مهام فرودرجه و نظم و نسق احوال سپاهی و رعیت طبل ارتحال کوفته بدار الملک شیراز عود نمود
و حقیقت این فتح مبین را بپایه سریر اعلی عرض نموده در حینی که رایات عز و جلال در قندهار نزول اجلال فرموده
عساکر ظفر شعار به تسخیر قلعه قیام داشتند خبر فتح هرموز رسیده و جناب خانی مورد تحسین و آفرین شاه
و سپاه گردید و آن خبر بهجت اثر مبارز ان قلعه گشا و رکاب همایون مبارک میمون آمده در همان
دو سه روز قلعه قندهار نیز بتوفیق کردگار چنانچه سبق ذکر یافت مفتوح گشت بیت از هر طرف که چشم کشی
نشان فتح ✽ وز هر طرف که گوش نهی مژده ظفر

وقایع متنوعه و سوانح ایام اقامت دار السلطنه هرات

چون رایات ظفر آیات بنوعی که مرقوم قلم وقایع نگار گردید از سفر خیر اثر قندهار عود نموده در دار السلطنه
هرات نزول اجلال فرموده ند تا دو ماه و نیم در آن بلده فاخره اقامت فرموده بداد دهی خلایق و ارباب
حاجات و انتظام مهمات خراسان و انجاح مطالب و اسعاف مآرب اهالی آن دیار مشغول بوده ند از سوانح
که در ایام اقامت دار السلطنه مذکور روی نمود آمدن ابراهیم خواجه است از سادات و خواجهای معتبر
بلخ از جانب نذر محمد خان اوزبک والی آنجا برسم رسالت باتفاق محمد صالح بیک وزیر سابق شیروان که
در سال گذشته همراه پاینده میرزا ایلچی بلخ و جناب هدایت مآب عبد الرحیم خواجه بخارایی برسالت سلاطین
بلخ و بخارا رفته بود شرح رفت و آمد محمد صالح بیک آنکه چون باتفاق پاینده میرزا ببلخ رسیده با نذر محمد خان
ملاقات نمود و مکتوب عنایت اسلوب شاهی را رسانید از مضمون عطوفت مشحون آن نامه نامی مبتهج
و مسرور گشته در لوازم تعظیم و تکریم کوشید بعد از آسودگی راه او را بجانب ماوراء النهر گسیل کرد و او در سمرقند
با امام قلیخان والی ماوراء النهر ملاقات نمود و بعد از اطلاع بر مضمون نامه و مراحم و اشفاق شاهی نسبت
بخلق آن دیار که حسب الاستدعای جناب هدایت مآبی مرقوم گشته بود علما و اعیان اوزبکیه و عموم مردم
آن دیار که از اعمال سابقه مستوحش بوده ند و درین هنگام که در خراسان واقع شده تسخیر قندهار دانقان افتاده
خوف و بیم عظیم داشتند از عنایت نامه نامی را حرز امانی دانسته فی الجمله اطمینان یافتند و محمد صالح بیک را
قرین اعزاز و احترام روانه نمودند و نذر محمد خان ابراهیم خواجه را که از زمره معتبران و خواص امرا و اعیان آنجناب
جهت تأکید بنیان مصادقت و موالات ارسال داشته التماس نموده بود که برخی خاصه ایرانیان
با تورانیان برسم قدیم است چون او و برادر بزرگترش امام قلیخان با حضرت اعلی در مقام اخلاص و اتحاد

وحسن ارادت و اعتقاد نذر در زمان فتنه نشان همایون اعلی که گرگ و میش را با یکدیگر الفت است بر خلاف ازمنه
ماضیه من بعد فیما بین مصادقت و دوستی مسلوک باشد و متعاقب ایشان از جانب خواجهای جویباری
بخارا نیز کسان معتمد آمده همین استدعا نموده بودند و سلاطین ماوراء النهر خصوصاً نذر محمد خان التماس
نموده بودند که رستم محمد خان ابن ولی محمد خان را که پناه بآنحضرت آورده در سرحد جا داده اند چون بودن او
در سرحد و ماده فساد است بجهت دفع ماده فساد او را همراه خود بعراق برند موجب امیدواری مخلصان
و استحکام بنیان مصالحه و دوستی است زیرا که میانه او و بنی اعمام خصومت و عداوت است و جمعی اوباش و
غارتگر اوزبکیه فتنه جو و آشوب طلب بر سر او مجتمع گشته پیوسته بجهت نهب و غارت و اخذ اموال دست
درازی بحواشی مملکت مینمایند و اگر در کار او تغافل رود موجب تشویش عجزه و رعایا و خرابی الکای
و اگر متوجه منع و تنبیه شویم چون در قلمرو همایون واقعند از عبور لشکر مضرت و آسیب برعایا قلمرو
شاهی میرسد موجب نقض معاهده و پیمان و انحراف مزاج اقدس خواهد بود حسب الاستدعا قرار یافت
که رستم محمد خان در رکاب همایون اعلی بعراق آمده من بعد در عراق اسباب معیشت او و ملازمان معتمد
سرانجام یافته جمعی اوباش غارتگر نا اعتماد که جمع آمده اند پراکنده سازند چه بر دوستی و دشمنی آنگروه مردم
اعتمادی نیست الحاصل از شمول عاطفت و توجه خاطر مرحمت گستر ترفیه حال عباد الله و امنیت و استحکام
سرحد ایجاب ملتمس ایشان فرموده رستم محمد خان در حین توجه عراق در رکاب همایون بود شرح فرستادن
ایلچیان مذکور از مازندران و بعضی را از دار السلطنه اصفهان در ذیل رقمزده کلک بیان میگردد دیگر از وقایع
ایام اقامت هرات آنکه چون فیما بین همایون اعلی و سلطان عثمان فرمانفرمای دیار روم بوساطت
خیر اندیشان طرفین قواعد مصالحه و دوستی استحکام و استقرار یافته بنوعی که سبق ذکر یافته ایلچیان معتبر
آمد و شد نموده بمسامع جلال رسید که سلطان عثمان با عموم سپاه متوجه دفع سلاطین فرنگیه که بثغور اسلام
درآمده دست درازی کرده بودند بخاطر انور رسید که سریعی فرستاده از حقایق حال و فتوحاتی که جنود اسلام را
روی داده باشد استعلام فرمایند و حقیقت فتح قندهار و دفع و رفع کفره بنگاله هرموز را اعلام دهند لهذا
جلبی بیک قورچی قاجار را ارسال داشته تا تحف ایشن دوستانه در قلم آورده فتح و نصرت سپاه اسلام را
که همواره از درگاه احدیت مسئلت میشد نامه نامی درج فرمودند بعد از آنکه ایلچی مذکور بسرعت و استعجال

روانه شد هنوز موکب همایون فال در دار السلطنه هرات نزول اجلال داشت که اخبار شورش و فساد لشکر روم
و انقلاب آن مرز و بوم و کشته شدن سلطان عثمان از گردش چرخ و کجروی سپهر بوقلمون در ورود یافت

ذکر اخبار شورش و انقلاب روم و کشته شدن سلطان فرمانفرمای آن مرز و بوم شرح واقعه مذکور
بنوعی که از واردین استماع شده و ایلچی روم نیز متعاقب آمده بیان کرده آنست که سلطان عثمان درین
سال از سفر فرنگ مظفر و منصور عود نموده بود و بین الجمهور مذکور میگشت که در همین سال باراده
سفر حجاز و عراق عرب عزیمت قشلاق حلب دارد و گویند که با شاهنشاه اعظم اکرم شهریار دیار
عرب و عجم اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی العلم عند الله نقض عهد و پیمان در خاطر داشته طایفه ینگچری
که معظم سپاه روم اند عرض نموده اند که این عزیمت که منتج انواع مفاسد و موجب تهیج فتنه و آشوب
سرحد عرب و قزلباش است لایق دولت نیست و مع ذلک در قانون عثمانی در یکسال دو سفر نمی باشد
و هنوز عساکر روم که از سفر فرنگ عود نموده اند در منازل و اوطان قرار و آرام نگرفته اند درین سال
این عزیمت موقوف باشد که در سال آینده اگر صلاح دولت باشد بمصلحت جمهور بعمل آید سلطان
عثمان از غرور جهل و جوانی و عدم اطلاع بر قوانین معتبره عثمانی باغوای دلاور پاشا که درین هنگام
وزیر اعظم شده با ینگچری آقاسی معاند بود و میخواست اقتدار و اختیاری که طایفه ینگچری را درین امور
میباشد کمتر شود و چند نفر دیگر از خوشامدگویان صاحب داعیه طایفه ینگچری را معاتب ساخته در عزیمت
قشلاق حلب راسخ و جازم گردید ینگچری آقاسی با جمیع عظمای آن طایفه بشورش درآمده قتل دلاور
پاشا و چند نفری از عظما و معتبران که در آن وقت صاحب رای و مشورت امور دولت بودند با خود محرم
ساخته کس بخدمت پادشاه فرستادند که دلاور پاشا و جماعت نادو تنخواه اند و دخل ایشان در امور
دولت موجب تخریب بنیان سلطنت است و مدار سلوک ایشان راضی نیستیم التماس آنست که حضرت پادشاه
آن جماعت را بدست ینگچری سپارد که بجزا رسانند و عرض نموده اند که در قانون سلسله آل عثمان چنین اراده که طایفه
ینگچری بنابر صلاح دولت مینموده اند پدران شما رضای خاطر ینگچری جسته بعمل می آورده اند حالا نیز ملتمس آنست
که بهمین مقدمه بظهور پیوندد و سلطان عثمان مقدمه مذکور را انکار بلیغ نموده تهدیدات عظیمه با عیان آن طایفه
نمود و طایفه ینگچری طغیان عظیم نموده در دفع و رفع جماعت راسخ و ساعی گشتند دلاور پاشا و رفقا از بیم فرز

خود را بسرای پادشاهی انداختند و فوجی کثیر از خدمتکاران و عمله سرای و سپاهی اغلانی جمع نموده در دفع
فتنه انگیزان آن طایفه یکجهت شدند تا از جانبین مهم بجنگ و جدال انجامیده جمعی کثیر در میانه بقتل آمدند
و ینگچریان آثار غلبه بظهور آورده باندرون سرای پادشاهی ریختند و میگفتند که پادشاه ما سلطان
مصطفی برادر سلطان احمد است زیرا که بعد از فوت سلطان احمد با او بیعت کرده اقرار بسلطنت و پادشاهی
داده بودیم و خلع او موجب و موافق رضای ینگچریان نبود و حق بیعت او در ذمه ماست سلطان عثمان
از واقعه مذکور خوفناک گشته بمصلحت چاره جویان کس نزد ینگچری آقاسی فرستاده پیغام داد که من
بجهت خوردسالی اطلاعی از قانون پدران نداشتم حالا ازان نادم و پشیمان گشته آنچه رضای شماست چنان
میکنم بعضی از اهل تدبیر صلاح دیدند که چون کار از صلاح و پیغام گذشته ینگچری چیره شده اند علاج منحصر
درین است که پادشاه باز باوجاق ینگچری پناه برده خود را بخانه ینگچری آقاسی اندازد و با ایشان توسل
جوید شاید که حمیت و انکسار گشته از اراده سلطنت باز آیند و سلطان عثمان بمصلحت بدخواهان فرصت جسته
از سرای سلطنت بیرون آمده در عین ستیز و غوغا و کمال اضطرار بخانه ینگچری آقاسی رفت اما ینگچری در
اندرون سرای دلاور پاشا وزیر اعظم و رفقای او و سیاوش حسین پاشا وزیر ثانی و قزلار آقاسی حاجی سوباشی
نامی از معتبران طایفه سپاهی اغلانی و چاوش باشی و بستانچی باشی که صاحب اختیار سرای است و امثال ذلک
بدست آورده بضرب تیغ تیز از پای درآوردند و بوطاق سلطان مصطفی رفته او را از مسکن خود بیرون آورده
بتهنیت پادشاهی گفتند درین اثنا مشخص شد که سلطان عثمان بمنزل ینگچری آقاسی رفته با او توسل جسته و چون
ینگچری آقاسی خبر یافت که پادشاه در خانه او ست بمنزل آمد با پادشاه ملازمت کرده عذر مقدم خواست و در
مقام حمایت درآمده با عظمای ینگچری بگفتگو درآمد و گفت که چون پادشاه باوجاق شما پناه آورده و از کرده نادم
اولی آنست که باقتضای مروت و رفع بدنامی باز خاطر او بدست آوریم و چون آنچه مطلب بود بحصول پیوسته
معاندان دفع شدند من بعد با پادشاه در مقام اعتذار و دلجوئی باشیم درین ماده راسخ گشته غلو نمودند طایفه
ینگچری از بیم آنکه مبادا این مهم بسعی ینگچری آقاسی تمشیت پذیرد و پادشاه که جوان جاهلی است و کینه ما در دل دارد
عاقبت انتقام کشد خاطر بدفع ینگچری آقاسی قرار داده بر سر او هجوم آورده فی الفور بقتلش پرداختند و سلطان را
از خانه او بیرون آورده بقلعه مشهور بیدی قلله که در جوار بلده قسطنطنیه است فرستادند و بان اکتفا نکرده از بیم آنکه

مبادا صورتی روی نماید که دیگر باره سلطنت و پادشاهی یاد و قرار گیرد همگی آن طایفه یکدیگر اتفاق نموده بیدی قلعه رفته او را
از میان برداشتند و روز دیگر عموم طبقات سپاه از ینگچری و غیرهم لباس سوگواری پوشیده بعضول ع
خود گشته حافظ را خود تعزیه میداری نعش او را از بیدی قلعه بتعظیم و تکریم بشهر آورده بتجهیز و تکفین پرداخته
در عمارت مقبره سلطان احمد در جنب قبر او دفن کردند القصه اسم سلطنت و پادشاهی دیگر باره بر سلطان مصطفی
مخلوع اطلاق نموده طایفه ینگچری بیشتر از پیشتر صاحب اختیار امور دولت شده وزیر اعظم و ارباب مناصب بمطلب
ایشان تعیین یافت و چون سلطان مصطفی بشوریدگی طبع و خبط دماغ موسوم بود والده اش مصطفی وزیر
متوجه قطع و فصل مهمات سلطنت میشد و مکتوب محبت اسلوب از جانب او بحضرت اعلی شاهی ظل الهی
مشتمل بر وقایع و سوانح مذکوره با اقتضای قضا و بداده و تجدید قواعد مصالح و دوستی نوشته مصحوب
ایلچی سخندان فرستاده بودند و ایلچی مذکور در دار السلطنه هرات بپایه سریر اعلی رسیده مکتوب مذکور را بنظر انور
در آورده حقایق حالات بزبانی عرض نمود که الیوم طایفه ینگچری که قصد پادشاه خود کرده در حینی که دخیل ایشان
شده بود بقتل آورده‌اند در میانه و تنخواهان سلسله آل عثمان مطعون شدند و جمعی از ینگچریها نزار داده چنانکه چون سلطان
مصطفی بشوریدگی دماغ شهرت یافته و از سلطنت او محتمل است که امور دولت اختلال پذیرد هر گاه قدرت یابند
سلطان مراد نام برادر سلطان عثمان را که کودک خورد سال است بپادشاهی اختیار نموده طالب خون سلطان عثمان
باشند و طایفه ینگچری بدین جهت راضی بسلطنت سلطان مراد نیستند و این گفتگو فیمابین ایشان واقع است و بمقدمات
بسایر ممالک سرایت نموده در هر گوشه متغلبی سر بر آورده در بر سری سود است و در خلال این حال ملازم حسین خان
حاکم لرستان با مکتوب چاوشی از بغداد آمده شرح بر نمود که عراق عرب و نزاع و جدال که فیما بین عظمای دار السلام
بغداد وقوع یافته بنوعی که در ذیل مرقوم میگردد معروض داشت شرح وقایع و قضایای دار السلام بغداد و فتور
عراق عرب مجمل از وقایع حالات دار السلام بغداد آنکه مدت مدید و عهد بعید است که آقایان و عظمای سپاه بغداد
بخود سری معتاد گشته هر آنچه یکی از ایشان صاحب اقتدار گشته کل مداخل و مخارج آن ملک را بقبضه اختیار خود در آورده
حکام و پاشایانی که از جانب سلطان روم می‌آمدند دخل بغداد نداده اگر احیانا با بعضی اطاعت گونه بظهور می‌آوردند
پاشا را در سرای حکام فرود آورده وجه معیشت سرانجام می‌نمودند هر کدام که با ایشان سلوکی نمیشدند تنگ آمده راه مراجعت
می‌پیمودند و آنکه تسلی نمیشد روزی میگذرانیدند در این عهد محمد قنبر نامی که آقای ینگچریان بغداد بود بکرسوباشی که از عظما

و آقایان معتبر بود با یکدیگر اتفاق نموده هر کدام جمعی ملازم خاصه خود که در مبانه رومیه سکبان می‌نامند بهم رسانیده
هر یک باراده حکومت و خودسری سر بطغیان و عصیان بر آورده بودند و تمکین هیچ پاشائی و حاکمی نکرده تا رفته رفته
بکرسوباشی اقتدار و اختیار بیشتر یافت و بدین جهت فیما بین دو رشتی پدید آمده محمد قنبر در مقام دفع بکرسوباشی
شده و در حینی که او با فوجی از جنود بغداد و سکبانان خود بجهت اخذ مال متمردان جای رفته بود محمد قنبر کس بحکم فرستاده
که تمکین او ننمایند و خود با گروهی از تبعه قصد غارت اموال بکرسوباشی کرده بر سر خانه او رفت و گروهی بحمایت ادای
ممانعت نموده بین الفریقین مهم بمحاربه انجامید بکرسوباشی در راه این خبر شنیده سپاهیان که همراه او بودند
با نعامات و وعده‌های جمیل با خود متفق ساخته بشهر عود نمود القصه سپاهی بغداد دو گروه گشته یک گروه
با محمد قنبر در نارین قلعه و گروه دیگر با بکرسوباشی در شهر بودند و فیمابین جنگ و جدال وقوع یافت آخر الامر
بکرسوباشی اهل قلعه را نیز فریب داده اکثر از محمد قنبر روگردان شده خود را از قلعه بشهر می‌انداختند مجملا
بکرسوباشی بر قلعه مستولی شده محمد قنبر را بدست آورده او را با چند نفر دیگر که مظنه خلاف داشت از میان
برداشته اموال و اسباب بی‌نهایت بدست آورده به سکبانان و سپاهیان خود داد و چند نفر از مشایخ
مزار ابو حنیفه را که با محمد قنبر متفق بودند در کشتی نشانیده آتش در کشتی زد و خانهای ایشان را بغارت داد
چنانچه بعضی اسباب و اشیاء مزار نیز بغارت رفت و بر حکومت عراق عرب رقم اختصاص کشید و چون خبر
عصیان و طغیان بکرسوباشی بپایه سریر خواندگار روم رسید ارکان دولت ایالت بغداد را بحافظ احمد پاشا
نامزد نموده فرستادند که مهمات آنجا را موافق صلاح دولت باصلاح آورد و متمردان و اهل طغیان را بجزا رسانند
بکرسوباشی که دل بر حکومت عراق عرب بسته استقلال تمام یافته بود از آمدن پاشا خوفناک گشته با حکام حد
قزلباش طرح آشنائی انداخته کس خود نزد حسین خان حاکم لرستان فرستاده اعلام نموده بود که این امور
از روی اخلاص حضرت شاه عالمپناه از من صدور یافته من بعد دست ارادت در فتراک بندگی آن آستان زده بحمایت
منسوبان آن درگاه مستظهر و امیدوارم و ملک بغداد را که موروثی آنحضرت است بجهت آنحضرت نگاه داشته‌ام و حسین خان
ملازمی همراه فرستاده او را بدرگاه جهان پناه فرستاده حقایق حالات بنوعی که تحریر میرود عرض کرد و چون
حافظ احمد پاشا بحدود دار السلام رسید بکرسوباشی کل سپاهیان بغداد را با خود متفق ساخته تمکین او نکرده و او
از اطاعت و انقیاد جنود بغداد مأیوس گشته نداء العود احمد در داده بازگشت و از دیار بکر حقیقت حال بدرگاه

بادشاهی بادشاهی عرض کرد و از درگاه بادشاهی علی پاشا نامی مشهور بعلی پاشا بکمانکش از جانب
سلطان مصطفی ایالت بغداد یافته چون بانجا رسید در بمرتبه بکرسو باشی اطاعتگونه بظهور آورده
او را بقلعه راه داد و چندروزی با او مدارائی میکرد و او نیز بحکومت ناقصی راضی شده روزی میگذرانید
ارکان دولت سلطان مصطفی این مسامحه و خویشتن داری از و نه پسندیده معزول ساختند یوسف
پاشا نامی را نصب نمودند که او ببغداد آمده خواست که اقتدار و استقلال متمرد را از میان بردارد
بکرسو باشی در ملاقات روز اول مکنون خاطر او را از طرز و سلوک دریافته دیگر او را ندید و بدستور
تمرد و عصیان بظهور آورده با فوجی بر سر او رفته او را گرفت و طمع در اموال و اسباب او کرده او را
بقتلش مبادرت نمود و علانیه کوس مخالفت میکوفت بعد از و کورحسن پاشا که حاکم موصل
بود بایالت بغداد آمد او نیز مدخل نیافته بازگشت و بکرسو باشی کمال اقتدار و استقلال داشت
شرح وقایع و باقی حالات بغداد و سبب توجه موکب همایون بانصوب و تصرف درآمدن آنولایت
در سال آینده مرقوم قلم سوانح نگار خواهد شد **ذکر مراجعت موکب ظفرنشان و قشلاق نمودن افواج
قاهره در خراسان و توجه نواب همایون جریده بصوب مازندران** چون مدت اقامت اردوی
گردون شکوه در دارالسلطنه هرات بدو ماه و نیم کشیده مهمات ضروریه خراسان صورت انجام یافت
ندای کوچ درداده عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس رضویه انعطاف دادند و رستم محمدخان حسب
الالتماس سلاطین ماوراءالنهر با جمعی از ملازمان معتمد مصحوب موکب مقدس گردانیدند در حدود غوریان
خواجه جلال الدین اکبر غوریانی که وزیر خراسان بود پیشکشهای لایق کشیده کما ینبغی بلوازم خدمت
و انبار نزل و اقامت پرداخته مصدر خدمات پسندیده گردید و چون در مشهد مقدس نزول اجلال
واقع شده چندروز در ان آستان ملایک آشیان بلوازم خدمت و دعا و زیارت قیام و اقدام نمودند
درین سال تولیت سرکار فیض آثار بمیرزا ابوطالب رضوی تفویض یافت و چون صلاح دولت قاهره
در ان بود که جهت استحکام مهمات قندهار و تمشیت مهام اسفندیارخان والی خوارزم که فرستادن او
بدانصوب سبق ذکر یافته و دیگر امور ملکی درین سال عساکر نصرت نشان در خراسان قشلاق نمایند و حزم
و احتیاط مقتضی آن بود و اقامت کل عساکر در یک محل موجب عسرت و ضیق معیشت و فقدان ماکولات بود

بنابران

بنابران افواج قدم و حشم را بچندین قسم منقسم گردانیده هر گروهی از طبقات لشکر را در محل مناسب قشلاق
فرموده اند و از مشهد مقدس متعلقی هر فوجی از افواج قاهره بقشلاق معین خود رفت و حضرت اعلی بعد
از فراغ ازین امر جریده و سبکبار با معدودی از ملازمان رکاب اشرف و مقربان بساط والا بجانب
مازندران بهشت نشان در حرکت آمده قصبه وخرین را برستم محمدخان عنایت فرموده بدانصوب
فرستادند ابراهیم خواجه ایلچی نذر محمدخان و ایلچیان خواجهای بخارا در رکاب ظفر انتساب بمازندران
رفته ایلچیان بخارا از انجا رخصت یافته مشمول انعام و احسان بازگشتند و ابراهیم خواجه چندگاه در
موکب مقدس کامیاب عزت و منظور نظر شفقت و مرحمت بود و در سال آینده از اصفاهان رخصت
یافته بروجه لایق روانه دیار خود گردید **دیگری از سوانح اوردن زبده ارباب فضل و کمال میرزا فصیحی
هروی** چون ذات اشرف همایون و طبع فطانت سرشت هنرپرور آنحضرت که میزان قدرشناسی
و معیار سخن سنجی است بصحبت فضلای دانشور و سخنوران بلاغت گستر رغبت تمام دارد اگرچه بحسب ظاهر
بنابر مشاغل عظیمه جهانداری و عدم فرصت که فرمانروایان جهان را از ان چاره نیست و باده پیمایان
خمخانه سلطنت را از ان گزیر نه گاهی صحبت فیض بخش افاضل و سخنوران روزگار کمتر اتفاق افتد
اما همیشه بالطبع مایل اند که از بزم آرایان محافل دانش اگر نادره گوئی بسعادت حضور اقدس فایز گردد
وجود چنان عزیزی چون گوهر گرانبها گرامی شمرده صحبت او را جهت تنشیط خاطر و انبساط ضمیر مغتنم شمارند
و خاطر اکسیر تأثیر متوجه ان بوده و همت که محافل انس و مجامع قدس از وجود چنان نادرهٔ آرایش
صوری و زیب معنوی داشته باشد لهذا درین اوقات خجسته ساعات که در دارالسلطنه هرات اتفاق
نزول افتاد بصحبت کثیر البهجت سرامد ارباب فضل و هنر سحرپرداز بلاغت گستر ناظم اشتات معانی یگانه
ملک نکته دانی میرزا فصیحی هروی که از جمله سادات و اشراف و اعیان آنولایت و منتسب بسلسله علیه انصاریه
و بزیور ابداع فضایل و کمالات آراسته و بمراتب بلند پروازی پیراسته لآلی طبع دُرَرنثارش آویزه گوش
و گردن مستعدان روزگار است مسرور گشتند اراده خاطر بدان متعلق گشت که همیشه حضور اقدس و محفل مقدس
از وجود گرامیش زینت افزا بوده از صحبت فیاضش منبسط و از نوادر طبع سحرآفرینش مبتهج و مسرور باشند
تکلیف مرافقت و همعنانی موکب همایون فرمودند و امر قضا نمود بسرانجام اسباب سفر انجاب نفاذ پیوست

وعموعی البته از وفور اخلاص امتثال امر همایون را بقدم انقیاد تلقی نموده آهنگ عراق ساز داد اگرچه از جهة طیبه
وجود گرامی آن گزین گوهر بحر دانش و افضال رشک فرمای بلاد و امصار بود خالی مانده از نزاهت و خرمی
بی طراوت گشت اما مجلس بهشت آئین را طراوتی تازه و طبع همایون را مسرتی بی اندازه روی داد و همعنان
موکب مقدس گردید و اکنون در زمرهٔ مقربان بساط اقدس و همصحبتان بزم مقدس است القصه موکب
معلّی بفیروزی و اقبال بمازندران بهشت نشان رسیده در قصبهٔ طیبهٔ اشرف و منازل خلد آئین که دران
مکان نزهت بخش ترتیب یافته اقامت فرمودند گاهی بفرحاباد تشریف برده دران روضه
دلکش و بساتین فرح افزای انجا بخوبی و کامیابی گذرانیده بهجت افزای روزگار بودند **از سوانح اوقات**
مازندران آمدن یوسفخان بیگلربیگی شیروان و سایر امرا و اعیان انجاست که بقصد ادراک ملازمت بدربار
عزّ بساطبوسی آمده بدین سعادت عظمی سرافرازی یافتند و مکرراً مجالس و محافل ارم تزئین انعقاد یافته
از پرتو توجهات خاطر خورشید ضیا که بر ساحت مآل یوسفخان و امرای رفیق اوی تافت پایهٔ عزت
و افتخار باوج فلک دوّار رسانیدند و پیشکشهای لایق از غلامان غلمان صفت و کنیزان حور وش زلیخا
صورت و اسبهای صبا رفتار و شتران کوه کوهان باربردار و نقود وافره و اجناس و اقمشهٔ نفایس و هزار
و پوستینهای سمور و اروسی گران بها و کرکهای نادره ولایت چرکس و تفنگهای قیمتی و امثال ذلک از حساب
و شمار زیاده از نظر اقدس گذرانیده زبان هر یک بمضمون این مقال گویا بود **ع** انچه من از پرتو لطف تو
دارم بیکتم * جمله ایثار قدوم نقد جانم بر سری * مجملاً یوسفخان قطع نظر از تکلفات متعارفهٔ سخنوران
روزگار پیشکشی گذرانید که زبانهای ارباب عقیدت و فدویان جان نثار تحسین و آفرین گویا گردید
و هر روز و هر ساعت بلطفی خاص معزز و بشفقتهای گوناگون مفتخر و ممتاز میگشت و چندگاه در رکاب مقدس
بسیر و شکار مازندران مشغولی داشت و پیوسته حریف بزم خاص و مشمول عواطف عز و اختصاص بود در
هنگام انصراف بخلعتهای فاخر و تشریفات زاخر سرافرازی یافته مقضی المرام بالکا و ولایت خود عود نمودند
فرجهای خان سپهسالار ایران که حاکم مشهد مقدس بود از اوان کودکی و عهد صبی با یوسفخان طریقهٔ اخوت
و برادری سلوک داشت و مدتهای مدید بود که ملاقات ایشان با یکدیگر اتفاق نیفتاده بود درینوقت
که او بپایهٔ سریر اعلی آمده بنوعی که مذکور شد سعادت بساطبوسی دریافت حضرت اعلی از شمول عاطفت

واشفاق فرجهای خان را از مشهد طلب فرمودند و او در شدت شتا از مشهد مقدس بمازندران شتافته بین الاخوین
عهد ملاقات تازه شده چندگاه بصحبت یکدیگر مسرور بودند یوسفخان رخصت یافته فرجهای خان در رکاب
اشرف ماند **ذکر توسیع شوارع مازندران** بر اذکیا پوشیده نیست که در کل دار المرز خصوصاً مازندران
بهشت نشان ضیق طرق و شوارع و صعوبت راه و تنگی گذار که از جبال رفیع و کمرهای کوه که از غایت ارتفاع
و بلندی با ساحت آسمان دست در کمر دارند بمثابه‌ایست که عبور یکسوار از مضایق ناهموار جبال بغایت
دشوار و در هر قدم از خوف خطر پیاده شدن ناچار و گذار شتران خود با کمال آهسته روی ازانجاری
بود محال مردم اندیار را هرگز چشم بر پیکر بدیع شتر نیفتاده بلکه در خواب نیز ندیده بودند و وقتی که شتر
دیدند بر حسب کریمه والی الابل کیف خلقت در ترکیب آن جانور قوی هیکل تعجب میکردند و چون حضرت
اعلی پرتو التفات بتعمیر و ترتیب اندیار نزهت بخش فرح افزا انداخته شهر طرب انگیز فرحاباد و قصبه
شریفهٔ اشرف را بنوعی که در محل خود ذکر شده مرکز جاه و جلال گردانیده منتزهات اولایت دلکش
مطبوع طبع واقع میشد و در شکارگاههای عدیم المثال اولایت بشغل شکار مسرت بخش خاطر مهر آثار
بودند و ملازمان رکاب اشرف و متردّدین اردوی گردون شکوه از صعوبت راه و تنگی گذارهای
خطرناک و بسیاری گل و لای که از کثرت بارندگی همیشه در زمینهای هموار بود آزار و خسار بسیار و نقصان
و خسران بیشمار بعساکر ظفر شعار و متردّدین میرسید درینسال رأی جهان آرا بدان متعلق گشت که در وسعت
شوارع و همواری راهها توجه فرموده نوعی سازند که شتران قطار قطار با اثقال بیخوف و خطر عبور نموده آسیبی
ازان ممر بمتردّدین نرسد و همت عالی نهمت بدین امر شریف که در نظر خلایق دشوار بل محال مینمود گماشته
جناب دستوری میرزاتقی وزیر طبرستان را بانجام اینخدمت مأمور فرمودند و مقرر شد که اهالی مازندران
دران امر خیر ممد و معاون همراهی کرده کارکنان اجرت واقعی از خالص مال خاصهٔ شریفه بستانند و جناب دستوری
پذیرای فرمان گشته بعون عنایات الهی و نیروی اقبال شاهی دامن همت بر میان زده شروع در انجام این
خدمت کرده نهایت سعی و بذل جهد دران امر شریف بظهور آورد اغلب شوارع مذکوره راه سوادکوه که
از الکا خوار و فیروزکوه بمازندران میرود و تردد متردّدین اردوی معلّی ازان راه است و تا فرحاباد قریب بهشت
مرحله است و تخمیناً چهل و پنج فرسخ بلکه زیاده است القصه استادان خارا تراش چابکدست و نجاران و بنایان

وعملهٔ ان کار را از هر طرف جمع آورده و مصالح سرانجام داده برودخانها که بر سمت راه واقع بود پلهای
عالی استوار بقدر طغیان هر رودخانه بسنگ و آجر و گچ و آهک تعمیر و ترتیب دادند و در ممر سیلابهای
عظیم که در وقت بارندگی از قلل جبال میریزد نقبها کنده هر جا مظنه ان بود که بمرور ایام از آسیب
سیلاب منهدم و خراب گردد بسنگ و آجر و آهک ممر را استحکام داده برودخانه ملحق گردانیدند
و در هموارئ جبا بانها طرح کرده انچه بیشه و جنگل بود تبرداران از درختان سطبر عالی خالی کردند و خاک
در یک از جاهای دور دست آورده ماهی پشت بلند گردانیدند و در دو طرف ان جوبها کنده شد
که آب باران از شوارع بجویها ریخته برودخانها جاری گردد چنانچه در میان راه که محل عبور شود آب
اصلا از گل و لای سم ستوران آلوده نمیگردد و مضایق ان جبال را بفنون غریبه توسیع داده بعضی
جاها را چوبهای قوی انداخته انچه سنگ خارا بود سنگبران خاراتراش تراشیده صنایع بدایع بظهور
آوردند چنانچه ناسخ کارهای فرهادی که در نظر عقل دور از کار مینمود گردید و در اندک زمانی این کار خیر
به نیروی همت والا و مددکاری بنوعی که مکنون خاطر انور و پسندیده خاص و عام بود صورت انجام یافت
و اکنون شتران باردار پهلوی یکدیگر بفراغت عبور مینمایند **متوفیات خواجه محمد رضای فدوی** مشهور
بسیار و خواجه که وزیر آذربایجان بود در سفر گرجستان لقب فدوی یافت دو سه سال بود که در ملازمت اشرف
بسر برده از مقربان بساط اقدس و محرمان بزم مقدس بود شرح شمهٔ از احوال او در طی حالات سابقه
نگاشته کلک بیان شده خواهد بود و مولودش از موضع جوبین قزوین است از وزارت ذوالفقار
خان قرامانلو بملازمت اشرف رسیده وزیر مستقل آذربایجان گشت و از کاردانی و توفیرات
اموال دیوانی روز بروز بمدارج علیا ترقی کرده صاحب رأی و مشورت بود با شعر و شاعری ربط تمام داشت
و به بذله گوئی و شیرین بیانی در محفل همایون جلیس و انیس گردیده بود درین سال ضعف معده طاری
گشته متوجه معالجه گشته بود در سفر قندهار که فتش از دوا پذیرفته در الکاء تون خراسان از رکاب
اشرف باز مانده که بتأنی آید در موضعی که مدفن امامزاده بزرگوار امام زاده محمد است برحمت یزدانی پیوست
و در مشهد مقدس معلی مدفون گشت خالی از علو همتی نبود و در رعایت حال و تفقد احوال آشنایان
و محتاجان خود را معاف نمیداشت این بیت از وست **بیت** می نهادم رخت رحلت دوش بر دوش صبا

سویت ای عمر صبا گردت رسی هیهات **محمد صالح بیگ** وزیر سابق شیروان که از رسالت ماوراءالنهر آمده چندگاه
در مازندران ملازمان رکاب اشرف بود منصب وزارت و کلانتری دارالمؤمنین قم سرافرازی یافت
درین اثنا بیماری عارض گشته در حالت بیماری و تشنج مزاج روانهٔ دارالمؤمنین مذکور گشت در راه مرض اشتداد
یافته در دو منزلی قم فرمان یافت اهالی قم که آماده استقبال شده بودند استقبال نعش کرده بروضهٔ
مطهر معصومه آوردند **بیت** عجب سر و آمد این کاخ دلاویز **که** چون جا گرم کردی گویدت خیز **مصرع** اینجا مهلت جا
گرم کردن ندادند **بیت** یک لحظه بکام خویشتن دل را **نگذاشت** زمانهٔ ستمکار **و** وی تبریزی الاصل بود و در خدمت
فرهادخان نشو و نما یافته ترقی کرد بعد از و بملازمت اشرف سرافرازی یافته هر چند گاه بمنصبی از مناصب دیوانی
مشغول او رشت بسیار مردانی خلیق کریم الذات سلیم النفس بود در ایام عمل خود با خلایق سلوک پسندیده
مینمود **وقایع سنه مبارکه تنکوزئیل ترکی مطابق اثنی و ثلثین و الف که سال هفتم قرن ثانی دولت**
روز افزون عباسی است دگر ره ماه فروردین بشادی خبر داد از نشاط کیقبادی جهان از قدوم شمس
تازگی داد طراوت را بلندآوازگی داد دیگر باره بهار دلکش با نغمات برگ و نوا آغاز شد ضابطهٔ چهار ارکان
قوایم روزگار مربی چهار فصل هشت و چهار یعنی خورشید جهان آرا که فرمانروای طارم چهارم است
ساعت و چند دقیقه از شب دوشنبه نوزدهم ماه جمادی الاول گذشته با طنطنهٔ شکوه و جلال چون
ما بچه شقه لوای فلک اعتلای خسرو بیهمال به تختگاه دار الملک شرف و اقبال خرامیده اورنگ چهارپایهٔ سبع سموات
بوجود فیاض آرایش و جهانی داد پرتو انوار تربیتش خاکه برگرفتگان نباتی را نشو و نمای تازه داد مشاطه
بهار دختران رز را جهت هم آغوشی حریفان بزم عشرت بصد زیب و بها آراسته در انجمن کامرانی و کامیابی
بجلوه گری و دلربائی در آورد نغمه سرایان هزاردستان باغ و بستان که از مژده تشریف قدوم گل و
ریحان نوای غزلهای طرب و خورمی ساز و غزلخوانی آغاز می نمود و گاه از بیم تطاول و تعدی شیروان
صبا که اوراق گل را پریشان ساخته بیادبی نیازی میداد بنداز اندوه فراق که عنقریب بان مبتلا میگردند
ناله و افغان در گرفته از فوارهٔ دیده چشمه خون میگشادند **بیت** چنین است رسم سرای سپنج **که** گهی
باشند آسودگی گاه رنج **چون** نوعروس حجله نشاط و خورمی با خسرو عهد بصد شیرینی و دلارائی هم آغوش
و طفل بهجت و شادکامی با شهریار زمان توأم و طغان آمد لهذا حضرت اعلی در مازندران جشن شاهانه بلوازم

جشن و سرور روز نوروز پرداخته مقربان بساط والا و ارکان دولت جهان پیرا در آن انجمن بهجت فزا چون
سوسن زبان بدعا و ثنای شهریار کامگار بخشش کامران رطب اللسان بودند و بزبان صدق اینمقال
می‌سرودند ع شها بخت و دولت ترا یار باد ٭ همیشه خدایت نگهدار باد ٭ بود تا ابد در جهان نام تو ٭
برآید ز گیتی همه کام تو ٭ القصه بعد از فراغ از جشن نوروزی در سرزمینهای بهشت آسای آندیار بسیر
و شکار پرداخته ع لذت از شهد بار می‌بردند ٭ گرو از روزگار می‌بردند ٭ وقایع متنوعه ایام [illegible]
آمدن مقرب الخاقانی زنبیل بیگ توشمال باشی است که برسالت هندوستان رفته بود و حیدر بیگ
یوزباشی قراداغلو و میر ولی بیگ که بعد از فتح قندهار رفته بودند شرح رفت و آمد زنبیل بیگ آنست
که چون خان عالم که از آنجانب برسالت آمده بود از امرای بزرگ آن سلسله بود و با اسباب و یراق و تجملات
بزرگانه که در محل خود تحریر یافته بایران آمد حضرت اعلی شاهی نیز بعد از امعان نظر بحال امرا و مقربان و معتبران
این دولت مشارالیه را که با جلیت ذاتی و سنجیدگی و علوهمت و آداب ذاتی و حسن سلوک متصف و
و باعتماد محرمیت و ازدیاد قرب و منزلت از اقران ممتاز بود شایسته امر رسالت و سزاوار این خدمت
دانسته چنانچه در محل خود ذکر شده همراه خان عالم روانه فرموده بودند و او چون بدین خدمت مأمور گشت
و همت مصروف آن داشت که از روی اخلاص و حسن اعتقاد و صوفیگری سر و جان و مال در راه
مرشد و ولینعمت دریغ نداشته بنوعی بدین خدمت اقدام نماید که در نظر دوست و دشمن شایسته
و پسندیده باشد لاجرم بروجهی که در خور همت و غیرت و لایق نام و ناموس دولت بود تجهیز و یراق
آنسفر پرداخته با شکوه و عظمت ملوکانه و اسباب و تجملات بزرگانه از اسبهای تازی نژاد صبا پیوند
و زینهای مرصع طلا و نقره بی مانند که بهترین زیب و زینت سپاهیست و اقسام مرصع آلات و اشیا و تجملات
بزرگانه زیاده از حد و شمار خود و جمعی کثیر از ملازمان و پیش خدمتان و عمله کارخانها با آراستگی و پیراستگی
تمام از خدمت اشرف جدا شده در مرافقت خان عالم روانه شد و چون قدم بممالک هندوستان نهاد بهر جا
و هر ولایت که رسید بشرایط استقبال و لوازم اعزاز و احترام قیام مینمودند و چون بلاهور رسید حضرت
بادشاه والا جاه فرمانفرمای ممالک هندوستان بسیر کشمیر تشریف برده هنگام بازگشتن بود زنبیل بیگ
حسب الفرموده در لاهور توقف نمود خان عالم پیشتر رفت بعد از وصول بادشاه بلاهور مشارالیه عز ملاز

دریافته

دریافته لوازم تحیت و تسلیم و آداب تعظیم و تکریم چاکرانه بجای آورد و از جانب همایون اعلی پرسشهای
دوستانه و نیازمندیهای برادرانه بظهور آورده نامه همایون فال خاقانی را با تحف و هدایا گذرانید و اداء
رسالت و شرایط سفارت بروجهی که سزاوار محبت و دوستی طرفین بود فروگذاشتی نکرد حضرت بادشاه
والا جاه را رسمیست معتاد که از روزی که تولد یافته هر سال در دار الملک دهلی جشنی می‌آرایند و نذری
که در حال ولادت و روز مولود کرده اند بروجهی که معتاد ایشانست بفعل می‌آورند و چون وعده آنروز
نزدیک بود آنحضرت در لاهور توقف ننموده بسرعت متوجه دهلی شده زنبیل بیگ حسب الصلاح خان
عالم اظهار معامله قندهار بروجهی که مأمور بود بارکان دولت و اعیان حضرت نموده چون جوابی که موجب
تسلیه خاطر باشد نشنیده و عزیمت آن داشته که از همانجا بازگشته پیشتر نرود و گفتگوی صلاح اندیشان
متقاعد نمیگشته در بین اثنا از جمله هدایا که سبق ذکر یافته جیقه و بن جیقه مرصع بلعل بزرگ که باسم بادشاه
مغفور میرزا الغ بیگ بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان بر آن نقش یافته بنا بنسبت گورکانیت
جهت آنحضرت فرستاده بودند و در حین رفتن زنبیل بیگ اتمام نیافته بود متعاقب می‌آوردند رسید
و بعضی از تحف و هدایای بادشاه روم نیز که حضرت اعلی حصه و الوش برادرانه جهت آنحضرت ارسال
داشته بود در بتوقف ورود یافت و رقم مبارک که در باب گذرانیدن آنها باسم زنبیل بیگ عز صدور
یافته بود رسید لاجرم بالضروره با یلغار متوجه دهلی گشته بعد از انعقاد جشن مذکور و گذرانیدن تحفهای
مذبور در رکاب سعادت انتساب حضرت بادشاه والا جاه بدار السلطنه آگره رفت و همواره منظور
انظار عاطفت و اشفاق بود اما هر چند در باب قندهار با رکان دولت و محرمان سرایر سلطنت سخن میگفت
جوابی مقرون بصواب نمیشنید و او حقایق احوال از ولینعمت خود مخفی نداشته در طی عرایض خود اشعار
و ایمای دران باب کرد بعد از آنکه مهم قندهار بروجهی که تحریر پیوست صورت وقوع یافته خبر بهندوستان
رسید زنبیل بیگ را محرک این واقعه دانسته چندروزی با او سرگران بودند تا آنکه حیدر بیگ یوزباشی
قراداغلو و میر ولی بیگ داروغه سرخان متعاقب یکدیگر رسیده مفاوضات محبت طراز شاهی و مکاتیب
دلپذیر که در باب قندهار در آن اندراج یافته بود رسانیدند عذر پذیر گشته اظهار مسرت و ابتهاج
نموده مجددا باستقرار قواعد مصادقت و دوستی که فیمابین واقع بود مستظهر گشته در حینی که حضرت

بادشاه والاجاه عزیمت ولایت کشمیر نموده بود در مقام رخصت زنبیل بیک و رسولان مذکور در آمده نامه
محبت آئین محتوی بر تواضعات دوستانه و تکلفات یگانگانه در قلم آورده این عبارت در آن نامه
شریفه مرقوم بود که ما محبت و دوستی آن زبده افسر کیانی را بعالمی برابر نمیکنیم و هیچ عطیه را بآن نمی‌سنجیم
زنبیل بیک و رسولان مذکور را رخصت انصراف داده روانه نمودند در قانون سلسله اکبری تعظیم و
کورنش مخصوصی متعارفست که در وقت انعام و بخشش صاحبان انعام در ازاء آن تفقد بدان اقدام
مینمایند در هنگام جدا شدن زنبیل بیک حضرت بادشاه والاجاه در حضور او اظهار تفقد و جانی
کرده چون آنگونه کورنش خالی از مذلت و فروتنی نبوده زنبیل بیک از علو همت و غرور بندگی این
آستان تن بآن در نداده هر چند ایلچیان طرفین در آن ماده مبالغه نموده اند ابا کرده و گفته این
رسم متعاد درگاه ولینعمت ماست اگر بادشاه عنایتی خاص فرمایند که غرض آلوده مال دنیوی
نباشد در ازاء آن شفقت خاص آنچه باید مضایقه نیست بعضی از ارکان دولت جهت استمرار رسم
و عادت و نقاری که از او در دل داشتند گونه همتی بولینعمت خود روا داشته در ایصال آن احسان تغافل
و تعلل ورزیدند و شاه الیه نیز نام نبرده روانه گشت مجملاً در اوایل اتصال ایلچیان مذکور بدرگاه سدره مثال
رسیده در مازندران بهشت نشان بسعادت بساطبوسی فایز گشتند و خدمات زنبیل بیک مستحسن
افتاده مورد توجهات خسروانه گردیده پایه قدر و منزلتش ارتفاع یافت **دیگری از وقایع** آنکه چون خاطر
انور از مهم قندهار و استحکام شکست و بست قلعه الطمیان یافت و سلاطین اوزبک متواتر ایلچیان
بایلچیان فرستاده اظهار خلوص عقیدت و یکجهتی نمودند و کوتوال قلعه بالامرغاب را که در سال گذشته گرفته
بلخ برده قلعه را متصرف شده بودند باز فرستاده قلعه را بدستور بملازمان درگاه سپردند و مهمات اسفندیار خان
در خوارزم تمشیت پذیرفته بکار بودن عساکر فیروزی نشان در خراسان لازم نبود بنابر آن حکم جهانمطاع
شرف نفاذ یافت که عیسی خان قورچی باشی و علیقلیخان ایشیک آقاسی باشی و سایر لشکر فیروزی اثر
گرفته غازیان را رخصت اوطان دهند و ایشان حسب الفرموده عمل نموده لشکریان بمساکن و اوطان
رفتند و رایات فیروزی آیات عز و جلال بکامرانی و اقبال از مازندران بهشت نشان متوجه پایه
سریر سلطنت بنیان گشته در ساعت سعد بدار السلطنه اصفهان وارد گشته در دولتخانه مبارکه نقش جهان

نزول اجلال فرمودند و تا ششماه در دار السلطنه مذکور کامیاب دولت بوده بانتظام مهام جمهور بر
می پرداختند ابراهیم خواجه ایلچی بلخ رخصت انصراف یافته با نامه عطوفت آئین و هدایای لایقه صداقت
تزئین مشمول نوازش و الطاف شاهانه راه دیار خویش پیش گرفت در این اثنا بعضی اخبار از جانب
عراق عرب رسیدن گرفت که توجه موکب همایون بدان صوب بی اختیار روی داد بنوعی که شرح آن
در ذیل مسطور میگردد و سفر خیر اثر دار السلام بغداد اتفاق افتاد **ذکر بعضی از حالات دار السلام بغداد**
و آمدن حافظ احمد پاشا با عساکر روم بآن مرز و بوم بر رأی زرین صاحب خردان حقایق بین پوشیده
نیست که دار السلام بغداد از بلاد مشهوره آفاق و دار الملک عراق عرب و زیاده از پانصد سال
دار الخلافت و محل اقامت فرمان فرمایان عظیم الشأن عرب و عجم و ترک و دیلم بوده و بکثرت زراعت
و آبادانی و انبوهی خلق و معموری از شرح و بیان مستغنی است و در زمان ظهور دولت بادشاهان
علوی ارکان صفوی بنیان همچنانچه در مجلد اول این نسخه عالم آرا در طی قضایا و سوانح زمان اعلیحضرت
شاه جمجاه جنت مکانی رقمزده کلک بیان گشته داخل ولایت و دارایی آن ولایت در زمان آنحضرت بمحمد خان
شرف الدین اغلی تکلو مفوض و در سنه اربعین و تسعمایه که اولامه سلطان و غازیخان مهردار که از امرای
بزرگ تکلو بودند از این دولت روگردان شده نزد سلطان سلیمان خواندگار روم رفتند و او باغوا
و تحریک ایشان لشکر بدیار عجم کشید طایفه تکلو حرام نمکی کرده محمد خان را که یکرنگ و دولتخواه بود از میانه خود
بیرون کرده آن ولایت را بتصرف سلطان سلیمان دادند و در این چند سال آن بلده ارم تمثال و تمامت
عراق عرب در تصرف رومیه بود و اکنون بیست و پنج سال متجاوز است که خطه دار السلام از شورش علم
طغیان اوباش و لئام از نسق و نظام افتاده هر چندگاه یکی از عظمای سپاه بهوای حکومت و خودسری
لوای عصیان و طغیان افراخته حکام و پاشایان که از جانب بادشاه روم منصوب گشته می آمدند خصوصاً
محمد پاشا و دیگر پاشایان را اخراج نموده چنانچه در پیش مذکور شد تمکین نمیدادند و مکرر فیما بین جنگ و جدال وقوع
می یافت و جمعی از سپاهیان عرصه تیغ فنا میگشتند و از عدم اقتدار حاکم مستقل و تسلط اوباش و خودسر
آنطایفه رعایا و برایا پایمال حوادث و نوایب بودند و سکنه عتبات عالیات سدره مرتبات از بیم ضرر و آسیب
آنطایفه شبی بر بستر راحت و آسودگی نمی غنودند الحاصل بر حسب تقدیر و اقتضای قضا از ازل و اختلال

باحوال خلق اندمار راه یافته بود علی الخصوص درین دو سه سال که میانه محمد قنبر و بکر سوباشی نزاع و جدال پدید امد
محمد قنبر بیک چنانچه بتحریر پیوست بقتل امده بکر سوباشی اعتبار و اقتدار یافت و دست جور و تعدی گشوده
ارباب تمول و اغنیا بمصادره و مواخذه او گرفتار بودند و بجهت جذب قلوب سپاهیان مانع ایشان
در دست درازی و ارتکاب امور ناصواب نمیشدند و برطبق امثال که ع به نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد
زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ ارباب زرع و دهقنت از جور و تعدی بجان امده دست از زراعت
کشیده خلایق از فقدان حبوبات در کمال عسرت و بی سامانی میگذرانیدند از حکمت بالغه الهی درین
شورش و آشوب سحاب رحمت نیز از تقاطر باز مانده خشکسالی علاوه سایر کربات و مکروهات گشته
قحط و غلا در انملک پدید امد خلایق در مضیق حیرت و تنگنای عسرت مانده جمعی که بقدر قوتی داشتند [illegible]
خود را وقایه نفس کرده بفقر و تنگدستی گرفتار امدند و اوسط الناس انچه قدرت بیرون رفتن داشتند اکثر
روی بفرنگی اورده قریب یکصد هزار نفس از ذکور و اناث و نساء و صبیان از شهر و ولایات جلای اختیار
نموده در دیار عجم پراکنده شدند و برخی بجانب بصره و عربستان حویزه نیز رفتند مجملا در هر جا از قرص نان [illegible]
جستند روی بانجا اوردند جمعی کثیر از مردم عیالمند پسران و دختران خود را بمعرض بیع در اورده تن بمفارقت
جگرگوشگان در دادند راقم این نگارستان از صفاهان متعاقب اردوی ظفرنشان متوجه بغداد بود
بهیچ منزلی نزول ننمود و بهیچ قریه از قرای ممالک نرسید که از مردم عراق عرب جمعی بی سر و پا ندید که بقوت
لا یموت خیرات و صدقات دهقانان قناعت نموده اقامت اختیار نکرده باشند فقرا و درد بستان که
نه سامان بودن داشته اند و نه حالت بیرون رفتن از استیلای جوع و فقدان نان از تاب و توان افتاده
کرده کرده در سر راهها بصد حسرت و هوان در آرزوی نان جان میدادند درین حال حافظ احمد پاشا
که در دیار بکر بود از درگاه سلطان روم سردار شده بدفع ارباب طغیان و تنبیه متمردان مامور گردیده بود
و نظام و نسق ملک بغداد برای او درو بسته و منوط و مربوط کرده بود سلیمان پاشا نامی را بایالت دارالسلام
موسوم ساخته همراه او نموده بودند که بعد از دفع طاغیان او را در ایالت انولایت متمکن گردانند و او حشری
انبوه از عسکر دیار بکر و پاشایان سرحد و سنجق بیگیان اکراد جمع اورده با موازی سی هزار کس بر سر بغداد امد
و چون حدود دارالسلام محل نزول ان سپاه گردید بعضی از اوباش و لیام که در انجا جمع امده بودند سر خود گرفته

برون رفتند و سپاهیان دایمی از بیم نمرود صفتان که کرات و مرات از ایشان صدور یافته بود ابواب موافقت
مسدود ساخته بدستور متابعت بکر سوباشی اختیار نمودند و بعضی از غنیمتیر در مقام خلاف درامده بتهیه
اسباب قلعه داری پرداختند و حافظ احمد پاشا دفع و رفع ان طایفه سرکش و انتزاع انملک از ید تغلب ایشان را
خاطر ساخته چون بحوالی قلعه فرود امد عسکر بغداد تا موازی پنجهزار کس که با ایشان بعزم رزم از قلعه بیرون امده
در برابر ان سپاه موفور با کمال جهل و غرور صف اراستند و از جانبین دست بالت کارزار برده فیما بین
حربی صعب اتفاق افتاد لشکریان سردار که اضعاف مضاعف بغدادیان بودند غالب امده عسکر بغداد
مغلوب شدند تا موازی یکهزار و پانصد نفر تخمینا از جنود بغداد در معرکه کشته گشته بقیة السیف منهزم و
بد حال بقلعه درامدند بکر سوباشی را تزلزل و اختلال بحال راه یافته از خوف جان متواتر و متوالی قاصدان
نزد امرای عظام قزلباشیه که در همدان و لرستان و انحدود بودند فرستاده استعانت مینمود و اعلام نمود
که عن صمیم القلب باستان عرش نشان شاهی که ملجا و منجاء عالمیانست توسل جسته بغیر از درگاه عالم
پناه پناهی ندارم و انولایت که ملک موروث انحضرتست منسوبان ان درگاه تعلق دارد و هرگاه ساحت انولایت
مضرب سرادقات جاه و جلال گردد از این بنده دولتخواه بجز اطاعت و انقیاد امری بظهور نمیرسد صفی قلیخان
بیگلربیگی قلمرو همدان و حکام انسرحد حقایق حال بعرض عاکفان سده جلال رسانیدند و حسب الامر اشرف
بجهت ضبط سرحد و دفع مضرت و تسبب لشکریان غازی نکر سردار تا قلعه [illegible] رفتند که مبادا از انگروه بی
دست درازی بحدود سرحد ممالک قلمرو همایون واقع شود شاید از اوازه حرکت قزلباش بیچارگان پریشان
روزگار که اندیار را نیز استخلاصی روی دهد از استعانت بکر سوباشی که مکرر از کمال اضطرار مینموده برحم بحال
عجزه و زیردستان و بیچارگان انملک که با کمال عسرت و ضیق معاش و الم جوع پایمال لشکریان هر دو طرف
سردار و بغدادیان بودند و هر روزه نهب و غارت یافته سرگردان بادیه حیرانی شده بودند یکدو سه مرحله پیشتر
رفته مکتوبی بحافظ احمد پاشا نوشته مصحوب معتمدی از غازیان خدابنده لو شاملو فرستادند خلاصه مضمون
انکه انچه از احوال عراق عرب معلوم ما گشته انست که احوال عجزه و رعایا انملک که ودایع بدایع مالک الملک علی
الاطلاق اند بنابر شیوع قحط و غلا که درین دو سال از حوادث روزگار وقوع یافته اختلال عظیم پذیرفته اکثر
جلای وطن اختیار نموده اند و خرابی در ملک پدید امده و جمعی که پریشان روزگار مانده اند از سپاهی

رعیت از غایت اضطرار از بیم حادثه پناه بسایه معدلت نواب کامیاب همایون شاهی آورده اند و اکنون
لابد جهت ترفیه حال بیچارگان و خلاصی درماندگان وادی حیرانی در بغداد اتفاق نزول افتاده اگر ایشان
نیز درین هنگام ترک مجادله و نزاع نموده بازگردند که عامه خلق اندیار از سپاهی و رعیت فی الجمله از تنگنای
عسرت خلاصی یابند بصلاح اندیشی اقرب و ترفیه حال خلایق و غمخواری عباد الله که بر ذمت همت
خداوندان جاه و سپاه لازمست اولی و انسب مینماید حافظ احمد پاشا چون از مراسله امرا و قرب وصول
ایشان اطلاع یافت با وجود آنکه سی هزار کس همراه داشت و سپاه قزلباش هفت هزار نفر زیاده نبودند
بمعارضه لشکر قزلباش دلیری نتوانست کرد و روز دیگر کوچ کرده بصوب مراجعت روی آورد اما در حین
رفتن کسان معتمد نزد بکر سوباشی قلعه فرستاد که از جانب خواندگار انتظام مهمات این ملک منوط
برأی و صلاح آنجانب گشته و ما حکومت بغداد را باو مسلم داشتیم و از بخشش قزلجانی که میباید گذاشتیم
باید که مملکت را خود ضبط نموده قزلباش را نگذارد که داخل شهر و قلعه راه ندهد درین آمد و رفت حافظ احمد پاشا
حوالی بغداد تا شهربان نهب و غارت یافته خرابی بسیار در آن دیار وقوع یافت و عجزه و رعایا پایمال
حوادث و نوایب بودند بعد از رفتن او که صفی قلیخان و امرا پیشتر رفتند رعایا باستظهار ورود لشکر
قزلباش فی الجمله اطمینان یافته در مساکن و اوطان قرار و آرام گرفتند و امراء عظام حقیقت رفتن خود را بحدود
دار السلام و بازگشتن حافظ احمد و اظهار اطاعت و انقیاد و تشبث از خیل بکر سوباشی مینمود به پایه سریر اعلی
عرضه داشت نمودند و این اخبار در دار السلطنه اصفهان بمسامع سریر نشینان رسیده بالهام غیبی و توفیق
لاریبی نهضت همایون بدانطرف اتفاق افتاده رایات فیروزی نشان فتح آیات بدانصوب در حرکت آمد

ذکر یورش جهانگشای همایون بصوب عراق عرب و ادراک زیارت روضات مطهرات ائمه معصومین علیهم السلام و فتح آن ولایت

چون ذات حمیده صفات همایون شاهی ظل الهی به بندگی و ولای سلطان
سریر ولایت و مسند آرایان عرصه امامت مفطور و مجبولست و از وفور ارادت و اخلاص و خلوص بندگی و حسن
عقیدت و اختصاص همیشه خود را کلب آستان سعادت آشیان غره شرف اعنی سلطان خطه نجف میشمارد و سوز
آرزوی خاک روبی از روضه مقدسه و مرقد مطهر اقدس و زیارت مراقد متبرکه ائمه کرام سلام الله علیهم اجمعین در ضمیر
اخلاص گزین انحضرت رسوخ تمام داشت لیکن بنابر ظهور هرگونه موانع و مشاغل روزگار و صورت صلح که فیمابین

انحضرت

انحضرت و رومیه وقوع یافته در نظر منافی عهد و مغایر پیمان مینمود تا غایت در عقده تعویق مانده بر حسب الامور
مرهونة باوقاتها از قوه بفعل نمی آمد درینوقت که رومیه بپادشاه خود عصیان نموده بقتل سلطان عثمان
چنانچه گذشت دلیری کردند و در هر سری سودائی پدید آمد و حکام و پاشایان رومی در سرحدها بامور مغایر
صلح اقدام نموده هیچیک مقید بامر و نهی دیگری نبودند بتخصیص مردم بغداد که نه مطیع رومی بودند و نه منقاد
قزلباش و اختلال احوال سکنه آنملک و مجاورین عتبات عالیات بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت
در حینی که عزیمت قشلاق مازندران فرموده متوجه آنصوب بودند بالهام ملهم اقبال و اشاره غیبی فسخ
عزیمت مازندران فرموده بقصد زیارت روضه مطهره شاهنشاه خطه نجف و حضرات مقدسات ائمه کرام
سلام الله علیهم اجمعین که همیشه مرکوز خاطر و مکنون ضمیر انور بود بسفر خیر اثر بغداد متوجه گردیدند که بتوفیق الله
تعالی بدان سعادت عظمی فایز گشته از پرتو ورود موکب مسعود و میمنت قدوم سعادت لزوم اشرف استعلامی (?)
در احوال سکنه آنملک و سدنه روضات مقدسات پدید آمده بیچارگان و درماندگان بی نوا را از چنگ
ارباب ظلم و عدوان خلاصی روی دهد و از لطایف غیبیه که باعث بر امضای این عزیمت شد آنست که چون
حضرت اعلی بر رسم معتاد و عادت معهود که در امور کلیه و جزئیه بی تفاول و مشورة الهی در هیچ امری شروع نمی نمایند
درین باده بکلام مجید ربانی تفاول فرمودند در اول صفحه یعنی بسم الله الرحمن الرحیم که بین الجمهور دلیل افتتاح مقصد
و مبارکی سفرست بر آمد بدین اشارت بابشارت مستبشر گشته ساعت مختار که سعود اقتباس سعادات از آن
نمایند از دار السلطنه اصفهان برهنمونی قاید توفیق با قلیلی از جنود قاهره که در رکاب مقدس حاضر بودند
با جهان جهان شوق و عالم عالم شعف قدم توکل بر شاهراه مقصود نهادند و از اتفاقات حسنه توکلت علی الله
از واردات طبع ضیاء محمد یوسف قزوینی تاریخ این سفر خیر اثرست چنانچه درین قطعه بیان کرده ع در بیت
که عزم نجف شاه ولایت : میداشت شهنشاه جهان در دل آگاه : اسباب عزیمت همه چون گشت مهیا :
گردید ز سر کرده قدم عازم آن راه : چون گفت توکلت علی الله و روان شد : تاریخ همان شد که توکلت علی الله
و صلای زیارت بخاص و عام در دادند که هر کس را آرزوی آن مطلب علیا در دل باشد متوجه گشته بموکب اخلاص
قرین بپیوندد و منشور عاطفت بالقاب ایالت و خانی باسم بکر سوباشی غره اصدار یافت و از نهضت موکب
مقدس اعلام دادند و صفی قلیخان و امرا عظام که پیشتر آمده مایه استظهار و استخلاص او شده بودند بظاهر

دار السلام رسیده خیام اقامت نصب نمودند و حکم همایون که باسم اوغز اصدار یافته بود ارسال داشته منتظر بودند
که بوعدهای جمیله که مینمود وفا نموده طریق میزبانی بر وجه مرغوب مسلوک دارد اما بکر سوباشی که از بیم ورود جنود
قزلباش از تنگنای محاصره و اضطرار خلاصی یافت و از جانب سردار مذکور نوید ایالت بغداد شنید با وجود
قزلباش بشیوه ناپسند ارباب حیله و نفاق پیش آمده اصلا راه و رسم مردمی که متوقع از ایشان بود از و بظهور
نرسید و چند روزی طریق مدارا مسلوک داشته گاه مراسم ملاقات و آشنائی را با امراء عظام بورود موکب همایون
موقوف میداشت و گاه بدیگر عذرهای نامقبول تمسک جسته بلیت و لعل میگذرانید تا آنکه بعد از چند روز بالکلیه
ابواب آشنائی سد و ساخته دروب شهر و قلعه را خاکریز کرده توب و بادلیج باروی امر انداختن شروع کردند
امراء عظام از مقام خود حرکت کرده بطرفی که از آسیب توب و بادلیج محفوظ بود نقل نمودند و حقیقت غدر و نفاق
او را بخدمت اشرف عرض کرده منتظر فرمان قضا جریان و وصول موکب ظفر نشان بودند و در یورت کنگاور
عریضه امرا بدرگاه معلی رسیده حقایق حال معلوم گشت چون غرض اصلی نواب همایون از ارتکاب این سفر خیر اثر
سعادت طواف و زیارت عتبات عالیات بود دیگر باره از موقف جلال منشور عز و اقبال باسم بکر سوباشی
غز اصدار یافته او را بانوار نشان شاهانه مستمال گردانیدند و در آن منشور اقبال درج نمودند که هر گاه بر جاده اخلاص
و یکجهتی چنانچه مکرر عرض نموده ثابت قدم و راسخ دم بوده باشد حکومت بغداد بدستور با و متعلق است و ما را بجز
ادراک سعادت زیارت مطلب دیگر نیست و میرولی بیک داروغه شترخانه حامل آن عنایت نامه نامی گشته روانه شد که
تا باز گشتن او بتانی طی مسافت میشد و چون حامل نامه ببغداد رسید بکر سوباشی باغوای چندی از متعصبان مذهب
با او ملاقات ننمود و آن صحیفه دولت را از و نگرفت و بعضی از جهلا ببید و لسان یکی از رفقای او را بقتل آورده اراده
داشتند که او را نیز از پای در آورند شخصی از آن طبقه که گویند عبد الرحمن نام داشت عاقبت اندیشی کرده مانع این حرکت
شنیع شد و میرولی بیک خود را از چنگ آن قوم بی آزرم بیرون انداخته بخدمت اشرف رسید و اصرار بکر سوباشی و
سپاهیان بغداد را در مخالفت و قلعه داری بعرض اقدس رسانید امواج بحر غضب شاهانه در تلاطم آمده فتح و تسخیر آن ولایت
و سزا دادن ارباب جهل و آن طبقه غدار را که در این چند سال بخودسری بر آمده همیشه فتنه انگیز و آشوب طلب بوده اند
دباره و می و قزلباش بجبل و تند و بر زندگانی میتابند پیش نهاد همت والا گردانیدند و عیسی خان صفوی قورچی باشی را
با مقرب الحضرت زینل بیک بیگدلی توشمال باشی شاملو از رسالت هند آمده مورد تربیت الطاف شاهانه بوده و فوجی

از افواج

از افواج قاهره از در تنگ بیشتر فرستادند که اگر بکر سوباشی بدستور گوش بمخالفت و قلعه داری زند باتفاق امراء عظام
که ببغداد در رفته اند تنگ و بند شهر و قلعه را بنظر احتیاط در آورده راه خروج و دخول رومیه را مسدود گردانیده بلوازم
اسباب محاصره پردازند و سرداران مذکور بنابر فرمان گشته از آنجا روانه شدند ذکر فتوحاتی که قبل از
وصول موکب همایون اعلی به نیروی اقبال صمت وقوع یافت و دلایل فتح و علامات ظفر که در بدایت این
سفر مبارک میمون روی نمود بدست در آمدن قلعه محمد ایک است که از سنجق بیلکیان تابع بغداد بود شرح بر سبیل
اجمال آنکه محمد مذکور از طایفه اک آباد با طلا احشامات قلمرو همایون بود در ایام فتور جمعی سید ولتان برخروج
نموده بقطع طرق و نهب و غارت اقدام مینمود و از خوف امراء قزلباش در حدود ذهاب از اعمال درتنگ قلعه
قایم کرده بعضی محال تابعه بغداد را نیز متصرف شده اظهار دولتخواهی رومیان مینمود و از جانب پاشایان بغداد
مرتبه سنجقی یافته و پیوسته متعرض خلق الله میشد در این سال محمد مذکور فوت شده پسر و برادر او در قلعه اقامت
داشتند و از نهضت موکب مقدس خبر یافته کس نزد امراء عظام فرستاده اظهار شاهی سیونی کردند و امراء
جهانگیر بیک تموم قاسم سلطان ایماقلو را با موازی پانصد سوار از غازیان بانجا فرستادند که اگر پسر و برادر محمد ایک
در قول خود صادق باشند قلعه را متصرف شده ایشان را باستقبال موکب همایون برند و جهانگیر بیک و غازیان
بپای قلعه رسیدند پسر و برادر محمد مذکور در اول حال بجلد شده در اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و در هنگام فرصت
علی الغفله ببهانه آنکه بخدمت اشرف میرویم با جمعی که از قزلباش متوهم بودند از قلعه بیرون آمده راه کریوه و شهر زور
پیش گرفتند جهانگیر بیک واقف گشته جمعی از غازیان را بتعاقب فرستاده بهر کس دست یافتند از پای در آوردند
و قریب بشصت هفتاد نفر بقتل آمده بقیة السیف در کمال اضطرار احمال و اثقال را گذاشته بیرون رفتند و غازیان غنایم
وغنائم عود نموده قلعه متصرف اولیای دولت قاهره در آمد و حقیقت حال بعرض عاکفان سده جلال رسیده چون
عبور رایات اقبال از آنجا واقع شد قلعه را بجهانگیر بیک مذکور سپردند گفتار در محاربه امراء عظام که در ایالم بغداد
و ظفر یافتن بتایید آفریننده بلاد و عباد تبیین این مقال آنکه در روزی که عیسی خان قورچی باشی و زینل بیک
توشمال باشی بظاهر بغداد رسیده نزول نمودند و بکر سوباشی در مقام قلعه داری در آمده ابواب جنگ و جدال
گشود روز دیگر صفی قلیخان و امراء و رفیق او را که پیشتر آمده بودند مقرر داشتند که از دجله عبور نموده بطرف بغداد کهنه
رفته در آن سرزمین مناسب حل اقامت اندازند که آمد شد رومیه از جسر بآن طرف انقطاع یابد و امراء عظام بکید و سفینه

بدست آورده در برابر روضه مقدسه کاظمین حسب الفرموده اراده عبور داشتند که بکر سوباشی و اهل قلعه از
عزیمت عبور لشکر اطلاع یافته موازی یکهزار نفر از جوانان کارآمدنی بسرکردگی حمزه آقا برادر بکر و عمر کدخدا
وکیل و صهر او آقا که از عظماء و معتبران آن طایفه بودند بدانطرف فرستادند که قزلباشیه را از عبور مانع آیند هنوز
زیاده از یکصد نفر مرد و شصت هفتاد راس اسب بالمره آنکه گذشته بودند که سپاه مخالفان نمایان شده
صف قتال آراستند امراء عظام از فور غیرت و مردانگی و نیروی اقبال همیون قبل از آنکه کیفیت
و کمیت آن لشکر قزلباشیه بر مخالفان معلوم گردد بر صف سپاه ایشان تاخته معرکه رزم گرم کردند
و در همان حمله دلیرانه اول مخالفان شکست یافته راه هزیمت پیش گرفتند و سرداران آن فوج
هر سه گرفتار شدند عمر کدخدا را سهل بیک نام سفرچی حسین خان حاکم لرستان گرفته بود گیرنده
دو نفر دیگر معلوم نشد و اوراق شدند باطلاع غازیان هزیمتیان را سر حد تعاقب نموده تا موازی
سیصد نفر بقتل درآوردند و شکستگی فاحش بآن طبقه راه یافته دلاوران سپاه منصوره بفتح و ظفر
اختصاص یافتند در معرکه از صفی قلیخان و حسین خان و سایر امراء مردانگیها صدور یافته هر یک از ایشان
نفیه میان حرب گشته هفت و هشت نفر را به زه رسانیده بطعن سنان از اسب انداخته بودند و
در بدایت حال اولیای دولت را چنین فتحی که کارنامه فتوحات شجاعان روزگارست روی داد اگر خرده
پروران خرده بین دوربینان عالم یقین بدیده تأمل و تعمق نگرند شکست یافتن یکهزار نفر شجاعان
قوم از شصت هفتاد نفر سپاه بی سامان و یراق که مستعد جنگ نبوده اند جز عنایت الهی و نیروی
اقبال همایون شاهی نخواهد بود مجملا شرح این فتح مبین بعرض اقدس رسیده امراء نامدار مورد تحسین
و آفرین گشتند و از این دستبرد دلیرانه مجدداً دلیری و دلاوری جنود قزلباشیه در میان گروه بی عاقبت
شیوع یافته سر بقلعه فرو بردند اما بنوعی از باده پندار غرور سرمست و بی شعور بودند که از اینگونه که در نظر
دوربینان مراتب دانش موجب مزید بینائی و آگاهی دلها را از دیاد آگاهی تواند بود اصلا از خواب غفلت
بیدار نشده باستحکام بروج و باره می پرداختند و خود را آماده فنای مطلق می ساختند **دیگری از سوانح
اقبال قتل و استیصال گروهی از خارجیست که بطمع مال باستقبال طبقه تجار رفته بودند** جمعی از سوداگران
و ارباب تجارت از طرف حلب بجانب عراق عرب می آمده اند چون بحدود دار السلام رسیده اند بکر سوباشی

ازآمدن



از آمدن ایشان اطلاع یافته بطمع مال فوجی از جنود بغداد را باستقبال قافله فرستاده که با اموال و اسباب
زودتر بقلعه رسانند که مبادا بدست جنود قزلباشیه درآید و آنگروه قافله را دریافته رقم تملک بر کل بضاعت
آن بیچارگان کشیدند و اهل قافله سرگشته و حیران دست از مال و جان شسته چشم بر لطیفه غیبی داشتند
که صورتی روی نماید که اگر مال رود بجان امان یابند و بصد اندوه گرفتار آنگروه بودند چون بحدود دار السلام
رسیدند از آمدن سپاه قزلباشیه باندبار اطلاع یافته پوشیده و پنهان قاصدی فرستادند که اگر
ورود قزلباشیه صورت وقوع داشته باشد گرفتاری و بیچارگی قافله را به سردار لشکر عرض نماید چون قاصد
رسید امراء عظام که از دجله عبور نموده بودند فوجی از غازیان را باستقبال آنگروه فرستادند و ایشان را
در صحرائی دریافته بغدادیان را شکاری وار در میان گرفتند و تمامت اهل عدوان طعمه شمشیر غازیان گردیدند
ما یعرف ایشان نصیب غازیان شده و حیرت زدگان قافله از آن بلیه نجات یافته بمحامد الطاف ربانی
و شکر مواهب یزدانی قیام نمودند و در حینی که ساحت دار السلام مضرب خیام خسرو گردون احتشام شده
بود همگی مردم قافله مذکور سالماً غانماً باردوی کیهان پوی آمده در ضمان امان پروردگار جهان و
معدلت نوشیروان زمان آسوده حال گشتند **گفتار در نزول رایات ظفر فرجام در ارض مقدس دار السلام
و محاصره قلعه و فتح و تسخیر آن بعون الله تعالی** چون اراده ازلی تعلق گرفته بود که مملکت عراق عرب که از تسلط
خودسران اوباشیه از استقامت افتاده محل فتن و فتور گشته بود بنور معدلت و انصاف آراسته مهبط
امن و امان گردد اسباب آن بدستیاری کارکنان قضا و کارفرمایان قدر سرانجام می یافت و اینجا نکته ایست
بس دقیق که چون جور و تعدی بکر سوباشی و اتباع او در آن ممالک از حد اعتدال تجاوز نموده بود و از درگاه
منتقم جبار مکافات ظلمه و استخلاص عجزه و ملهوفان از جور و تعدی اهل طغیان و عدوان منسوبان حضرت
اعلی حواله شده بود و اگر بکر سوباشی بوعده وفا نموده اطاعت و انقیاد بظهور می آورد بالضروره از در
پیمانی باز املاک را با او می بایست گذاشت همانا حضرت مقلب القلوب بحکمت بالغه دلهای آن طایفه را که
زنگار گرفته ظلم و عدوان بود و شایستگی آن نداشت که بصیقل حسن عهد و پیمان انجلا پذیرد بجانب خلاف
مایل و راغب ساخته که با کمال مدارا و نهایت مواسا و چندین آثار تلطف و تفقد که از جانب اشرف نسبت
بدیشان بظهور پیوست در مسلک مخالفت راسخ بوده از آن عدول نورزیدند تا مکافات عمل یافته رسیدند بآن

انجر رسید القصه موکب ظفر قرین همایون بعد از فرستادن قورچی باشی و زنبیل بیگ از راه زهاب و زنگ جالی
قلعه مهربان متوجه شده در غره شهر ربیع الاول بظاهر بغداد رسیده در حوالی مزار ابوحنیفه نزول نموده
شادروان عظمت و اقبال افراختند و رفع حجت را یکمرتبه دیگر کس نزد بکر سوباشی و عظمای قلعه
فرستاده باطاعت و انقیاد و ایفای وعده دلالت فرموده تا سه روز مهلت دادند که در کار خود فکری
بصواب اندیشیده طریق امن و سلامت اختیار نمایند و اگر تا سه روز آثار انقیاد بظهور نیاورند آماده
جنگ و جدال بوده بعد از آنکه بتوفیق حضرت ذو الجلال قلعه بقهر و غلبه مفتوح گردد توقع عفو و امان نداشته
باشند آنگروه بعاقبت سر بخط اطاعت در نیاورده شروع در توپ انداختن کردند و فرستاده همایون را
نزد خود راه نداده تهدید قتل دادند بعد از سه روز عساکر نصرت شعار بمحاصره قلعه مأمور گشته بر دور آن حصار
استوار محیط گردیدند و بلوازم اسباب قلعه‌گشائی مشغول شدند در خلال اینحال بمسامع جلال رسید
که حسن پاشا حاکم موصل باستعانت بکر سوباشی و فرموده احمد پاشا باموازی پانصد نفر از ابطال
رجال بکومک قلعه بغداد می‌آید و ذخیره فراوان همراه دارد که بقلعه رساند فوجی از افواج قاهره و تفنگچیان
رکاب اشرف بسرکردگی معتمد الخاقانی زمان بیگ ناظر بیوتات بر سر ایشان تعیین شدند و مبارزان
قلعه‌گشا از همه طرف مورچلها و سیبها ترتیب داده در تضییق محصوران سعی موفور و کوشش غیر محصور بظهور
می‌آوردند بتخصیص جانب غربی شهر طرف نارین قلعه که درویش محمد بیگ ولد بکر سوباشی محافظت مینمود
و بحسن اهتمام قورچی باشی و قورچیان عظام مفوض گردیده بود سیبها پیش آورده در اندک روزی
بپای بروج رسانیده شروع در حفر زیر باره و بروج کردند و در عرض بیست روز کار چنان بر محصوران
تنگ شد که جمعی از حارسان نارین قلعه بتخصیص درویش محمد مذکور چاره بجز استیمان نیافته فریاد الامان
برآوردند و در شب بیست و یکم فوجی از قورچیان عظام حسب الفرموده قورچی باشی از طرف نارین قلعه
هجوم نموده از دریچه که در جانب سیبه قورچی باشی بود دلیرانه بالا رفته داخل نارین قلعه شده و در آن شب
تا موازی سیصد نفر بالا رفته بالاخره قورچی باشی نیز داخل شده در نارین قلعه کرنای کشیده صدای
فتح و غلغله ظفر در شهر افتاد و دلیران قلعه‌گیر از نارین قلعه روی بشهر آوردند بکر سوباشی و عظمای قوم که در شهر
اقامت داشتند از صدای رعد آوای کرنا و ولوله آشوب مبارزان قلعه‌گشا خبردار گشته اندکی از خواب غفلت

بیدار شدند و چون نارین قلعه از دست رفته جنود قزلباش داخل شهر شده بودند ترک سعی و ستیز بیفایده
کرده درویش محمد مذکور و یک یک از آغایان و عظمای قوم در کمال ندامت و خجالت نزد قورچی باشی
آمده از خوف جان در سایه مروت شاهانه پناه میجستند القصه در روز یکشنبه بیست و سیم شهر
ربیع الاول قلعه گردون اساس دارالسلام که چندین سال بود که از تصرف منسوبان این دودمان بیرون
رفته بود و کمند همت هیچیک از پادشاهان سلسله صفویه بر کنگره آن حصن حصین نرسیده بود بقوت
قاهره یزدانی و نیروی دولت و اقبال حضرت اعلی خاقانی مسخر اولیای دولت روزافزون گردیده بتصرف
درآمد امیدواری بکرم بلا انتها حضرت باری عز اسمه آنست که تا انقراض زمان در ید اقتدار منسوبان این
خاندان صفوی بنیان باقی و پایدار مانده دست تطاول و تعدی ارباب خلاف بر دامن خاک نزهت
مرساد حضرت واهب العطایا ذات اقدس همایون را بمقتضای نیت درست و حسن اعتقاد تا ظهور
قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم توفیق خدمت روضات مطهرات آن ارض مقدس متعلی کرامت کناد
القصه بعد از فتح قلعه درویش محمد ولد بکر و عبدالرحمن چلبی و چند نفری که از روی اخلاص پیش آمده از بحر
غضب قیامت لهب بساحل نجات افتاده مورد بخشایش و الطاف شاهانه گشتند از حال دیگران تجسس
نموده هر کدام شیعه مذهب بودند با آنکه خلاف و عناد بظهور آورده با جنود قاهره جنگ و جدال مینمودند
و حجت بر ایشان تمام شده بجهات مختلفه الهیه مستحق انواع عقوبات شده بودند بیمن تشیع و ولای اهل
طیبین و طاهرین بجان و مال امان یافته بقیه ظلمه و اهل عدوان بجزای اعمال ناصواب رسیدند و سایر بجره در بسایه
معدلت آرام گرفته ساحت دارالسلام مهبط امن و امان گردید که سکان شهر و قلعه که چشم بر خوشه پروین
دوخته خرمن قرص ماه و آفتاب نشانی از نان نمی‌یافتند فی الجمله از بلیه جوع و قحط و غلا رهائی یافته چندین هزار
نفر از نسا و صبیان و دردمندان و محتاجان بینوا جوعان گویان روی بعسکر همایون آورده اهل اردو
تفقد حال ایشان مینمودند و از پرتو ورود موکب اعلی و نزول اردوی معلی وسعتی در معاش سکنه آن ملک
پدید آمد و عسر و تنگی بیسر و فراخی تبدیل یافت باعتقاد راقم حروف خرد اعظم حکمت بالغه یزدانی در ارتکاب
این سفر که در حین تفأل بسم الله الرحمن الرحیم چنانچه مذکور شد بفال برآمد خلاصی خلق از بلیه قحط
و غلا بود که بیمنت ورود رایات منصوره و فتوحات در روز جمعه بیست و هشتم ماه مذکور در مسجد جامع

قدیم که در زمان مستنصر خلیفه عباسی تعمیر یافته بود و اسم او در کتابه درگاه مرقوم و منقوش است خطبه دوازده
امام علیهم السلام بنام نامی فرخنده فرجام همایون خوانده شد و فراز منابر که چندین سال از یمن میمنت
عاری و عاطل بود بعد حمد الهی و درود رسالت پناهی بذکر مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر صلوات الله
الملک الاکبر زیب و آرایش یافت ایالت الولایت بصفی قلیخان که حاکم همدان و امیر الامرای آنسرحد
بود تفویض یافته علاوه الکای سابق گردید و یکماه بجهت نظم و نسق مهمات توقف واقع شد همواره
بسعادت زیارت مراقد منوره کاظمین فایز گشته خدمه و مستحقین و عموم سکنه و مجاورین آن روضه
خلد آئین را بصلات و صدقات نوازش فرمودند و بفرشهای ملوّن و صندوق پوشهای زرین
و غیرها زینت افزودند و بعد از انجام مهام ضروریه بغداد روی توجه بخاک پاک نجف اشرف آورده
در یکمنزلی آستان ملایک آشیان سلطان سریر ولایت شاهنشاه کشور خلافت و امامت
امام المشارق و المغارب اسد الله الغالب امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام با جهان جهان
شوق و عالم عالم اخلاص پیاده قدم در راه نهاده در کمال ذوق و وفور شوق طی مسافت نموده بشرف
خاکبوسی آن عتبه علیه مشرف گشتند و تا ده روز در آن سدّه سنیه برسم دعا و زیارت اقدام
نموده بخدمت جاروب کشی آن روضه بهشت آسا مشغول داشتند و بنظم و نسق آن سرکار فیض آثار
قیام نموده نهر آبی که بادشاه غفران پناه جد اعلی همایون ابو البقا شاه اسمعیل نور الله مرقده حفر
نموده از نهر فرات آب بخطه نجف برده بودند و بتصاریف زمان و استیلای مخالفان انباشته
گشته بود احیا فرموده کل عساکر ظفر نشان بدانخدمت مامور شد و انرا تا مسجد کوفه که بر روی زمین
جریان می یافت جاری ساختند و زبان حال دولتخواهان سلسله علیه بدین مقال گویا بود شعر دشمن
آتش پرست باد پیما را بگو: خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد بجو: و چون از زمین کوفه تا ارض مقدس
نجف زمین ارتفاع کلی دارد قرارداد خاطر انور آنست که انشاء الله تعالی از کوفه بطریق قنات چاهها حفر
نموده آب را از روضه مقدس گذرانیده بدریای نجف سر دهند و در آن خطه شریف برکها و تالابها بجهت
آب برداشتن ترتیب دهند که بزینه پایه رفته آب بردارند و من بعد سکنه و مجاورین آنجا که باب تلخ
و شور چاه قناعت میکردند از تلخکامی خلاصی یابند رجا واثق است که از درگاه حضرت واهب العطایا توفیق

این

بلمحه این خدمت یافته مکنون خاطر فیاض و مضمر سعادت دارین است باحسن وجوه بظهور پیوندد و در ازای
این امر شگرف بمدلول کریمه وسقیهم ربهم شرابا طهورا از دست ساقی کوثر شیرین کام و بهره ور
گردند القصه در مدت ده روز ایام اقامت نجف شبانروز در نهایت خضوع و غایت خشوع جبهه اخلاص
بدان خاک پاک سوده جمیع خدمه و مجاورین روضه مقدس و کل سکنه و مستحقین و عورات و ضعفا خطه نجف را
علی قدر مراتبهم بادرارات و نذور و تصدقات نوازش فرمودند و از آنجا احرام حریم ارض مقدس
کربلا حایر مطهر حضرت شاه شهید ثالث ائمة الهدی خامس آل عبا بسته متوجه طواف آن روضه ملایک
مطاف شدند چون سال باخر رسیده بعضی از وقایع که درین یونت ئیل عالی اتفاق افتاده تحریر یافته
بود بعد از تسوید آن وقایع باقی احوال این سفر میمنت اثر در طی قضایای سال دیگر مرقوم قلم سوانح نگار
میگردد انشاء الله تعالی ذکر آمدن لشکر موصل بکومک بغداد و رفتن فوجی از افواج قاهره بر سر انطایفه
و استیصال ایشان در فوق تحریر پیوست که کور حسن پاشا حاکم موصل با موازی پانصد نفر پیاده
و سواره و ذخیره بسیار بکومک و معاونت قلعه بغداد می آید و فوجی از جنود اقبال بسرکردگی زمان بیک
ناظر بر سر انجماعت تعیین شده بود و حسن پاشا چند مرحله طی نموده در اثنای طریق از ورود موکب مقدس
همایون اعلی و آمدن جنود قزلباش بر سر او خبر یافت چون ادبار باطنیه روی آورده رشته حیات اکثر
القوم بتیغ تقدیر انقطاع یافته بود تدبیر بازگشتن که در آنوقت چاره کار منحصر در آن بود بخاطر نیاورده از عجب
و غروری که داشتند کهنه رباطی را که در آن راه بود مامن تصور نموده بآن حصار نا استوار در آمدند و کس
بموصل فرستاده از عشایر اکراد و قبایل تابعه موصل مدد و کومک طلب نمودند و از ینطرف سپاه ظفر پناه
بپای حصار رسیده آن بخت برگشتگان تیره روزگار را مرکز وار در میان گرفتند زمان بیک ناظر که سرکرده غازیان
ظفر شعار بود کس معتمد نزد حسن پاشا و عظمای انطایفه فرستاده ایشانرا به ترک مخالفت و حصارداری
و ادراک ملازمت درگاه شاهی دلالت نموده از وخامت عاقبت و شآمت جنگ و جدال تخویف نموده
حسن پاشا و آنگروه بعاقبت و صلاح اندیشی را یکسو نهاده جنگ و جدال اختیار نموده چند روزی
حصارداری و صیانت احوال خود کرده منتظر ورود مدد و کومک موصل بودند و از ینطرف جنود قاهره در تضییق
محصوران کوشیده بین الجانبین سنگر تیر و تفنگ آمد شد میشود تا آنکه خبر فتح و تسخیر قلعه دار السلام بانگروه

بی سرانجام رسیده از رسیدن مدد و کومک نیز که انتظار می بردند مأیوس شدند حسن پاشا بیچاره گشته
زیاده از آن قوت مدافعه و حصارداری نیافت عاقبت مغلوب جنود قزلباش گشته غازیان بر حصار
مستولی شدند و پاشا و اکثر سپاهیان که بدست در آمدند عرضه تیغ فنا گشتند متملکات و مایعرف
ایشان با ذخیره که بقلعه می آوردند غنیمت سپاه ظفر پناه گردید و زمان بیک در رفقا مظفر و منصور با اردوی
گردون شکوه بازگشته سعادت بساطبوس دریافتند و خدمت ایشان مستحسن افتاد **ذکر فرستادن**
قرچغای خان سپهسالار ایران بتسخیر موصل و کرکوک و توابع و سوانح خیر اثر باراده و تقدیر خالق
نوع بشر بعد از فتح و تسخیر قلعه بغداد و قتل حسن پاشا و رفقا اختلال عظیم بحال مردم موصل و کرکوه و شهره
زور راه یافته از خوف و بیم سپاه قزلباش تفرق و پراکندگی در میانه ایشان افتاد اکثر سپاهیان بجهت
طلب سلامت جو سر خود گرفته بهر طرف رفتن آغاز نهادند رعایا بیچاره در کمال قلق و اضطراب روز می گذرانیدند
و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمحض صیانت احوال عجزه و زیردستان قرچغای خان سپهسالار ایران را با فوجی
از افواج قاهره و طبقات لشکر فیروزی اثر از امرای و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و غیر ذلک بجانب موصل
و تسخیر آن ولایت فرستادند خان احمد خان اردلان انیز بالکاء کرکوبه و شهره زور که بالکاء اردلان قربت
ارسال داشتند سپاهیان قلعه کرکوبه تاب توقف نیاورده بطرف دیاربکر شتافتند و قلعه بتصرف
خان احمد خان و عشایر اردلان در آمده رعایا را استمالت گردانیده بضبط الکاء و صیانت و نگهداشتی رعایا
قیام نمودند اما گروهی از بی عاقبتان تیره روزگار ببسیاری ذخیره و یراق قلعه داری فریب خورده در قلعه
موصل توقف نمودند و بلوازم اسباب قلعه داری پرداخته با عساکر ظفر شعار که بآن دیار رفته بودند جنگ
و جدال آغاز نهادند جناب سپهسالاری قاسم سلطان ایمانلو افشار را با فوجی از افواج قاهره بمحاصره
قلعه موصل مأمور گردانیده خود با بقیه سپاه تا حدود دیاربکر رفته ساحت آن ولایت را بجاروب نهب و
غارت رفته با غنایم موفور بازگشته بر سر قلعه آمد محصوران که در تنگنای محاصره بودند عجز و اضطرار خود را
دریافته از مخالفت و اراده قلعه داری نادم و پشیمان بودند و از طرف غازیان قزلباش سپهسالار پیش رفته
کار بر محصوران تنگ ساختند و قلعه مشرف بر فتح و تسخیر شده بود که سپهسالار رسید جنود اقبال بیشتر از پیش
در تسخیر قلعه مجدداً ساعی گشته از اطراف و جوانب هجوم کردند محصوران فریاد الامان برآورده اظهار ایلی و انقیاد

کردند

کردند و قوت حکم ایمان یأس درشت کردند اما غازیان بظهور غلبه بر قلعه مستولی گشته جمعی را که بجنگ پیش آمده
بودند بتیغ قهر گذرانیده بعضی از ابطال رجال که در اجل ایشان تأخیری بود بجان امان یافتند و اموال و
اسباب ایشان غنیمت غازیان شد و قرچغای خان سپهسالار مظفر و منصور از آن دیار عود نموده
در حینی که حضرت اعلی خاقانی ظل سبحانی کرةً بعد اولی بقصد زیارت و قفه ماه مبارک رجب دریافت
آن فرخنده مطلب متوجه نجف اشرف و کربلای معلی بودند بسعادت بساطبوس فائز گشته با گروهی از
جنود مسعود که بدان خدمت مأمور گشته سعادت زیارت نیافته بودند در رکاب نصرت انتساب همایون
بدان صوب شتافته بدان مقصد اعلی فائز گشتند و قاسم سلطان ایمانلو برتبه سربلند خانی سرافرازی یافته
ایالت موصل باو اختصاص یافت و یوزباشیان عظام و قورچیان ظفر فرجام اکثار عموماً بکومک
و معاونت او مأمور گشته روانه آن صوب شدند و قاسم سلطان ولد پیرغیب خان استاجلو برتبه
امارت و لقب سلطانی سرافراز گشته الکاء جوار و متعلقات آن بدو تفویض یافت **ذکر رفتن امیرگونه خان**
حسب الفرمان بر سر اخسقه و فتح قلعه و تفویض ایالت آن ولایت بسلیم خان شمس الدینلو درین سال
امیرگونه خان قاجار بیگلربیگی چخور سعد بتسخیر اخسقه مأمور گشته با فوجی از امرا و عساکر فیروزی نشان بدان صوب
شتافت در وقایع سنین سابقه مرقوم کلک بیان گردیده که اخسقه از اعمال گرجستان فتوحات از گرجستانات
ثلثه که در حین مصالحه شاه جنت مکان علیین آشیان و پادشاه مرحوم سلطان سلیمان خواندگار روم بسطرف
تعلق گرفته داخل سنور قزلباش بود و والی آنجا متابعت و خراج گذاری این دودمان اقدس مینمود بعد از
سنوح واقعه شاه جنت مکان منوچهر که در قضایای آن ایام رقم تسطیر یافته بتصرف رومیه در آمده بود و بلکه در صلحی
که میانه حضرت اعلی خاقانی و سلاطین روم صلحگونه واقع شد در دادن ولایت تفلیس مضایقه نموده در آن کشمکش
جانبین بود درین سال که تسخیر ملک بغداد اتفاق افتاد حکم معلی بنفاذ پیوست که امیرگونه خان با بعضی امرا و عساکر
بدان صوب نهضت نموده قلعه اخسقه و توابع از تصرف در آورند و خان مذکور حسب الفرموده لشکر بدان صوب
کشید میانه افواج قاهره و رومیان و گرجیان مکرراً محاربات بوقوع پیوست و فتح و ظفر قرین حال منتسبان
دولت روزافزون گشته بحسن سعی و تدابیر خان شجاعت شعار قلعه اخسقه که معظم قلاع مسخر و درین عهد حاکم
نشین حکام رومیه بود بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده و از درگاه معلی ایالت آن ولایت بسلیم خان شمس الدینلو

حاکم لوری تفویض یافت و امیرگونه خان و امرا و عساکر ظفرنشان قلعه را باو سپرده هر یک بمقر عز خود شتافتند و سلیمان خان
با موازی یکهزار نفر از تفنگچیان رکاب اشرف که بمحارست قلعه و معاونت او مأمور بوده اند و غازیان شمس الدینلو
قشقون او داخل قلعه شده بضبط و ربط قلعه مذکور و سایر قلاع تابعه ایجاد و نظام و نسق الکا قیام و اقدام
دارند **فوتیات** که درین سال عالم فانی را بدرود کرده در مضاجع خاک غنوده اند **شیخ لطف الله میسی** عرب جبل عاملی
که از افاضل دهر و فقهای عصر بود و شمه از احوالش در صحیفه اول این دفتر در طی احوال علما و مشایخ زمان
شاه جنت مکان رقم زده کلک بیان گشته در اول این سال قبل از سفر دارالسلام بغداد که هنوز رایات جلال
در ییلاقات فیروزکوه بود در اصفهان مریض گشته بعالم بقا حرکت نمود و پیشنمازی مسجدی که در مقابل درگاه
دولتخانه مبارکه نقش جهان احداث کرده معمار همت والا است باو مفوض بود و در حرم مسجد منزل گزیده
همواره بافاده علوم دینیه و تنقیح مسایل فقهیه و پیشنمازی مسجد قیام داشت قولش در مسایل دینیه
معتبر و موثوق به بود در حین تحریر تاریخ وفاتش چنین بخاطر رسید **بیت** شیخ لطف الله رفت از دار دهر
رخت بربست از جهان بی مدار ❊ عزم عقبی کرد از دنیای دون ❊ شد جهانش مأمن و دارالقرار ❊ سال تاریخش
همی جستم ز عقل ❊ گفت با من نکته ای هر کار ❊ چون دو لام از نام او ساقط کنی ❊ سال تاریخ وفاتش زان شمار
شیخ جعفر نام پسر بزرگترش بسیار صاحب حال و متورع مصداق الولد سر ابیه بملکه مراتب علمی از پدرش
در هیچ باب باز نماند کالتش باحتساب وظایف و ادرارات معزز گشته منظور انظار شفقت شاهانه اند
محراب خان که حاکم مرو شاهیجان بود در اوایل این سال او را در مرو بیماری عارض گشته دست اطبا از معالجه
و مداوا قاصر آمده داعی حق را لبیک اجابت گفت نعش او را بمشهد مقدس معلی برده در روضه رضیه رضویه
مدفون ساختند مشار الیه در آغاز جوانی و اوان جلوس همایون شاهی ظل اللهی از قراباغ بعراق آمده در
سلک ملازمان درگاه انتظام یافت در اول حال منصب دواتداری باو تعلق داشت بحسن خدمت و آداب
دانی از زمره مقربان بساط عزت گشت و در ایام تسلط اوزبکیه چون آثار کاردانی و جلادت و مردانگی از صورت
حالش ظاهر و نمایان بود منصب دواتداری ببرادرش لطیف خان بیگ تفویض یافته او برتبه امارت
ترقی کرد و ایالت ولایت طبس گیلکی باو متعلق کردند و چند سال اثر جد از شر اشرار اوزبکیه نیکو محافظت
نموده در میانه اوزبکیه بلند آوازه شد و بعد از رفع تسلط اوزبکیه هر چند سال بایالت ولایتی از ولایات خراسان

معزز و ممتاز میگردید در حینی که حاکم مشهد مقدس معلی بود و بکتاش خان استاجلو حاکم یزد و مرو فوت شد
محراب خان بایالت مرو سرافراز شد در ایام حکومت مرو میانه او و جنود اوزبک محاربات عظیمه بوقوع پیوسته
در آن سرحد کارنامها از و بظهور پیوست و تا حین حیات منظور نظر و ملحوظ خاطر مرحمت گستر همایون بود بعد
از فوت او ایالت مرو شاهیجان بعاشور خان چکنی تفویض یافت **خواجه علی اکبر مستوفی اصفهانی** در اردوی
بهشت نشان بیمار شده در ییلاق کلاره دشت که بیماری در میانه اهل اردو شیوع داشت اوراق دفتر
حیات را در نوردیده بروحانیان دفترخانه ملکوت اتصال یافت وی از مشایخ موضع اندیار ماربین
اصفهان بود که خود را از احفاد عارف ربانی شیخ ذوالنون مصری میشمارند بسیار مرد صادق القول سلیم
النفس متدین بود در اول حال بنابر ظهور راستی و درست قلمی ضابطه نویس دفترخانه همایون شد بعد
از فوت آقا ابوالفتح اصفهانی که مستوفی خاصه بود خواجه مذکور بدان منصب سرافرازی یافته چند سال
من حیث الاستقلال بدان مهم پرداخته همواره منظور نظر عاطفت بود مهم مذکور با قا حسین نامی از اهل اصفهان
که محرر آن دفتر بود رجوع شد او نیز در همان چند روز سررشته حیاتش بمقراض اجل منقطع گردید و در سر کوچه خاک
منزل گزید منصب استیفاء خاصه بمیرزا باقر که صاحب توجیه دیوان اعلی بود مفوض گشت **عفت قباب**
خان آغا خانم صبیه مراد بیک بایندر ترکمان که زوجه مرحوم علیقلیخان شاملو نواده دورمش خان بود و در اوان
کودکی حضرت اعلی که علیقلیخان بدار السلطنه هرات رفته برتبه للگی و اتالیقی آنحضرت سرافراز بود عفت قباب
مشار الیها از آن تاریخ الی یومنا هذا متکفل خدمت نوباده بوستان سلطنت بوده از سایر پرستاران حریم
عزت بدوام خدمت ممتاز و مرتبه بلند ننه گی یعنی مادری سرافراز و کدبانوی حرم محترم و محل وثوق و اعتماد
خاص بود درین سال هنگام بیرون آمدن از قشلاق مازندران در محل اقامت بر رحله قتابسته سفر آخرت اختیار
نمود حضرت اعلی نظر بدوام خدمت آن مرحومه نعش او را بکربلای معلی نقل فرموده در آن ارض مقدس مدفون گردید
میر ابوالمعالی نطنزی وزیر غلامان و مجلس نویس همایون در وقت توجه بنجف اشرف در رکاب ظفر انتساب
همایون بود بحله رسید بی آنکه بیماری داشته باشد آخر روزی وقت کوچ بحمام رفته بعد از استحمام بیرون خود
آمده لحظه استراحت اختیار نمود ملازمان اسباب کوچ سرانجام داده وقت سواری خواستند او را
بیدار کنند سفر آخرت اختیار نموده بود ملازمان بمظنه سکته فصد کردند مفید نیفتاد چند قطره خون بیش نیامد

نعش او را بکربلای معلی رسانیده در مدفنی که در همان چند روز جهت خود ترتیب داده بود مدفون ساختند
حضرت اعلی از فوت چنان چاکر قدیم الخدمت صادق العقیده متأسف گشته نظر بدوام خدمات آن سلسله
مهم او را بمیرزا محمد رضا پسر بزرگ او که باستعداد و قابلیت کسبی از پدر در پیش بود تفویض فرمودند
وی از سلسلهٔ سادات بزرود نطنز بود که خود را از اولاد و احفاد زبدة السالکین سید جمال الدین
اصفهانی میدانند و سید جمال الدین از خدمه مقبول الخدمت حضرت سلطان الاولیا و برهان الاتقیا
شیخ صفی الدین اسحق قدس سره بود از زمرهٔ مریدان و معتقدان بمزید اخلاص و نیکو خدمتی ممتاز
و آنحضرت را نظر توجه تمام بسید مذکور بود چنانچه در هنگام رحلت بنابر وصیت شیخ او نیز ایشان را غسل
و تدفین آنحضرت اقدام نمود و الحق مشار الیه نیز سید سلیم النفس متواضع نیکو اخلاق بود و از عهد صبی
الی یومنا هذا در ملازمت اشرف نشو و نما یافته بمساعی جمیله و حسن خدمات مرضیه از مراتب بلند
برتری یافته از جملهٔ مقربان و محرمان سراپرده سلطنت بود جمعی دیگر از ملازمان رکاب سعادت انتساب که در سفر
خیر اثر عراق عرب همراه بودند رحلت نمودند از جمله میر جمال الدین کاشی که از فضلای دهر و متعینان
روزگار بود و در سال گذشته امر پیش نمازی مسجد مبارک جامع جدید عباسی اصفهان باو تفویض یافته بود
در این سفر خیر اثر ملازم موکب معلی بود بعد از فتح در مسجد مرقد مقدسه کاظمین و مسجد جامع بغداد و نجف
اشرف خطبهٔ اثنی عشر بنام نامی همایون او خواند در کربلای معلی بیماری یافته در همانجا برحمت ایزدی پیوسته
سعادت مدفونیت آن ارض مقدس یافت حکیم نور الدین علی طهرانی مشهور بحکیم حیرانی بقصد زیارت
عتبات عالیات رفیق موکب همایون بود او نیز در کربلا بیمار شده بسعادت مدفونیت آن ارض مقدس
که همین آرزوی محبان اهل بیت است فایز گردید میرزا عنایت الله اصفهانی نواده خواجه نعمت الله مالمیری
که سالها وزیر مهر بود و در این سال وزیر دار العباده گشته در این سفر همراه بود در بغداد بعد از مراجعت کربلا
و نجف مریض گشته بعالم عقبی شتافت و نعش او را بکربلا برده در حایر مقدس مدفون گشت اکنون
وقت آنست که اشهب عنبرین فام قلم در مضمار وقایع سال نو بتک و دو در آمده تتمهٔ احوال مآل یورش بغداد
کلک سوانح نگار میگردد وقایع سنهٔ مبارکهٔ سیچقان ئیل ترکی مطابق سنهٔ ثلث و ثلثین و الف که سال
هشتم قرن دوم جلوس همایون عباسیست باز طلیعه بهار معرکه آرای عرصه روزگار گشته در روز چهار شنبه

سلخ ماه جمیدی الثانی دو ساعت و چهل و هشت دقیقه از روز گذشته نیر اعظم فیض بخش عرصه عالم مربی نتایج
بحر و کان زبده عساکر و آخشیجان قدم بر بساط جهان آرائی نهاده گلشن سرای حمل را از فر قدوم همایون
نزهت و تازگی بخشید نو عروسان چمن که از دم سردی افسردگی یافته در حجلهٔ نقاب مختفی بودند با هزاران
نغمه سرائی جلوه نمائی آغاز نهادند از کیفیت بهار سر سبزی کوه و دشت لاله بهار زیباد گشت راقمه گفت
جهان رنگ بهشت برین ٭ دل چمن آرا و چمن دلنشین ٭ سرو بخوبی علم افراخته ٭ جان و جهان تازه و تر ساخته
لاله رخان چمن خرمی ٭ چهره فروزان ز می بیغمی ٭ شهریار جوان بخت کامکار در ارض مقدس کربلای معلی
نوروز جهان افروز را دریافته بمبارکی و فرخندگی در روضهٔ مطهر منور حضرت سید الشهدا و خامس آل عبا
شرف زیارت و طواف آن نوباوه بوستان اصطفا و ارتضی قرة العین بتول عذرا و مرقد منور مطهره
لب تشنگان بادیه کرب و بلا مشرف گشته گلشن اخلاص و حسن اعتقاد خود را بزلال کوثر مثال دریافت
سعادت زیارت آن تشنه لبان وادی شهادت خضرت و طراوت جاوید افزودند و ضروریات مشاهد
مقدسه را از صندوق پوششهای دیبا و زربفت و فرشهای ملون زرتاری و غیر ذلک سرانجام فرموده
جمیع خدمهٔ روضات مقدسه و صلحا و اتقیا بل کافه سکنه و مستحقین آن خطه طیبه را ذکوراً و اناثاً بانعامات
و تصدقات مسرور و شادکام گردانیدند و از غلوی شوق و حسن اعتقاد و آرزوی خاکبوسی ارض مقدس
نجف اشرف یکمرتبه دیگر از کربلای معلی بقصد زیارت روضهٔ منوره شاهسوار عرصه امامت و خلافت بدان آستان
سدره منزلت توجه فرموده کرة بعد اولی بدان سعادت عظمی فایز گشته بکربلا عود نمودند و از زمره صوفی زادگان
صادق الاخلاص ساروسلطان یکدلی برادر مقرب الخاقانی زینل بیک توشمال باشی را بنابر وقوف کاردانی
و عدالت و رعیت پروری شایسته امور تولیت و خدمتکاری روضات مقدسات ائمه کرام علیهم السلام یافته
تولیت آستانهای متبرکه و حکومت بلده شریفه حله را باو تفویض فرموده موازی پانصد کس از طوایف عقیدت
گزین قزلباش قورچی نجف کرده قورچی باشیگری قورچیان مذکور را نیز ارزانی داشتند و تمامی داد و ستد
و ضبط و ربط و نظام و نسق زراعات سرکارات مذکور را برأی صائب او منوط و مربوط گردانیدند و بعد از
فراغ خاطر از امور ضروریه آنجا عنان عزیمت بصوب دار السلام معطوف داشته دیگرباره سعادت زیارت
مرقد متبرکه کاظمین علیهما التحیه استسعاد یافته صندوقی پوششهای زرتاری دیبا و فرشهای زیبا سرانجام دادند

و چون ماه جمیدی الثانی از عشر ثانی گذشته ماه مبارک رجب که ایام وقفه روضه مقدس حضرت سید الشهدا
ابی عبدالله الحسین علیه السلام است نزدیک رسیده بود و احادیث صحیحه در باب زیارت ایام وقفه
رجب مشهد معطر و مرقد منور آنحضرت و مثوبات عظیمه که بران مترتب است از حضرات عالیات
ائمه کرام علیهم السلام وارد است حضرت اعلی بعد از اطلاع بر شرافت آن ایام ادراک این سعادت عظمی
و دریافت این عطیه کبری از صفای طویت و خلوص اعتقاد غنیمت دانسته اردوی اعظم را در بغداد
گذاشته با معدودی از ملازمان رکاب اقدس و هرکس ذوق ادراک این منزلت علیا داشت جریده
و سبای العود ثم العود گویان در راه صدق پویان بدان اماکن مشرفه بازگشته بتوفیق زیارت ایام
و لیالی متبرکه وقفه مذکور موفق گردیدند و بعد از حصول انمقصد اقصی و وصول بدین مطلب علیا بصوب
دار السلام عود نموده چندروز به بقیه امور ضروریه بغداد پرداختند و ندای کوچ درداده روی توجه بصوب
خطه مبارکه سرّ من رأی که بین الجمهور بسامره اشتهار دارد آوردند و در کمال مسکنت و نیاز بسعادت
زیارت آستانه رفیعه عسکریین و مقام حضرت صاحب الزمان و خلیفة الرحمن قایم آل محمد صلی الله علیه و آله
و سلم که بلاشبهه و ریب مهبط فیض و رحمت یزدان و محل اجابت و استجابت دعای مستمندان و نیازمندان
است فایز گردیده کل سکنه آن مکان متبرک را از مذکر و مؤنث حتی اطفال و کودکان شیرخواره بشماره درآورده
هر یک را نصیبی و قسمتی دادند از غرایب حالات در آن شب از عورات حامله عورتی وضع حمل نمود صباح مادرش
آمده دعوی نصیب و قسمت او میکرد بدستور سایر کودکان رضیع حصه و نصیب او را گرفت و از انجا عنان
فیروزی عیان بصوب مراجعت انعطاف داده چندروز در طاق وسطان رحل اقامت انداختند و سپاه
عسکر ظفر نشان پرداخته غازیان را رخصت انصراف بمساکن و اوطان دادند و موکب نصرت نشان بجانب
دار السلطنه اصفهان در حرکت آمده بتاریخ روز پنجشنبه هفدهم شهر رمضان در مقر سلطنت و مستقر
خلافت نزول اجلال فرمودند **وقایع متنوعه و سوانح ایام اقامت اصفهان** فرستادن آقا محمد مستوفی
غلامان برسم رسالت بجانب هندوستان چون فیما بین حضرت شاهی ظل الهی و حضرت پادشاه
والاجاه شاه سلیم فرمانفرمای ممالک اساس محبت و دوستی و طریقه اخوت و یکجادلی بنابر رابطه قدیمه
که میانه این دو خانواده رفیعه مسلوک بوده بتازگی استحکام پذیرفته از طرفین ضبط حالات و سوانح امور

دول

دول بیکدیگر انهاء و اعلام مینمودند درین سال که فتح دار السلام بوقوع پیوست لازم بود که خبر بآنحضرت
اعلام شود لهذا مکتوب محبت طراز محتوی بر استحکام رسم الفت و برادری و استقرار مراتب
صداقت و یکدلی مرقوم کلک نکته پرداز گردانیده حقیقت انتکاب این سفر خیراثر و فتح دار السلام
در طی نامه نامی و صحیفه گرامی انهاء و اخبار فرمودند و تحف و هدایا و نفایس این دیار و حصه الوشن
برادرانه غنایم بغداد بر وجه لایق ارسال داشتند **دیگری از سوانح** تفویض ایالت و لایت عربستان
حویزه است بسید محمد خان ولد سید مبارک تبعیت انتقال الکه قبل ازین تحریر پیوست که سید منصور
برادر سید مبارک را تربیت فرموده بایالت آنولایت نصب فرمودند و او در امر ریاست و حکومت
مستقل گردید و در آغاز یورش بغداد حکم همایون بنفاذ پیوست که با عساکر آنجا متوجه عراق عرب گشته
در انسفر خیراثر در رکاب سعادت انتساب بوده مصدر خدمات پسندیده گردد مومی الیه توفیق
این خدمت نیافت و در نیامدن خود بعذرهای نامقبول متمسک جست بلکه با علان کلمه عصیان
مبادرت نموده با جمعی که او را باطاعت و انقیاد دلالت مینمودند خصوصا شیخ عبدالله لقمان منازعه
آغاز نهاد و اینمعنی موجب غبار خاطر مبارک گشته بعد از مراجعت انسفر سید محمد ولد سید مبارک
مذکور را مورد تربیت و ملقب بارجمند خانی و ایالت آنولایت معزز و سربلند گردانیدند و شیخ عبدالله لقمان را
مصحوب او گردانیده بعربستان فرستادند و امام قلیخان بیگلربیگی فارس را بامداد و کومک او مامور گشت
و چون سید محمد خان بحویزه رسید سید منصور با متابعان خود بقلعه درآمده در مقام خلاف شد امام قلیخان
برموجب فرمان متوجه گشته قلعه را محاصره نمود چون کار برو تنگ گردید خود را از قلعه بیرون انداخته فرار
نمود و سید محمد خان بقلعه درآمده سید منصور بجماعت آل فضول توسل جسته بمیانه ایشان رفت و در انجا
قلعه قایم کرده در انجا می باشد و تا حین تحریر که مطابق سنه ثلث و ثلثین و الف است در ان قلعه بسر می برد و عنقریب
جزای کافر نعمتی خواهد یافت **دیگری از سوانح** آمدن ملک اختیار الدین است از بندر کیچ و مکران بدرگاه
سدره نشان و وی از عظمای ملوک آنولایت است در ینولا بدلالت هادی بخت و یاری اقبال احرام عتبه
علیه کرده بدین منال که کعبه آمال عالمیان جاه و جلال است بسته از روی صدق نیت و صفای طویت بدین
سعادت عظمی فایز گردیده بر طبق نام خود بخت یار گشت و صدق قول او از طرز خدمت و آداب ملازمی بر صفحه

ضمیر انور پرتو انداخته او را بدستور مخلصان جان‌سپار مشمول عواطف ساخته الکای بن نهل را باده مرحمت فرمودند
و زیاده از مأمول نوازش یافته کامیاب مطلب روانه آن ولایت گشت و در سفر ثانی دارالسلام بغداد با جمعی
از تفنکچیان آن دیار حاضر گشته مصدر خدمات پسندیده گشت و منقضی المرام روانه جا و مقام خود گردید **ذکری**
از وقایع متنوعه تفویض وزارت دیوان اعلی بسلطان العلمای خلیفه سلطان ولد میر رفیع الدین محمد صدر
ولد مرحوم میر شجاع الدین محمود که از سادات عظیم القدر صفاهان مشهور بسادات خلفا و از احفاد کرام میر بزرگ
والی مازندران اند و شمه از احوال میر شجاع الدین محمود مذکور و فضل او در صحیفه اول در طی اسامی شریفه سادات
و علمای زمان شاه جنت مکان رقم نگارش یافته و الحال میر رفیع الدین محمد مذکور بپایه رتبه صدارت سر
افرازی دارد و خلف ارجمندش بزیور فضل و کمال آراسته و بمحاسن اخلاق و سلامت نفس پیراسته
در مراتب علوم ترقی فاحش نموده حاوی فروع و اصول و جامع معقول و منقول است و بعز مصاهرت حضرت
اعلی سرافرازی دارد و درین سال سلمان خان ولد شاه علی میرزا که وزیر دیوان اعلی شده بود باجل طبیعی در گذشت
حضرت اعلی بعد از امعان نظر بحال ارباب استعداد و شایستگان این منصب عالی مؤمی الیه را که بجوهر ذاتی قابلیت
و استعداد حسبی و نسبی بین الافاخم والاعالی بشرف امتیاز و منت سرافراز تکفل این امر عظیم القدر را شایسته
قدر و منزلت او بتفویض این منصب ارجمند بلندی یافت بلکه این منصب ارجمند از وجود گرامی آن معدن فضل
و افضال بذروه بلندنامی رسید ارباب استعداد تواریخ مرغوب درین باب یافته در سلک نظم در آورده اند
از انجمله زیبنده افسر وزارت از الهامات غیبی است وزیر شاه شد سلطان داماد نیز تاریخ این منصب
عالی است که فرزندی محمد صالح برادرزاده مسود این اوراق در سلک نظم کشیده و هم درین سال قرار یافت که
خواجه محمد معصوم که ناظر دفترخانه همایون و مستوفی بقایا بود در احکام داد و ستد که از دفاتر بقایا شود
بجای مستوفیان ممالک مهر زنند و مستوفیان عظام بقایای ممالک را در آخر سال بیرون نوشته باو سپارند **ذکر**
وقایع دیار روم که چون موقوف علیه مقصد است از ایراد آن چاره نیست قبل ازین سمت گذارش یافته که
در روم طایفه ینگچری بر سلطان عثمان بن سلطان احمد پادشاه خود شوریده او را بدست آورده در حصار موسوم
بیدی قلعه استنبول حبس کرده سلطان مصطفی مخلوع عم او را پادشاه کردند و بالاخره از بیم فتنه اوباش
و محافظه استخلاص خاطر بر قتل سلطان عثمان قرار داده او را از میان برداشتند و سلطان مصطفی که عم بود اولی

برسریر سلطنت عثمانی قرار گرفت و چون این اخبار در بلاد روم منتشر گردید محمد پاشا بیگلربیگی ارزن الروم که
بین الجمهور باباظه پاشا مشهور است بمخاصمت طایفه ینگچری برخواسته خون سلطان عثمان را وسیله عصیان و طغیان
ساخت و از طایفه ینگچری هر کس را در هر جا بدست آورد بمجازات بقتلش پرداخته رقم تملک بر ممالک آنکس کشید
و بشیوه جلالیان جنبش کرده جمعی کثیر از لوندات بی سر و پا بر سر خود جمع کرده ولایات قریبه ارزن الروم را
که حالا ارض روم می نامند بحیز تصرف نمود و بعزیمت آنکه باستنبول رفته سلطان مراد برادر سلطان عثمان را
بر تخت سلطنت نشاند و از طایفه ینگچری انتقام کشد با فوجی کثیر تا اسکودار که حوالی استنبول است رفت و
در همه جا نهب و غارت کرده براحدی از طبقه ینگچری ابقا نمیکرد و آنچه بافواه معلوم شد العلم عندالله تا دو هزار نفر
ینگچری را بتیغ انتقام گذرانید و اموال بی نهایت بدست آورده بطایفه لوندات میداد علما و ریش سفیدان
دولتخواهان سلسله آل عثمان برخلاف متوقع انکار اعمال او کرده او را ازین فضولی منع کردند و این حرکت ناهنجار
او را موجب تخریب دولت دانسته در صدد دفع او در آمدند و او از موافقت علما و اعیان درگاه عالی مأیوس
گشته بارض روم مراجعت نمود و درین شکرفنامه اقبال اندراج یافته که سلطان مصطفی بشورش طبع و خبط
دماغ موسوم بود و بدین جهت مخلوع گشته سلطنت بسلطان عثمان قرار گرفته بود گویند درین اوقات که دیگر باره
بسلطنت رسید شورش دماغ او طغیان کرده اعمال خارج از دایره عقل و حرکات نامناسب ازو صدور می یافت
بدین جهت رأی علما و ریش سفیدان سلسله آل عثمان از بیم تزلزل و بی انتظامی امور دولت بدان قرار گرفت که
او را از تصدی امر معاف داشته سلطان مراد برادر سلطان عثمان را که کودک خردسال بود بر تخت سلطنت نشانند
طایفه ینگچری از بیم بازخواست قضیه سلطان عثمان راضی بسلطنت او نمیشدند والده سلطان مراد با علمای آن طایفه
تملق و فروتنی بسیار کرد و معتبران طبقات لشکر را برانگیخت که با طایفه ینگچری عهد و پیمان آورند که من بعد اصلا
از مقوله واقعه سلطان عثمان حرفی بر زبان نیاورند و از بازخواست آن درگذرند و طایفه ینگچری همان اقتداری که
بر طبق قانون همیشه داشته اند بدستور داشته باشند بعد از انعقاد عهد و پیمان و استرضای خاطر آن طایفه و
صلاح اندیشی خیرخواهان و استصواب معتبران سلطان مراد را جلوس فرموده سلطان مصطفی دیگر باره مخلوع
گشت در خلال این حوادث دارالسلام بغداد و در آمدن آن ملک بدست فئه قزلباش چنانچه بتحریر می پیوندد بسامع سریر
عثمانی رسید جمعی که در آن وقت صاحب اختیار امور دولت گشته متکفل مهام دولت بودند مقرر داشتند که در مقام استرداد

انملک در آمده بعد از مشاوره و گفتگو حافظ احمد پاشا را که بین الاقران بمزید کیاست و کاردانی انصاف دارد
و از کماهی حالات بغداد خبیر و آگاه است و بیگلربیگی دیار بکر بود وزیر اعظم و سردار کرده انتظام امور
سرحد قزلباش برای و صواب دید او منوط و مربوط گردانیدند که بهر طرف صلاح دولت داند توجه نماید
و ینگچری آقاسی سابق چون در فتور سلطان عثمان بقتل آمده بود دیگری را ینگچری آقاسی کرده
با عموم ینگچریان متقبل شدند که بسرحد آمده اباظه پاشا را که بقتل عام طایفه ینگچری دلیری کرده و عصیان
و طغیان از و بظهور رسیده دفع نموده کمر تسخیر ملک بغداد بندند و عموم سپاه استنبول که قاپو قولی
می نامند بتدارک سفر مشغول گشته با خزانه و توپخانه و اسباب یورش بغداد روانه دیار بکر شدند
که با حافظ احمد پاشا پیوسته بامور مرجوعه قیام نمایند و حافظ احمد پاشا چون نوید وزارت اعظم و سرداری
یافت احکام موکده باحضار پاشایان و عساکر تمامت دیار روم از مصر و شام و حلب و اردم ایلی و
اناطولی و غیر ذلک فرستاده ایالت ولایت دیار بکر را بمراد پاشا نامی تفویض نموده آن سال در دیار بکر
قشلاق نمودند که در سال دیگر متوجه مهام سرحد گردند شرح لشکر سردار مذکور بعراق عرب و بازگشتن
بی نیل مقصود بصد تشویش و تعب در وقایع سال آینده مرقوم قلم مشکبار میگردد ان شاء الله تعالی

شرح آمدن ایلچیان اطراف بدرگاه سپهر مثال و بعضی از سوانح این سال چون بعد از معاودت یورش
بغداد حبذا گاه دار السلطنه اصفهان از فر قدوم موکب نصرت نشان رشک روضه رضوان اوقات فرخنده
ساعات بعدل پیرایی و انجاح مطالب ارباب حاجات و عشرت و شادکامی گذران بود ذات مبارک
اشرف را بقدری عارضه روی داده در اندک روزی بصحت گرائید از مقر سلطنت عزیمت قشلاق مازندران
بهشت نشان فرموده بعد از طی مراحل و مراتب سیر و شکار ساحت دار الملک فرح آباد و عرصه نزهت بخش
قصبه اشرف که قطعه از جنان بلکه جنان قطعه از آنست از میمنت قدوم مسرت لزوم عطرسائی و نزهت افزائی
آغاز نهاد و ایلچیان خجسته پیام از هر طرف بپایه سریر سعادت فرجام آمده بعد از ادراک عتبه بوسی و غرمحات
مجلس بهشت آیین و ادای رسالت و سفارت مشمول انعام و اکرام رخصت انصراف یافته روانه دیار خود
گردیدند و از جمله سفراء و ایلچیان نذر میرزا باشی اوزبک ایلچی بلخ است که از جانب نذر محمد خان والی آنجا
بدار السلطنه اصفهان آمد چون جواد خوش خرام موکب اقبال بجانب مازندران در حرکت آمده حاکم و وزیر و اعیان

اصفهان به رسم استقبال قیام نموده باعزاز و احترام در عمارت مزدستان باغ خلد آسای نقش جهان فرود آوردند
و روزی چند که در دار السلطنه اصفهان اقامت داشت کما ینبغی بلوازم میزبانی پرداختند بعد از آنکه فی الجمله از رنج راه
آسوده گی یافت متوجه مازندران بهشت نشان گشته در خطه طیبه اشرف بسعادت کورنش همایون و شرف
بساط بوسی فایز گردید و صحیفه الاخلاص صداقت آیین که آورده بود با هدایاء اندیاد بنظر اقدس در آورده
و تا دو ماه در ملازمت اشرف بود همواره بانواع نوازش و الطاف شاهانه سرافرازی داشت بعد از دو ماه
رخصت انصراف یافته با مکتوب عنایت اسلوب شاهی روانه گشت دیگری خواجه حاجی نام ایلچی فرخنده پیام
شاهزاده جوان بخت کامکار سعادت فرجام شهزاده خرم ابن پادشاه والاجاه گردون بارگاه حضرت شاه
سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان است که در قصبه شریفه اشرف آمده به تقبیل عتبه بساط جلالت مناط
سرافراز گشته مکتوبی محتوی بر حسن ارادت و اخلاص و شرح منازعه که بافساد مفسدان میانه او و منسوبان
والد عالیشان روی داده بود بنظر انور در آورده و در آن مخالصت نامه نامی شکایت بسیار از بی توجهی و بی التفاتی
پدر بزرگوار بعنایتی که لشکر بر سر او فرستاده بود نموده بود حضرت اعلی خواجه حاجی مذکور را بنوازش شاهانه
سرافراز فرموده تا نوروز جهان افروز در پایه سریر اعلی بود بعد از نوروز فیروز اجازت معاودت یافت و جواب
نامه مرغوب پدر فرزندانه مرقوم گشته در آن مفاوضه سامی نصایح مشفقانه درج فرموده اعلام نمودند که چون
اطاعت والدین بفرمان واجب الاذعان آفریدگار زمین و زمان بر ابنا و فرزندان فرض و متحتم است لایق بحال
آن فرزند سعادتمند آنکه رضاجوی خاطر شریف پدر بزرگوار بوده آنحضرت را بوفور خدمتکاری و رعایت حسن
ادب بر سر رضا آورده و از اموری که مکروه طبع شریف آنحضرت باشد اجتناب لازم داند که البته اینمعنی فی نفس
الامر موجب خشنودی خالق و پسندیده خلایق و سرمایه عزت و اقتدار و برخورداری آن فرزند سعادت یار
خواهد بود و با خصماء و ارباب غرض مدارائی کرده بتفقد و دلجوئی افسر گرانمایه جهتمندی بخشند و ایلچی مذکور را
باصطناعات خسروانه نواخته مقضی المرام با تنسوقات لایقه روانه فرمودند دیگری ایلچی شاهین گرای خان پادشاه
تاتار است که چنانچه سبق ذکر یافته از حوادث روزگار و عناد جانی بیک گرای عم زاده اش که منصوب رومیان
سلطنت قوم تاتار رسیده با او معاودت میسور نبود التجا بسایه چتر اقبال همایون آورده مدتی در رکاب سعادت
انتساب معزز و کامیاب عزت بوده و در دربند شیروان محل اقامتش قرار یافته در کمین سلطنت موروثی

بود و حضرت اعلی همت والا بر حصول انمطلب گماشته معاونت و معاضدت صوری و معنوی بظهور می آوردند درین
سال بمعاونت جنود غیبی و هر گونه وسایل که در مشیت الهی و در لوح محفوظ مرقوم و مثبت بوده سلطنت
قوم تاتار و فرمانروائی مملکت آن دودمان بمحمد گرای خان برادر بزرگتر قرار یافته قوم سلطنت او و ولیعهدی
برادرش شاهین گرای که باصطلاح تاتار قلغای می نامند اتفاق نموده او را طلب داشته بودند و او
از خدمت اشرف استمداد همت کرده روانه ولایت خود گردید و بر حسب دلخواه کامروا گشته اعیان الطایفه
همگی سلطنت محمد گرای و ولی العهدی شاهین گرای را پذیرفته از تقریر ایلچی مذکور که وارد این صوب
چنین معلوم گشت که از جانب خواندکار روم نقود وافره و تحف و هدایای زاخره جهت او آورده ارکان
دولت عثمانی او را باطاعت و انقیاد سلسله آل عثمان و مخاصمت جنود قزلباش دلالت کرده بودند
و او از وفور اخلاص و حسن ارادت دست رد بر سینه مطلب ایشان نهاده خود را از هواخواهان صادق
العقیده حضرت اعلی شمرد چنانچه نقش نگین که بر ضمن مکتوب صداقت اسلوب شاهی زده بود غلام
شاه عباس شاهین گرای بود و با پاشایان روم که بمعاونت جانی بیک گرای که بر سر او تعیین یافته بودند
در کفه محاربات نموده غالب آمده بود حقایق حال و انتظام احوال خود را که به نیروی اقبال و توجهات ظاهری
و باطنی آنحضرت و میمنت توسل مخلصانه او بدین دودمان والا وقوع یافته بود بعرض اقدس رسانیده
شکر الطاف و اعطاف شاهانه که درین چند سال شامل حال او بود با حسن وجوه و ابلغ بیان ادا نموده بود
و حضرت اعلی از وفور توجه و غایت اشفاق ایلچی او را مشمول نوازشات پادشاهانه گردانیده رخصت
انصراف ارزانی داشتند و مکتوب غرایب اسلوب در قلم آورده در باب حسن سلوک و مدارا با دوست و دشمن
نصایح ارجمند و ارشاد مرشدانه درج فرموده با خلع فاخره و هدایا و تنسوقات وافره ارسال داشتند دیگری
ایلچی محمد پاشا و ایازه بیت سید عزیزی بود موسوم و معروف بامیر افندی در میان عموما سادات اینها بنابر تعظیم
امیر افندی می نامند باعث ایلچی فرستادن او آنکه چون بیگلربیگی ارض روم بود بنابر قرب جوار و مصلحت
دنیاداری انه با امیرگونه خان بیگلربیگی چخور سعد طرح الفت و آشنائی انداخته با او طریقه مدارا مسلوک میداشت
بعد از واقعه سلطان عثمان و طغیان او بجهت بازخواست آن واقعه و مأیوس گشتن از موافقت علمای رومیه
چنانچه سمت تحریر پیوست بنابر احتیاط و صلاح حال خود بوسیله امیرگونه خان اظهار توسل این دولت ارجمند نموده ایلچی

مذکور

مذکور که از معتمدان او بود بپایه سریر سلطنت فرستاده خود را از زمره هواخواهان و منسوبان درگاه شاهی
شمرد و هر چند از سخنان ایازه بوی صدق و اخلاص بمشام حضرت اعلی نرسیده غرض اصلی او اظهار عقیدت
و اخلاص جز این نبود که اگر رومیه در ازاء اعمالی که از و صدور یافت با او در مقام مخاصمت باشند و او را
واقعه پیش آید مأمنی و گریزگاهی داشته باشد اما بنابر مراعات سلسله ظاهر چنانچه شیوه رضیه
و خلاف رضیه آنحضرت است که رعایت جانب بیگانگان زیاده از آشنایان مرعی میدارند امیر افندی را
منظور نظر التفات گردانیده منشور عاطفت بخطاب ارجمند خانی باسم ایازه در قلم آورده مشتمل عنایت
شاهی گردانیدند و تنسوقات و هدایای شاهانه نوازش فرموده نوروز بیک نام قورچی سنجاقلو را
در مرافقت امیر افندی به نزد او فرستادند و ایازه در بدایت حال بورود آن منشور اقبال افتخار نموده
مقدم قورچی را با عزاز و احترام تلقی نمود اما بالاخره دو بینی و آثار مکر و حیله از و ظاهر شدن گرفت و نسبت
بمنسوبان درگاه اعمال حیله اندود بظهور آورد چنانچه عنقریب در ذیل این اوراق مرقوم کلک بیان میگردد
ذکر وقایع متنوعه که درین سال بظهور قبله عشق یکی باشد و بس هست آیین دوبینی ز هوس شعر
پیوست چون اخبار روم و سرداری حافظ احمد پاشا و اجتماع لشکر در دیاربکر بنوعی که مذکور شد از انهای
منهیان و جواسیس بمسامع عز و جلال رسید بمظنه آنکه مبادا لشکر بطرف آذربایجان کشند حزم و احتیاط مقتضی
آن گشت که محل عبور لشکر روم را از ذخیره و مایحتاج عاری سازند و آمد شد رومیه بطرف آذربایجان از
دو راه واقع میشود یکی راه ارض روم و دیگری راه وان چون ارض روم از عصیان و طغیان ایازه پاشا
محل فتنه و فتور است و از راه دیاربکر براه وان آمدن مناسبت بیشتر داشت از مقربان بساط عزت رستم بیک
یساول صحبت را بدار السلطنه تبریز فرستادند که باتفاق شاه بنده خان بیگلربیگی آذربایجان امرا و عساکر
آنحدود را جمع آورده بجانب وان روند و حوالی وان هر جا امکان عبور رومیه داشته باشد نهب و غارت کرده
از ذخیره و مایحتاج لشکر در آن دیار آثار نگذارند و رستم بیک حسب الفرموده بدانصوب نهضت نموده با جمیع
امرا و عساکر اشاره نمود چون جنود ظفر ورود جمع آمدند هر کس قشون و لشکر خود را فراخور الکا و مداخل و غیرت
دین و دولت سرانجام داده بود در حضور بیگلربیگی و رستم بیک بمعرض عرض در آورده با قشون آراسته و لشکر
نامعدود پیراسته در کمال شوکت و اقتدار بجانب وان رفتند و آن نواحی را از ذخایر و علافات بالمطلق پرداخته قرین

ظفر و اقبال معاودت نمودند و حدی از جنود رومیه و باشایان و اکراد افسر حد جرأت مقابله و معارضه با آحاد لشکر
فیروزی اثر قزلباش نتوانست نمود رستم بیک در مازندران بخدمت اشرف رسیده حقایق حالات
عرض نموده مورد الطاف و استحسان گردید **دیگری از سوانح محاربه قاسم خان و قورچیان افشارست**
با مخالفان در موصل شرح واقعه آنکه قاسم خان ایمانلو و یوزباشیان و قورچیان افشار چنانچه از پیش
گذشت در موصل اقامت بضبط قلعه و انتظام امور آن سرحد قیام داشتند درین سال جمعی از رومیان
آن حدود و اکراد و اعراب تابعه بسرداری حافظ احمد پاشا و جمعیت دیاربکر مستظهر و قوی خاطر گشته تا موازی
سه هزار نفر که هفتصد نفر از آن تفنگچی بودند بسرکردگی حسن پاشا نامی از امرای رومیه و برادر کور حسن پاشا که
در حوالی بغداد گرفتار گشته بود بعجیل بسیار رسیده بموصل آمدند در آن وقت زیاده از سیصد نفر ملازم بر قاسم
خان جمع نبود که با یوزباشیان و قورچیان افشار مجموع هفتصد هشتصد نفر میشدند به نیروی دولت و
تائید اقبال کمر همت بدفع اعادی چست بسته و عزم محاربه جزم کردند و از طرفین صفوف سپاه آراسته
گشت از دلیران گروه ارشلو پای جلادت پیش نهاده بر صف سپاه مخالف تاختند و سایر یوزباشیان
و قورچیان موافقت نموده قاسم خان و مردم او نیز در گرمی قتال جلوریز بمعرکه در آمده از طرفین آتش حرب
اشتعال گرفت و بحملات دلیرانه سپاه منصور مخالفان دل از پای داده دست از محاربه کشیده پای بهزیمت
گشودند و افواج قاهره بر آن فیئه کثیره غالب آمده تا موازی یکهزار نفر بلکه زیاده بقتل در آمده غنایم موفور بدست
سپاه منصور در آمد و بقیة السیف پراکنده شدند و بعد از اطمینان خاطر از فتور سرحد یوزباشیان
و قورچیان قاسم خان را وداع نموده با سرها و دختر مهار و سفیدانه بپایه سریر اعلی آمده در فرح آباد جنت نهاد
بنظر همایون در آوردند شرح واقعه مذکور از نقریر یکدونفر از قورچیان حضار معرکه بتحریر پیوست **ذکر فرستادن**
زینل بیک بیگدلی شاملو بانتظام مهمات عراق عرب و شرح محاربه که او را در موصل با اعادی دولت
روی داده ظفر یافت چون واقعه مذکور بوقوع پیوست و مشخص شد که مخالفان حدود موصل باستظهار دیار
دیاربکر جنود روم دست تطاول گشوده اند و بمسامع جلال رسید که فوجی از اعراب نیز خصوصاً آباطاب
و لد ناصر مهنا در مقام غدر و نفاق در آمده بجانب حله و نجف حرکت کرده آزار و اضرار ایشان بخلق اندیان رسید
و طایفه افشار بنابر علتی که در موصل شیوع یافته از تلف شدن لشکر اندک شده جمعیت دلخواه نتوانسته اند نمود

و قاسم خان با اندک مردمی در قلعه موصل است و انقلابات محل یورش و انقلاب گشته و مقدمات موجب تزلزل احوال
منتسبان دولت قاهره است رأی همایون جهان آرا اقتضا آن کرد که یکی از کاردانان بساط عزت و خاصان
درگاه که بوفور غیرت و مردانگی و فدویت و جانسپاری در راه دین و دولت اتصاف داشته باشد از درگاه
معلی روانه آن طرف گردد و عساکر قلمرو علیشکر و آن حدود را جمع نموده کمر همت بدفع اعادی ببندد و هر یک از
محافظان ثغور و سرحد را حادثه روی نماید که بکومک و مدد احتیاج افتد معاونت بظهور آورده در هر باب آنچه
صلاح دولت قاهره بوده باشد بعمل آورد و از زمره مقربان اخلاص شعار زینل بیک توشمال باشی شاملو
که بصفات حسنه اتصاف دارد بدین خدمت مأمور گردانیده با فوجی از عساکر ظفر شعار و میرفتاح مین باشی
تفنگچیان اصفهانی و جمعی دیگر از تفنگچیان رکاب اشرف روانه آن طرف فرمودند و چون زینل بیک از رکاب
مقدس جدا شده روی عزیمت بدان صوب آورده بسرحد نزدیک شد بوضوح پیوست که جمعی از جنود رومیه
و متجنده حدود موصل بعزم تسخیر قلعه در حرکت آمده اند و قاسم خان با دویست سیصد نفری از غازیان
افشار که در قلعه موصل با او بوده اند از فقدان ذخیره و علت وبا که هر روز جمعی راه عدم می پیموده اند صلاح در
توقف و قلعه داری ندیده قبل از وصول مخالفان بیرون آمده و مخالفان تصرف در قلعه نموده اند و هم آن زمان که
خان احمد خان اردلان تبریز بجهت قلعه کرکوک را انداخته آن قلعه نیز بتصرف اعادی در آمده و میانه سارو سلطان
بیگدلی برادر زینل بیک که متولی روضات مقدسات و قورچی باشی قورچیان نجف اشرف است و طایفه اعراب
مهنا که بجهت دکربلا و نجف آمده بوده اند محاربه وقوع یافته زینل بیک از ورود این اخبار در حرکت مسارعت نموده
چون بحوالی درتنگ رسید حسین خان حاکم لرستان با معدودی آمده با و پیوست و در آنجا بوضوح انجامید که
سردار فوجی از رومیه را بسرکردگی حسن پاشا نامی جرکس بضبط ولایت موصل و کرکوک و قلاع آنجا تعیین نموده و
قریب پنج شش هزار نفر از رومی و کرد و عرب بر او جمع آمده متوجه آن صوب شده اند و تا دو سه هزار خانوار رعیت
از حدود قلعه زاب مشهور بقلعه لک و آن حدود کوچانیده اند که از آب گذرانیده بآن طرف برند زینل بیک بعد
از استماع این اخبار بسان عساکر ظفر شعار که در آن وقت جمع بودند گرفت موازی سه هزار نفر سپاهی برا قدار
و تفنگچی بشماره در آمدند از آنجا بر سبیل ایلغار از مسافت بعیده راه دور و روز طی نموده روز سیم بمخالفان رسیدند
و از شدت ایلغار زیاده از دو هزار نرسیده بودند و از آن طرف مخالفان از آوازه ورود لشکر قزلباش متزلزل

گروهی از اکراد و اعراب پراکنده شده‌اند از آن جمع سه چهار هزار کس که منش بجنگ آمد و از جانبین صفوف
قتال آراسته گشت دلیران رزم آزمای دست باستعمال سیف و سنان برده فیما بین آتش حرب اشتعال
پذیرفت و باندک زمانی تزلزل بارکان ثبات و فرار بسپاه مخالف راه یافته شکست بجانب اعدا افتاد و
جنود قزلباش بنیروی دولت و اقبال بر آن طبقه ظفر یافته قریب شش هفتصد نفر طعمهٔ شمشیر آبدار شدند
و از سپاه ظفر پناه کسی چندان ضایع نشد و حسن پاشا و بقیة السیف منهزم خود را بحریم قلعه رسانیدند
و اردوی ایشان نهب و غارت غازیان و تفنگچیان گردید و علت وبا که در شهر و قلعه طغیان عظیم داشت
و هر روز جمعی از ایشان تلف میشدند میانهٔ حسن پاشا و زنبیل بیگ رسولان آمد و شد نموده قرار داده اند چون
در قلعه و باب هر دو لشکر کوچ کرده کسی در شهر و قلعه نگذارند که بعد از تسکین علت طاعون از جانبین
آنچه مصلحت باشد بعمل آرند زنبیل بیگ رضا بانمعنی داده داخل داغستان که برده بودند کوچانیده مظفر و منصور
معاودت بموجب الامر اشرف میر فتاح را با تفنگچیان قلعه بغداد فرستاد که همراه بیگلربیگی بمحارست قلعه
قیام نماید و خود بازگشته در حینی که رایات منصوره بقصد سفر گرجستان بیرون آمده در سلطانیه اقامت داشت
بملازمت اشرف سرافرازی یافت و شرح محاربه مذکور و آمد و رفت او از تقریر دو سه نفر از حضار انجمن که
تسوید یافت از سوانح این سال رفتن قرچقای خان سپهسالار ایران بجانب گرجستان و ظهور
عصیان و طغیان موراو بیدولت آن ضلالت نشان بر هوشمندان عالم صورت و خرد پروران جهان
معنی واضح و لایح و نزد محققین ثابت و راسخ است که هر امری از امور که در مشیت الهی قرار یافته در لوح محفوظ
رقم ثبت پذیرفته باشد بحسب یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید بی اشتباه از کتم عدم بحیز ظهور
می آید و هیچ تدبیری از تدابیر عقلای دهر و مدبران روزگار دافع شمشیر قضا و مانع تیر تقدیر نمیتواند شد و فحوای
العبد یدبر والله یقدر مؤکد این معنی است و چون در سنه آینده باقتضای گردش فلکی و حوادث آسمانی
بعضی فتن و فتور و محن و شرور رقم پذیر کلک تقدیر گشته بود که لابد بظهور آید و زمانهٔ فتنه ساز ابواب محنت
و بلیات بر روی روزگار خلایق گشوده بحسب اذا اراد الله شیئاً هیّأ اسبابه اسباب آن بدستیاری
کارکنان عالم غیب سرانجام می‌یافت صورت اینحال و نظیر اینمقال فرستادن قرچقای خان سپهسالار ایران است
بجانب گرجستان که باعث ظهور و وقوع چندین قضایا عظیم و منتج حدوث انواع فساد و خونریزی و محرک بلایا

و فتنه انگیزی گردید شرح وقایع آنکه در قضایای سالهای گذشته مرقوم کلک بیان گردیده که حکومت ولایت
گرجستان کاخت بعد از آنکه خلق آنجا بار مکرر از بی ادبیها و عصیان و طغیان طهمورث جاهل نادان
مورد سخط و غضب شاهی که نمونهٔ از سخط الهی است گشته از قتل و اسر و خرابی از حیز انتفاع افتاده بود به پیکر
خان ایگرمی دورت قاجار تفویض یافته او را با بعضی اویماقات بآنجا فرستاده بودند و او در حریم قلعه
قرلانقوج محل اقامت اختیار نموده بنای شهر انداخته هر طبقه خانهای مرغوب و دکانات و حمامات عمارت کرده
بودند و بقیة السیف گرجیان را نوید عفو و مژده امان داده بودند گروهی از آوارگان که از بیم قتل و اسر
باطراف و جوانب پراکنده گشته در زوایای خمول خزیده بودند بمقتضای حب الوطن من الایمان بآنجا جمع آمده
بقدر آبادانی بهم رسیده بود رفته رفته گروهی ازناوران و سپاهیان نیز که هم فتنه از ایشان بود بمقام
اصلی جمع آمده بودند در این سال مکرر از آنهای پیکر خان و تقریر گرجیانی که در خدمت همایون اعلی راه مکالمه
دارند بعرض اقدس رسید که میانه ازناوران و سپاهیان گرجی که بآنجا آمده اند و طهمورث آمد و شد و
مراسلات نهانی وقوع می یابد و محتمل است که آن طبقه اضلال رعایا نیز کرده عنقریب فتنه از ایشان حادث گردد
و رأی عالم آرا بدان متعلق گردید که یکی از ارباب فراست و کیاست و اصحاب درایت بدانصوب شتافته بحقایق
حالات گرجیان رسیده در دفع و رفع فتنه انگیزان و تنظیم و تنسیق ملک آنچه صلاح دولت قاهره باشد بعمل آورد
لهذا قرچقای خان سپهسالار را که در مازندران و پایه سریر سلطنت بنیان بود بدین خدمت مأمور گردانیدند و
مورا بیگ گرجی را که سمت وکالت همایون خان والی گرجستان کارتیل داشت از ده سال متجاوز بود که اظهار اسلام
نموده با پسران و خانه کوچ در خدمت اشرف معزز و محترم و صاحب تیول و املاک و از جمله مقربان بزم اقدس بود
رفیق سپهسالار گردانیدند چون صاحب وقوف ملک و بمهمات گرجستان است و بحسن اخلاص و ظهور بندگی
و خدمتکاریها محل اعتماد شاهانه گشته آنچه لوازم دولتخواهی و خیراندیشی نظام و نسق الولایت لایق دولت
داند معمول گردانند و صبیه عیسی خان قورچی باشی را که نبیره دختر همایون اعلی است و نامزد سیمون خان بود
مصحوب معتمدان مذکور گردانیدند و حکم شد که امرای قراباغ و شیروان همگی نزد سپهسالار جمع آمده در هر باب لوازم
همراهی بتقدیم رسانند و قرچقای خان و مورا بیگ بگرجستان رسیده امرای شیروان و قراباغ را اخبار نمودند
و چون عروسی و دامادی سیمون خان در میان بود یوسف خان بیگلربیگی شیروان و محمد قلیخان زیاد اغلی بیگلربیگی

فراغ و سایر امرا و عظام و عساکر اسلام بانجلات و زینتهای گوناگون بایشان پیوسته اول جشن عروسی انعقاد
یافت بعد از آن چون کوکب بخت گرجیان کاخت از حضیض وبال بیرون نیامده لاده انلی بتقبل فوجی دیگر از
ایشان تعلق گرفته بود جهت تجسس حال و تمیز سپاهی و رعیت عموم آن طایفه را بتقریب همراهی غزای گرجیان
باشی اجوق که شهرت داده بودند احضار نمودند قریب دو هزار نفر همگی با اسلحه و یراق جمع آمدند علامات
فساد و عصیان از صورت حال ایشان نمایان بوده بوساطت مواد خاطر بدفع و رفع اشرار آن گروه بی ایمان
قرار گرفت و تکلیف کردند که چون رفتن باشی اجوق بموافقت ملت همگنان بر شما دشوار است آلات
جارحه خود را بغازیان داده خود از همراهی سفر باشی اجوق معاف باشند بعد از گرفتن اسلحه و یراق تمامی آن
کفره فجره را شکاری وار در میان گرفته بطریقة العینی دمار از نهاد آن قوم بر آمد و تر و خشک با آتش قهر سوخته
معروض تیغ بیاسا گردیدند بعد از ظهور این صورت عورا و مذکور خبث باطن و ارتداد خود را ظاهر ساخته
از غیرت همگنان با بهوس حکومت و بزرگی کارتیل با از ناوران و عظمای آن طایفه مواضعه نموده بحیل و تدبیر
مرتکب قتل سپهسالار و بعضی امرا گشته انواع فساد و خونریزی و فتنه انگیختن از و بظهور پیوست تفصیل
حالات و ظهور عصیان و طغیان آن شوریده بخت تیره روزگار در وقایع سال نو نگاشته کلک سخن پرداز
میگردد **در این سال** از تاثیرات فلکی و تقدیرات ایزدی علت وبا و طاعون در بعضی محال آذربایجان شیوع یافته
در دار الارشاد اردبیل شدت آن بلیه بمثابه بود که در نفس بلده زیاده از بیست هزار کس تلف شده
در موضع و محال قریبه خصوصا مشکین و سراب و ارشق و گرمرود و خلخال قریب هشتاد هزار زیاده راه عدم
پیمودند و از پیران معمر روزگار دیده استماع افتاد که هرگز در آن دیار شدت این بلیه بدین مثابه و طغیان
ننموده و بعضی محال طارم و قرای قزوین نیز بنا بر قرب جوار سرایت کرده جمعی تلف شدند **متوفیات**
که در این سال جهان فانی را وداع کرده بعالم جاودانی انتقال نمودند **اسفندیار بیگ** عربگرلو که از مقربان
بساط اقدس و معتمدان درگاه بود در هنگام معاودت از سفر خیر اثر بغداد در حوالی نهاوند در وقتی سواره
با چند نفر از رفقا طی مسافت مینمود حال بر او متغیر گشته از رفتن باز ماند و خبر بحضرت اعلی رسید آنحضرت
از شمول عاطفت محفه و تخت روان فرستادند بمحفه در آمد چند قدمی پیمود بیطاقت شده باز میل سواری
کرد تاب سواری نیز نیاورده اظهار بیطاقتی کرد پایش آوردند که لحظه در سر راه استراحت نماید چون پیمانه

حیاتش لبریز شده بود ودیعت زندگانی بمقتضای اجل سپرده متوجه سفر آخرت شد ولی کمال بیگ که
ابا عن جد از زمره صوفیان صافی طویت این دودمان بود و بمنصب اوجی باشیگری سرافرازی داشت
و در اواخر ایام حیات از وفور اعتقاد ایشک آقاسی باشی حرم علیه عالیه شد بعد از فوت پدر منصب
اوجی باشیگری که موروثی آن سلسله بود باو تعلق گرفت بوفور اهلیت و آداب دانی بمدارج علیا ترقی
نموده روز بروز پایه قدر و منزلتش بلندی یافته از زمره مقربان خاص و مخصوصان بزم اختصاص گردید
و صاحب رای و مشورت بود چون پسرش صغیر و کودک بود منصب موروثی باحدی تفویض نیافت که
بعد از آنکه پسرش نشو و نما یافته قابلیت آن خدمت داشته باشد بمقتضای آن عمل شود **سلمان خان**
ولد شاه علی میرزا که وزیر دیوان اعلی و اعتماد الدوله بود بعد از معاودت یورش بغداد در دار السلطنه
اصفهان مریض گشت نشان علت سرطان در بدن ظاهر گشته بآن الم مبتلا گردید مکرر فصد کردند و تدبیر
نمودند اصلا مفید نیامد رفته رفته مرض مستولی گشته معالجات اطبا و تصرفات جراحان دافع نگشت
عاقبت رخت امل بسر منزل آخرت کشید پدرش شاه علی میرزا خواهرزاده شاه جنت مکان بود و همیشه آن
سلسله شرف مصاهرت باین دودمان داشته اند وی نیز دو مرتبه باین رتبه والا سرافرازی یافت مقطوع العقب
بود و فرزندی از وی در وجود نیامد متروکات خود را در زمان حیات و صحت بدن بحضرت اعلی هبه نموده بود
چنانچه مسوده اوراق مکررا از وی این اعتراف شنیده بود و آلودگی مال دیوان نیز داشت بنابر آن مخلفاتش
بحیطه ضبط در آمد و منصب وزارت دیوان اعلی چنانچه سبق ذکر یافت بسلطان العلمای خلیفه سلطان
بن رفیع الدین محمد صدر تفویض یافت **ذکر وقایع اودئیل ترکی مطابق اربع و ثلثین و الف که سال نهم**
از قرن دویم ایام سلطنت همایون عباسی است باز نسیم عنبر بوی بهار بمشام روزگار وزیده نمایه
عطرسائی آغاز نهاد و لشکر افسرده دی که در عرصه جهان دم از طغیان میزدند از قدوم سعادت لزوم
نوروز پراگنده گشته در زوایای افسردگی متواری گشتند خورشید جهان آرا با هزاران فر و شکوه در عرصه گاه
عز و شرف جلوه نمائی کرده لوای جهانبانی افراخت یعنی در روز پنجشنبه دوازدهم شهر جمیدی الثانی ده
ساعت و هفده دقیقه از روز گذشته ببرج حمل تحویل نموده سعادت افزای منزل معهود گشت از لطف هوا
دیده نرگس باز گشته بموافقت رفقا کار رفته آغاز نهاد و سوسن زبان آزردگی داشت بنفشه جوشش غنچه مجمر

تیر کرده در کمین غارت اوراق زرین گل نشسته شاهد لالای چمن جهت نوخطان بزم بهار فرش
زمردین گسترده بر رخساره زیبا از گل و لاله برابد بیت باز نسیم بهار غالیه سا شد مگر ❁ کز خم کاکل تش
چمن تازه و تر شد دگر ❁ لطف هوای بهار انجمن آرای گشت ❁ چون خط مشکین یار باز سمن سای گشت ❁
حضرت اعلی شاهی ظل الهی در قصبه لطیفه اشرف مازندران بهشت نشان بنخوردگی کامیابی میگذرانیدند
جشن نوروزی در خلوتخانهای زرنگار ان خطه شریفه که رشک فرمای قصور جنان و زینت افزای روضه
رضوانست اتفاق افتاد ارکان دولت قاهره و اعیان خلافت باهره و ایلچیان سلاطین و بزرگان هر طبقه
که در ان جشن جهان پیرا حاضر بودند زبان اخلاص بیان به تهنیت سال نو و مبارکی نوروز فیروز گشاده لوازم
دعا و ثنای شهریار کامکار ادا نمودند چون عادت قدیمه و خواص ذمیمه روزگار غدار است که پیوسته تلاطم
امواج بحر محن بر همزن هنگامه عافیت و آسودگی گشته گاه سفاین راحت و استراحت را غریق لجه فنا میسازد
و گاه ابواب فراغت و آسایش مسدود گردانیده درهای رنج و عنا بر روی روزگار طبقات انام
میگشاید و عالم خالی از مفاسد و بلایا نیست درین سال از گردش روزگار و اقتضای فلک کجروی
سپهر ناسازگار فراغت و آسودگی از خلق کناره جسته فتنهای غنوده بیدار گشت و از هر طرف لشکرها
در حرکت آمده وقایع عظیمه بظهور پیوست بیت سر فتنه دارد دگر روزگار ❁ که گردید دلها ز محنت فکار ❁ زمانه
در عافیت باز بست ❁ دلی خرمی را ز اندوه خست ❁ اگرچه هرگونه حادثه روی داده وهن و فتوری در هر جا
ظهور یافت عاقبت بلطف یزدانی و صحت وجود فایض الجود خاقانی و نیروی اقبال و حسن سعی و تدبیر
صایبه آنحضرت روی بانحطاط آورده مفاسد باصلاح انجامید زیرا که گفته اند بیت تن شاه باید که باشد
درست ❁ من و جمله را گر شود پای سست ❁ اما زمانه بس که محنت بر سر خلایق بیخته و بسی خونها ریخته
بخاک مذلت آمیخت نخست قصه شورش و آشوبیست که از گمراهی و عصیان و طغیان مواد گرجی شوریده
بخت تیره روزگار بظهور پیوست و نتایج عظیمه بران مترتب گشته از ان همه ضرر و آسیب بسیار بخلایق و عباد
الله رسیده و میرسد چنانچه در ذیل مرقوم میگردد **ذکر ظهور ارتداد و عصیان و طغیان مواد گرجی تیره**
بخت بدنهاد و اعمال و افعال ناهنجار ان سرخیل اهل شقاق و فساد شرح این واقعه عظمی و کیفیت این
داهیه کبری آنکه چون گروهی از کفره گرجستان کافة نوعی که مرقوم گشت بمکافات نیت فاسد و جزای

بدطینتی با فتنه مواد و بد سرانجام تیره روزگار که مصلحت وقت شعار نموده اسلام ظاهر ساخته و دست از کیش
و ملت نصاری باز نداشته بوده گرجیان کارتیل که همیشه دولتخواه این دودمان والا بوده طریق اطاعت
و بندگی بتقدیم اخلاص و یکجهتی می پیمودند و توجه التفات شاهانه درباره آن طایفه درجه کمال داشت سخنان
کاذبه و اقاویل غیر واقع و مفتریات از جاده اخلاص منحرف گردانیده جمعی چند از آنان که بحرف آنحضرت
که مشعر بر بی توجهی و مایه وحشت و ازدیاد توهم بود خاطرنشان آنگروه نادان کرده چون در درگاه معلی محل
اعتماد گشته کمال محرمیت داشت مفتریات او مقرون بصدق و صواب دانسته خوف و بیم ایشان
روز بروز از لشکر فیروزی اثر زیاده تر میگشت در حینی که اکثر امرا مثل محمد قلیخان بیگلربیگی قراباغ و بیگلرخان
ایگرمی دورت هر یک حسب الصلاح مواد بخدمتی مأمور گشته بر سر مغافهای کفره رفته بودند خاطر بظهور
عصیان و قتل سپهسالار قرار داده صبحی یراق بسته مکمل و مسلح از خیام خود بدر خیمه قرچقای خان آمده
از روی دولتخواهی مذکور میسازد که گرجیان کارتیل عموما یاغی شده آماده خلاف و مستعد جنگ و جدالند
بی تأمل سوار میباید شد که مبادا از ان گمراهان که بقزلباش بدمظنه شده مغلوب سلطان [illegible] جدا اند مضرت و آسیبی
بجنود قزلباش رسد و باموری ناشایسته جسارت و دلیری نمایند چون قرچقای خان و امرا قرب و منزلتی که
آن بدبخت را در خدمت اشرف بود بارها دیده و اشفاق و الطافی که از جانب نواب همایون یوما فیوما در حق
حال او میگشت مشاهده نموده بودند یک پسر او با کوچ و متعلقان در ینولایت منظور شفقت و مرحمت کامیاب
عزت و عافیت بودند اصلا احتمال نمیدادند که مشار الیه مصدر امری که بوی نادولتخواهی از ان آید تواند شد
بالجمله قرچقای خان بصوابدید مواد مستعد سواری گردید در حین سوار شدن قبل از آنکه ملازمان رسیدن
غدار نابکار نیزه حواله او کرده چنان زد که نوک سنان از طرف دیگر نمایان گردیده خود بطرف خیمه یوسف خان
امیر الامرای شیروان رفته با او نیز بجلدی و تندی برهمین عمل پیش برد طایفه گرجی بعد از قتل این دو سردار عالی
مقدار باردوی قزلباش در آمده یک پسر قرچقای خان امام وردی بیک نام و هر کس دیگر بدست ایشان
در آمد از پای در آوردند اهل اردو فزع روز محشر مشاهده نموده خواص و عوام در کمال آسیمگی یوم یفر المرء من اخیه
گویان خود را بیرون انداخته بهر طرف میشتافتند تمامی اردوی قزلباش نهب و غارت یافته اموال و اسباب
لاتعد و لاتحصی بدست گرجیان در آمد بعد از انتشار این خبر نوعی اضطراب و سراسیمگی بطبقه قزلباش راه یافت

هرکدام از امرا و عساکر قراباغ و شیروان نخجوانی مأمور گشته بطرفی رفته بودند فرصت معاودت و جمعیت یکجا شدن
نیافته از همانجا که بودند راه نجات جسته بیرون رفتند سیمون خان والی کارتیل فرصت درآمدن قلعه تفلیس
که مقر حکومت و مرکز دولت او بود نیافته باتفاق محمد قلیخان بیگلربیگی قراباغ بگنجه قلعه درآمده تحصن جستند
و مورا و بعد از گشته شدن امرا و نهب و غارت اموال و اسباب قزلباش با جمعی کفره فجره بعزم تسخیر
و تصرف قلعه قرلانقوج و بدست آوردن بیگرخان و قتل و غارت و استیصال او بتاتار ایکرمی دورت و
غیرهم که در انجا می بودند متوجه آنصوب شد بیگرخان از وقوع این حادثه بی آرام گشته از بی تابی ایل و اویماق
که همگی اهل و عیال همراه داشتند تاب توقف نیاورده در مقام بیرون بردن اهل و عیال و اثقال و احمال
شدند در حینی که بکنار آب ارس رسیده بعضی عبور نموده بعضی دیگر عبور مینمودند که مورا و گرجی با جنود گرجیه رسیده
اموال و اسباب بسیار و مواشی و اغنام بیشمار یغما نموده جمعی کثیر از نساء و صبیان مسلمانان باسیری
بردند و بیگرخان با متعلقان خود بسلامت گذشته به بردع آمدند و قلعه قرلانقوج با اموال و اسباب بسیار
که از انجمله پنجاه خروار ابریشم بود بتصرف گرجیان درآمد و از انجا بپای قلعه تفلیس آمد که آن قلعه را که حکومتگاه
ولایت کارتیل است بلطایف الحیل بدست آورد جماعت تفنگچیان لوری و سرکرده ایشان شاطر شاهی
نام که کوتوال و حارس قلعه بودند بعد از اطلاع قضایائی که مذکور شد چون بنصارای تفلیس اعتمادی
نداشتند متعلقه سیمون خان از شهر بنارین قلعه برده با وجود فقدان ذخیره و عدم استطاعت قلعه داری
کمر همت بضبط و محارست آن حصن بسته بهرکس از طبقه مسیحیه که مظنه خلاف داشتند بیرون کردند جمعی از
مسیحیه با تیغ و تیر بمدافعه برخواسته منجر بجنگ و جدال شد و از طرفین چندکس بقتل آمدند و تفنگچیان از دخایر
مقتولان و غیره و نصاری ذخیره دوماهه سرانجام نموده در محافظت قلعه سعی موفور بظهور می آوردند و مورا و
تبه روزگار جمعی از کفره را بر سر قلعه گذاشته خود با جنود گرجیه متوجه قراباغ شده تا بلده گنجه رفت و آن بلده را
که مسکن بیگلربیگی و اعیان ایل و اویماقات قاجار است نهب و غارت نموده اموال و اسباب
بی نهایت بدست آورد و از انجا نیز جمعی از اطفال و عیال مسلمانان باسیری بردند و تمامی مردم ایل و الوس
قراباغ از جا و مقام خود رمیده تا پل خدا آفرین آب ارس عنان باز نکشیدند و مورا و برگشته بخت بعد از آنکه
گنجه و نخجوان و از حاشات و ناطق برداخت بقصد آنکه قلعه تفلیس را بدست آورد بدانصوب شتافت

و به مراسله و پیغام و چرب زبانیها و وعدهای جمیل سعی بسیار کرد و حیلها انگیخت که شاطر شاهی فریب داده
دست در گردن مقصود حمایل کند مفید نیامد و تفنگچیان دامن همت بر میان زده در محافظت قلعه میکوشیدند
و جواب مراسله و پیغامهای مورا و خبر بتوسط سفیر تیر و گلوله تفنگ نبود القصه مسرعان از جانب امرا
و تفنگچیان بپایه سریر خلافت بنیان آمده حقایق حالات بنوعی که تحریر پیوست عرض کردند و بوضوح
پیوست که مورا و نابکار بعد از صدور این اعمال ناهنجار اظهار دولتخواهی سلطان روم کرده سرهای مقتولان را
مصحوب یکی از معتبران گرجی بدیاربکر نزد سردار فرستاده تحف و هدایا از نفایس امتعه و اموالی
که بدست آورده ارسال داشته سردار را بآمدن بطرف گرجستان و شیروان ترغیب نموده و سردار
این وقایع را مقدمه فتح و ظفر دانسته منشور ایالت کارتیل باسم او و کاخت را باسم طهمورث فرستاده و
طهمورث نیز آمده بیکدیگر ملحق شدند و هریک تکیه بر مسند حکومت زده بانتظام حال خود و استمالت
مملکت مشغول شدند و در تسخیر قلعه تفلیس سعی موفور بظهور می آوردند حضرت اعلی بعد از وضوح این حالات
عیسی خان قورچی باشی را سردار لشکر ظفر اثر گردانیده بدفع فتنه مورا و و انتظام گرجستان مأمور
گردانیده و قراق خان چرکس را که داروغه لاهیجان گیلان بود بجای یوسف خان امیر الامرائی شیروان
فرموده مقرر شد که بر سبیل استعجال بدانصوب رفته با امرا و عساکر انجا بقورچی باشی ملحق گردد
و امیرگونه خان بیگلربیگی آذربایجان نیز با امرا و عساکر تابعه خود بموافقت قورچی باشی مأمور گشتند و قورچی
باشی بپذیرای فرمان گشته از موقف جاه و جلال نیز از مازندران بهشت نشان متعاقب در حرکت آمده
در دار السلطنه قزوین نزول فرمودند چندروزی دار السلطنه مذکور محل اقامت شهریار مظفر و منصور
بود و از انجا به ییلاق سلطانیه توجه فرموده چون اخبار حرکت لشکر روم متواتر میرسید روزی چند
چمن سلطانیه مخیم سرادقات اقبال گردید که بهر طرف عزیمت موکب همایون لازم آید عنان توجه بانطرف
معطوف گردد امام قلیخان بیگلربیگی فارس با عساکر انحدود آمده در چمن سلطانیه باردوی ظفر قرین
پیوست و حکم شد که از عساکر منصوره هرکس تا غایت بلشکر جستان نرسیده باشند در اردوی کیهان پوی
توقف نموده در رکاب ظفر انتساب باشند شرح نهضت همایون بصوب عراق بعد از ذکر وقایع گرجستان
و قضایائی که در خلال اینحال در هر طرف بوقوع پیوست رقمزده کلک بیان میگردد ذکر محاربه که فیمابین جنود

ظفر نشان در گرجیان بی‌ایمان بوقوع پیوست و ظفر یافتن جنود ظفر ورود چون قورچی باشی بنوعی که در وقایع
مرقوم قلم سحر ساز و نگاشته کلک نکته پرداز گردید روانه گرجستان گشت قورچیان عظام و غلامان و
تفنگچیان سرکار خاصه و امرا و عساکر عراق و آذربایجان و شیروان که حسب الفرمان همایون بمرافقت او
مأمور بودند فوج فوج و فشون فشون رسیده در هر یورت جمعی ملحق میشدند تا آنکه لشکر عظیم در اردوی
قورچی باشی فراهم آمده روی بمقصد آورد و از آنطرف مورا و باتفاق طهمورث و اتابیک خان ولد منوچهر خان
والی فسق که هر دو از بیم سپاه ظفر پناه قزلباش در گرجستانات نابود بودم بسر برده هر کدام در گوشه خزیده
بودند در شوف باستظهار معاونت سردار و ترغیب نمودن او با و پیوسته بودند و عظما و اعیان بل عامه
خلق گرجستان کارتیل و بقیة السیف کاخت تا موازی بیست هزار پیاده و سوار در هم آورده آماده پیکار و رزم
گشتند در روز دوشنبه بیست و چهارم شهر رمضان در موضع کوشکو از توابع آلگت جای تفلیس فریقین را
قرب جوار اتفاق افتاد و از جانبین صف سپاه آراسته مستعد محاربه بودند چون شاه بنده خان لشکر آذر
بایجان قریب شده روزی دیگر داخل میشدند سپاه قزلباش جنگ را جهت رسیدن شاه بنده خان
در انروز بتأخیر انداخته شب درمیان در آمده و از طرفین محاربه دست بهم نداد و گرجیان نیز در انحوالی اقامت نموده
از جانبین بمراسم پاس پرداختند صباح روز سه شنبه بیست و پنجم ماه مبارک مذکور صفوف قتال آراسته قورچی
باشی در قول قرار گرفت امیرگونه خان بجر چخیگری متعین گشت و میمنه و میسره جنود اقبال بمبارزان معرکه کارزار
استحکام پذیرفت از آنطرف گرجیان نیز رسیده بیکدیگر ملاقی شدند و فیما بین جنگ عظیم در پیوست و اول حال کفره
بهیأت اجتماعی پیش آمده بیکبار بر چرخچیان جنود قزلباش حمله نمودند چرخچی تاب صدمه آنگروه انبوه نیاورده
از یکدیگر پاشیدند و امیرگونه خان لحظه پای ثبات استوار داشته زخمهای قوی یافت چون بحسب اتفاق در محل
نامناسب جنگ دست بهم داده بود از میمنه و میسره جنود قزلباش را معاونت دست نداد طایفه قاجار امیرگونه
خان زخمدار از معرکه بیرون بردند و گرجیان در همان گرمی قتال بمیانه جوقه تفنگچی در آمده از صدمات آنگروه صفوف
تفنگچی نیز متلاشی گشته جمعی کثیر از جنود ظفر ورود خصوصاً از جیوش تفنگچی شربت شهادت چشیده سرخ رو
بعرصه گاه جنان شتافتند و کفره گرجی خاطر جری شده پیش آمدند گروهی از ایشان از یکطرف که مقابل
کوی نداشتند باردوی قزلباش در آمده در جانب اردو بازار دست بغارت و یغما بر آوردند مردم اردو بازار

و قلیچیان و شاگرد پیشگان که در اردو بمحافظت الغرق مانده بهم برآمده شورش و بهم خوردگی عظیم در اردو شیوع
یافت چنانچه مردمان بی‌سر و پا و بیدلان او باش که در اردو مانده بودند دست بغارت اموال یکدیگر برآورده
فرار بر قرار اختیار کردند اردو بی‌صاحب مانده از بیم اذیت و خسران بسیار بعساکر ظفر شعار رسید چون
مذکور شد که در محل نامناسب طرح جنگ اتفاق افتاده بود در پیوستن گروهی از لشکریان که در هر گوشه
و کنار در یمین و یسار بودند چون قول بزرگ نمایان نبود از این غوغا و شورش و چیرگی سپاه کفر و ضلال
بتصور آنکه العیاذ بالله شکستی بحال لشکر اسلام راه یافته پای اقامتشان سستی پذیرفته بعضی از جبن
و بددلی و بعضی بدوستی مال و صیانت اموال روی از معرکه برتافتند و این آشوب و انقلاب بر لشکر قول
نیز سرایت کرده تزلزل و تفرق بحال سپاه راه یافت لیکن قورچی باشی از وفور غیرت و دلیری با معدودی
از دلاوران جان بناموس داده از مشاهده این حالات اصلاً تزلزل بخاطر راه نداده در معرکه پای ثبات و قرار
استوار داشت جمعی از جنود قاهره که مشاهده صبر و ثبات قورچی باشی نمودند قوی دل گشته تکیه بر قوت
اسلام و نیروی اقبال شهریار گردون غلام کرده بآرزوی شهد شهادت قوی دل گشته دست یغمائی بجانب
کفره یاختند و خاک معرکه را از خون آن خون گرفتگان گلگون ساختند مقارن این حال شاه بنده خان نیز که از
عقب می‌آمد با فوجی از شیروان سپاه خود از گرد راه برزمگاه رسیده و مایه استظهار و دلگرمی گرجیان و ادبار
گشته روی به نبردگاه آوردند تیغ یمانی غازیان سرافشانی آغاز نهاد و بطرفة العینی بطعن سنان ثعبان مثال و ضرب
شمشیر صاعقه کردار تا موازی ده هزار پیاده و سوار آنگروه اشرار بر خاک هلاک افتاده دمار از نهاد آن خاکساران
بر آوردند و مورا و سیه بخت و طهمورث و اتابیک سپاه کفر و ضلال را تار و مار و خود را سرگشته وادی ادبار دیده
پشت بمعرکه داده راه هزیمت پیمودند و حامیان حوزه اسلام بر حسب الحق یعلوا و لا یعلی غالب گشته مغلوبان تیره
روزگار بجانب تفلیس شتافته چون انجا رسیدند از آب کر عبور نموده پل را که از چوب ترتیب یافته بود
سوختند و خود را به بیشهای انبوه بردرخت و جاهای سخت کشیدند از معارف سپاه و سرداران گرجی طهمورث
میر فخرا و آقا تنکیز و ایلوال بیک و بیجن بیک و سهراب بیک از زمره قتیلان بودند از عساکر منصوره چند نفر از
یوزباشیان قورچی و غلام و تفنگچی در حمله اول بقتل آمده از اوسط الناس قریب که اکثر ان از جنود تفنگچی بودند
شربت شهادت نوشیدند سرخ روی دنیا و آخرت گشتند بعد از فتح و ظفر که قورچی باشی و امرا و عساکر باز گشته

باردو آمدند خیمه‌ها را ابتر و از مافی الخیمه خالی یافته از اسب و شتر و بشر نشان ندیدند نهایت پریشانی در احوال
لشکر واقع شده رفته رفته اخبار فتح و فیروزی انتشار یافت و براکندگان اردو بتدریج جمع آمده انچه
از دواب و شتران و اموال و اشیا بدست آمد صاحبان بتصرف در آوردند و در اصلاح حال خود کوشیده فی الجمله
انتظامی در معسکر پدید آمد و از انجا کوچ کرده بتفلیس رفته محصوران از تنگنای محاصره و عسرت معاش خلاصی
یافتند جمعی از کفره بطرف باشی اچوق رفته سغناقی کرده بودند شاه بنده خان و قزاق خان را با فوجی
از جنود قاهره بر سر ایشان فرستاده بر ایشان ظفر یافتند و غنایم موفور و اسیر بسیار بدست آورده
مظفر و منصور بازگشتند و حقایق حالات بدرگاه جهان پناه عرض کرده در حینی که موکب همایون از دار السلطنه
قزوین حرکت کرده در بیرون شهر اقامت داشت مسرعان وارد شده مژده ظفر رسانیدند **ذکر رفتن
فوجی از افواج قاهره بصوب قراقلقان و کشته شدن شاه بنده خان** از اصابت عین الکمال و چشم زخم
روزگار درین سفر خیر انجام بعساکر اسلام رسید کشته شدن شاه بنده خان و گرفتاری قزاق خان است
در راه قراقلقان شرح واقعه آنکه عبد الغفار بیک ولد قرامرز بیک از معتبران طایفه گرجی است که سعادت اسلام
دریافته در خدمت اشرف بغایت معزز و گرامی و همشیره اش در سلک پرده گیان سرادق سلطنت و مستوران
حریم عزت منتظم و خود نسبت دامادی امام قلیخان بیگلربیگی فارس داشت درین هنگام در گرجستان بعد از
ظهور عصیان او را بچشم نگاه میداشتند و خاطر اشرف همایون اعلی بان متعلق بود که عساکر منصوره در استخلاص او
و متعلقانش ساعی بوده بهر عنوان میسر باشد بدست آورند بعد از محاربه مذکور مشخص شد که متعلقان او در قلعه
قراقلقان اند و این قراقلقان محلی است از توابع گرجستان صعب المسالک و قلعه دارد که بجهت صعوبت راه و انبوهی
بیشه و جنگل محل استظهار گرجیانست قورچی باشی فوجی از امرا و عساکر منصوره را بسرکردگی شاه بنده خان
بیگلربیگی آذربایجان و قزاق خان بیگلربیگی شروان و خسرو میرزا برادر بکرات خان گرجی بحصول انجه مدعا
بر سر قراقلقان فرستاده خوانین عظام و عساکر نصرت فرجام از راه صعب بمقصد شتافته بپای قلعه رسیده
احاطه نمودند اهل قلعه معدودی بودند که اسم و رسمی نداشتند راضی شدند که متعلقان عبد الغفار را تسلیم نمایند
و عساکر منصوره مراجعت نموده دیگر تعرضی نرسانند امرا عظام نیز صلاح در توقف ندیده کوچ و متعلقان
او را گرفته کوچ کردند جمعی از گرجیان و طبقه یاغیان از این واقعه خبردار گشته در چند محل تنگنای راه تفنگچی و کماندار

گذاشته و محل عبور لشکر را مسدود گردانیده بودند که در وقت مراجعت عساکر منصوره دستبردی نمایند از مؤیدات
اقبال قاید تقدیر عنان امرا عظام را از آن راه برگردانیده راه دیگر اختیار نمودند و پیش و پس لشکر را
بمردان کار استحکام داده با احتیاط تمام طی مسافت مینمودند مخالفان بعد از انتظار بسیار واقف شدند
که سپاه قزلباش از راه دیگر رفته اند جمعی را بان طرف فرستادند روزی در اثنای عبور که لشکریان اکثر گذشته
بمنزل نزدیک شده بودند و شاه بنده خان و قزاق خان با معدودی پس لشکر را گرفته با احتیاط
می آمدند از یکطرف ناگاه آواز تفنگ از میان بیشه برآمده و ظاهر شد که آواز تفنگ گرجی است که از همه طرف
در مقام جنگ و جدال در آمده فیمابین امرا مذکور و جماعت جنگهای صعب رو داده از آقایان ترکمان
ملازمان شاه بنده خان جوانان کارآمدنی ضایع شدند اکثر لشکریان قزاق خان ایستادگی نکرده راه
سلامت جستند قزاقخان خود از فرط شجاعت و جهالت ایستادگی کرده شاه بنده خان راضی بایستادن
نبوده و میگفته که بجنگ این جماعت مشغول شدن صلاح نیست در گذشتن سعی میباید کرد قزاق خان مسموع
نداشته از جوی آبی که در سمت راه بود گذشته بطرف مخالفان توجه نموده که از حال این جماعت و کثرت و قلت
ایشان خبری یافته در خوردن فکری بصواب اندیشند در آن تنگنا گرجیان او را با چند نفری تنها دیده بر سر او
آمدند شاه بنده خان او را در آن مهلکه گذاشته خود راه نجات جستن بمقتضای غیرت و شرط رفاقت
و همراهی ندانسته او نیز از آن جوی گذشت در این وقت جمعی کثیر از گرجیان از میان بیشه نمایان شده بر سر ایشان
هجوم نمودند و فیمابین جنگ در پیوست قزاق خان گرفتار شده شاه بنده خان با چند نفر از غازیان ترکمان
بقدر قدرت و توان تلاش نموده بدرجه علیا شهادت رسیدند در هنگام زد و خورد عساکر منصوره را
از صعوبت راه بازگشتن و بمدد رسیدن میسر نبود و مع هذا ابقا بده بود و بسلامت عبور نموده بمنزل
رسیدند و یاغیان قزاق خان را زنده بردند طهمورث و مراد و سهراب بیک که در درگاه معلی با و طریقه
نمک خوردگی داشته در مقام کشتن در نیامده بچشم نگاه میداشتند بعد از چندگاه فرصتی جسته یکدو نفر از محافظان
خود را تطمیع نموده بمعاونت ایشان خلاصی یافته بهانه کرده قزلباش آمد و اکنون بدستور بیگلربیگی شیروانست
و چون واقعه مذکور بعرض رسید از وفور مرحمت و اشفاقی که عموما در باره بازماندگان جانسپاران اخلاص شعار
مبذول میدارند در ازای این جانفشانی پسر شاه بنده خان را که کودکی بود سه ساله بجای پدر برتبه خانی و امیر الامرایی

آذربایجان معزز و سربلند گردانیدند و از اقوام او وکیل و نایب جهت نظام و نسق آن سرکار تعیین نمودند مجددا
آن سلسله از مژده این مرحمت فرخناک گشته ماتم ایشان بسور و سرور مبدل گشت و امیدواری ملازمان
درگاه بمراحم و الطاف پادشاه گردون بارگاه ازدیاد پذیرفت مجددا آخر گذاری حقیقت وزری آنحضرت
در آفاق انتشار گرفت و همگنان بزبان حال انتقال مسرور دند که بیت گر بدینسان غم بیمار بخواهد خوردن
خوش طبیبی است بیا تا همه بیمار شویم ⁂ در ازمنه ماضیه کمتر واقع شده که سلاطین کامکار و پادشاهان
عدالت شعار در احقاق حقوق جانسپاران بدینمرتبه توجه مبذول داشته باشند که از مصلحی وقت
گذشته طفل نوسال را بمرتبه ایالت و امیرالامرائی رسانیده خلعت امتیاز و افتخار بخشند امید که آنحضرت
بر حسب نبت کامروای عمر و دولت بوده یوما فیوما از درگاه واهب العطایا بعطایای ارجمند سربلند گردند

گفتار در وقایع متنوعه و قضایا که در این سال قبل از توجه رایات جاه و جلال بجانب بغداد از تقدیرات ایزدی روی داد

چون از موارد مذکور اعمالی که ذکر شد ظهور یافت اخبار موحش و ارجوفه بسیار در سرحدها
شهرت یافته باطراف و اکناف رسید از هر طرف فتنها ظاهر شدن گرفت کفر ضان بتجرد ظهور این مقدمات را
حمل بر ضعف دولت نموده معاندان فرصت جوی فرصت تصور نموده جمعی که خود را از اهل وفاق میشمردند نفاق
بظهور آوردند پایزه پاشا که دم از اخلاص و یکجهتی میزد معاهده و پیمان را بر طاق نسیان نهاده کسان معتمد نزد
حافظ احمد پاشا بدیاربکر فرستاده اظهار انقیاد کرد و نوذر بیگ قورچی استاجلو را که از جانب اشرف اعلی
نزد او در رفته بود گرفته محبوس ساخت و از حیل و تزویری که داشت شهرت قتل او داده چند کس از اتباع او را
مقتول ساخته سرهای ایشان را نزد سردار فرستاد مرتضی پاشا نامی از امرا اردویه که از جانب سردار در قراطه اردان
حوالی اخسقه می بود بتحریک او با اراده خود در مقام تسخیر قلعه اخسقه شده بدانصوب در حرکت آمد سلیم خان شمس الدینلو
حاکم اخسقه و تفنگچیان حارس قلعه از وقایع گرجستان و اخبار موحش که متواتر و متوالی از همه طرف میرسید دل از جای
داده بودند و از تزلزل خاطر عامه تاب توقف نیاورده قلعه را انداخته بیرون آمده باردوی قورچی باشی پیوستند
و مرتضی پاشا باسانی بی جنگ و جدال آمده قلعه را متصرف شد و پایزه سوداگران عجم را که از ولایات روم با قضات
موفور بازگشته باینجا آمده بودند و عازم اینطرف بودند گرفته از قوت طامعه در تمام ممالک بر کل متملکات آن بیچارگان
که زیاده از چند و چون بود کشید دیگری آنکه جمعی از اکراد درجنی که امیرگونه خان با لشکر خود بعد از ایروان بیرون رفته

باردوی قورچی باشی پیوست فرصت یافته در غیبت او بتاخت و غارت الکاء شیروان آمده انواع دست درازی
بر رعایا کردند و لدان امیرگونه خان با فوجی از غازیان قاجار و غیرهم که بمحافظت قلعه و الکا مانده بودند بر سر
ایشان رفته فیمابین محاربه وقوع یافت و گروهی از طوایف اکراد بقتل آمدند دیگر آنکه جمعی از اکراد سهران
و برادوست در سلماس جمعیت نموده اراده تاخت الکاء ارومی نمودند حمزه بیگ ولد غازی بیگ نواده
شاه قلی بلبلان از برادران تخلف نموده اظهار دولتخواهی این دودمان مقدس کرده بسلطان خان سوباشی
حاکم خوی و سلماس خبر فرستاده او را از عزیمت ایشان آگاه گردانید و آقا خان میرمقدم حاکم مراغه را اخبار نموده
باتفاق بر سر اتجاع رفتند و فیمابین جنگ و جدال وقوع یافته فوجی از طرفین بر خاک هلاک افتادند دیگر
از سوانح این ایام عصیان و طغیان و فتنه انگیزی شیر بیگ بن غیبت مکری است که حضرت اعلی بعد از قتل قباد
خان و تنبیه متمردان مکری او را تربیت فرموده از پایه نوکری برتبه امارت و بزرگی ایل و عشیرت سرافرازی یافت
و بحسن عاقبت خاطر او از تقصیر بقیه السیف متمردان الطایفه گذشته از آن تاریخ الی غایه که پانزده سال بنجاه
او و برادرش مقصود بیگ با چند نفر از اولاد و اقربا در ظل رعایت الطاف شاهانه آسوده کامیاب دولت
و عزت و کامروای فراغت و عافیت بودند و روز بروز انوار شفقت و تربیت شاهی بر وجنات احوال شیر بیگ
تافته مرتبه اش ببلندی میگرفت در این سال بجهتی باغوای چندی از اشرار و مفسدان الطایفه خصوصا خلف
جاهل ناخلفی که دارد سر از ربقه اطاعت و اخلاص پیچیده در مقام عصیان و طغیان شد و با گروه انبوه از اشرار
و طاغیان بمراغه آمده دست بقتل و غارت مسلمین گشادند و جمعی از سپاهی و رعیت طعمه شمشیر هلاک گردانیده
بسیاری از زنان و صبیان مسلمانان را باسیری بردند و در سفک دما و تاراج اموال و اسر عیال و اطفال فروگذاشتی
نکردند چون این اخبار ملالت آثار بعرض عاکفان سده سدره مقدار رسید حرکات ناهنجار شیر بیگ همگنان را
موجب استعجاب گشت بالجمله حضرت اعلی شاهی ظل الهی که معدن تهور و بحر حوصله اند از ظهور این مقدمات از جای
نرفته بالطاف الهی و امداد بواطن قدسی مواطن طیبین و طاهرین واثق بودند از معتمدان درگاه زمان بیگ
بیوتات را با موازی یکهزار کس از ملازمان درگاه و تفنگچیان رکاب اشرف و عساکر فارس و قوم امام قلیخان
و غیرهم بدفع فتنه شیر بیگ مأمور فرموده بر سر او فرستادند و بخت بلقیس خان از جورکهای خاصه شریفه سفره بهادر
مصحوب یکی از خلاص شعاران کارخانه جهت دادرسانی داشتند این اشاره مشعر بر آن بود که تو تربیت کرده ما بودی

دنان ونمک این دودمان که نجانواده علی ابن ابیطالب منسوبست بخوردی بجهتی کفران این نان کردی مانزا بصاحب این

سپردیم شبر بیک از وصول ان نعمه لطیف که از لطف و قهر دیم عقوبات ظاهری و باطنی تجربه یافته بود و ارتکاب

اعمال نابهنجار که عاجلاً موجب ادبار کی و اختلال حال و آجلاً بهم استیصال سلسله او و ایل و عشیرت بود نظهار

خجالت و ندامت بسیار کرده بود الحاصل از خبر وصول لشکر فیروزی اثر خایف و هراسان گشته در جاده متعالی

که داشت توقف نتوانست نمود و از انجا حرکت کرده بجاهای سخت و محکم پناه برد و ایل و عشیرت همگی روی بادیه

ادبارکی اورده سنگ تفرقه در شیشه جمعیت او افتاد و خرمن عافیت خود را بی سببی بباد داد و زمل بیک

و عساکر منصوره ناگاه و دل که مسکن او بود رفته انچه در انجا بود نهب و غارت نموده مراجعت نمودند بد عملی

نسبت زائین دین و حق نمک ناچه کند بعد ازین ذکر توجه رایات نصرت ایات بصوب دار السلام بغداد

و فیروز گشتن بعنایت رب العباد چون رایات فیروزی ایات جاه و جلال بنوعی که سبق ذکر یافت چندگاه

در سلطانیه رحل اقامت انداخت متعرب الحال قانی زنبیل بیک توشمال که بسرحد بغداد رفته بود امده بپایه سریر

اعلی رسید و حقایق حالات انطرف را بعد از ادراک سعادت بساطبوسی عرض کرد و از تقریر منهیان و جواسیس

که متواتر رسیده بند عزیمت سردار و عسکر روم بطرف بغداد بتحقیق پیوست و توجه موکب همایون بدانطرف تصمیم

یافت زنبیل بیک را سردار و سپهسالار کل عساکر ظفر شعار گردانیده بجانب بغداد روانه نمودند که منقلای سپاه

ظفر همراه موکب مقدس بوده باتفاق امرا عظام و حکام کرام انطرف در حراست ملک و دفع و رفع معاندان دین

و دولت سعی جمیل بظهور اورده بدانچه در هر باب صلاح دولت قاهره باشد عمل اورد و حکم شد که عساکر قرین

نصرت انچه در همگی بر سر سپهدار مذکور جمعیت نموده از صلاح و صوابدید او تجاوز ننمایند و تا موازی سه هزار نفر

از سپاهیان کاردیده جلادت شعار و توپچیان و تفنگچی باشیان کارازموده و تفنگچیان قدرانداز قلعه دار از موکب

ظفر قرین همایون جدا کرده بقلعه مبارکه دار السلام بغداد فرستادند که باتفاق صفی قلیخان بیگلربیگی عراق عرب

و میر فتاح بیگ باشی صفاهانی و مبارزانی که سابقا در قلعه بودند بجهت قلعه داری قیام نماید و متعاقب زنبیل

بیک سپهدار فوجی دیگر از افواج قاهره را بمعاونت او مأمور گردانیده بسرکردگی نور الدهر بیک برادرزاده او روانه

فرمودند و از سلطانیه جریده و سبای بقصد ادراک شرف زیارت مقدس حضرت سلطان الاولیاء و برهان الاتقیاء

و مراقد متبرکه خطیرات مشایخ عظام قدس الله اسرارهم تشریف برده بعد از اداب زیارت و طواف از مراقد منوره

کمهبط فیض و رحمت و محل استجابت دعاست از ارواح مطهره ان برگزیدگان درگاه اله استمداد همت و طلب فتح

و نصرت کرده بجانب سلطانیه عود نمودند و حکم قضا جریان باسم قورچی باشی اصدار یافت که درین

سال در قراباغ قشلاق نموده بدفع مورا و و بقیه طاغیان گرجی مشغول باشند و از عساکر منصوره بقدر

احتیاج نزد خود نگهداشته سایر لشکر با نزا مرخص سازد که امده باردوی ظفر قرین بپیوندند و در دوم ماه صفر

ندای کوچ در داده بار جا، و اثق و نیت صادق از سلطانیه روی بمقصد اوردند ذکر لشکر کشیدن

حافظ احمد پاشا سردار با عساکر بیشمار روم بعزم تسخیر عراق عرب و محاصره نمودن قلعه دار السلام بغداد

چون حافظ احمد پاشا بر نهجی که مذکور شد وزیر اعظم و سردار گشته بتسخیر قلعه بغداد مأمور گردید در عرض

دو سال که در دیار بکر اقامت داشت از اطراف و جوانب دیار روم عساکر بیشمار و خلقی نامحدود جمع اورده

جمعی عظیم در اردوی او فراهم امده و اد کمابنبغی بسر انجام اسباب توپخانه و ذخیره و یراق قلعه گیری

و سامان لشکر پرداخته مستعد سفر شد و از ظهور عصیان و طغیان مورا و گرجی و اخبار وقایع گرجستان

و بقتل در امدن قرچقای خان و یوسف خان چنانچه گذشت و رسل و رسایل در ینماده فیمابین متواتر گشت

و خبر مخالفت و عصیان شیر بیک مکری و فرید علت گشته بین الجمهور چنین شهرت یافت که لشکر قزلباش

در گرجستان انهزام یافته و پادشاه قزلباش جهت دفع فتنه گرجیان متوجه انصوب گشته در اردبیل است

رای سردار و عظمای روم بدین قرار گرفت که چون جانب بغداد خالیست فرصت را غنیمت شمرده روانه

انطرف می باید شد که از جانب پادشاه عجم بنابر مشاغل عظیمه سرحد قراباغ و گرجستان معاونت متصور نیست

و امرای قزلباش که در بغداد ند چون از کومک و مدد پادشاه خود مأیوس اند بمجرد اوازه ورود عسکر بیقیاس

روم تاب توقف نیاورده ترک مملکت داری مینمایند و قلعه بغداد بسهولت و اسانی بدست در می اید و

سرخیلان اعراب انچه و نیز سیما اباطالب مهنا از نبقود حکایات اعلام نمودند بنا برین عزیمت سردار بجانب

عراق عرب قرار گرفته باغوای شجاعت در حرکت مسارعت نموده کوچ بر کوچ روانه شد و مراد پاشا که بیگلربیگی

دیار بکر شده خود را اشجع امرای روم میشمرد منقلای سپاه گردانیده پیشتر بدانصوب فرستاد که بمعاونت

سرخیلان عرب مملکت را بحیطه تصرف در اورده لوای ملک داری افرازد چون در سال گذشته قاسم خان و

غازیان انجا را از قلت ذخیره و علت وبا که در موصل طغیان داشت چنانچه مذکور شد صلاح در توقف ندیده

برون آمده بودند و بحدود از جنود قزلباش خالی بود مراد پاشا باستظهار طایفه اعراب قدم بدار الملک عراق
عرب نهاده ابا طالب مهنا که معاونت او جهت نسبت حاجی بیک لک بقلعه زهاب و مصطفی پاشای
حسنانی را بقلعه مندلی فرستاده و خود بجانب نجف و کربلا رفت سارو سلطان بیکدلی متولی عتبات
عالیات که در حله بود ابو القاسم سلطان استاجلو که حاکم جواز بود و سایر جنود قزلباش که در هر جا بودند
حسب الصلاح صفی قلیخان حکومتگاه خود را گذاشته بقلعه بغداد جمع آمدند و از اخبار اراجیف و سخنان
کاذب که ارباب خلاف شهرت داده بودند جنود قزلباش فی الجمله تزلزل یافته بنابر حزم و احتیاط سپاه بیگانه
بعضی متعلقات و احمال و اثقال بیرون فرستاده خود سپاهی و سبکبار در قلعه توقف نمودند اینمقدمات
باعث دلیری مراد پاشا گردیده بیشتر آمده بر کربلای معلی و حله استیلا یافت حاجی بیک لک قلعه زهاب
و مصطفی پاشا حسنانی قلعه مندلی را متصرف شد موازی یکصد و پنجاه نفر از تفنگچیان صفاهانی و نجفی
بحراست نجف اشرف مامور بودند ایشان توسل بروح مقدس معلی شاهنشاه خطه نجف جسته محافظت
از روضه مطهر ایشان نهاده همت گردانیده و دلیر کردگی پهلوان محسن عاشقابادی تفنگچیان اصفهانی در حصار
نجف اشرف توقف نموده کمر مردانگی بحراست بستند بنابران مراد پاشا با گروهی از عساکر روم متوجه تسخیر
حصار نجف گشته انجماعت را در تنگنای محاصره کشیده حافظ احمد پاشا وقوع این وقایع را مقدمه فتح و ظفر
انگاشته بلا توقف کوچ بر کوچ روانه شده بتاریخ نهم شهر صفر ختم بالخیر و الظفر بپای قلعه دار السلام رسیده
رحل اقامت انداخت و گرده کرده باطراف و جوانب قلعه محیط گشته قلعه را از سه طرف در میان گرفتند صفی قلیخان
و مبارزان جنود قزلباش دامن مردانگی بر میان جان استوار کرده همت بلند پایه بر حراست قلعه و دفع صولت
و کسر سطوت رومیان گماشتند روز اول که جنود رومیه باطراف و جوانب قلعه پراکنده گشت صفی قلیخان
فوجی از مبارزان کاردیده و جوانان دلیر جنگجوی را بیرون فرستاد که برق سان آتش در خرمن عمر و مال
مخالفان زده دستبردی نموده فی الفور بقلعه مراجعت نمایند و آن دلیران معرکه کارزار از طرف مزار ابو حنیفه
بیرون رفته صاعقه کردار خود را بر جنود رومیه زده فیما بین حربی صعب اتفاق افتاد و تا اجتماع سپاه بطرفة
العینی قریب سیصد نفر بعضی مقتول و برخی را دستگیر کرده با سرهای مقتولان و دواب بسیار از زیر و استر
دشمن بقلعه مراجعت نمودند و ازین دستبرد نمایان رومیه از مبارزان قلعه حساب گرفته تزلزل خاطر کلی قلعه داران

محصورانرا در حین محاصره می باشد فی الجمله زایل گشته دلیرانه بلوازم قلعه داری پرداختند و جنود بیشمار مخالف سه
طرف قلعه را از کنار دجله حوالی مزار ابو حنیفه که جانب شمالیست تا دروازه قراقاپی که جانب جنوبیست
و بکنار دجله اتصال دارد بقدر سه فرسخ مسافت بلکه زیاده بر آن احاطه نموده جسری در حوالی مزار مذکور بر دجله بسته
جمعی کثیر با نطرف آب دجله فرستاده بغداد کهنه را نیز که جانب غربی قلعه است و قلعچه دارد موسوم بقوش
قلعه استحکام دادند چون هنگام ارتفاع محصولات بود در سال گذشته در کل محال بخصوص حله زراعت
بسیار کرده بودند ذخیره بیشمار بر جا مانده بحیطه ضبط رومیه در آمده بفراغبال لشکر اقامت انداخته بلوازم
اسباب قلعه گیری مشغول گشتند و در حینی که موکب همایون بحدود همدان رسیده بود منهیان آمده
خبر وصول رومیه بارض بغداد و محصور گشتن ساکنان شهر و قلعه را بعرض رسانیدند که وهمی از طبقات
لشکر بکومک قلعه داران مامور گشته پیشتر رفته بودند قبل از ورود مخالفان بسلامت رسیده داخل قلعه
شده بودند و مردانه بمراسم قلعه داری و جانسپاری میکوشیدند **ذکر قضایایی که در طی توجه رایات ظفر
پیکر همایون در اثنای راه بوقوع پیوست و فتح قلعه لک و مندلی** چون رایات ظفر پیکر جاه و جلال بجانب
عراق عرب در حرکت آمده بهمراهی جنود اقبال روانه شد بجهت اجتماع سپاه ظفر پناه بتأنی طی مسافت مینمودند
هر روز در هر مرحله فوجی از افواج قاهره باردوی گردون شکوه رسیده بموکب همایون می پیوستند بعضی را
در رکاب اشرف توقیف فرموده برخی را پیشتر فرستادند که بزینل بیک سردار سپاه منقلای ملحق گردند
تا آنکه موضع هارون آباد از اعمال ماهی دشت که قریب بالکاء درتنگ و سرحد حدود بغداد است معسکر خرم
قدر فریدون بارگاه گردید در خلال اینحال رأی جهان آرا بدان متعلق گشت که فوجی دیگر از مبارزان نامدار
و کارآگاهان عرصه روزگار که در امور قلعه داری صاحب تجربه و بصیرت بوده باشند تا یکهزار نفر بقلعه فرستاده
شود و باحتیاط آنکه مبادا مدت محاصره بامتداد کشد و سرب و باروط در قلعه بنقیص پذیرد هر یک مقداری سرب
و باروط مصحوب خود گردانیدند و چون قلعه محصور بود اینمعنی دشوار در نظر همگنان دور از کار مینمود بعد از
اظهار این مدعا جمعی کثیر از شجعان جلادت شعار و جوانان اخلاصمند دعوی دار مثل کلب علی بیک
ولد قاسم خان ایجانلو که با طایفه ایجانلو عموماً جهت مسامحه که در بیرون آمدن قلعه موصل نموده بودند
در خدمت اشرف صاحب تقصیر بودند در بنوقت بجهت جبران تقصیر اراده رفتن قلعه نمودند دیگر فریدون

حسین میرزا ولد ابن حسین خان فیروزجنگ جغتای و مرتضی قلی بیک ولد برخوردار بیک انیس توپچی باشی و
و میرزا خلیل بیک قاجار و میرزا معصوم عرب غلنطی خراسانی و برخوردار بیک ذوالقدر ملازم امام قلیخان
که از میرزادهای آن طایفه است و سایر دلاوران کاردیده تا یکهزار نفر متقبل این خدمت گردیده رخصت
یافتند و تکیه بر اقبال بیزوال همایون کرده متوکلاً علی الله از موکب معلی و عسکر همایون جدا شده
سرب و باروط مصحوب خود گردانیده روانه شدند و چون باردوی زنبیل بیک سردار سپاه منغلای
رسیده از آنجا عازم رفتن شدند زنبیل بیک از دور احتیاط و دوراندیشی سپاهیانه با گروهی از سپاه
ظفر پناه بمعاونت و امداد آن طبقه سوار گشته قدری راه رفت و تا دو سه هزار نفر از شجعان کاردیده
همراه نورالدهر بیک برادرزاده خود رفیق ایشان گردانید و آنگروه تا دو فرسخی شهر رفته شب در آن
صحرا توقف کرده تا صباح آماده کار و مترصد کارزار بودند که اگر از رومیه آسیبی بایشان میرسیده باشد
بمعاونت اقدام نمایند و جماعت کس بقلعه فرستاده از آمدن خود اخبار نمودند و در ظلمت لیل
چون سیل که از بلندی رود در نشیب آورده از طرف دروازه حوالی مزار ابوحنیفه روی بقلعه آوردند
از جمله آنگروه برخوردار بیک ذوالقدر و میرزا معصوم غلنطی با چند نفر در آن شب دیجور از رفقا دور افتاده
بجمعی از رومیه دوچار گشته بعد از زد و خورد بسیار همه گرفتار شده چند نفری از مردم ایشان قتیل
و بعضی ناپدید شد اما بقیة السیف پشت بر یکدیگر داده بهجو برق لامع خود را بدروازه رسانیده بسلامت
داخل شهر و قلعه شدند و تا سه هزار من سرب و باروط بقلعه رسانیدند و جماعت رومیه که در اطراف اقامت
داشتند فرصت و قدرت آن نیافتند که آسیبی بآنگروه رسانند و از قلعه طنطنه کوس شادمانی و غلغله
نشاط بلند آوازه گشته باوج سموات رسید و روز دیگر که از قلعه خبر وصول آن فوج بنورالدهر بیک و غازیان
رسید عود نموده بعسکر منغلای پیوستند و این واقعه دستبردی بود بسیار نمایان و در هیچ زمان وقوع
نیافته که قلعه که محصور یکصد هزار مخالف باشد یکهزار نفر از شجعان اخلاص شعار نقد جانها بر کف گرفته
بصدق نیت و صفای عقیدت سواره از میان گروه بیشمار مخالف گذشته خود را بسلامت بقلعه رسانند
باشند که درین زمان خجسته نشان وقوع یافت هرگاه نفاذ امر پادشاه و جانفشانی سپاه بدین مثابه باشد
هیهات که مخالف را چه کار از پیش رود و چون قلعه زهاب مشهور بقلعه لک و قلعه مندلی هردو در حدود [illegible]

و در تنگ واقع شده و آن دو قلعه را در تصرف مخالف گذاشته پیشتر رفتن لایق دولت نمینمودند زیرا که مضرت
ایشان بآینده و رونده و متردد بن اردوی معلی میرسید حسین خان حاکم لرستان که با قشون آراسته
متوجه عسکر همایون و عبور او از مندلی واقع میشد بدان خدمت مأمور گردانیدند و فوجی از تفنگچیان
رکاب اشرف و یلداران و غیرهم بمعاونت و مرافقت حسین خان مأمور گردانیده ارسال داشتند و یوسف
سلطان حاکم گسکر را با گروهی از تفنگچیان جغتای و خراسانی که بر سر قلعه لک تعیین فرمودند و اردوی
گردون شکوه در هارون آباد رحل اقامت انداخته همت بتسخیر قلعه مذکور گماشتند و فرمان بران
مذکور برحسب فرمان کمر باقدام این خدمت بسته سیبهایش برده در هم اسم قلعه گشائی میکوشیدند
تا آنکه کار بر محصوران تنگ کردند و از جانب سردار روم که سپاه زر مخواه قزلباش در سر راه بودند معاونتی
منصور نبود نخست مصطفی پاشا جغتانی که حاکم قلعه مندلی بود دست در دامن استیمان زده اظهار دوستداری
و غلامی حضرت شاه ولایت پناه و ارادات و اخلاص حضرت اعلی نموده محمد آقای قاپوچی سردار را نیز
که در آن قلعه بود طوعاً و کرهاً باطاعت راغب ساخته هر دو بیرون آمدند و قلعه بتصرف درآمد محصوران
باستشفاع مصطفی پاشا نجات یافتند چون رقم اخلاص و ولای خاندان امامت و ولایت از لوح
پیشانی مصطفی پاشا جغتانی نمایان بود برتبه سلطانی سرافراز گشته ابدال لقب یافت الکاء مذکور
بجایزه و جلدوی این خدمت بحسین خان مذکور شفقت شد و از ظهور این عاطفت و جان بخشی حاجی بیک
لک و محصوران قلعه زهاب امیدوار عفو و امان گشته قلعه را سپرده بیرون آمدند و بپایه سریر سلطنت
مصیر رسیده خلعت امان پوشیده منظور نظر مرحمت گشتند حکومت آنجا بنفس سلطان کردی تفویض
یافت بعد از اطمینان خاطر از تسخیر این قلاع از هارون آباد ندای کوچ درداده روانه مقصد شدند و چون
هنگام طغیان آب نزدیک رسیده بود و شط بهرز که در سر راه واقع و محل عبور لشکر بود روز بروز ازدیاد
می پذیرفت حیدر سلطان قوبلحصارلو که یکی از امرای قاف رومیلیت بترتیب جسر مأمور گردیده و با
مصالح و عمله آن کار در کنار شط مذکور به انجام جسر مشغول گشت زنبیل بیک سردار لشکر ظفر شعار با سایر
امراء نامدار و عساکر فیروزی آثار حسب الفرمان قضا جریان بر سر او جمع آمده بودند منزل بمنزل رفته
در کنار شط بهرز لنگر اقامت انداخته منتظر اتمام جسر بودند که بعد از اتمام هر آنچه از موقف جلال صدور یابد

علما بند درایات نصرت آیات نیز در یورت بستو از حدود دو تنک روزی چند بجهت اقامت نموده زمستان
دران مرحله بپایان رسیده و هر روزه از جانسپاران عبارت جنود قزلباش قاصدان آمد و شد نموده
از محصوران و بیرونیان خبردار بودند و اهل قلعه به پشت گرمی جنود اقبال مردانه دفع صدمات لشکر مخالف
نموده در لوازم قلعه داری میکوشیدند **شرح وقایع و حالات زنبیل بیگ سپهدار لشکر فیروزی اثر
و محاربه عساکر منصوره با مراد پاشا و آنچه فیما بین او و مخالفان بصدد و ر پیوست** کلک مشکین شیم قلم
در طریق تحریر وقایع بقیه این سال بدین آئین تک و دو مینماید که چون زنبیل بیگ سپهدار عساکر فیروزی
نشان منقلای در کنار آب بهرز اقامت نمود مصدر جلادت و مردانگیها گشته دلیریهای نمایان از د
وعساکر منصوره بصدور پیوست از جمله جهت ترتیب کشتیهای جسر قیر بسیار درکار بود و در انجا
یافت نمیشد منهی خبر داد که رومیان در ایام فترت و یاغیگری بکرسوباشی قیر بسیار جهت جسر
آورده بودند و برجا ماند و الیوم در دو فرسخی شهر حوالی مزار ابوحنیفه در خاکست زنبیل بیگ بجهت آوردن
آن معروف داشته یکهزار نفر از جوانان کارطلب و تفنگچیان قدر انداز بدین خدمت نامزد نمود
و ایشان بدل قوی بمقصد شتافته در مکانی که چراغهای اردوی مخالف نمایان بود بمطلب رسیدند
بعضی مشغول بیرون آوردن قیر گشته برخی پاس میداشتند تا آنکه قیر بسیار بقدر احتیاج بیرون آورده
بمقصود و فتوحی باردو رسانیدند **دیگر آنکه** چون روزی چند جهت اتمام جسر در کنار آب بهرز اقامت
واقع شد و قرب وصول موکب همایون دست داد و در میان آسوده حال شبانروز بلوازم اسباب
قلعه گیری مشغولی داشتند زنبیل بیگ و امرای عظام مقید باتمام جسر شده بعزم محاربه و دفع آسوده حالی
دشمنان با بیست و پنجهزار کس از دلاوران سپاه منصور که مقدمة الجیش بودند بجال و کشتی از آب عبور
نموده قریب بشش هفت فرسخ راه طی کرده در حوالی اردوی مخالفان صف قتال آراستند رومیه از اردوی
خود خندقی که بر دور اردو حفر نموده بودند بیرون نیامده متوجه محاربه جنود قزلباش نشدند روز بآخر رسید
بود و توقف عساکر منصوره که سپاهی بعزم جنگ رفته بودند شب دران صحرا متعذر بود بالضروره بازگشته
بمحل اقامت خود آمدند و از پس رفت و آمد عساکر منصوره بمحاربه آن لشکر بیشمار دلیرتر گشتند و رومیه بنوعی
که تحریر پیوست شهر و قلعه را احاطه نموده در کمال تمکن و غرور و عظمت و استقلال و فراوانی ذخیره آسوده حال

بامور قلعه گیری مشغولی نموده شبانروز در کار کرده سیبها پیش بردند و در چند محل کوههای خاک بلند کرده بخندق
رسانیدند و توپهای قلعه کوب نصب نموده تزلزل در بنیان بروج و باره انداختند و نقبها از زیر زمین
بقلعه رسانیدند صفی قلیخان با شجاعان نامدار و تفنگچیان و تفنگچی باشیان قلعه دار دامان مردانگی بر
میان جان استوار کرده جنگهای مردانه میکردند و یکدو مرتبه سیبها ریخته دستبردهای نمایان
کرده با غنایم موفور بقلعه مراجعت نمودند و آنچه نهایت احتیاط بود بظهور آورده جمعی خاک باندرون
میکشیدند و جمعی پاس نقب میداشتند و چون توپخانه رومیان در طرف دروازه قراقاپی بود از طرف
درون شهر قلعه اهتمام بیشتر داشتند بنا بر حزم و احتیاط از اندرون حصار حصاری دیگر کشیده بروج و باره
استحکام دادند و پاشایان و سرداران رومیه بتخصیص ینگچری آقاسی از جلادت و دلیریهای جنود
قزلباش و قرب وصول موکب همایون شاهی اندیشیده خاطر بیورش قرار دادند مراد پاشا که
دو ماه بود که بمحاصره حصار نجف اشرف مشغول بود و توپ و تفنگ بجانب روضه شیر خدا شاه ولایت
علی صیقلی شرک خفی و جلی می انداخت و از دورباش حارسان جنود غیبی و خوارق عادات و کرامات
روح مطهران مظهر العجایب چنانچه در ذیل این صحیفه مسطور خواهد گشت کاری نساخته بی نیل مقصود باز
گشتند بسردار ملحق شده صلاح در یورش دید و زیر برج بزرگ طرف قراقاپی را خالی کرده باروط انباشته
علی الغفله آتش دادند از قوت باروط و شدت آتش خاک آن برج بهوا رفته انهدام پذیرفت و رخنها
پدید آمد و نردبانها نیز بدیوار حصار تکیه داده از همه طرف هجوم آورده یورش عظیم کردند و چون مور و ملخ
بر بروج و باره اراده صعود مینمودند و مبارزان قلعه دار خصوصا ساروسلطان بیکدلی که ازانها یکی از
صوفیان بیکدلی از عزیمت یورش خبر یافته بود و قلعه دار از اخبار نموده و سرداران محافظان بروج هر یک
برج و باره خود را مردانه نگاهداشته بضرب گلولهای تفنگ مرگ آهنگ و خدنگهای جانفرسا دفع شر و صدمه
آن گروه میکردند اما از زیر برجی که بصدمه آتش و قوت باروط انهدام پذیرفته بود جمعی کثیر داخل قلعه شده
دلاوریها بظهور آوردند و علمی آورده بر بالای آن برج افراشتند صفی قلیخان و میر فتاح یوزباشی
فوجی از مردان کار و تفنگچیان قلعه دار مردانه وار بدفع آن گروه روی آوردند علمدار رومی بضرب تیغ یکی از غازیان
از پای درآمده علم صولت ایشان سرنگون شد و بطرفة العینی گروه انبوه از آن مخاذیل در هر طرف بر خاک هلاک

افتادند جمعی که داخل قلعه شده بودند چون مشاهده نمودند که حصار دیگر در اندرون کشیده شده از تسخیر مأیوس
گشته راه خلاص و نجات میجستند و اکثر در بازگشتن بدیار فنا شتافتند و پنجاه نفر از منهیان را گرفتار
مسموع شد درین یورش قریب پنجهزار نفر از جنود مخالفه بر خاک هلاک افتاده بدیار عدم شتافتند و
برجی که منهدم شده بود تعمیر یافت و رومیه مخذول و مقهور خود را السبه بهار رسانیده درین یورش
کاری نساختند چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی از انهای منهیان عیار پیشه و جواسیس فکرت اندیشه
از حقایق حالات یومی بیرونی و درونی قلعه خبردار و آگاه بودند در شبی که قرار یورش یافته بود دغدغه ناک
بودند منجمان پایه سریر اعلی سیما ولدان قدوة المنجمین مولانا مظفر جنابدی که درین فن مهارت کامل
دارند از طالع سیله استخراج نمودند که رومیه را درین یورش کاری از پیش نمیرود و مولانا محمد طاهر
یزدی که در سلک منجمان خاصه شریفه منسلک و درین علم شریف ماهر و مستخبرست زیاده از اقران در عدم
استیلای رومیه بران ملک اصرار نموده از بدایت حال دعوی مینمود که از آثار اوضاع کواکب و دلایل
نجومی ظاهر میشود که رومیه درین آمدن بر قلعه بغداد تسلط و فیروزی یابند و بر طبق این دعوی ازده گرو
که بقلعه رفته در مدت محاصره با سایر محصوران بسر برده و حسب الاستدعا رخصت یافت لیکن زینل بیک
سردار لشکر ظفر شعار مانع آمده نزد خود نگاه داشت و در میان سپاه منقلای بود حضرت اعلی چنانچه
شیوه و شعار نیازمندان درگاه ایزدی و معتاد شبانروزی آنحضرت است بدرگاه الهی واثق بوده سلامت
و عافیت پراگنده دلان محصور را از بارگاه مهیمن متعال مسئلت مینمودند تا آنکه مسرعان رسیده اخبار
قلعه و غلبه قلعه داران را با دودی ظفر نشان آوردند و بمحامد ایزدی و شکر الطاف یزدانی پرداخته جهت
حفظی قلیخان و مبارزان قلعه دار خلاعت ارجمند فرستاده عموم اهل قلعه بنوازشات خسروانه سرافرازی
یافتند و چون اسباب و یراق جسر ترتیب یافت زینل بیک سردار سپهدار لشکر عجم که بفرمان همایون فرمانروای
ممالک کسری و جم کمر مردانگی بمدافعه و محاربه دشمن چست بسته بود بستن جسر را بنابر بعد مسافت در بهرز صلاح
ندید و کنار آب را احتیاط نموده شش فرسخ پایینتر محلی را که تا بغداد سه فرسخ بیش نبود مناسب یافته
سفاین و اسباب جسر را بآنجا نقل نموده شروع در بستن کرد و عساکر منصوره مقدمة الجیش از بهرز کوچ کرده بآنجا
آمدند رومیه ازین اراده آگاه گشته مراد پاشا که بشجاعت و دلاوری مشهور و از اقران ممتاز بوده پانزده

هزار کس از شجعان قوم و چند عرابه توپ و ضربزن بعزم ممانعت دوستبرد بکنار آب آمد تا رسیدن آنگروه
جسر ترتیب یافته بسته شده بود خلف بیک سفره چی باشی که چرخچی سپاه منقلای بود با جمعی شروع در
گذشتن کردند در اثنای عبور جسر قصور یافت زینل بیک فی الفور باصلاح آن قصور پرداخته هنوز زیاده
از چهار هزار کس عبور نکرده بودند که سپاه مخالف پیش آمده فیمابین جنگ درپیوست در اندک زمانی
دلاوران سپاه منصوره داد دلاوری دادند و خلف بیک با جنود چرخچی بر جنف سپاه مخالف تاخت
گرد از معرکه نبرد برآورده خاک معرکه را از خون مخالفان گلگون ساخت جنود رومیه تاب صدمات دلیران
سپاه منصوران نیاورده بهم برآمدند و پای ثبات و قرارشان سستی پذیرفته پشت بمعرکه دادند
و مراد پاشا رومی بانهزام آورد و عساکر منصوره بتعاقب شتافته قریب یکهزار و پانصد نفر از گروه مخالف
بتیغ و تیر دستان خونریز بر خاک هلاک انداختند و چندی از عظمای و سنجق بیگیان رومی و اکراد اسیر و
دستگیر شدند مراد پاشا زخمدار و ناتوان بصد حیله از چنگ جنگ آوران رهایی یافته در شب بعبور سر [illegible]
داخل اردوی رومیان شد و چون زمانه ملبس بلباس عباسیان گشته شب ظلمانی پرده بر روی روزگار
کشید جنود ظفر ورود مظفر و منصور باز گشتند و حقیقت این فتح مبین بپایه سریر خاقانی عرض نموده در حینی که اردوی
گردون شکوه چند مرحله پیش آمده کنار نهر بلادرود از انهار آب دیاله که بنشاط بهر یزد اشتهار دارد مخیم سرادقات
عز و جلال بود حقایق حال بعرض اقدس رسید و بورود مژده بهار و بشارت نوروز فیروز که هنگام آغاز
آن شده بود توأم و دست و گریبان گشت و ازین فتح نامدار که در بدایت حال بوقوع پیوست نیکخواهان [illegible]
عظیمه فال گرفتند و جنود ظفر ورود مورد تحسین و آفرین گشتند چون آخر سال شد و درین نسخه عالم آرا بعد از تحریر
وقایع و قضایای هر سال مشاهیر متوفیات آن سال که وداع زندگانی کرده سفر عقبی اختیار نموده اند تحریر می یابد
باقی حالات این سفر فیروزی اثر و وقایعی که بظهور پیوسته بعد از ذکر متوفیات و طی قضایای هر سال مرقوم کلک
سعادت رقم میگردد انشاء الله تعالی **متوفیات** که درین سال پر ملال از گردش روزگار و عادت مألوفه
چرخ ستیزه کار بعضی در معارک کارزار و حادثه دهر بیمدار شربت خوشگوار شهادت نوشیده و بعضی از دست
ساقی اجل شهد ممات چشیده سر بنقاب تراب کشیدند بترتیب ذکر میشود **قرچقای خان** که چنانچه مذکور
شد در گرجستان بتیغ غدر مراد نمکحرام گشته درجه شهادت یافت وی از طبقه مسیحیه ایروان بود

درکودکی و فتور الولایت بدل اسیر گرفتار گشته چون نیک بخت بود در سلک عبید و غلامان خاصه شریفه انتظام یافته
سعادت خدمت یافت چون جوهر ذاتش قابل بود در خدمت اشرف مورد تربیت گشته روز بروز بمدارج علیا
ترقی میکرد و بحسن خدمات منصب قنجاچیگری یافته بعد از ظهور رشد و کاردانی میر توپخانه و سردار تفنگچیان
گردید و از وفور اهلیت از زمره مقربان بساط اقدس گشته رتبه سرداری سپاه ظفر پناه یافته در ان امر
برونق رضای ولینعمت و پیروی مزاج مبارک انحضرت سلوک نموده بهر خدمتی که مأمور گردید روسفید آمد بدان
اقدام نمود بالاخره برتبه بلند ایالت و لقب ارجمند خانی سرافراز گشته بحسن تدبیر و فرط دلیری و حزم و دور اندیشی
و دانائی صایب و ثبات قدم در معارک منصب سپهسالاری کل لشکر ایران سربلندی یافت چندگاه امیر الامرای
آذربایجان گردیده درین هنگام حکومت مشهد مقدس معلی و دارائی اکثر محال خراسان بدو متعلق بود بعد از فوت
او منوچهر خان پسر بزرگترش بجای پدر حکومت الولایت یافت و الیوم حاکم مشهد مقدس معلی است **یوسف
خان** که او نیز در گرجستان بتیغ غدر ان حرام نمک شهادت یافته وی نیز با قرچقای خان از یک طبقه اند و با
یکدیگر شرف غلامی این دولت دریافته همیشه یار و برادر یکدیگر بودند و مشار الیه از عهد صبی بخدمت توشنجیگری
و حفظ جوارح مأمور گشته در ان فن مهارت کامل یافته رفته رفته در ان خدمت ترقی کرده بمنصب میرشکاری سرافراز
شد چندگاه ایالت و دارائی دار المومنین استراباد بدو مفوض گردید بحسن سلوک و رعیت پروری انصاف داد
و درین هنگام دوازده سال بود که بیگلربیگی ولایت شیروان بود با رعایا و عجزه انملک سلوک پسندیده مینمود چون
پسرانش صغیر بودند و ایالت الولایت را مرد کامل کاردانی میبایست قراق بیگ چرکس که داروغه گیلان بود و
در طی ذکر الواقعه شده در عوض تعیین شده رتبه خانی یافت **علی قلیخان ایشک آقاسی باشی دیوان بیگی**
وی از اویماق کرامیلو شاملو ملازم قدیم حضرت اعلی شاهی است که از اوان طفولیت و کودکی انحضرت که در دار السلطنه
هرات تشریف داشتند در خدمت بود و روز بروز قدر و منزلتش می افزود تا بوفور دانش و عقل و هوش و کاردانی
در سلک امراء بزرگ و ارکان دولت انتظام یافته بمنصب ایشک آقاسی باشیگری و میر دیوانی سرافرازی
یافت صاحب رای و مشورت بود در اوایل اینسال در بلده طهران ری که اقطاع او بود بیمار شده روز بروز مرض
اشتداد پذیرفت و معالجات اطبا با میعاد اجل متفاوت نتوانست نموده برحمت حی لا یموت پیوست پسرانش
کودک بودند منصب او در انسال معطل بود در سال آینده چنانچه مذکور خواهد شد بزنبیل بیگ توشمال باشی بیگدلی

عنایت

عنایت شد **میر رفیع الدین محمد صدر خلیفه** وی از سادات عظیم القدر صفاهانست که اجدادش بسبق قرابت بین الجمهور
بسادات خلیفه مشهور و مازندرانی الاصل نژاد امیر قوام الدین مشهور بمیر بزرگ والی طبرستانند
پدرش میر شجاع الدین محمود سید فاضل دانشمند و از زمره علماء عالیقدر بود اما آبا عن جد در دار الملک
صفاهان صاحب املاک و رقبات بوده اند و بزرگانه روزگار گذرانیده اند و میر بزرگ نیز سید فاضل
سلیم النفس ملک خصال و از علوم منقول و معقول بهره ور و آگاه بود بعد از عزلیت قاضیخان سیفی قزوینی
چنانچه در محل خود مرقوم کلک بیان گشته برتبه صدارت فایز گشت و در ایام منصب در کمال دیانت و بیطمعی و
حقانیت و پرهیزکاری سلوک مینمود و الحق مسند صدارت ازین صفات حسنه زینت افزود و در اوایل این
سال که در رکاب اشرف از فرح اباد مازندران بیرون آمده متوجه ییلاق بود در فیروزکوه بیمار شده با محفه
بخط شریف منصوب بحضرت امامزاده واجب التبجیل و التعظیم امامزاده عبد العظیم علیه و آبائه التحیة و التسلیم آورده
در انجا مرض اشتداد یافته بجوار رحمت ملک غفور پیوست نعش او را فرزند ارجمندش سلطان العلمائی خلیفه
سلطان که بیمن تربیت شاهنشاه زمان برتبه وزارت دیوان اعلی سرافرازی دارد نقل کربلای معلی نموده در روضه
مقدس سید الشهدا خامس آل عبا مدفون گشت منصب صدارت من حیث الاستقلال بمیرزا رفیع شهرستانی که
بشرف مصاهرت حضرت اعلی سرافرازی دارد تعلق گرفت **گنجعلیخان بیگلربیگی قندهار** وی از طایفه زیک است از
عشایر اکراد و او نیز ملازم قدیم حضرت اعلی بود که در اوان طفولیت و ایام اقامت دار السلطنه هرات در خدمت بوده
و در ایام فرماندهی جلوس همایون بحسن خدمات و مردانگیهای که در فتور ازبکیه خراسان و محاربات انطایفه
از و صدور یافته بمراتب علیا و خانی و لقب ارجمند بابائی یعنی پدری ترقی نموده قریب بیست سال من حیث الاستقلال
حاکم و فرمانروای دار الامان کرمان بود و آثار عدالت و رعیت پروری بظهور می آورد و درین عهد حاکم دار القرار
قندهار شده بود درینسال شبی بربالای ایوان ارگ قندهار در سر بری که بمجر ایوان تکیه داشته خوابیده بود بمجرد
سستی پذیرفته او در میان خواب و بیداری از سر بر قطع خزیده بپائین افتاد و ودیعت حیات بقابض ارواح
سپرده بعد از زمانی دراز خدمتکاران واقف شدند پسرش علیمردان بیگ نعش پدر را از قندهار بمشهد مقدس معلی
نقل نموده در روضه مقدسه رضویه مدفون گردید چون خبر وفاتش بعرض اقدس رسید علیمردان بیگ مذبور
در ازاء حقوق خدمت قدیم والد بجای پدر برتبه خانی و ایالت قندهار سرافرازی یافته بابا ثانی لقب یافت **امیر گونه خان**

ساروا صلان بیگلربیگی ایروان وی از ایل اغچه قویونلو قاجار است پدرش کلابی بیک در سلک قورچیان زمان
شاه جنت مکان علیین آشیان منتظم بود و او چندگاه ایشیک آغاسی حرم و حارس دولتخانهٔ مبارکهٔ قزوین
و داروغهٔ آنجا بود و بوفور عقل و کاردانی و حسن خدمات لایقه بمرتبهٔ ایالت و خانی ترقی نموده امیرالامرائی
چخور سعد گردید و در آن سرحد بار و میه چنانچه در محل خود سمت گذارش یافته محاربات قوی نموده بلند آوازه
گردید و در ازاء مردانگیها که از و در آن سرحد صدور یافت بلقب ساروا صلان معزز و سربلند گشت در این سال
در جنگ گرجستان که جرچی لشکر ظفر اثر بود زخمدار شده بود مدتی در ایروان بمعالجهٔ زخم پرداخت در آخر
این سال زخم تشنج کرده از هم گذشت و چون در غزای کفرهٔ گرجی زخمی شده بود بسایر شهدای آن معرکه
پیوست حضرت اعلی طهماسب قلی بیک برادرش را که جوان قابل سنجیده و در خور تربیت بود چنانچه
منظور داشته [illegible] بودند بعد از فوت پدر بمرتبهٔ بلند خانی و امیرالامرائی چخور سعد
سرافراز گردید والیوم بایالت و دارائی آن ولایت اشتغال دارد شاه بنده خان ولد پیر بوداق خان
برناک ترکمان وی بعد از پدر بایالت و دارائی دارالسلطنهٔ تبریز و امیرالامرائی آذربایجان منصوب بود
درین سال بسفر گرجستان مأمور گشته در راه قراقلیجان چنانچه در محل خود مرقوم گشته در راه دین و دولت
بدست کفره بقتل آمده درجهٔ شهادت یافت جوان سنجیده معقول و بزیور عدالت و رعیت پروری آراسته
و بکرم طبعی و سلامت نفس پیراسته بود در ازاء جانسپاری و حقوق خدمات سلسلهٔ برناکیه پسر طفل سه
ساله او را بجای پدر بمنصب ایالت و دارائی و امیرالامرائی آذربایجان سرافراز فرموده وکیل و نایب تعیین کردند
و پیربوداق ثانی لقب یافت و هر آینه این معنی موجب استظهار و امیدواری سایر جانسپاران دین و دولت
گردید حسن خان استاجلو وی از اویماق چاوشلو استاجلوست و از ملازمان قدیم بود که در خراسان
بمراسم نیکوخدمتی قیام داشت بعد از جلوس همایون و فرماندهی ملک ایران مورد تربیت و شفقت گشته
قورچی تیر و کمان گردید و از وفور شفقت بعز مصاهرت این دودمان سرافرازی یافت و بایالت و دارائی همدان
و امیرالامرائی قلمرو علیشکر منصوب گشته قریب بیست و پنجسال فرمانروای آن ملک بود و بصفات حسنهٔ عدالت
و رعیت پروری اتصاف داشت یکدو سال بود که از ایالت و امور سپاهیگری تقاعد اختیار نموده در محال ساوه
که ملک جبهٔ غفران پناه سلطان حیدر میرزا حلیلهٔ جلیلهٔ او بود اقامت داشت درین سال بیماری عارض گشته باجل طبیعی

سفر آخرت اختیار نمود و جمعی دیگر از ملازمان رکاب اشرف در معرکهٔ جنگ گرجستان درجهٔ شهادت یافتند خصوصاً
بیرام بیک یوزباشی ذوالقدر و علی بیک قراللو یوزباشی استاجلو و آقا قوام الدین لارنجانی یوزباشی
تفنگچیان لارنجان که جوان قابل سنجیده کاردان و سخن سنجی و بنظم اشعار اتصاف داشت و بازماندگان نیز
بنوازشات شاهانه سرافرازی یافتند و در تفصیل اسامی سایر شهدا آنقدر که فایده مقصود نیست رحمة الله علیهم
اکنون وقت آنست که برسر سخن رفته کمیت عنبرین شیم قلم مشکین رقم در مضمار تحریر وقایع سال نو بتکاپو
درآمده بقیه حالات سفر خیر اثر دارالسلام بر صحیفهٔ بیان نگارش یابد آغاز سال فرخفال پارس ئیل ترکی
مطابق سنهٔ خمس و ثلثین و الف که سال دهم از قرن دوم جلوس عباسی [illegible] در کره مقدم نوروز
فیروز بستان جهان را که چون روز زمان زیب دیگر داد بیکبتی از سر نو تازگی داد یعنی آفتاب
فلک پیمای اختر و سیارگان و فروزندهٔ اقلیم چهارم آسمان زیب با کوکبهٔ عالم افروزی رونق افزای موکب نوروزی
گردیده در دو ساعت و بیست و هفت دقیقه شب سه شنبه و بیست و دوم شهر جمادی الثانی مطابق سنهٔ خمس و ثلثین
و الف از مقام حوت حرکت کرده گلشن همیشه بهار حمل را از مقدم فیروزی بهجت و خرمی افزود مشاطگان بهار عروس
دولت و کامرانی را بهم آغوشی خسرو کامکار بهجت کرده بجلوهٔ روزگار آوردند عروسان چمن را غازه بستند
زگل پیرایهای تازه بستند نوآئین گشت گلزار زمانه دگرباره گزید از غم کرانه شهریار سپهر اقتدار حضرت
اعلی در کنار نهر بلادرود از انهار بهرز خیام دولت باوتاد خلود دوام بالی نصب نموده شامیانهای فتح و فیروزی
افراشته بودند در آن شب مبارک سحرگاه اولین روز نوروز بود خبر جنگ مراد پاشا و فیروزی یافتن جنود قاهره
بر نهجی که تحریر پیوست رسید کارفرمای عالم قضا عموم دولتخواهان این سلسلهٔ علیه را از این خبر مسرت اثر خلعت نوروزی
و سرورش غیبی نوید انواع فتح و فیروزی داد و حضرت اعلی همت والا بدفع مخالفان دین و دولت و معاندان ملک
و ملت مصروف داشته در لوازم این امر عظیم سعی موفور و توجه و اهتمام غیر محصور بظهور می آوردند چون زبده و خلاصهٔ
لشکر ظفرشعار و مبارزان نامدار جلادت آثار در رکاب سعادت انتساب همایون بودند یکدفعه پنجهزار کس
از اعیان سپاه قزلباش و غلامان و طبقات لشکر جدا کرده بسرکردگی نخته بیک یوزباشی استاجلو
و دفعهٔ دیگر دو هزار نفر از آقایان بیوتات و معتبران درگاه و امثال ذلک بسرکردگی محمد قلی بیک جلودارباشی
جغتای فرستادند که بسپاه منقلای پیوسته از صوابدید زینل بیک سپهسالار لشکر ظفر اثر در تکمه زدند و از آنجا

معموره صنادیق نقود مسکوک که جهت مدد خرج سپاه نزد سپهدار مذکور فرستادند که بهر نوع رأی اقتضا
نماید بر طبقات لشکر قسمت نماید و زنبیل بیک در یورت خود اقامت نموده آن نقود نامعدود را بر طبقات
سپاه علی قدر مراتبهم قسمت نمود و موکب جهانگشای همایون بتأنّی طی مسافت مینمود **گفتار در ذکر
قضایائی که قبل از وصول موکب همایون بدار السلام بغداد میانه سپاه ظفر پناه قزلباش و مخالفان**
چون جنود رومیه برنهجی که در فوق اشاره شد بر اطراف و جوانب بغداد محیط گشته سعی موفور در امر
قلعه گیری کردند و یورشهای عظیم نمودند هیچ اثری بر آنها مترتب نگشت منتج حصول مقصود نگردید
و جمعی کثیر و جمی غفیر از لشکریان خود بکشتن داده کاری نساختند حافظ احمد پاشا از آوازه وصول
موکب نصرت قرین که زمان زمان میرسید غروری که داشت اندکی زایل گشته همت بصیانت اردوی
خود گماشت و خاطر بآن قرار داد که اصلاً متوجه محاربه قزلباش نشده خود را در آن قلعه گونه خندق حفظ
نماید و در پای قلعه چندان اقامت نماید که محصوران از قلت آذوقه و عسرت معاش اضطرار یافته بجز استیمان
چاره نداشته باشند و وسایل انگیخته گاه باجارسان قلعه از وعده و وعید سخن میگفت و گاه با زنبیل
بیک مراسله و گفتگوهای سپاهیانه بمیان می آورد که شاید بلطایف الحیل و تدابیر ناقصه کاری از پیش برد
علی بیک نامی ارسنجی بیگلربان اکراد که در محاربات سابقه آذربایجان گرفتار طایفه بیگدلی گشته ایامی با برادران
زنبیل بیک می بوده و بوساطت ایشان خلاصی یافته درینوقت اظهار سبق آشنائی و پاس حقوق نمکخوارگی
کرده باتفاق یکی از چاوشان رومی نزد زنبیل بیک آمد و سخنان خیرخواهانه القا نموده آرزوی عتبه بوسی
درگاه معلی نمود و بعد از عرض و استجازه باردوی همایون رفته بهمراهی چاوش مذکور بتقبیل آستان بوسی
و مجالست مجلس خلدآیین سرافراز شد در اثنای محاورات و تفتیش حالات راه سخن یافته عرض نمودند که
جناب صاحب سعادت از جانب خواندکار با عساکر موفور روم باسترداد ملک بغداد آمده و خزاین نامعدود
در مصالح جنود و تجهیز لشکر صرف شده بازگشتن سپاه روم ازین مرز و بوم بغیر حصول این مقصود از بیم طعن اضداد
میسر نیست و میدانیم که حضرت شاه نیز که بنفس نفیس همایون جهت دفع حادثه بدین طرف نهضت نموده باشند
بنا بر رعایت ناموس سلطنت که سلاطین اطراف دوست و دشمن چشم بر آن دارند اصلاً مسامحه ننموده بغیر صحبت
جنگ و جدال چاره ندارند و التماس نمودند که چون قریب سی هزار کس از لشکریان هر دو طرف درنشونش

وتعب

و تعب میگذرانند خون هزار بیخته شده و الحال که گرمی هوا روی باشتداد آورده من بعد در مسیر بغداد اقامت ممکن
نیست حضرت شاه که از خاندان کرم و مرحمت اند مرخص فرمایند که زنبیل بیک معتمد زباندانی همراه این بندگان
نزد سردار فرستد که صلاح و فساد هر دو طرف را در مواجهه با یکدیگر گفتگو نمایند که چون سردار مرد خیرخواه صلاح
اندیش و طلبکار عافیت مسلمانانست شاید صورتی روی نماید که لایق دولت طرفین و موجب سلامت
و عافیت هر دو گروه باشد حضرت اعلی بلفظ گهربار درر نثار اظهار فرمودند که در کس فرستادن زنبیل بیک
مضایقه نیست اما بغداد ملک موروث همایون ماست و از ید تصرف متغلبه و جمعی که با آل عثمان باغی و طاغی
بودند گرفته دفع آنگروه طاغی کردیم اولی این بود که نیکخواهان سلسله آل عثمان ملک موروث این خاندان را
بما مسلم داشته مناقشه ننمایند که رابطه مصالحه و دوستی که فیمابین واقع بود استحکامی تازه یابد و ازینطرف
نیز کما کان شرایط موافقت و دوستی بظهور آید و چون حضرت خواندکار خادم الحرمین اند خدمت روضات
مقدسه ائمه کرام بغداد را که آبا و اجداد همایون ما اند بما مناسب داشته باز گذارند و چون در مقام مناقشه و مجادله
شده اند ما نیز همت بجهت آن گماشته زیاده از مقدور ببذل و جد و جهد مینمائیم امید که آنچه خیر و سود خلایق باشد از
پرده تقدیر بجلوه نگاه ظهور آید و زنبیل بیک جانی بیک شاملو را که مرد کارآگاه سخندان است در موافقت علی بیک
و چاوش مذکور نزد سردار فرستاده میانه او و سردار و امرا و پاشایان رومیه گفت و شنید سپاهیانه
بسیار واقع شد و سردار در حصول مدعای خود ابرام مینمود و از سخنان ردی اندود نیش و خشونت بروغن می افزود
ازینطرف نیز کذلک مجملا هیچ اثری برین رفت و آمد مترتب نگشت بعد از معاودت جانی بیک زنبیل بیک و امرا
عظام صلاح در محاربه دیده دانستند که دفع صولت سپاه روم و استخلاص محصوران بغیر برق تیغ تیز و شبنم خون ریز
میسر نیست لهذا بمحاربه راسخ و جازم گشته یال لشکر آراسته دلاوران جوشن پوش بر جانجوی براسته
گریبان کله خودشان روشنی بخش آئینه آفتاب بود دشت و صحرا از شعله سنان و بندق گلگون
لاله زاری مینمود همه با بازی نژادان همچون نور برق رفتار که بسرعت تک بر زمان آینده پیشی گرفتی
و کوه پیکران جهان گرد که از تندی جولان با باد صبا دوش بر دوش زدندی از جسر عبور نموده بعزم جنگ فوج
اردوی سردار گشته با قریب سی هزار جوان رزم آزمای نیزه دار و تفنگچیان باریک بین جلادت شعار
در برابر سپاه بیشمار صفوف قتال آراست خلف بیک سفره چی باشی که بهادلی و جرگه چیگری متعین بود

پیشتر رفت و میمنه و میسره سپاه منصور مردان و دلیران معرکه کارزار استحکام یافته مرتبه مرتبه بهمراهی جنود
اقبال پیش میرفتند تا آنکه بعد مسافت بقرب انجامیده بین العسکرین یکفرسنخ بیش نبود از طرف رومیه
اصلاً آثار مقابله ظهور نیافت زنبیل بیگ و امرای عظام در همانجا فرود آمده از وفور تهور و مردانگی شامیانها
برپای کرده در عرصه رزم مجلس بزم آراستند و زنبیل بیگ رقعه باینمضمون بحافظ احمد پاشا نوشته فرستاد
که اینست ما با فوج قلیلی بعزم ملاقات آمده‌ایم و قرب جوار دست داده لایق نمینماید که اصحاب سعادت
با وجود کثرت لشکر حشر اثر و اظهار دلاوریها و لافهای گزاف از مقابله فوجی از افواج قاهره قزلباش احتراز
نموده بجنگ پیش نیایند و مصدر بدنامی خانواده آل عثمان گردند در حین رقعه فرستادن سوار شده
پیشتر میرفتند چنانکه مسافت زیاده از دو میدان راه نماند و دلیران جنگجوی سپاه جرخچی تا کنار خندق راندند
و چند نفری رومی را در کنار خندق دستگیر کردند زنبیل بیگ در جائی که رسیده بود باز فرود آمده
شامیانها افراخت و بزمی دیگر آراسته در انتظار جواب رقعه نشست عساکر رومیه در کنار خندق
صف کشیده برونش قلعه‌داران بحراست اردو می‌پرداختند و جرأت بیرون آمدن مطلقاً نکردند و سردار
در جواب رقعه و بمقابله در نیامدن سخنان سست و عذرهای نادلپذیر نوشت و بوضوح پیوست که رومیان
جرأت جنگ صحرا نمینمایند روز باخر رسیده بود بی رخصت همایون شاهی بخودسر بجنگ خندق پرداختن
بالضروره بازگشته باردوی خود آمدند و حقیقت حال بعرض عاکفان سده جاه و جلال رسانیدند که در
باب محاربه خندق بدانچه اشاره شود عمل نمایند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت از محل اقامت
کوچ کرده بچند مرحله بکنار آب بهرز آمده پیرو اردو بیکدیگر ملحق گشته سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه افراختند
و زنبیل بیگ و امرای نامدار و عظمای لشکر ظفر شعار بشرف ملازمت فایز گشته سعادت بساط بوسی دریافتند

ذکر وصول موکب همایون بارض دار السلام بغداد و پیوستن سپاه منقلای بمعسکر فیروزی نهاد در خلال [illegible] بغداد

چون عنایت ایزدی همواره قرین حال و رفیق امانی و آمال هواخواهان این دودمان قدسی
نشان است درین یورش خیر مآل هر تدبیری که حضرت اعلی در دفع حادثه و حصول مطلب اندیشیدند موافق
تقدیر افتاد و هر تیری که از کمان اندیشه بیرون جست بر هدف مراد رسیده کارگر آمد علامات فتح و فیروزی
بامداد جنود غیبی بظهور می‌پیوست و از مخالفان ضرر و آسیبی بمبارزان جنود قزلباش نرسید و عاقبت بخصمان

غالب

غالب آمده نصرت یافتند القصه چون موکب همایون فال جاه و جلال در کنار آب بهرز نزول اجلال نمود مکرراً
مجالس کنگاش انعقاد یافت که بر چه نهج بدفع دشمنان پردازند و بچه تدبیر چندین هزار نفس سپاهی
و رعیت را که شش هفت ماه است که در مضیق محاصره مانده لحظه از نرد قلعه‌داری و مشقت تیقظ و بیداری
آسودگی نیافته‌اند چشم غیرت بخواب راحت آشنا نکرده و پهلو بر بستر راحت نرسانیده از تنگنای
محاصره خلاصی دهند مخالفان خود بر دور خندق کرده پشت خود را بعرابه و چرخ توپ و تفنگ استحکام داده
دست از کار قلعه کشیده بقلعه‌داری مشغول‌اند درینصورت جنگ خندق موجب تضییع لشکر است و هر فه
دران نیست رأی صوابنما برین قرار یافت که در تضییق ذخیره کوشیده راههای طرف آب و خشکی مسدود
کرده که از هیچ طرف آذوقه بایشان نرسد و از فقدان مأکولات و نایابی علیق الدواب کار باضطرار انجامیده
موجب تفرقه لشکر گردد بتوفیق الله تعالی هر آینه بدین تدبیر شایسته مهم اعادی بر وجه دلخواه ساخته آید و
از یورت کنار آب بهرز کوچ کرده در مکانی که مخلط شط بهرز و دجله و قریب شهر طرف قراقاپی است نزول اجلال
فرمودند خلیل سلطان سیبل را با فوجی از دلاوران بطرف سامره که سر راه موصل و دیار بکر است و با
کشتیها از دیار بکر آذوقه بعسکر رومیه می‌آورند فرستادند که راه بر کشتیبانان مسدود گردانند و بنابر رعایت
حزم و احتیاط رستم بیگ بیادل صحبت را که از زمره مقربان و دلیران کارآگاه است با فوجی کثیر بدینخدمت مأمور
فرموده متعاقب خلیل سلطان بانصوب روانه نمودند و جسر را از مکانی که بسته شده بود آورده در وسط اردوی
همایون محل مناسب اختیار نموده نصب کردند و زنبیل بیگ سردار و سپهدار لشکر منصور و خلف بیگ سفره‌چی
باشی که جرخچی بود با سپاه رزمخواه از جسر عبور نموده در انطرف آب دیاله که بین العسکرین یکفرسنخ زیاده نبود محل
نزول اختیار نموده فرود آمدند و طریق حزم و احتیاط مرعی داشته پیش روی لشکر را بحفر خندق و نصب توپ
استحکام داده تفنگچیان قدرانداز بحراست گماشتند امام قلیخان بیگلربیگی فارس اراده نمود که با کل عساکر طبقه خود
باتصال کشتی از دجله عبور نموده در انطرف آب لشکر اقامت اندازد و راه تردد رومیه را از جانب بصره مسدود گرداند
و حضرت اعلی تجویز رفتن او بانطرف نمیکردند که از بغداد گذشته مبادا لشکر هجوم بر سر او آید و از آنطرف بجهت
طغیان آب و تعذر عبور معاونت دست ندهد بالاخره امام قلی بیگ نام ایشیک آقاسی امام قلیخان را که جوان کار
آمدنی است سرکرده لشکر فارس گردانیده با جمعی دیگر از تفنگچیان و دلاوران جنود قزلباش باتصال کشتی از آب

گذرانیده باین طرف فرستادند که در برابر اردوی همایون رحل اقامت اندازد و ایشان نیز بدستور
زنبیل بیگ و خلف بیگ در پیش روی خود حایلی که مانع دخول لشکر بیگانه تواند بود مرتب ساخته
تفنگچیان که گماشته استحکام دادند و رومیان را جرأت آن نشد که از طرف بغداد کهنه آسیبی
بغازیان رسانند امام قلی بیگ بعد از استقامت سپاه و استحکام مقام با فوجی از افواج قاهره
بر سر شهر حله که ارسلان پاشا الوند اغلی مشهور در آنجا میبود رفت ارسلان پاشا با جنود خود
و اعراب مخالف بمقابله سپاه منصور درآمده فیمابین محاربه بوقوع پیوست و الوند اغلی انهزام یافته
قریب یکهزار نفر از لشکر مخالف طعمه شمشیر آبدار گشتند و ارسلان پاشا با بقیة السیف از راه
فلوجه که بطرف حلب میرود بیرون رفت و غنایم موفور و ذخیره بسیار که از جانب بصره و جوار
و آنحدود باردوی رومیان در می آوردند بدست عساکر منصور درآمده و بمسامع جلال رسید که اکثر
دواب عسکر روم از فقدان علیق و سر علف که درین طرف آب نایابست بآن طرف بچرا رفته بکمند
الوار مردم حسین خان حاکم لرستان و مرتبه دیگر خان احمد خان اردلان را بآن طرف فرستادند و ایشان
شبی شش هفت فرسخ راه طی نموده بچراگاه دواب رسیدند و چندین هزار اسب و استر و رمه را
راندند از اتفاقات حسنه بقافله آذوقه که از هر گونه اجناس از جانب حلب و راه فلوجه باردوی
رومیه آمده دوچار شده غارت کردند و بسلامت باردوی معلی رسیدند و چون بمسامع جلال رسید
که از طرف حلب و شوارع فلوجه خزانه موفور و ذخیره و اسباب غیر محصور باردوی رومیه می آید زمان بیگ
ناظر بیوتات را با گروهی از مبارزان بآن طرف فرستادند از آوازه ورود لشکر قزلباش که بآن طرف آب
راه یافته بر حله و کربلا مستولی شده بودند خوف و هراس بقیاس بر مترددین راه یافته گروهی که
می آمدند اکثر طبل رحیل کوفته مراجعت نمودند و بعضی که بکشتی درآمده از آب فرات اراده آمدن نموده
بودند بدست زمان بیگ و لشکر ظفر شعار افتاده با نقود وافره و غنایم فاخره عود نموده باردوی
کیهان پوی پیوستند و تردد آمد و شد قوافل رومی از آن طرف نیز بالکلیه منقطع و شوارع فلوجه
مسدود گردید ذکر ذخیره فرستادن از اردوی همایون بقلعه مبارکه و شرح محاربه که فیمابین جنود قاهره
قزلباش و رومیه وقوع یافت و مآل حال مخالفان چون جمعی کثیر و جمی غفیر از سپاهیان و تفنگچیان

درقلعه

درقلعه بودند و تا موازی دو هزار اسب زیاده داشتند و هر یوم مقداری کلی غله و اجناس مأکول و علیق
درکار بود و مدت محاصره بامتداد کشیده آذوقه تنقیص یافت و همه روزه مردم بی مؤنت شهری و
ارذل الناس محتاج خود را از قلعه انداخته بیرون میرفتند و میان از تقریر ایشان جهیده گویان بعسرت
و تنگی معاش محصوران آگاهی یافته در انتظار فتح الباب میگذرانیدند ماه مبارک رمضان رسید و
رعایا و سکنه بغداد اگر فی الجمله ذخیره داشتند از بیم سپاهیان مخفی داشته بروی نمی آوردند قیمت
مأکولات ما لا یطاق یافته خرید و فروخت در شهر و بازار کمتر میشد صفی قلیخان مضمون این حال معتمدان صادق
القول راست گفتار فرستاده حقایق حال بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت و حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی بالهام سروش غیبی بخاطر آوردند که آذوقه آنچه در اردوی معلی سرانجام توان داد سرانجام نموده
مقداری کلی آذوقه از راه شط با کشتیها بجانب قلعه فرستند که از دروازه غربی طرف بغداد کهنه که جای
خبر بود داخل قلعه شود هم مایه اطمینان قلب رعایا و مردم شهر گردد که اگر ذخیره داشته باشند در خرید
و فروخت آن دلیر گردند و هم موجب استظهار و امیدواری سپاهیان و یأس و نومیدی مخالفان گشته
در انتظار استیمان که آخرین تدبیر ناقص سردارست نبوده باشند و این امر کبیر نیز در نظر همگنان عسیر
و بغایت دشوار و بسیار دور از کار مینمود زیرا که از دروازه غربی قلعه که در مقابل بغداد کهنه واقعست
تا قریب نیم فرسخ از هر دو طرف آب دجله معسکر رومیان بود و کشتیهای پر بار را از میان دو گروه مخالف که
از عسرت و تنگی معاش شام تا صباح چشم آرزو بر خوشه پروین دوخته اند گذرانیدن و بقلعه رسانیدن از کارهای
روزگارست و در باستانی نامها بنظر رسیده حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بهمت خسروانه بحصول این امر عسیر
گماشته کس معتمد بقلعه فرستاده سفاین جسر را که در حریم قلعه محفوظ بود طلب فرمودند صفی قلیخان ده سفینه
کشتی با جمعی دلیران و تفنگچیان جلد هشیار در آب شط انداخته در تاریکی شب گذرانیده بکنار اردوی همایون
رسانیدند و آذوقه بسیار از آرد و جو و گندم و برنج و روغن و مرغ و گوسفند و اقسام مأکولات تا حلاوه
و مربیات و شربت و قند و نبات و امثال ذلک که در اردوی معلی یافت میشد سامان و سرانجام داده با سفاین
مذکور دفعه دفعه از آب گذرانیدند و خلف بیک سفره چی باشی که چرچی جنود اقبال بود با فوجی از دلاوران
بدین خدمت نمایان مأمور گشت و داد مردانگی بر میان زده کشتیها را مملو گردانیده کشتیبانان جلد آغاز راندن

سفاین کردند و چون سفاین مذکور گنجایش کل آن اجناس نداشت موازی پانصد فرد از دیگر شتران و الاغان
بار کرده تکیه بر اقبال بی زوال همایون نموده از کنار شط راهی شدند که بنزدیکی دروازه رسانیده از آنجا
دفعه دفعه با سفاین نقل نمایند مخالفان رومیه که در بغداد کهنه اقامت داشتند در کنار آب در چند محل جرها
زده و خندق حفر نموده بنگریان تفنگ انداز گماشته استحکام تمام داده راه تردد را مسدود گردانیده
بودند چون خلف بیگ و جنود قاهره که پیشروان آذوقه مذکور بودند بآنجا رسیدند فیمابین هر دو گروه
محاربات قوی دست داده مبارزان جنود اقبال بران فئه موفور مظفر و منصور گشته جمعی کثیر از رومیه
و بنگریان طعمه شمشیر غازیان گشته بقیة السیف در شهر کهنه و پس دیوارها مختفی گشتند و جنود قاهره
تا مقابل دروازه را از مخالفان خالی کرده آن اجناس موفور را بر وفق مدعا بمقصود و فتور بقلعه
کشیدند و مخالفان اینطرف از کنار آب نظاره این دستبرد کرده اصلاً فرصت ممانعت و قدرت
معاونت مردم خود نیافتند غلغله شادمانی محصوران باوج آسمان رسید خلف بیگ خود داخل دروازه
شده با صفی قلیخان ملاقات کرده روسفیدانه بانجام این خدمت پرداخت و بسلامت مراجعت نموده
باردوی همایون پیوسته مورد تحسین شاه و سپاه گردید چون از اقامت اردوی همایون در کنار شط
روزی چند گذشت زنبل بیگ سردار و سپهدار جنود قاهره که از آب دیاله گذشته در برابر مخالفان
نشسته بودند از طول اقامت دلگیر گشته دیگر باره بمحاربه راغب گشت و مجالس کنکاش و مشورت
انعقاد یافته زنبل بیگ و جنود قاهره بمحاربه رخصت یافتند که صرفه کار نگاهداشته از جلادت و دلیریهای
بی محل که موجب تضییع جوانان کارآمدنی باشد عساکر را ممنوع گردانند زنبل بیگ و امراء عظام بعد از استجازه
همایون صفوف قتال آراسته متوجه اردوی مخالف گشتند و خلف بیگ بدستور چرخچی و مقدمة الجیش
سپاه منصور بود در نیمرتبه سردار چون از بردن ذخیره و مبارزتهای قلعه داران از تسخیر و وصول مقصد
مأیوس گشته بود با عظمای رومیه و جنود موفور بمقابله سپاه منصور در آمده در کنار خندقی که حفر نموده بودند
صف آرای گشتند و عرابه و توپخانه در هم کشیده اند که پای جلادت پیشتر نهادند از اینطرف نیز افواج قاهره
که هراول و چرخچی بودند اسب جلادت پیش رانده در دو سه محل میمنه و میسره طرفین بیکدیگر ملاقی شده
محاربه دست داد و فوجی از جنود مخالف بر سپاهی قزلباش مقابل خود زور آورده چیرگی نمودند از اینطرف

زنبل بیگ و خلف بیگ پیشتر رانده اسب جلادت در معرکه نبرد انگیختند و جنود قاهره حمله عظیم کرده خود را بصف
سپاه مخالف رسانیده در اندک زمانی تا قریب یکهزار از آن طبقه بر خاک هلاک انداختند و جماعت را تا کنار
خندقی که حفر نموده بودند دوانیدند در بین اثنا بادی عظیمی در وزیدن آمده چنان بی اعتدال وزید که گرد و غبار
عظیم ارتفاع یافته معرکه را تیره و دیدها را تار گردانیده بر نهجی که دست از دشمن متمیز نمیشد بدینجهت
زنبل بیگ و عساکر ظفر مآثر عنان باز کشیده مظفر و منصور مراجعت نمودند و مخالفان خود را بخندق
رسانیدند و بسیاری از بنگریان که پیاده بودند در زیر دست و پای ستوران مانده برخی از ارتفاع
گرد و غبار راه خندق گم کرده در دشت و صحرا ناپدید شدند در این معرکه سوای محب علی بیگ شاهیسون
شاملو که از اعیان بود کسی که اسم و رسمی داشته باشد از عساکر منصوره ضایع نشد بعد از وقوعه مذکور چون
از همه طرف راهها مسدود گشته آمد شد از اردوی رومیه منقطع شد و مدتی از هیچ طرف آذوقه نیامد و
عسرت و تنگی در میانه سپاه بدرجه اعلی یافته بنوعی تنگی روی داد که سرداران از ضبطان عاجز ماندند و
بیماریهای متنوع در میانه لشکر شیوع یافته هیچ خیمه نبود که دو سه بیمار نخوابیده بود هر روز جمعی تلف میشدند
مجملاً رفته رفته احوال رومیه بجائی رسید و بسر حدی انجامید که بسلامت بازگشتن اقصی مقصد بود و از
عدم قدرت و فقدان استطاعت میسر نبود زیرا که گروه انبوه از لشکریان ایشان نابود گشته بعضی
در محاربه دیورشهای قلعه و برخی از شدت بیماری باجل طبیعی بعالم آخرت شتافته بودند بقیه سپاه
اکثر از بی الاغی که بعضی غنیمت و غارت قزلباش و بعضی از نایابی علیق و سرعلف تلف شده بود پیاده مانده
نه الاغ باری داشتند و نه یابوی سواری حافظ احمد پاشا و عظمای رومیه تقریبات انگیخته مصطفی آقا نام
معتمدی فرستاده استدعا نمودند که یکی از معتمدان سخندان از اینطرف فرستاده شود که بعضی حکایات بالاد
گفت و شنید نمایند حضرت اعلی حسب الاستدعا نخته بیگ یوزباشی استاجلو را همراه مصطفی آقا فرستادند
فیمابین گفتگوهای سپاهیانه واقع شد و میانه سپاهیان رومی که هر یک بر طبق مدعای خود سخن میگفتند منازعات
روی داده بعد از قیل و قال همگی متفق اللفظ استدعا نمودند که نواب کامیاب که از خاندان نبوت و کرامتند از
اعمال و افعال که در بین خصومت واقع شده باشد بکرم جبلی اغماض فرمایند و من بعد رومیه از سپاه قزلباش
ایمن بوده باشند که از روی اطمینان خاطر کوچ کرده اثقال و خزاین خود را بامنی رسانند و نخته بیگ صورت

صورت التماس ایشان را عرضه داشت نمود و مهراقا نام معتمدی از جانب رومیان آمده بسعادت آستانبوسی
سرافراز گشت و بمروت جبلی مسئول ایشان باجابت اقتران یافته نوید مرحمت و مژده امان یافته لیکن
هنوز تخته بیگ داراودی و مسیه و مهراقا در اردوی همایون و شرایط مصالحه از طرفین استحکامی نیافته بود
که سپاه روم بخود سر متفرق گشته راه مراجعت پیش گرفتند و هر کس بقدر مقدرتی داشت سر خویش گرفت
و سردار بی اختیار در کمال اضطرار و سراسیمگی با سایر عظما بتاریخ نهم شهر شوال طبل رحیل کوفته راهی شدند
الاغی چند که جهت نقل یک دو توپ سلطان سلیمانی ضرورت بود سرانجام نتوانستند داد توپخانه و یراق
جباخانه سرکار بادشاهی را بعضی در یورت و بعضی را در اولین منزل انداخته رفتند تخته بیگ یوزباشی
و برخوردار بیگ ذو القدر ملازم امام قلیخان و میرزا معصوم عرب غلبطی خراسانی را که شب در حوالی قلعه گرفتار
شده بودند گرفته باردوی معلی بازگشت کردند و از عساکر منصوره و صفی قلیخان و ارباب جلادت قلعه
تعاقب ایشان کرده در مقام استیصال آنگروه درآمدند حضرت اعلی از دست بیمانی راضی باین معنی نشده
بزنیل بیگ امر فرمودند که یکدم عقب ایشان را کذرانیده لشکر را باز از تعرض ممنوع گردانند و زنیل بیگ حسب الفرموده
عمل نموده از تعاقب مراجعت نمودند لکن سردار روم بدیار عجم آمده کاری ناساخته بر پریشان حال بازگشته اند
اما در هیچ مرتبه باین پریشانی و رسوائی بازنگشته بودند دو سه هزار نفر بلکه زیاده بیمار و ناتوان در دور
قلعه افتاده بسختی جان میدادند حضرت اعلی شاهی از وفور ترحم بعموم عباد الله شخصی را گماشتند که بیمار پرستی
کرده از حال بیماران خبردار باشد و اکثر راه عدم پیمودند اسباب و یراق و اسلحه بسیار که صاحبان بخود درمانده
بر دوای آن نداشتند نصیب غازیان و تفنگچیان قلعه گردید تا حدود موصل اعراب و اکراد نیز گروه گروه
بتعاقب شتافتند و جمعی را که بتفاریق میرفته اند بدست آورده زخم نمک بر ما یعرف ایشان کشیده برهنه و عریان
سر میداده اند و در هر مرحله فوجی از بیماران راه عدم میگرفته اند مجملاً مجدداً دیار عراق عرب از خار و خس معاندان
مصفی گشته بتصرف اولیای دولت قاهره قرار گرفت فتحنامها باطراف و جوانب سرحدها ارسال یافت و چون
اطبا جهت استسقا گرمی هوا تجویز توقف نمینمودند نذورات و تصدقات جهت سکنه و محتاجان کربلا
و نجف ارسال داشته بعد از زیارت مراقد متبرکه کاظمین علی مشرفها الصلوة والتحیه عنان عزیمت بصوب
مراجعت انعطاف داده رایات عالیات قرین فیروزی و اقبال از راه مندلی که هوایش باعتدال نزدیکتر بود

روانه

روانه شدند شعرا و بلاغت شعار تواریخ مرغوبه جهت این فتح مبین که بیمنت و برکات ارواح مقدسه طیبین و
طاهرین اتفاق افتاده و طراز فتوحات عظیمه روزگار یافته بود در سلک نظم کشیدند از جمله یکی از شعرای تبریز
این تاریخ یافته بیت بحمد الله که عباسی علی شاهنشه غازی ٭ ز لطف شاه دین گردید بر اعدا ظفر غالب ٭ چو
جستم از خرد تاریخ فتحش هاتفی گفتا ٭ که رومی را فنا کرده علی ابن ابیطالب ٭ چون سخن بدینجا رسید لازم دید که
خارق عاداتی چند که در حین محاصره نجف اشرف از آن مظهر العجایب بظهور پیوسته بین الجمهور اشتهار
یافت در این نسخه عالم آرا در طی این داستان اندراج یابد **ذکر خوارق عادات و ظهور کرامات که در حین
محاصره نجف اشرف از پرتو روح مقدس شاهنشاه خطه ولایت و فتوحات** هر چند شأن معالی مکان
سلطان سریر ولایت و کرامت از آن ارفع و بین الاعادی والاحبا اظهر است که امثال این امور از کرامات
آن مظهر العجایب محل استعجاب باشد بنابر افتخار و مباهات موالیان و دوستداران اهل بیت آنچه بظهور آمده
در ایام انفعالات از مردم ثقه صادق القول استماع نموده رقم تحریر می یابد **اول آنکه** مسوده اوراق بیواسطه
از مولانا محمود کلید دار روضه مقدس حضرت شاه ولایت پناه شنیدم که میگفت در بدایت حال که مراد
باشا آمده نجف اشرف را محاصره نمود و سیبها پیش آورده در تسخیر آن اهتمام داشت یکی از ابطال رجال بندقی
انداز آنقوم همه روزه بپای برجی که سیبه پیش آمده بود آمده گاهی بنابر تعصب و عناد و مخالف مذهب
بیهوده گوئی آغاز نهاده سخنان لاطایل باواز بلند میگفت و تهدیدات میکرد و گاهی اظهار ترحم کرده میگفت
که من آبا عن جد از دیار عجم ام و بر شما رحم می آید که عنقریب این حصار نااستوار بقهر و غلبه مفتوح میگردد و مردان شما
طعمه شمشیر و زنان و صبیان اسیر گشته اموال بتاراج خواهد رفت و ترغیب قلعه سپردن مینمود و این هذیانات
موجب قهر محصوران و تزلزل خاطر ضعیف دلان و محافظان میگشت روزی یکی از خوردسالان قلعه که
مدت العمر تفنگ بدست نگرفته طریق انداختن آن نمیدانست تفنگی بقصد آن بدبخت بدست آورده از روح
مقدس شاه نجف استمداد همت کرده ببرج برآمده در حینی که آن هرزه گو از این قبیل سخنان لاطایل بر زبان
داشت تفنگ را آتش داده گلوله بر هدف مراد آمده مغز سرش پریشان شد **دویم** یکی از تفنگچیان متعصب در
طرف صفه صفا تفنگ بلند خانه جراری بدست گرفته همه روزه از آنطرف می انداخت و هرزه گوئی بسیار
میکرد و تفنگ محافظان حصار باو نمیرسید و مردم آنطرف از او بسیار متضرر بودند روزی بر سبیل معتاد بر بلندی

برلندی برآمده بهرزه گوئی میکرد چنانچه حرف بی ادبانه نسبت بضریح مبارک بر زبانش جاری شد در دفعی که
تفنگ را بدست گرفته عزم انداختن داشت سر فتیله بامداد جنود غیبی با آتشگاه رسیده آتش در گرفته بترقید
و پارچه جان بر سر او خورد که مغزش پریشان شده زبانش تا قیامت از تکلم استاد سوم آنکه
در ایام محاصره شیری مهیب قوی هیکل در حوالی حصار بنظر رومیان در آمد که در اکثر شبها که هنگام سیبه
پیش بردن بود دور حصار میگردیده و چون در سواحل نهر فرات شیر و سباع ضاره می باشند رومیان گمان
کردند که از انجا بجهت طعمه بحدود اردو آمده و شبها که هنگام سیبه پیش بردن و امور لوازم قلعه گیری
از خوف ضرر آن شیر تردد نمیتوانستند نمود این حکایت را نیز مسموع واثق از پهلوان محسن
عاشقابادی شنیدیم چهارم حکایت خم روغن چراغ است جمعی از اعزه و مردم ثقه از میر بهاء الدین داماد
میر فیض الله ساکن نجف اشرف نقل نمود و کمترین بی واسطه از سید مذکور که از صلحاء و اتقیاء مشهور است
شنیدیم که در مدت محاصره روغن چراغ انچه در خمهای سرکار فیض آثار بود صرف سوخت مشاعل برج
شده با تمام رسیده بود چنانچه شبی اندک بقیه در روغن از خانها جمع کرده مشاعل افروختند و کافی نبود
کهنه پارها بجای نه روغن سرکار فیض آثار برده در خمها انداخته چرب کرده سوختند چنانچه مطلقا از چربی در خمها
نماند و مشاعل افسرده شده محافظان بروج از فقدان روغن دست پاچه شده مشعلداران بخمخانه آمدند
که شاید پارچه چند چرب توانند کرد خم بزرگی را که روغن بسیار میگرفت مشاهده نمودند که از روغن مالامال
بود مژده بلشکر داده این معجزه و کرامات موجب امیدواری محصوران گردید پنجم ظهور نور و مباهات که
پهلوان محسن با بیرونیان نمود راقم حروف در حوزه درس سید المحققین میر محمد باقر داماد از پهلوان محسن
شنیدم که بحضرت مشار الیه نقل نمود که شبی از فقدان روغن مشاعل افروخته نشده بود مشعلی که در
یک برج افروخته بود هم برده در تمامی حصار مشاعل افسرده بر نو انداخته نوری ساطع گشت که روشنی عظیم
نظر مردم بیرون و اندرون در می آمد بنوعی که تصور مخالفان شد که در کل بروج دوباره مشاعل افروخته تمام
کرده ایم سفها و جاهلان بیرونی طعن و استهزا مینمودند که شما را روغن بسیار در کار است چرا اینهمه چراغ
بیصرفه افروخته اید و ما فریاد کردیم که چراغی نیفروخته ایم این روشنی از پرتو نور ولایت و کرامت حضرت
شاه نجف است و ایشان استهزا مینمودند و من گفتم که درین ماده با شما مباهله میکنم که انچه ما میگوییم اگر صورت وقوع دارد

آثار

آثار این درین زودی بوضوح میپیوندد بعد ازین گفتگو در همان دو سه روز توپ بزرگی که بر قلعه نصب نموده اند شکسته
و برج انهدام پذیرفته بود در وقت آتش دادن بترقید و توپخانه معطل مانده برج تعمیر یافت و مراد پاشا
کس نزد حافظ پاشا فرستاده توپ بزرگ دیگر و مدد و کومک طلب نمود حافظ احمد پاشا توپ نفرستاد
و اعلام نمود که چون درین دو سه ماه کاری از پیش نرفته کوچ کرده ببغداد آیند که هرگاه قلعه بغداد بدست آید
آنهم تابع بغداد است و اگر هم نوعی دیگر باشد گرفتن آن چه منفعت میدهد و مراد پاشا کوچ کرده ببغداد رفت
و محصوران از میمنت روح مقدس آنحضرت نجات یافتند ذکر مجملی از حالات رومیه و قزلباش که درین
سال در پای قلعه بغداد روی داد از فحوای مکتوبی که بنظر رسید وضوح یافته جهت صدق مقالاتی که
تحریر میرود ثبت افتاد بر ضمیر منیر اولوا الالباب پوشیده نماند که حقایق حالات این سفر خیر اثر و وقایع
که فیمابین سپاه قزلباش و رومیه درین آمد و رفت بظهور پیوست و راقم حروف را اطلاع بران حاصل شده
چه آنکه خود بعین الیقین مشاهده نموده و چه آنکه از ثقات و اعلام واقعی واقف گردیده بر سبیل اجمال بر صحیفه
بیان نگاشت و از اطناب اندیشیده تمامی حالات و دقایق امور را چنانچه بوقوع پیوسته بود بتحریر در نیاورد
و مظنه آن بود که مبادا جمعی بوالفضولان بهرزه درای که مذبذبین بین ذلک اند بعضی قضایا را از مقوله تکلفات
و ذیب عبارات منشیانه شمرده حمل بر خوشامد نمایند و شائبه کذب بان راه دهند یکی از چاوشان رومیه
که از اردوی سردار باستنبول میرفته عرایض و مکاتیب امرا و اعیان می برده در راه گرفتار عساکر ظفر شعار
شده بود مکاتیب مصحوب او بود با حامل آنها آورده بنظر اشرف رسانیدند هر یک بعضی وقایع و حالات را
بعبارات مختلفه مرقوم نموده بودند انچه پاشایان و امرا و اعیان و ارباب دولت نوشته بودند بمظنه آنکه
شاید حسن سعی خدمت و محنت و تشقف خود را ظاهر ساخته خالی از اغراض دنیوی نبوده باشد پیرامون
نگردید از انجمله مکتوبی که یکی از علمای مصلی چلبی نام دوست خود ترکی نوشته حقایق حالات بیغرضانه اعلام
نموده بود بنظر کمترین رسید بعینه درین صحیفه ثبت افتاد که مطالعه کنندگان از بروقایع احوال طرفین اطلاع
تمام حاصل شده راقم حروف را بنا بر رابطه ملازمت از مقوله خوشامدگویان و خدمت فروشان که بازار
پایه در کر و سود و زیان و صدق و کذب افوالند نشمرند و اگر در املا و رسم الخط فارسی و ترکی غلطی بنام نامو
بنظر رسد چون نقل بالمسطر شده بمرتبه ارباب استناد حمل بر خطای راقم حروف نموده از آن معذور خواهند داشت

صورت مکتوب اینست جناب عزت مآب روحم رفیقم مصطفی چلبی کامیاب حضرتلرینه درر دعوات صافیات محبت
ایات و غرر تسلیمات وفیات مودت غایات اتحاف قلنفکره اعلام محبانه بودرکه اکر لطف ایدوب بو داعیلری
طرفندن ذره کبی خاطره شریف کلورسه بحمد الله والمنه حالا وجود نابود فرصحت دایره سنده موجود
اولوب لیل و نهار دعای دوام دولتکزه مداومتم و دیدار شریفکزه مشتاق عظیم اوله‌رق و غمزه اشتیاقیله پلوریلیه
همان جانب مسبب الاسبابدن رجا اولنورکه بر دخی دیدار شریفکزه مشرف اولمق میسر قیله آمین بحرمت
سید المرسلین فیما بعد بو سفر ندامت اثرده بغداد دیبلرده محنت اباد حوادثن استفسار بیورلشکزه دیلم بو یله
سفر دشمان زمان شکله نصیب اولمشدر طقوز آیدرکه قلعه محاصره اولنالی بر داشته دخنه دیرلوب اول محاصره
مرده جلوت ملکونیک سالکنده قزلباش بدمعاشلرنک اصلا اثری ظاهر اولمش ایکن تیرسلر قوربلوب و نقبلر
سوریلوب جوالار قالدوب نیچه دفعه یورشلر اولوب هر یورشده نیچه بیک نفوس قاپو قولی و سردن کچندن
هلاک اولوب کوندن کونه قلعه ده اولان ملعونلر غالب و لشکر اسلام مغلوب اولمقدن غیری شبه یا شبهه یبوب بو اشناده
شاه عجم طرفندن سردار اولان زینل خان و مملکت معروف برقه الکرغال ادوس بلک مقداری قزلباش بدمعاش
جبلکار نابکار ایله صدا اولوب اول دیاده سوبنده عبور بولوب یزدم طرفره کچوب نیچه دفعه لر مغلوب والتی
کوسلکن اوزره ایکن شاه عجم کنده ایله اولن لشکر خونریز ایله ایاق باق کلوب هیچ یردم طرفره ملحق اولموب
بر مقدار لشکر قلعه مندلی اوزرینه تعیین ایدوب صاحب سعادت حضرتلری قاپوچی باشیسی محمد آغا حسنا مصطفی
باشا و ساری اولن لشکر اسلامی بوت یاروانلر قلعه مذکوره دن جیقدوب کیمن محبوس وکیمن طعمه شمشیر وکیمن
کنده سی لکی قزلباشی میدن ایلدی بعده اول قلعه سکی دیا مملکت مشهور بر قلعه دخی الجند اولان اهل اسلام
شیجر ایدیجه بو اخبارلردن لشکر اسلام اوزرینه سهم عظیم مستولی اولوب اما حقیقت مقابله اولنمه اولامیدر و بو تدبیر
اوزره ایکن بو محل شاه عجم ضدم وحشتی ایله یزدم طرفره توجه تمام ایدیجه سرداری اولن نابکارلر کورستیز خوف الحزن
پیشروالک ایدوب دیاده دی ادرورینه حبر قورمش شروعنده ایکن صاحب سعادت منع دو دفعه وبا دکر
بیکلر بیکسی مراد پاشا ایله اون بش بیک مقداری قوجاق بیکند رسی الیتمار و توب ایله کوندروب
قضا ما اول ملعون جبلکاریزدن چتین پرتوب جبری قوروب اوچ درت بیک مقداری قزلباش اولقا
سرول البلیش ایکن بو طرفدن مراد پاشا تیشوب طوب و تفنک ایله موجود بولنان قزلباشنک اوزرینه هجوم ایدیجه

اندرده خی

اندرده خی بالفروره حیله شروع ایدوب باشنده بر الکی حمله کبحدی رجال الغیب قزلباشلردن بکا اولوب خاک و باد تیغ
بران سردن لشکر اسلامنک یوزین دوندروب الحاصل انهزام علت مستعلا اولمقین جنک مذکوره دیاربکر و قرامان
و حلب اناطولی سنجاقلرندن خنده سرکونده کمیت دار ابیر شهادت شربتی نوش ایدوب باقیسی تیغ
زهرالوده دن بش الوب کیجه آرایه کبر سکله مراد پاشا پر نیچه نوایچیله پادر الوار الوار و دیه جان قورتاروب
کلدی اندن صکره پادشاه عجم کلوب دیاله صونی ایله شاطقاو شین برده جبر قوروب لشکرینک بر مقداری
یردم طرفره و بر مقداری کنه بغداد طرفنه کچوروب اطرافده قوزاولیوتی صالوب کاه بو طرفده باش کوستروب
الحاصل تیز بغدادی دخی قزلباش تیزی محاصره ایدوب یعنی طوپه دوتلمش میمونه دوندوک قلعه ایله جنک ایلمک
بو یانمزدن قزلباش حواره قزلباش ایله جنک ایلمک الکه تردن قلعه چقلمغه کبر افر الامر لا علاج اطرافمزه خندق
کسوب طابور ایلدوق طابورده دخی ملتفت اولمیوب نیچه دفعه طابور قرا اوزرینه کلوب الا ایز نغلنوب ماه
شعبانک یکرمی بدنجی کونی طابور مز اوزرینه یورش ایتمک میلی کلدوکده صاحب سعادت دخی لشکر اسلام
اراسنده ندا صالوب صغیر و کبیر و اتلو و پیاده سی عموما نفیر عام اصلوبی بیکجریدن غیری کاتبر سلده قلعه یه مقابل
دور مشلرایدی قرشو چقوب مقابل اولدق قوشلقدن اکنده دکن طوب و تفنک آتلمسنده جنک اولنوب دزدن
سرداری اولان زینل خان شدت ایدوب بهمان طوب آتلمسنده طاسانی قوردوغنده ملاعین مذکور بو اشتاد
بشارت نقاره لرینی دوکوب صغیر و کبیری کوز قرالدوب بالذات طوب و تفنک متعید اولیوب بر حمله ضرب ایلدیلر
که اکر کوه البرز اولسه ایدی اوکلرینه طاره و مار اولوردی محصل بو حمله ایله لشکر اسلامی قلبنی قلبه اروب منکلوب کبابلر بو یردن
دنبره چقدنسه الیرمی ات باغی اتلمسنده بایمال اولوب سپاهی طلیعی طابوسی میدانی دار کوردوکده صاحب سعادت
الاشنده دخی دورسوت قرارلرینی قراره تبدیل و باشلر ایله صحرا دساماننده دوشوب طابور بولیمی ازوب اکثری
نعل کوندن برو تا یندا اولوب فلانجه سی منکوب و منکوس بروانه بی بزلکی طابوره پناه کتوروب یو زلمغ قرار و یر دو کر
بو معرکه دن صونکره صاحب سعادت امراء عظام و کبرا و ذو القدر و الا احترام ایله مشاوره ایدوب قرار ویردیلرکه
بالذات نیز دخی طابوردن دنبره چقمغه صرفمز بو قدر بهمان قلعه محاصره سنه بر کیا پوشوب شاید که قلعه قطلق ایله
تو کلدوب امانه کتوره یوز و بو امید ایله قلعه یه دورت یانتی الحاطه ایتدر و شاه عجم بو تدبیرمزه واقف اولنجه کی
اونه کنجه کنه بغداد طرفنه اون بش بیک مقداری قزلباش کچوروب اوچ بیک بیوک بیلکه ارتوق ذخیره دوه قطارلرله

وکالاطرفدن
ذخیره سی

دقوشش قلوسی جوارینه ییتوروب لشکر اسلام قوشنونزینه غلو ایدوب کیجه دولتیم یارا ولمیوب آخرده دخی خیلی
سکبانمزی شاط صوینه توکوب دنیجه سی طعمه شمشیر اولوب محصل خوشلق وقتی ایدی که دیده بصر غمزه ایله شاهد
ایدروک بو عظیم ذخیره وقیون تایاغ وطوغه وکیش لمکلر ایله قلعه قویدی اول اجلدن لشکر اسلامن بوکلوب
براغوده قلودن ناامید اولدق الهی کندو حالمزه منجر اوله دیو بو افسرده حلقه بیر لزده الکن شاه عجم بو خبردن
خاطر جمع حاصل ایدوب قزلباش دورت یانمزنک یوللرین کسوب دیو بالذات شاط و فراطدن خاک
بروبحردن قونشن اوجوریتوب ظالم قزلباشنک الی باغی التی شاط و فراطکبی صولرکه هر بری طور صوتکی
طغیان ایتدودورسرحای کسی بورسوب حله کربلا و فلوجه و مسیب طرفارینه اقیس حبابوب محل مذکورلرده
اسلامنک ملکه وماسانا سداب وات اغلاقی نامیده اولن حلابکیان کورسوب حلده اولان اصلان
باشا و فابو قولی و عربی هر طریق ایله ستنجیر ایلیدیلرکه تقریردن و بیلار قاصر بو قلملر کاسر دور محصل مدتلر دکر
اردوی همایونه بر قوت ذخیره ضه کلمیوب بیرکلیم دفن اولدن بر دخیره حوق تدارک اتبدیه حالاکین ییوب کیمین
صانلردومزنک وجوزلوعی بو منوال اوزره اولوبدرکه ذکر ایده زبر وقیه ادن برغروشه بروقیه یاغ اکی
غروشه بروقیه خرما بر غروشه بر کلا ارپا منکر غروشه اکمکنک اوچ درهمی بر اقجه وات اتنک بروقیه سی
قرق اقچه یه صانلور اول نازک طبع جانلر که بغلوائی نزاکت بلا بیرد یلر شیمدی ات اتن کورنده صلوات کتوردر
اولدیلر و اول طریف جانلرکه مصری کتان بیرزین کوینک کیمک عار ایدرلردی شیمدی چادر بیزندن وپرده شمز
کونیکلر ایله فوج کسب ایدر اولدیلر اول خود پسند دلدار کرده قزلباش جنس ایله مسخره دو نرلر ایدی شیمدی
اوتی سینی اوچ میل بولده مشاهده ایدنده رستم زال تشبیه ایدر اولدیلر و اول قوجاق بکلر که قزلباشدن
دربلق املق امید ایله کلورلر ایدی شیمدی چادر و اسبابلرینی یورتده قیوب انجق جانلرین قورترمق منت
بیلور اولدیلر اول منعم اکابرلر که کوشش رخنلو اتلره منیوب قوجی ایله حامه کیدنلر ایدی شیمدی سمزلو ایشک
کورنده تخت جلکا اولدیلر اول اجقبوش که اردو فرزنک دورت حصه دن بر حصه سی انجق اتلو دور باقی لشکر اسلام
یایاق و پریشان قالوبدر اگر بیر و بر ایله کوچلو اولسک نه بیکلر منیک اوزنا پیاتخانه سنی کوتورملاوا درنه جبه خانه
و طوبخانه میزنک برقوته ارلیق ایدن وادهین بو فکره قالمشوز که سلطان سلیمان دورندن بیره جکده وبطرفه
انتقال ایدن یالبیز وسنک انداز طوبلری قلوده کلک ایچون کتورمشلر ایدی بو بله بوبرده قوبمقده آل عثمانه نام ونگ

دور دیو صاحب سعادت بو اندیشه ایله هلاک اولوبدر ینجه دفعه ماردوم دخزینه الجون مستقلا اولمکویندر
لمش ر بر نک اثری ظاهر اولمدی بیلمنوز قزلباش البته کرفتار اولدیلر یوحینه سعادتلو خواندکار حضرتلری
بالذات لشکر اسلامنک طومارینی بیر یوزندن کوتورلک ایستر همان معنی دورکه ترکیلده سوبلنور که نه
بغداددن و نه بصره دن کلور دارند نه کیدی عثمانلودن بیره یاردوم وارهله بوانه ده کی خزینه یاردوم کلمه
اولاسنیجع احتمال وار ایدی فاما بوتدنکی صونکیه خواندکار حضرتلری بالذات امداد مزه ایتمز ایچون کل غضبه بو مضمون
اوزره دور بیرایتمز دماد صوسی بریانمز نشاط انکشه بیز شاه عباس اوکمز بغداد مکرپزه خدادان اوله اولد
محصل کلام دورا و مدن بیرو بوبند استلولکر دایه کیمسه دوشمنش وکلدورکه بزوم لوا جوالمزه مطلع اوله بیم روحم
بیله فهم ایده روزکار شاه عجم بیزوند بیرکا ابلدیسه تقدیره موافق کلدوکی مختصا حضرت علی کرم الله وجهه کرامانی
اثرندن اولدوکی شبهه یوقدر بیلمنوز امام اعظم حضرتلری بیزوم جهتمزدن بیهنی سست اولدوغی بو سببدن
دور بو خسته انجق کندو مرقد شریفی و روح لطیفی ایچون اول حضرتنک درکاهنه نیابه توجه ایدوبدر نیم روحم بوکتته
زاره بیلدوکده بو عجب کلمانی جهرا اوقیوب همان شیوه یه ایله که نامزده مخفی دورکذر ایدیسیز وکه خود
سلرو سو استدن سلامت اولمسنز ایس نامعین مخفی سوردلمه که اردومزه چرچشه لیتی مستولیدرکه بو اوده
و پینک اب وهواسی قزلباشنک اکری قلیجی کبیقده دورایج اعزسسی د استسقا زحمتی نزره و مرک مفاجا و
باد سموم بیله دروب بلالردن کبی سعادتلو باشلر اکدورکیم سرد اخنجه اول جانبه حیفه همایون یاران باصفا
یسلامزی تیوروب جلاللق ویلمیه یز اخرت جتی جلال ایتسونلر الحکم لله الواحد القهار همان بو شکر مزدار دور
کتبعیه عمرمزی امام اعظم ترابنده صرف ایلدوک یاران باصفانه داخی باسرهم ملتوبلر یازوب کوندرمشیوز قصور
برابنه نظر ایتمسونلر انجق اولدی زیرا بیر سطر یازنجه دشمن کلدی دیو اوچ دورت دفعه اوردوکوندیلیق واقع
اولور ظالم قزلباشنک ایسه کوری لشکر اسلامی شوالوبدر قوردقوینه سکرد درکبی جابور مزاودزینه سکر
دوب ناخند ممزنک اطرافنده کسن دوره کیجه لراو غرسی وجه کندوزلرد و غرسی مدتلرد ورکه کیجه لر قانوسلر
ایله اردومیزنک اوستی کسوف روزکارمز بیله کیجه مزه بیلولرزدن فورشاغمزی آچوب بیلور دزونه المزدن
بر اقمزی ایکی الیمز یانشه قالوبدر حالمز ایسه دن دغنری کیمسه بیلمز شر وحاجزبر اولنه بوز بویلکوب
صنغم خاک مصیبت روزمحشر بوکونلر برسنکی اولمز دخی سنی بونکا قیاس ایده سیز والسلام ذکر مراجعت

موکب همایون از عراق عرب و قشلاق نمودن در مازندران بهشت نشان چون رایات ظفر آیات جاه و جلال
بر نهجی که مرقوم کلک بیان گشت بفیروزی و اقبال از سفر خیر اثر دار السلام بجانب عراق در حرکت آمد بعظمت
و کامرانی بحدود همدان رسید روزی چند در ییلاق مبهم از ییلاقات آنجا اقامت اتفاق افتاده و از آنجا
متوجه نظم و نسق مهمات بغداد گشته تولیت مشاهد مقدسه و خدمت روضات مطهرات از ساروسلطان
تغیر یافته بصفی قلیخان تفویض یافت و در ازای مردانگیها که از و در قلعه داری بغداد بظهور آمد شیر علی لقب
یافت خسرو میرزای گرجی داروغه اصفهان از سرکار عمارت فرموده جهت تعمیر و شکست و ریخت قلعه
و احداث برجهای عالی و حفر خندق بدانصوب فرستادند و معماران و استادان بنا و بیلداران عمله و فعله
آن کار تعیین یافت و جمعی از سپاهیان و تفنگچیان که محصور گشته ایامی مشقت قلعه داری کشیده بودند
از آن خدمت معاف داشته جمعی دیگر در عوض فرستادند و بعد از فراغ خاطر از مهم مذکور عنان عزیمت
بصوب سلطانیه معطوف گردانیده چندگاه بلده مذکور محل اقامت خسرو مظفر و منصور بود و در آنجا
بسان عساکر ظفر نشان پرداخته از هر کس در معرکه غزای گرجستان و معارک بغداد مردانگی صدور یافته بود
بجایزه و خلعت و سایر نوازشات و تفقدات سرافرازی یافتند جمعی از ارباب ارادت که از روی غیرت
و حمیت ارتکاب مشقت انساق نموده بودند در سلک قورچیان و ملازمان درگاه انتظام دادند زمان بیک
ناظر بلسردار سه هزار نفر تفنگچی گردانیده بجانب آذربایجان فرستادند که بقورچی باشی و عساکر آنجا ملحق گشته
در انتظام امور سرحد بدانچه صلاح این دولت باشد بعمل آورند شرح رفت و آمد او و قضایا و سانحه آنجا در طی
حالات سال آینده مرقوم قلم سوانح رقم خواهد شد و چون در بغداد حافظ احمد پاشا سردار صلاح دیده بود که
حضرت اعلی مکتوب دوستانه در باب تعزیه سلطان عثمان و تهنیت جلوس سلطان مراد نوشته اشعاری
در باب ملک بغداد که اوجاق قدیم و موروثی این دودمانست بفرمایند و محمد آقا نام ایلچی که قبل از این از زمان حیات
سلطان عثمان آمده بود و مصطفی آقا که از جانب سردار در بغداد آمده بود و درین ماده که موجب رفع غبار کلفت و
سلامت خلایق و عباد الله و صلاح اندیشی طرفین است غلو داشتند مصلحت جمهور انام از عرض ساخته
طهماسب قلی سلطان شیره ذیلی را برسالت روم تعیین فرموده مکتوب محبت اسلوب بر نهج مسطور بقلم آورده در
مرافقت ایلچیان مذکور روانه فرمودند شرح احوال او نیز در قضایای آینده سال رقمزده کلک شکرین مقال میگردد

در سلطانیه عموم سپاه رخصت اوطان یافته موکب همایون با ملتزمان رکاب اشرف بدار السلطنه قزوین آمده
در دولتخانه مبارکه نزول اجلال فرمودند چون ایلچیان پادشاه اروس و ایلچی نذر محمد خان اوزبک والی بلخ
جهت تجدید قواعد صداقت و دوستی بپایه سریر اعلی آمده در قزوین اقامت داشتند بسعادت پابوسی
فایز گشته مکاتیب و تحف و هدایا که آورده بودند گذرانیدند و قرین اعزاز و احترام روانه شدند و از آنجا عزیمت
قشلاق مازندران بهشت نشان فرموده بسعادت و اقبال روانه آنطرف گشتند و در منازل دار السرور
فرح آباد و بلده طیبه اشرف و سایر محال ارم تمثال آن ولایت بکامرانی و اقبال و سیر و سواری و شکار میگذرانیدند
متوفیات که درین سال بعالم بقا پیوستند **طهماسب قلیخان ترخان** که از زمره مقربان بساط اقدس بود و در سال
گذشته رتبه ایالت و خانی یافته درین سال بحکومت و دارائی دار الامان کرمان سربلند گردید در سفر خیر اثر بغداد
ضعف معده برو طاری گشته از افراط اکل و شرب نامناسب آن ضعف قوت گرفت بمعالجه و مداوا اکثر
می پرداخت و بسخن اطبا را اعتبار نمینمود روز بروز مرض اشتداد می پذیرفت حضرت اعلی از شمول عاطفت
او را از گرمسیر رخصت ییلاق دادند و طبیبی همراه کردند او رفته در ییلاق کرن رحل اقامت انداخت بهمان دستور
مقید بمعالجه طبیب نشده برأی خود عمل میکرد بالجمله بر روز یکم جام موت را استقبال مینمود تا باو رسیده هادم
اللذات تنش دریافت ایالت کرمان علاوه منصب مهرداری بامیرخان مربی سوکلن که از امرای بزرگ ذو القدرست
تفویض یافت **میرزا ابوطالب** که از سادات عالیدرجات مشهد مقدس معلی و متولی روضه مطهره منوره سلطان
روضه رضا بود در سفر خیر اثر بغداد ملازم رکاب اشرف بود و بعد از انهزام رومیه بشرف زیارت روضات مطهرات
کاظمین و کربلا و نجف مشرف گشته راقم حروف نیز با آن سید رفیع القدر معاشر و در زیارات مشاهد مقدسه
رفیق و همصحبت بود بعد از معاودت از خدمت اشرف رخصت یافته از قزوین روانه مشهد مقدس معلی گردید روزی
در بلده طهران از افراط میوه های متنوع الوان و اکل طعام قولنجی طاری گشته معالجاتی که دفع آن تواند نمود نمود مفید
نیفتاده بعالم بقا پیوست نعش او را بمشهد مقدس برده در روضه مقدسه جد بزرگوارش مدفون گردید رحمة الله علیه
آغاز سال توشقان ئیل ترکی مطابق سنه ست و ثلثین و الف که سال یازدهم از قرن دوم جهانداری
حضرت اعلی شاهی است دگر ره با نشاط و کامرانی ٭ زمانه یافت آثار جوانی ٭ بهار دلگشا آمد خرامان ٭ پر از
گلهای شادی جیب و دامان ٭ هزاران شوق گل نغمه سرا گشت ٭ جهان از فرخی جنت سرا گشت ٭ دگر باره عالم پیر جوانی

آغاز نهاد و میمنت قدوم نوروز دل افروز نشاط افزای بزم بهار گردید رتبت بخش عرصه جهان و رونقی
افزای محافل دوران یعنی فرمانروای اقلیم چهارم آسمان بر مسند شرف و اورنگ کامرانی برآمده در شب
یکشنبه دوم ماه رجب هشت ساعت و هفده دقیقه از شب گذشته از آخرین منزل حوت با دلبری برای
حمل نقل نمود بساط عالم آرائی در عرصه گیتی گسترده فیض رسان بساتین جهان گردید مهوشان ریاحین
بر هفت کرده محافل روزگار خرامیدند سرو سرابستان امل سر برعونت و دلربائی افراخته از فیض بهار خضرت
و طراوت تازه یافت عندلیب خوش الحان گاه از شوق مقدم گل با هزاران برگ و نوا نغمه سرا گردید
و گاه از رشک هم آغوشی گل با باد صبا و پریشان اختلاطی یار بیوفا در ناله و افغان آمد ع گل با همه
کس انیس و دمساز ؛ بلبل ز فراق ناله پرداز ؛ و نواب همایون اعلی بفرخی و فرخندگی در خطه دلپذیر
اشرف بکامیابی و عشرت پیرائی میگذرانیدند و گاهی بنشاط شکار پرداخته باز بلند پرواز هوس را
در اوج کامیابی به پرواز در آورده انتظام بخش عالم شوق و خرمی بودند و در انجا زینل بیگ بیگدلی در ازاء
خدمت و جانسپاریها که در جهانگیری هندوستان و مردانگیها که در سفر بغداد بظهور آورده بود نیز اولی
تربیت و مستحق عاطفت بود برتبه بلند ایالت و خانی و منصب ارجمند ایشک آقاسی باشیگری
سرافراز گردیده پایه قدر و منزلتش بلندی یافت و الکاء ری که اقطاع علیقلیخان بود باو شفقت شده
و چون موسم بهار بسر آمده هوا از اعتدال ربیعی روی بگرمی آورد موکب نصرت قرین از قشلاق
مازندران در حرکت آمده چون آوازه حرکت لشکر روم میرسید عنان عزیمت بدار السلطنه قزوین
معطوف داشته در بهترین زمانی در دولتخانه مبارکه انجا نزول اجلال فرمودند و از قزوین بجهت انتظام
امور سرحد آذربایجان و گرجستان لوای جهانبانی بدانصوب در حرکت آورده بلده سلطانیه مضرب
سرادقات عز و اقبال گشت رستم بیگ بیادل صحبت راکه بوفور اهلیت و کاردانی متصف و برتبه دیوان
بیگی گری سرافراز بود بدار السلطنه تبریز فرستادند که باتفاق حاکم تبریز و امرای آنطرف از سرحدات خبردار
بوده در دفع فساد رومیه و اکراد آن سرحد کوشیده مساعی جمیله بظهور آورد **از سوانح اقبال** که درین سال
بحیز ظهور آمد خلاصی یافتن قزاق خان چرکس بیگلربیگی شیروان است از حبس موراو و طاغیان گرجی که
در راه قراقلقان گرجستان بنوعی که در محل خود تحریر یافته گرفتار گرجیان شده مدتی مدید محبوس بود چون

مهمات موراو در گرجستان برنهج دلخواه انتظامی نداشت یکدو نفر از محافظان ازو تطمیع یافته در زمان فرصت
او را برداشته از گرجستان بیرون آورده بسلامت باردوی قورچی باشی رسانیدند و بعد از عرض و
استجازه همایون روانه شیروان گشته بوکلاء و نایبان و متعلقانش که در شیروان بودند پیوست و بدستور
بیگلربیگی آنولاست **دیگری از سوانح اقبال رفتن قورچی باشی است بر سر قلعه اخسقه و بدست در آمدن قلعه
بنیروی دولت روزافزون** سابقاً مذکور شده که حکومت اخسقه گرجستان قسق سلیم خان شمس الدینلو
و محافظت قلاع انجا باو و جمعی تفنگچیان متعلق بود و در سال گذشته بنابر هرگونه فتنه و فتور که در گرجستان
و سرحدها واقع بود و آوازه آمدن سپاه روم بر سید و از اباظه پاشا حاکم ارض روم که قرب جوار ولایت
مذکورست آثار ناخلاصی و حیله اندوزی بظهور آمد محافظان قلعه اخسقه که معظم قلاع انجاست واهمه نموده از
بیم محاصره و تسخیر اقامت در قلعه متزلزل گشتند و چون تعمیر شکست و ریخت قلعه هنوز نشده بود و چنانچه
باید استحکامی نداشت سلیم خان نیز صلاح در توقف ندیده بیرون آمده بقورچی باشی پیوستند مرتضی نامی
از امرای رومی که در قراجه اردهان حوالی انجا می بود برای خود یافته موده و صلاح اباظه پاشا علی ای التقدیرین
قلعه و مملکت خالی یافته متوجه انصوب گشته تصرف نمود و قورچی باشی که با بعضی امرا در قراباغ قشلاق داشت
از یورت قشلاق حرکت کرده بجهت ایروان آمده بود بتسخیر قلعه مذکور مأمور گشت فرمان بیک نظر کرالوهی
از تفنگچی و تفنگچی باشیان در سال گذشته بآذربایجان رفته بودند حسب الامر بقورچی باشی پیوسته باتفاق
بر سر اخسقه رفتند و قلعه را محاصره کرده از اطراف و جوانب سیبها پیش برده یکدو حصار انرا گرفته مرتبه مرتبه
پیش میرفتند رومیه چندگاه قلعه داری کردند چون قلعه مشرف بتسخیر گشت و دانستند که عنقریب بقهر و غلبه
مفتوح میگردد و از هیچ طرف مددی نرسید مرتضی پاشا طرح صلح انداخته دست از قلعه داری بازداشت بدین
نهج که رومیه از تعرض قزلباش ایمن بوده بهر طرف هر کس خواهد رود و اگر احدی اراده آمدن دیار قزلباش داشته
باشد رعایت یابد مرتضی پاشا بعد از عهود و مواثیق قلعه را سپرده خود نیز نزد قورچی باشی آمد و میان بعضی مرافقت
اختیار نموده بعضی دیگر بدیار خود رفتند و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و چون سلیم خان بجهت
انداختن قلعه و بیرون آمدن بدون محاصره و زد و خورد مقصر و از اهل تقصیر بود حکومت انجا بشمشی قزاق تفویض
یافت و او با طائفه قزاق که آشنای آن سرزمین اند داخل قلعه شده بحراست پرداخت **دیگری از سوانح اقبال تحالف**

موراو وطهمورث بمحاربه نمودن بایکدیگر و شکست یافتن موراو شرح واقعه آنکه بعد از محاربه که فیمابین عساکر
فیروزی نشان و موراو وطهمورث و جماعت گرجیان بوقوع پیوسته جمعی از عظمای گرجستان کارتیل در آنکه
مقتول گشتند موراو که مهیّج آن فتنه بود میخواست که در مملکت کارتیل حاکم و فرمانروا باشد و جمعی از عظمای
دناوادان از واصیل زبودند که حکومت و بزرگی موراو مکروه خاطر ایشان بود طهمورث خان که بادشاهزاده
و والی کاخت بود چون ولایت او خراب بود و از نژاد سمیون خان ماضی والی کارتیل اولاد ذکور نمانده پسران
او نبیره دختری اولاد سمیون خان بودند گرجیان کارتیل با سمیون خان ولد بکرات خان برادرزاده
سمیون خان ماضی مخالفت نمودند میخواست که عظمای کارتیل بجانب پسران او میل نموده یک پسر خود را بارث
دخترزادگی حاکم کارتیل گردانیده خود در آن مملکت نیز فرمانروا و صاحب اقتدار باشد و بعضی از گرجیان کارتیل
درین ماده با او همزبان بوده از موراو دوری میگزیدند بدینجهت میانه موراو و طهمورث وحشت پدید آمده
نفاق انجامید و از یکدیگر دوری گزیده طهمورث از و احتیاط مینمود موراو لشکری از هواخواهان خود مرتب
ساخته علی الغفله بر سر او رفت و موافقان طهمورث او را آگاه گردانیده بودند در آنوقت قدرت مقابله و مقاومت
نداشت از مقام خود حرکت کرده بطرف دیگر شتافت و فرصتی جسته با معدودی که در هم آورده بود بر سر موراو رفت
و فیمابین هر دو گروه محاربه فوقی روی داده طهمورث غالب آمد و موراو شکست یافته جرعه اعتبارش از باده
پندار خالی گشت در گرجستان اقامت نتوانست نمود عزیمت دیار روم کرده متوجه آنطرف گشت و سرداری که بر سر
اباظه بارض روم می آمد پیوسته از آنجا باستنبول رفت و از آن تاریخ در سلک رومیانست و طهمورث صلاح
دولت خود را در التجا نمودن باین درگاه دانسته بداود خان ولد الله وردیخان که بعد از محاربه حسب الصلاح
قورچی باشی با گروهی از مردم خود و تفنگچیان در تفلیس اقامت داشت بادی الفت و آشنائی گردیده فیمابین
مراسله و آشنائی در آمد و شد وقوع یافت و در سال گذشته بوساطت او عرایض ضراعت آمیز بدرگاه جهان پناه
فرستاده بود چنانچه در ذیل مذکور میگردد و درین سال فیمابین ایشان ملاقات اتفاق افتاد **التجا نمودن طهمورث خان
بدرگاه جهان پناه بوساطت داود خان ولد الله وردیخان و ملاقات ایشان بایکدیگر** چون میانه طهمورث
و موراو وحشت پدید آمده موافقت ایشان بمخالفت انجامید و او برومیه توسّل جسته بدیار روم رفت طهمورث
از خواب غفلت بیدار گشته از کرده های خود پشیمان گردیده دیگرباره دست توسّل در دامن دولت این دودمان استوار

داشته بداود خان طرح الفت و آشنائی انداخت و بدستور سابق اظهار بندگی و غلامی آن آستان کرده بوسیله
و استشفاع او استدعای عفو زلّات و تقصیرات خود کرد داود خان حقایق حال و ضراعت و بندگی او را
بخدمت اشرف عرض نموده در حینی که رایات ظفر آیات جاه و جلال بفیروزی و اقبال از سفر خیر اثر بغداد بصوب
عراق در حرکت آمده بود عریضه داود خان و تضرع نامچه طهمورث که بداود نوشته بود بمجلس نظر همایون در آمد
در آن صحیفه درج نموده بود که درین چند سال از من خطائی بسیار صدور یافته و بجهت محاربانی که فوج زیاد مایه
وقوع یافت طوایف قزلباش عموماً تیغهای زهرآلود بخونریزی من در میان دارند بدینجهت جرأت آمدن
بپایه سریر اعلی ندارم اگر حضرت اعلی که از خاندان کرم اند رقم عفو بر تقصیرات این بنده گنه کار کشیده از خطاهای
گذشته اغماض فرمایند مجدداً حلقه غلامی در گوش کشیده بعد الیوم ذرّه از شاهراه بندگی عدول نمینماید
و بعد از آنکه خدمتی چند نمایان ازین غلام صدور یافته باشد و جانسپاری چند کرده باشم که بین الجمهور مستحسن
و پسندیده باشد تکیه بان کرده سعادت ملازمت میتوانم دریافت حالا از خوف بی ادبیها که ارتکاب شده
امیدوارم که از تکلیف ملازمت معاف باشم و درین خرابه بسر برم و داود خان استمالت نامچه بر سبیل حرز
امانی باسم او استدعا نموده بود حضرت اعلی ملتمس داود خان را مبذول داشته استمالت نامچه مبنی بر
عنایات خسروانه و عفو تقصیرات او فرستادند اما سفارش فرمودند که بطهمورث اعلام نماید که او از عهد
صبی در ظل تربیت همایون ما نشو و نما یافته و ما را بواجبی می شناسد و بر نیک و بد مزاج اقدس اطلاع دارد
حالا این معاذیر و اظهار ندامت و خلوص بندگی که مینماید از وپذیرفتیم اما دانسته باشد که مادام که در دعوی ارادت
و اخلاص بدرگاه عرش اشتباه ثابت و بطریق گذشته کار آن شیفته نگردد و تن آویخته نظر همایون در نیاید
عن صمیم القلب عفو و اغماض ممکن نیست و این سخنان حیله اند و زدنیا دارانه در نمیگیرد سعی نماید که دامن
بعصیان آلوده خود را بآب خدمتکاری و درستی قولی شست و شو دهد و خود را شایسته ادراک سعادت
حضور گرداند بعد از وصول فرمان داود خان عزم ملاقات او با خود جزم کرده بدستگرمی وجود اقدس
و عنصر مقدس همایون بی تکلفانه با معدودی از ملازمان خدمتکار متوجه محل اقامت او گشته دوستانه یکدیگر را
ملاقات نمودند و داود خان متکفل عفو تقصیرات او گشته سفارشات بلیغ شاهی را بابلغ بیان خاطرنشان
نمود و نخست بتکلیف تغییر لباس رومیانه که در ایام خلاف ملبس بآن گشته بود نموده او را بلباس قزلباشی در آورده

و تبعه اش بهیکی تغییر لباس کرده و دست در دامن استشفاع او زده مهمات خود را بصواب دید او منوط و مربوط گردانید
و شرط نمود که اگر عنایت و الطاف شاهی شامل حال او باشد مدت العمر پای از جادهٔ بندگی و متابعت بیرون
ننهد و بعد از معاهده و شرایط پیمان بازگشته بجانب تفلیس عود نمود و حقیقت رفت و آمد خود را بعرض عاکفان
سدهٔ جلال رسانید و طهمورث بر جادهٔ اطاعت و انقیاد مقیم است **سانحهٔ دیگر التجا نمودن ابازه پاشا
بدرگاه گیتی پناه** کیفیت واقعه آنکه چون رایات فیروزی آیات همایون بنصرت و اقبال از سفر بغداد
معاودت نموده اخبار فتح و فیروزی و هزیمت لشکر روم در سرحدها انتشار یافت ابازه پاشا
دیگر باره اظهار خلوص عقیدت و اخلاص کرده نوروز بیک قورچی استاجلو را که در سال گذشته گرفته حبس
نموده شهرت قتلش داده بود باز فرستاد و از اعمال سابق و حرکات ناهنجار و تصرفات مال تجار بمعاذیر
دنیادارانه تمسک جست و چون خلیل پاشا سردار رومیان متوجه دفع او بود چشم داشت معاونت این دولت
داشت و چون از اطوار او دورنگی و مکر و حیل بظهور پیوسته بود در هنگامی که لشکر بر سر او آمد در معاونت او
توجه تام مبذول نفرمودند اما مقرر شد که قورچی باشی با لشکر ظفر اثر که در نخجوان بود در ایروان اقامت نماید
که مبادا از رومیان دست درازی بقلمرو همایون اعلی واقع شود و بعد از آنکه خلیل پاشا سردار بارض روم
نزدیک رسید دیشلر حسین پاشا نامی را با چند نفر از پاشایان و جنود ینگچری بقصد استرداد قلعه اخسقه
بارض روم فرستاده و لستان پاشا و عیسی بیک را که از معتبران بود برسالت نزد ابازه فرستاده که او را استمالت
گردانیده ترغیب نمایند که بلشکر پیوسته باتفاق بر سر اخسقه روند و لستان پاشا او را اخبار کردند که اینجماعت
بگرفتن تو مأمورند از خود غافل نشود ابازه لستان پاشا و عیسی بیک را گرفته نگاهداشته و با لشکر ارض روم
بدشت کرمی جنود قاهره که در سرحد چخور سعد بودند از خوف جان از قلعه بیرون آمده علی الغفله بر سر امرا
و پاشایان و ینگچریان که مقدمة الجیش بودند ریخته مجادله نموده دستبرد نمایان کرده چندی از عظمای لشکر که
حسین پاشا و دیشلر از جملهٔ ایشان بود بدست آورده جمعی کثیر از رومیه و ینگچریان بقتل آورده حسین پاشا را
زخمدار بقلعه آورده در قلعه از هم گذشت و چون این خبر بسردار رسید با عموم سپاه بر سر او آمده قلعه ارض روم
محاصره نمودند و او تا چهار ماه محصور بود و بمراسم قلعه داری پرداخت و در آن مدت رایات جلال تر بنابر
حزم و احتیاط در سلطانیه اقامت داشت زمستان رسید رومیه زیاده از این در ارض روم توقف نتوانستند

نمود

نمود کاری نساخته بازگشتند و او حقیقت حال بعرض اشرف رسانید حضرت اعلی نیز فرستاده‌های او را مجدداً اظهار نمودند
که چون اقوال ابازه موافق کردارش نبود زیاده اعتمادی بر اقوال ننمودیم اگر در قبول خود صادق و با نواب
همایون ما موافق طریق این بود که گرفتاران رومی را که در جنگ و غیره بدست در آورده بپایهٔ سریر اعلی شاهی
فرستد که بر ضمیر انور ظاهر گردد که این تلاش او با رومیه در دولتخواهی این دودمان است و مضمون این کلام
مشهور را که یا زنگی زنگ باش یا رومی روم منظور دارد و شرح بقیهٔ احوال او در سال آینده مرقوم میگردد
وقایع متنوعه که ایراد آن لازم بود بر اذکیا پوشیده نیست که در میانه سلاطین عالم و پادشاهان عرصهٔ
گیتی قانونیست قدیم که ایلچیانی که بیکدیگر میفرستاده اند خواه در ایام دوستی و اتحاد و خواه در زمان
خصومت و عناد سالم و غانم آمد و شد نموده بهیچوجه مضرت و آسیبی که عند الخالق و الخلایق مذموم و
ناپسند است بجان و مال ایشان نمیرسیده زیرا که فرستادگان مأمور فرمان فرستنده اند و وظیفهٔ ایشان
جز تبلیغ رسالت و رسانیدن نامه و پیغام نیست ۞ در آیین شاهان و رسم کیان ۞ فرستادگان
ایمنند از زیان ۞ در این چند سال دو مرتبه چنانچه در محل خود نگارش یافته ایلچیان با مکتوب بلاغت اسلوب
متواضعانه چنانچه راه و رسم سلاطین روزگار است بپادشاه روم فرستاده شده بود چلبی بیک قورچی
قاجار را قبل از وقایع بغداد و طهماسب قلی سلطان شتره ذیلی را بعد از آن از ارکان دولت خانوادهٔ
آل عثمان این امر شنیع بظهور آمده چلبی بیک را که بازگشته بقرا حمید رسیده بود حاکم آنجا از هم گذرانید
و طهماسب قلی سلطان را چون عظمای روم با یکدیگر ضدیت ورزیده برخلاف یکدیگر سخن میگفتند رفتن ایلچی
مذکور را منافی مطلب خود دانسته در راه ضایع کرده و بر متملکات و ما یعرف او دست تملک کشیدند و نعمت
خونش بر قاید اجل نهاده بعضی اشیاء ظاهری او را جهت رفع شناعت بملازمانش داده و آقا جلال
نام اکبر آقا که در ایام مصالحه و دوستی و آمد شد طرفین بجانب حلب فرستاده شده بود و بانجام بعضی
خدمات مشغول داشت حاکم حلب بشبههٔ آنکه فرمان بدست همت عمل نموده او را بقتل آورده کل وجوه نقد
و اموال و اسبابی که داشت در حیطهٔ تصرف در آورد و اگر این امور از موقف سلطنت صدور یافته زهی کم فرصتی
و پستی فطرتی و اگر حکام و پاشایان بخودسر بچنین امور اقدام نموده اند زهی بی حمیتی و عدم اقتدار پادشاهان
و خود رائی منسوبان دلیل ضعف دولت حضرت اعلی اعلاه الله تعالی که اوصاف حمیده اش پسندیدهٔ عالمیان

و اطوار سنجیده اش قانون بزرگی و دستور العمل سلاطین جهانست برخلاف افغانی سلوک نموده ایلچیان روم را
که محمد آقا نامی از معتبران آن سلسله قبل از وقایع بغداد بدرگاه جهان پناه آمده معزز و محترم در دار السلطنه اصفهان
اقامت داشت و مصطفی آقا نامی که بعد از آن آمده بود چنانچه در سال گذشته تحریر پذیرفت رعایتهای ملوکانه
فرموده مشمول نوازش و احسان مقتضی المرام روانه دیار خود فرمودند تجار آن ولایت که در ممالک محروسه بودند در مهاد
امن و امان آسوده برضای خود هرگاه اراده نمودند بی اذیت و خسران سالم و غانم روانه شدند واقعه
نابینائی امام قلی میرزا درین سال از اقتضای فلک بیمدار و اطوار سنجیده شهزاده بیوقار امام قلی میرزا
نور بینائی او از آسیب نیشتر نقصان پذیرفت در باستانی نامها که مورخان بلاغت شعار بقلم تحقیق
در قم تصدیق نگاشته اند همیشه سلاطین عدالت آئین و فرمانروایان صاحب تمکین صلاح حال و استقامت
احوال خلایق را از سپاهی و رعیت بر مطالب عالیه دنیویه و علاقه پدر فرزندی راجح داشته در رضاجوئی
و رفاهیت خلق الله که هر آینه موجب رضامندی خالق البرایاست کوشیده اند چنانچه قضیه بقتل در آوردن
سلطان سلیمان که افضل پادشاهان روم بود سلطان مصطفی نام پسر رشید خود را بمظنه طغیان و بی اعتدالی و
سلطان بایزید پسر دیگرش را با چهار پسر او بنوعی که در صحیفه اول در طی وقایع زمان حضرت شاه جنت مکان تحریر
یافته شاهد بهمین مدعاست و ازین قبیل از سلاطین ماضیه بسیار بصدور پیوسته که ذکر انها موجب اطناب است شهزاده
مذکور از جهالت و نادانی و غرور جوانی ارتکاب اموری ناپسندیده والد بزرگوار نموده منبعد از اطوارش
بی اعتدالی و از جوهر ذاتش بیدانشی و کم مهری نفرت مشاهده شد صلاح حال جمهور در آن دیده دیده بینائیش را
بی نور گردانیدند اگر چه بحسب تقدیر بدین بلیه گرفتار آمد اما بمضمون این مصرع ع کو مصلحت تو از تو بهتر داند از چنین
بلیه دیگر که در عالم اسباب جهت شاهزادهای عالی منزلت آماده کارخانه خلف و تقدیرست و کمتر کسی ازین عدم بصیرت
و بینائی نجات یافته آسوده حال در ظل مرحمت شاهانه روزگار میگذرانند ذکر مراجعت موکب همایون از سلطانیه
بعزم قشلاق مازندران چون چندگاه بلده سلطانیه معسکر همایون شاهی گردید و سردار روم میان که بسرحد
آمده بمحاصره قلعه ارض روم مشغول بود بی نیل مقصود باز گردیده خاطر اشرف از سرحد قلمرو همایون و احتمال
دست درازی ایشان باطراف سرحد خصوصاً قلعه اخسقه اطمینان یافت عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده
لشکر را باز رخصت اوطان و مساکن دادند و با ملتزمان رکاب نصرت انتساب از سلطانیه روی توجه بقشلاق

مازندران آورده بخرمی و خوشدلی در قصبه شریفه اشرف اقامت فرمودند و همواره بسیر و شکار پرداخته در زمستانهای
نزهت بخش اشرف و دار السرور فرح آباد و منازل خلد آسا و بساتین فرح فزای اندیار که در هر مکان فرحت
بخش افراخته و پرداخته معماران همت والاست عشرت پیرا بودند و درین زمستان بخوشدلی و کامیابی میگذرانیدند قورچی
باشی که دو سال بود که در آذربایجان قشلاق داشت حسب الفرمان همایون بپایه سریر اعلی آمده در مازندران
سعادت بساطبوس دریافت و زمان بیگ ناظر نیز از آذربایجان عود نموده تفنگچیان و لشکریان که با قورچی
باشی بودند رخصت اوطان یافتند از سوانح آنکه چون از محمد قلیخان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ در ظهور فتنه
مورا و اندک مسامحه و مساهله وقوع یافته بود که در گنجه و تخود و بهلو از دفع حادثه خالی کرده بود و مورا و الکا
و ولایت او را تاخت کرده انواع مضرت او بسپاهی و رعیت رسید از امیر الامرائی قراباغ معزول
گشته داود خان ولد الله وردیخان که بحراست تفلیس و انتظام امور سرحد گرجستان مأمور در آن سرحد
بود بدین رتبه بلند ارجمندی یافت سانحه دیگر آنکه چون فیما بین حضرت اعلی شاهی ظل الهی و حضرت
پادشاه والا جاه شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان طریقه خلت و دوستی و اخوت و یکتادلی مرعی بود
و بآمد و شد رسولان و مفاوضات صداقت بنیان همواره از حال یکدیگر خبیر و آگاه بودند و از تاریخی که
معتمد الخاقانی زنبیل بیگ بیگدلی که الحال برتبه خانی یافته زنبیل خان است برسالت هندوستان عود نموده تا غایت
آمد شدی وقوع نیافته بود درینوقت بمسامع جلال رسید که شهزاده پرویز پسر بزرگ آنحضرت که رتبه ولیعهدی داشت
از اقتضای قضا و انقضای اجل موعود سفر آخرت اختیار نموده از وفور مصادقت و برادری لازم گشت که معتمدی
فرستاده لوازم پرسش و دلجوئی بفعل آورند و متفحص احوال خیر مآل گردند لهذا اتخته بیگ یوزباشی استاجلو را
که از معتبران درگاه و مرد سخندان کار آزموده و آگاه است برسالت تعیین فرموده تحف و هدایای لایقه از اقمشه
و امتعه نفیسه و نفایس هر دیار و تازی نژادان صبا رفتار مصحوب او گردانیده با نامه محبت طراز دوستانه مشعر بر
مهربانیهای برادرانه روانه فرمودند و او بآئین شایسته کمر بدین خدمت بسته باصفهان آمد که از راه یزد و کرمان
بجانب قندهار رفته بمقصد شتابد هنوز در اصفهان بود که خبر وحشت اثر واقعه ناگزیر آن پادشاه والا جاه و فتن
و فتور هندوستان در ایران شایع و متواتر گشته باعث تعویق رفتن او گردید از اتفاقات ابراهیم عادلشاه
و سلطان محمد قطبشاه سلاطین دکن نیز چنانچه در ذیل صحیفه مسطور میگردد عالم فانی را وداع نموده بصوب عالم بقا

شتافتند و در زمان شاه جنت مکان نیز در هندوستان چنین واقعه دست داد که سه پادشاه در یک سال ارتحال
نمودند سلیمشاه ولد شیرشاه افغان که فرمانفرمای کل ممالک هندوستان دهلی و آگره و لاهور و بنگاله بود
ثانی سلطان محمود پادشاه گجرات و ثالث نظامشاه والی احمدنگر دکن مولانا قاسم کاهی زوال خسروان
تاریخ یافته در سلک نظم در آورده بود ع سه خسرو را فراز آمد بیکسال ⁂ که هند از عدلشان دار الامان بود ⁂
زمن تاریخ فوت این سه خسرو ⁂ چه می‌پرسی زوال خسروان بود ⁂ در این سال چنین واقع شد که در هندوستان
سه پادشاه عمر و دولت را وداع کردند هر چند این قضایا داخل وقایع ایران نیست بنا بر رابطه صداقت و اتحاد
که قدیما بااین دودمان دارند بمناسبت مقام تحریر آن پرداخت **متوفیات** نورالدین محمد سلیم پادشاه بن
جلال الدین محمد اکبر بن همایون بن محمد بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه
بن امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان در حینی که از سیر ولایت کشمیر عود نموده هنوز بلاهور نرسیده بود
در راه مریض گشته بعالم آخرت شتافت مدت سلطنت او بیست و دو سال بود و چون پسرش سلطان
خرم که بعد از شاهزاده پرویز که فوت شد پسر بزرگتر بود بنا بر درشتی که باغوای مفسدین میانه پدر و پسر روی داده
مغضوب پدر گشته بود از ولایت پادشاهی بیرون رفته بی سر و سامان در دیار دکن بسر می برد ارکان دولت
که در پایه سریر سلطنت حاضر بودند کوبند بوصیت پادشاه که در حین ارتحال نموده داور بخش نام پسر سلطان خسرو
مکحول را که بسلطان بلاغی مشهور بود ولیعهد کرده او را بپادشاهی اختیار نموده خطبه و سکه بنام او کردند و سایر
شاهزادگان که حاضر بودند سلطان بلاغی را کورنش نموده او را شیرشاه لقب دادند اما شاهزاده شهریار پسر صلبی
کوچکتر مخالفت ارکان دولت اختیار کرده خود را بلاهور رسانیده قلعه لاهور و قبلخانه و خزاین و جباخانه
بقیاس که در آنجا بود تصرف نموده خطبه بنام او در لاهور خوانده شد و سکه بنام او این مصرع نقش کردند
ع سکه زد بر زر در عالم شاه شاهان شهریار ⁂ و طرح سلطنت و پادشاهی افکنده اعاظم امرا و خواجهاو اشراف
و اعیان که در آنجا بودند طوعا او کرها سلطنت او را پذیرفته کمر خدمتش بستند و او بداد و دهش لشکر عظیم
مرتب ساخت و چون اردوی شاه سلیم و عظما و ارکان دولت در موکب نیرشاه و شاهزادگان و خواتین
معظمه بلاهور قریب شدند سلطان شهریار خود در لاهور توقف نموده لشکر خود را با امرا و سرداران و خواجهای
معتبر لاهور بمقابله ایشان فرستاد که اگر در مخالفت و مقر باشند و پسرزاده را برادر صلبی بگیر نشند بمحاربه

پردازند ارکان دولت که معظم ایشان آصف خان بود از ورود لشکر آگاه گشته از طرف نیز گروهی بمقابله فرستادند
و عظمای سپاه لاهور را از وصیت پادشاه و جلوس سلطان بلاغی موسوم بشیرشاه که بحکم وصیت
ولی العهدی وقوع یافته و اتفاق سایر شاهزادگان و خواتین معظمه خبر و آگاه کرده بموافقت خود دلالت کردند
روزی که فریقین را اتفاق ملاقات افتاد و سرداران و خواجهها و اعیان هر دو فریق با یکدیگر گفتگوی
صلاح اندیشانه بمیان آورده از طرفین جنگ را در باقی گذاشتند و لشکر سلطان شهریار دو برابر گشته
جمعی با نظرف پیوستند و جمعی بازگشتن و پراکندگی آغاز نهادند و سپاه سلطان بلاغی جلوریز بلاهور
رسیده سلطان شهریار فرصت جمعیت و سامان مقابله و قدرت محاربه نیافته در قلعه خزید و چون
اردوی اعظم و آصفخان و امرای معظم در موکب سلطان بلاغی داخل لاهور شده بپای قلعه آمدند احدی
متوجه قلعه‌داری نشد و بآسانی بقلعه راه یافته سلطان شهریار را در دو تا خود بدست آورده چشم جهان
بینش را میل کشیده از دیدن عاطل گردانیدند و دولت ده روزه او بسر آمده منتهی نیافت چنانچه خواجه
حافظ شیرازی در زوال دولت شیخ ابواسحق گفته ع راستی کوکب فیروزه بواسحقی ⁂ خوش درخشید
ولی دولت مستعجل بود ⁂ اما احوال سلطان خرم آنکه او در خدمت پدر بزرگوار بسیار معزز و گرامی و معتبر بود
و بین الجمهور زیاده از سلطان پرویز برادر کهتر اعتبار داشت و از جانب پادشاه بشاهجهان لقب یافته بود
و پادشاه او را بخدمات دکن مامور فرموده بجانب برهانپور مرخص ساخت و از پدر استدعا نمود که سلطان
خسرو مکحول برادر بزرگ او را بدو سپارد که او نگاهدارد حسب الاستدعا باو سپردند و روانه خدمات مأموره
گشت او بی رضای پدر بقتل برادر بزرگ مکحول جرأت نموده و در آن سفر بادشاهانه سلوک کرده با موری که
در آن خانواده مخصوص پادشاهست دلیری کرد بدین جهت میانه پدر و پسر درشتی پدید آمده جمعی از اضداد
که در خدمت پادشاه راه سخن داشتند او را بعصیان و طغیان متهم میداشتند و در وقتی که از برهانپور
مراجعت نموده بدربار پادشاهی می آمد از آمدن ممنوع شد و او ملتفت نشده با غلبه و ازدحام تمام
می آمد پادشاه در لاهور بود و از فساد مفسدین به پسر بد ظنه و بی اعتماد بود با سپاه گران و گروه انبوه
از لاهور بیرون آمده بجانب او در حرکت آمد و در ما بین آگره و لاهور فریقین را مقارنه اتفاق افتاد بعضی
از امرا و مردم معتبر از او روگردان شده بموکب پادشاهی پیوستند سلطان خرم خایف و هراسان گشته

از راهی که آمده بود بازگردیده بطرف برهانپور شتافت و از آنجا بدکن رفت و از میان ولایت قطب‌شاهی گذشته
بقصد تسخیر بنگاله بدان صوب در حرکت آمد و در آنجا با ابراهیم خان حاکم بنگاله که از امرای بزرگ پادشاهی
قوم آصفخان بود مصاف داده بر او غالب آمد و فتح بنگاله کرده فیلان نه خزاین موفور بدست آورد و از آنجا
متوجه الهآباس گردید این مقدمات موجب زیادتی وحشت و طغیان او گشته شاه سلیم شاهزاده پرویز را
با مهابت خان حاکم کابل که از امرای ذی‌شان آن دولت به تنبیه و تأدیب او مامور فرموده با لشکر عظیم
فرستاد و در حدود الهآباس فیمابین محاربه قوی روی داده شکست بجانب خرم سلطان افتاد و از راه
بنگاله که آمده بود بازگشته بدکن رفت در این مرتبه در ولایت قطب‌شاه توقف نموده بولایت نظام‌شاه رفت
چندگاه در آنجا اقامت گزیده بسر برد سلاطین دکن فی‌الجمله بازگشتنی با او کرده خدمات می‌نمودند از بودن آنجا
دلگیر گشته قصد آمدن ایران کرد که از حضرت شاه استعانت جوید چون بولایت تته رسید اراده نمود که قلعه
تته را بدست آورده ولایت سند را که با ایران اقرب است متصرف گردد حاکم تته قلعه‌بسته شروع در قلعه‌داری کرد
تسخیر قلعه میسر نگشت علمای دولتش از آمدن ایران مانع شدند بالضروره بازگشته بولایت نظام‌شاه رفت
در این آمد و رفت جمعیت او روی بتفرقه و پراکندگی آورد روزی چند با معدودی در آن ملک اقامت گزیده بسر می‌برد
و نظام‌شاه از خوف پادشاه در مقام آن درآمده بود که او را از ولایت خود عذر خواهد در این اثنا قضیه فوت شاهزاده
پرویز وقوع یافته خبر باو رسید و در دربار پادشاهی نیز میانه مهابت خان و آصفخان منازعه پدید آمد بنابر
قرب و اقتدار آصفخان و ربط او با حرم محترم پادشاه و شرف محرمیت غایتی که در ازای حقوق خدمات و جانسپاریها
متوقع و چشمداشت مهابت بوده بظهور نیامده از پادشاه رنجیده خاطر جدا شده بجانب سلطان خرم میل
نموده روانه دکن گشته باو ملحق شد سلطان خرم از آمدن او مسرور و فرحناک گشته از این مقدمه تازه دولت او
آب و رنگی یافت و در اندیشه بیرون آمدن از آن ملک بودند که خبر واقعه ناگزیر پادشاه نیز ورود یافت از آنجا عزم
دارالسلطنه آگره در حرکت آمده با معدودی روانه شدند سلاطین دکن طریقه مردمی و سلوک داشتند لشکریان
و امرای اطراف از جغتای و افغان و مغل و راجپوت بجانب او میل نموده در هر مرحله جمعی باو می‌پیوستند و در اندک وقتی
جمعیتی عظیم فراهم آمد و آوازه آمدن او تزلزل در بنیان سلطنت سلطان بلاغی انداخته ارکان دولت او و عقلای
لشکر که غوری در امور دنیوی داشتند با وجود پسر صلبی رشید صاحب داعیه تمشیت مهم پسرزاده را دور از کاردانی دانسته

تردد خاطر ایشان بود و آنها مستزاید گشت بالجمله از لاهور بیرون آمده روی توجه بدار السلطنه آگره که مقر سلطنت
آن دودمان بود آوردند فوج فوج از لشکریان و طبقات سپاه از اردوی اعظم بیرون رفته بسلطان خرم
می‌پیوستند و در ادراک ملازمت و کورنش بر یکدیگر سبقت می‌جستند چنانچه در حدود آگره اکثر اعیان
و طبقات لشکر بسر او جمع آمده بودند آصفخان و بعضی از خواص دربار پادشاهی نیز صلاح در متابعت و انقیاد
او دانسته قاصدان سخندان فرستاده اظهار دولتخواهی کردند و سلطان خرم با خیل و حشم خوشدل
و خرم بدار السلطنه آگره رسیده لوای سلطنت و جهانبانی افراخت آصفخان و دیگران نیز سلطان بلاغی و سایر
شهزادگان را مصحوب خود گردانیده متوجه ملازمت گشتند و در حوالی آگره حسب الاشاره عالی پنج نفر
شاهزاده را شربت ممات چشانیده بگورستان عدم شتافتند شهزادگان مذکور یکی سلطان
شهریار که مکحول بود دیگری داور بخش مشهور بسلطان بلاغی ملقب بشیرشاه ولد سلطان خسرو که بهیچ
سطور سلطنت رسیده بود یکنفر دیگر برادر او دو نفر پسران شاهزاده دانیال برادر شاه سلیم که در زمان حیات
پدر فوت شده بود و سلطان خرم که از پدر خطاب شاهجهانی داشت خود را شاهجهان و صاحبقران ثانی
نامیده آصفخان را مدار علیه کارخانه سلطنت گردانید و مهابت خان را سپهدار و صاحب اختیار لشکر نموده
برادر عزیز و یار وفادار سپهسالار خان خانان لقب داد و ایشان بساط منازعت سابق را در نوردیده حسب الاشاره
عالی با یکدیگر بحسب ظاهر دوستانه سلوک نموده بانتظام مهمات دولت اشتغال دارند و شرح این وقایع از
تقریر یک دو نفر از تجار که در دربار هند بودند رقم تحریر پذیرفت العهدة علی الرواة **ابراهیم عادلشاه** والی بیجاپور
و دابل وی بوسعت الکا و مملکت و امتداد زمان سلطنت و وفور خزاین و تجملات از سایر سلاطین دکن ممتاز
بود و بجهت کوفتی که در اسافل بدن داشت سواری نمیتوانست کرد و در قیام عاجز بود همیشه بر روی کت
و سریر تکیه زده از وفور عقل و تدبیر و کاردانی چندین سال بامور سلطنت پرداخته کامروای دولت بود مولانا
تقی و مولانا ظهوری که از شعرای زمان و سخن‌پرداز روزگار و ممتاز اقران بودند در ظل رعایت او بسر می‌بردند
کتاب نورس را که نهصد بیت است هر کدام چهارصد و پنجاه بیت بنام او در سلک نظم درآورده نه هزار هون
طلا که نهصد تومان عراقی باشد از او جایزه یافتند در علم ادوار و موسیقی و فنون سازها خود را استاد و مبدا
در این سال بعالم آخرت شتافت پسر بزرگترش بیست و دو ساله و دخترزاده محمدقلی قطب‌شاه بود بعضی از ارباب

غرض اعیان بیجاپور بجهت دخترزادگی سلسلهٔ قطب‌شاهیه بسلطنت او راضی نبودند باغوای ایشان در پسر کوچک در حین
فوت پدر او انجم سر طلبیده جمعی از اولاد او نجیه دیده اش را میل کشیدند و پسر کوچک هفت ساله را که علی
نام داشت عادلشاه نامیدند و بسعی انجماعت قایم مقام و جانشین پدر گشته رتبه عادلشاهی یافت
سلطان محمد قطب‌شاه ولد محمد امین میرزا برادرزاده محمد قلی قطب‌شاه و داماد او بود مدت سلطنتش امتدادی
نیافته زود وداع عمر و دولت کرد سلطان عبدالله نام پسر او بصوابدید ارکان دولت جانشین گشته
مرتبه قطب‌شاهی یافت و با ایشان دکان پایه سریر اعلی شاهی ظل الهی زیاده از سلاطین پیشین اظهار
اخلاص و دولتخواهی کرده خیرات خان که از امرای بزرگ آن سلسله است برسم رسالت با تحف و هدایای لایقه
بخدمت اشرف ارسال داشت شرح آمدن او بایران در محل خود رقمزده کلک بیان میگردد از ملازمان درگاه
که درین سال ارتحال نموده بعالم بقا شتافتند آقا بیک دیوان بیگی وی از ملازمان علیقلیخان شاملو
دیوان بیگی بود و از ظهور اهلیت و کاردانی در سلک ملازمان درگاه درآمده در هنگام غیبت علیقلیخان
بنیابت او دیوان بیگی بود در اواخر ذیل عساکر منصوره بسرکردگی قورچی باشی بغزای گرجستان و دفع
عصیان و طغیان گرجیه مأمور شدند چون علیقلیخان در آنسال فوت شد او حسب الامر سرکرده قشون
لشکر علیقلیخان گشته بسیاق گرجستان رفت در هنگام معاودت اوایل این سال در راه مریض گشته از
دنیا رحلت کرد سید حسین کمونه وی از سادات کمونه نقبای نجف اشرف بود که آباء عظام او دولتخواهان این
دودمان بوده همیشه صاحب جاه و حشمت بوده‌اند و او نیز در زمان اقتدار رومیه در نجف اشرف با جاه و حشمت
و صاحب اقتدار بود در سال فتح عراق عرب سعادت ملازمت دریافته از وفور اهلیت و شگفته طبعی
منظور نظر فرخنده اثر همایون گشته ملازم رکاب اشرف گردیده همواره از همصحبتان بزم اقدس بود درین
سال بیماری عارض او گردیده از دار فنا رحلت گزید پسرش سید ناصر بدستور در سلک ملازمان درگاه انتظام
دارد حکیم سیف الدین مظفر کاشی از اطبای سرکار خاصه شریفه بود و در خدمت اشرف کمال محرمیت و
قرب منزلت داشت و لیکن بکهولت و شیخوخیت رسیده طبابت ملازمان درگاه در عهده وی بود و اکثر
اعیان که بیمار میشدند بنابر حذاقت و مهارت بمعالجه او عمل مینمودند در اواخر از ضعف پیری و عدم قدرت
نزد و بمعالجات نمی پرداخت پسرش که بفضل و کمال آراسته و حکیم دارالشفا بود در اردوی معلی بمعالجات مرضی

قیام

قیام مینمود درین سال در ایام اقامت سلطانیه مریض گشته معالجات اطبای زمان با حریف یأس سازکار اجل مقاومت
ننموده عاقبت طبیب اجل علاج نمود پسرش شمسا محمد که در آغاز جوانی تجربه پیران روزگار دیده دارد بدستور
در سلک اطبای سرکار خاصه شریفه منتظم و بمعالجات مرضی اردوی همایون قیام دارد شاهرخ بیک وزیر قورچیان
درمازی الاصل بود که در سلک جماعت قراداغلو اندو وی از اهل استعداد بود خط نستعلیق را خوش می نوشت
حضرت اعلی از وفور اخلاص و دولتخواهی آن سلسله بدین دودمان با او و برادران او شفقت تمام داشت حیدر
بیک برادرش الکنون یوزباشی قورچیان قراداغلوست و او در اوایل حال در عوض بایندر بیک برادرش
که مشرف توپخانه بود و در پای قلعه ابیورد در سینه بزخم تفنگ کشته گردید بمشرف توپخانه گردید و در ثانی الحال
مستوفی قورچیان عظام گشت بعد از فوت ملک بیک وزیر قورچی چنانچه در محل خود نگارش یافته بدین منصب
سرافرازی یافت درین سال مریض گشته در حین اقامت سلطانیه از دنیا رحلت نمود پسر قابلی داشت اما
خدمت مذکور از و منشی نمیشد و وزارت قورچیان عظام بامیر ابوعلی قوم میر ابوالمعالی شفقت شد چون
مشاهیر متوفیات رقم تحریر یافت الکنون وقت آنست که قضایای عظیمه سال آینده را مرقوم سازد
کنون وقت آن شد که شاه بنده را ؛ که سازد رقم شرح آینده را ؛ نگارد درین عرصه پر ملال ؛ بآیین شیرین دهد
شرح حال آغاز سال پر ملال لوی ئیل ترکی مطابق سنه سبع و ثلثین و الف که سال دوازدهم قرن ثانی
زمان فرمانروایی عباسی است از بهار دل آرای این سال با همه نزهت و طراوت که لازم این فصل بدیع
بدیع است شمیم بهجت و شادمانی بمشام نمیرسید از گلهایش پژمردگی ظاهر و افسردگی نمایان بود گلزار جهان
آب و رنگی نداشت بازمانه از عظیمترین واقعه که از گردش چرخ دون و طراری و شعبده بازی سپهر بوقلمون مستور
سراپرده غیب بود خبر داشت نوروز جهان آرا که همیشه بخوشدلی و کامرانی میگذشت درین سال اثری از خرمی و شادمانی
نداشت ؛ درین بهار گلی بمراد کس نشکفت ؛ بهار بهای تشنه تا بهار دگر ؛ زمانه عالمیان را غم آباد بود و از ترتیب
وقایع روزگار غافل و خبردار نبی بالجمله در روز دوشنبه سیزدهم شهر رجب مطابق سنه سبع و ثلثین و الف و دو ساعت
و بیست دقیقه از روز گذشته نیر اعظم از مقام حوت دلگیر گشته بشرفگاه حمل خرامید و حضرت اعلی همایون شاهی
ظل الهی ظل مرحمت بر مفارق عالمیان مبسوط داشته در مازندران بهشت نشان و قصبه دلکشای اشرف که درین
سال دلگشا نموده منازل فرح بخش دلارا که اثری از دل آرایی نداشت و باغات و بساتین خلد آسا خصوصاً باغ

و عمارت بهجت فزای عباس آباد که از بهجت خالی مینمود بلوازم جشن فیروزی پرداخته با مقربان بساط اقدس [illegible]
قورچی باشی که از خدمات مرجوعه آذربایجان و تسخیر قلاع اخسقه و ضبط و ربط سرحد فارغ گشته در آن اوقات
بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آمده همواره بمجالست حضور اقدس و همصحبتی بزم مقدس سعادت امتیاز داشت
باکمال عیش و سرور و انبساط خاطر بلوازم سیر و شکار قیام داشتند و تا سه ماه بهار در مازندران
اقامت فرموده چون هوای آنجا از منهج اعتدال روی بگرمی آورد و از جانب روم اخبار متواتر گشت
که درین سال خسرو پاشا نامی وزیر و سردار گشته با لشکر بسیار بطرف ارض روم می آید و مورا و
گرجی سیه بخت نمک حرام که بجانب روم رفته همراه سردار مذکور است موکب همایون در ماه شوال
از قشلاق مازندران در حرکت آمده بمظنه آنکه مبادا آن برگشته بخت تحریک ماده فساد نموده بمعاونت
رومیه باز در سرحد گرجستان آشوب انداخته آغاز فتنه نماید عنان توجه بصوب دار السلطنه قزوین
معطوف داشته بفیروزی و اقبال در دولتخانه مبارکه آنجا نزول اجلال فرمودند و حکم شد که عساکر نصرت
شعار در چمن سلطانیه جمعیت نموده بسرداری عیسی خان قورچی باشی در آنجا آماده خدمت باشند که بهر طرف
لازم آید و اشاره شود توجه نمایند از عفونت هوا و گرمی مازندران تقدیری عارضه طاری ذات مبارک
گشته بود در ایام اقامت دار السلطنه قزوین مزاج اقدس از اعتدال طبیعی انحراف جسته گاهی تب محرق
عارض ذات همایون میگشت و گاهی برطرف میشد و از اکل و شرب نامناسب عود مینمود تا اکثر اوقات غب و شطر
الغب گذشته مرتبه ربع انجامید و با وجود انحراف مزاج و تحمل شدائد آن عارضه از امور دولت و تدابیر مهام
سلطنت و ملکداری لحظه غافل نبوده اوقات خجسته ساعات صرف انتظام دین و دولت میشد **از سوانح**
گرفتاری شمسی خان قزاق حاکم اخسقه است شرح واقعه آنکه جمعی از رومیه آن حوالی بعزم دستبرد و تاخت و غارت
بالکای اخسقه آمدند و زیاده از یکهزار و پانصد کس بلکه دو هزار بودند و از استحکام قلعه و تفنگچیان قدر انداز
قلعه دار پیرامون قلعه نتوانستند گردید فی الجمله تاخت و غارتی کرده بازگردیدند شمسی خان مرد دلیر مردانه
بود از وفور غیرت و غرور شجاعت و عدم اطلاع بر کثرت ایشان عزم تعاقب و دستبرد کرده بی رضا
و صلاح سفیدریشان قوم با سیصد نفر از غازیان قزاق بیرون آمده بتعاقب شتافت و سه چهار فرسخ
رانده بدیشان رسید ایام بهار و هنگام علف خوار ستوران بود و از شدت ایلغار اکثر غازیان در عقب مانده

اسبهای علف خورده توانائی نداشتند بلکه جوقی از رومیه بر سمت راه فرود آمده یکدو جوق دیگر در اطراف میان
درها فرود آمده بودند که نمایان نبودند شمسی خان با یکصد کس رسیده بود و هر چند بعضی از غازیان کار دیده
قزاق که همراه بودند او را از معارضه آن گروه مانع آمدند قابل نشده بمجادله پرداخت و جمعی که بر سمت راه بودند
تلاشی کردند و فوجی سراسیمه وار خود را با سپاهیان رسانیده راه فرار جستند که خبر بسایر
رومیه رسیده گروه انبوه سوار گشته سیل بسته از عقب شمسی خان نمایان گشته او را با آن فوج قلیل
در میان گرفتند و غازیان بقدر قدرت و توان دست و پا زده اکثر را در هنگام فرار که اسپان ایشان از
کار افتاده بود از پای در آوردند شمسی خان زنده گرفتار گشت و اکثر غازیان رفیق او در آن معرکه قتیل
و نابود گشتند و رومیان او را برداشته بمعسکر سردار پیوستند **سانحهٔ دیگر از سوانح اقبال** آمدن کوچک
ایازه است بدرگاه خلایق پناه و توسل جستن ایازه پاشا مجدداً بعتبه علیه سپهر اشتباه شرح واقعه آنکه
در سال گذشته که ایازه پاشا عرایض اخلاص فرستاده اظهار متابعت و استدعای معاونت نموده بود
حضرت اعلی چنانچه در فوق مذکور شد اعتمادی بر اقوال او نفرموده پیغام داده بودند که اگر ایازه در گفتار خود صادق
و با منسوبان این درگاه موافق بودی بایستی گرفتاران محاربه رومیه را که در سال گذشته وقوع یافت بدرگاه
معلی فرستادی تا بر آن امداد و معاونت او از این طرف بظهور نیامدی درین سال که خسرو پاشا سردار بر سر او می آمد
بعضی از منتسبان و مردم خود را با یروان فرستاد که در ظل حمایت منسوبان این درگاه باشند و بستان پاشا
که عیسی بیگ گرفتار شده بودند بملازمت اشرف ارسال داشت و عن صمیم القلب اظهار اخلاص و انقیاد کرد
و از خوف و بیم بنگریان که معاند او بودند چاره بجز التجا نمودن بدین درگاه نیافت ابراهیم بیک نام برادر خود را
که بکوچک ایازه مشهور بود با جمعی از معتمدان فرستاده در دار السلطنه قزوین بسعادت بساط بوس سرافراز شدند
و در حین ملازمت مجلس عالی آراسته کوچک ایازه را با رفقا و ملازمان که یکصد و پنجاه نفر بودند بار داده بنوازشات
خسروانه ظهور آوردند و تغافل در امداد او از مروت جبلی دور دانسته بنابر نظام سلسله ظاهر در مقام امداد او
در آمده چند نفر از امرا صاحب تقصیر سیما محمد قلیخان زیاد اغلی و بکرخان الکرمی و درت و یوسف سلطان
حاکم لشکر بار دهی از منتخبه بجانب ارض روم تعیین فرمودند که داخل قلعه شده باتفاق ایازه بنداری که مانات در
مراسم قلعه داری کوشند و قورچی باشی نیز با عساکر نصرت نشان از سلطانیه بجانب آذربایجان نهضت نموده

که هرگونه معاونت اتفاق افتد بظهور آورند اما تا رسیدن امرا مذکور خسرو پاشا با ایازه بغداد اسلوک نموده
او را استمالت گردانیده بایلی و انقیاد پادشاه روم دعوت کرد و قسم یاد نمود که او را از تعرض ینکچریان نگاه داشته
نگذارد که بهیچوجه ضرر و آسیب جانی باو رسد و او نیز بمصالحه راغب گشته بیرون آمده سردار را ملاقات
کرد و خسرو پاشا درباره او با ینکچری آقاسی منافقت نموده ایازه را در حوزه حمایت خود در آورده او را
مصحوب خود گردانیده بجانب استنبول عود نمود و اصلاً متعرض محال متعلقه بدینطرف نگردید بنابرین
از امرای عظام یوسف سلطان بمحارست قلعه اخسقه و سرداری تفنگچیان آنجا مأمور گشته دیگران بمقام خود
باز آمدند قورچی باشی و عساکر منصوره نیز از دار السلطنه تبریز عود نموده قورچی باشی بملازمت اشرف
رسیده سایر امرا و عساکر بمنازل و اوطان رخصت یافتند **ذکر توجه نمودن امام قلیخان بتسخیر ولایت**
بصره از تاریخی که عراق عرب بحیطه تسخیر و تصرف اولیای دولت قاهره درآمده پیوسته فتح و تسخیر ولایت
بصره که از یکطرف بعراق عرب و از طرف دیگر بولایت خوزستان و فارس قلمرو همایون پیوسته
پیش نهاد همت والا بود درین سال امضاء آن عزیمت در خاطر انور رسوخ یافته امام قلیخان بیگلربیگی
فارس بتسخیر ولایت مذکوره مأمور گشته با عساکر دیار فارس روانه دار السلام بغداد گردید که از راه کنار
دجله بمقصد شتابد جمعی از تفنگچیان رکاب اشرف که در دار السلام بغداد بودند و امرا و حکام لرستان و
کردستان و انجه ود بهمراهی او مأمور گردیدند و خان مشار الیه با جنود وافره بعظمت و شوکت متکاثره
روانه مقصد گشته اعراب آن حوالی از روی اطاعت و انقیاد پیش آمده متقبل خدمات لایقه شدند و جناب
خانی انعام و احسان بیشمار و خلع فاخره و تشریفات و تنسوقات بسیار درین راه بذل فرموده چون
لشکر بولایت بصره رسید اکثر مردم آن ولایت باطاعت و انقیاد راغب گشتند و رومیه در قلعه متحصن
گشته حرف استیمان در میان داشتند که از قضای آسمانی واقعه ناگزیر نواب گیتی ستان روی داده
خبر رسید موجب تزلزل خاطر فیه قزلباش گشته جناب خانی نیز صلاح در توقف ندیده چون تسخیر آن ولایت
درین اوقات رقم پذیر کلک تقدیر نگشته بود معاودت جناب خانی اتفاق افتاد و آن اراده در عقده تعویق
ماند **از سوانح آنکه** شیرخان افغان که حاکم پوشنگ حدود قندهار است بقصد سعادت بساطبوسی و ادراک
ملازمت بدرگاه عرش اشتباه آمده چندگاه اقبال شامل ملازم رکاب اشرف بود و در دار السلطنه قزوین

بانجاح مطالب و مرام او پرداخته زیاده از مأمول بشفقتهای گوناگون و نوازشات بی اندازه سرافراز گشته با خلع
فاخره و انعامات وافره رخصت انصراف یافته روانه دیار خود شد و در امنیت راه هندوستان و حسن
سلوک با تجار و مترددین سفارشات بلیغ فرمودند ضعف مزاج اقدس که از امتداد تتابع و تحمل شداید
آن کوفت ازدیاد پذیرفته بود اندکی زایل گشته روی بانحطاط آورده بود که گاهی چندروز تخلف میکرد و گاهی
دیگر از ارتکاب امور نامناسب و مأکل و مشارب متضاده عود مینمود و نقاهت باقی بود که عزم توجه بقشلاق
مازندران فرمودند اطبا هوای آنجا را بجهت رطوبت مناسب آن ذات مقدس ندانستند قرار بتفأل دادند و بکلام
مجید تفأل فرمودند نیک نیامد چون آنحضرت مایل بسیر و شکار آنجا بسیار بودند روزی چند توقف فرمودند
که دیگر باره مشورت نمایند و در مرتبه دوم نیز بد نیامد عزم جزم فرمودند بنابر ضعف و نقاهت قرار یافت که بتأنی طی
مسافت شده دوازده مرحله را در بیست و چهار روز طی نمایند بعد از بیرون آمدن قزوین از غایت شوق
بسیر و شکار آن ولایت و اقامت منازل دلکش دوازده مرحله را از سواری باد پایان صبا رفتار در هشت
نه روز طی فرموده روز دهم داخل بلده طیبه اشرف شدند و چندروز در کمال عافیت و خوشدلی گذرانیدند
گاهی در روزهای وعده تب بقدر تغیری در مزاج و حرارتی در بدن احساس میفرمودند و بدستور متوجه سرانجام
مهام ضروریه دولت و سیر و شکار میشدند و درآن اوقات گاهی سخنانی که مشعر بر بیوفائی دهر و بی ثباتی دنیای
دون و دلگیری از مشاغل روزگار بود بر زبان گهرفشان میگذشت دروپای حادثه میدیدند که خود تغییر ازرا
انتقال از عالم فانی بسرای باقی مینمودند **ذکر توجه خاطر گماشتن بتربیت شاهزاده عالمیان ابو النصر سام**
میرزا و تفویض ولی العهدی بآن شاهزاده عالمیان چون درآن ایام منور ولایت و ارشاد پرتو اکسیر ضمیر انور شده
بود که عنقریب ازین دار فانی رفتنی و بزودی ازین وحشت سرا گذشتنی است اراده خاطر عاطر بدان تعلق گشت
که نوباوه ریاض دولت نهال چمن آرای حدیقه سلطنت شاهزاده جوان بخت کامکار یادگار شاهزاده مغفور
سعید نامدار کوکب جهان افروز سپهر شهریاری بدر منیر فلک جلالت و بختیاری زیبنده افسر کیانی برازنده
تاج خسروانی خلف دودمان صفوی سلاله خاندان علوی منظور انظار عنایات یزدانی مؤید بتأییدات سبحانی
ابو النصر سام میرزا خلف ارجمند شاهزاده مغفرت نشان رضوان مقام صفی میرزا نور مضجعه را که عمر گرامیش
بدامان ابد پیوسته باد هجده مرحله طی کرده آغاز رشد و تمیز است و در دار السلطنه صفاهان نشو و نما یافته چند نفر

از معتمدان ذکور دانات حسب الامر اشرف بلوازم خدمت و پرستاری آن شهزاده کامکار ستوده اطوار قیام
داشتند بحضور اقدس آوردند که من بعد در ظل تربیت و اشفاق شاهانه بسر برده برتبه ولیعهدی معزز
گردانند چون شیوهٔ و شعار حسنه آنحضرت بود که در امور خیریه بکلام مجید ربانی تفأل فرموده بی مشورهٔ و
فرمان الهی شروع در هیچ امری نمیفرمودند درین امر مبارک میمون که از معظمات امور دین و دولت میشود
لازم دانسته مولانا محمد تقی ولد مولانا مظفر منجم جنابدی را که از زمرهٔ منجمان خاصهٔ شریفه و امین و معتمد بود
بدین امر مأمور فرموده نزد مولانا مراد مازندرانی که از افاضل و اتقیای آن دیار است فرستادند که تفأل
نماید مولانا مذکور تفأل نموده این آیه کریمه برآمده بود که ألن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلاثة آلاف
من الملائکة منزلین بلی ان تصبروا و تتقوا و یأتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم
بخمسة آلاف من الملائکة مسومین از مدلول آیهٔ کریمه ظاهر شد که اراده خاطر اشرف بسیار مبارک و
میمون است لیکن در باب آوردن از صفات آن در آیه کریمه اشاره بصبر و سکون بود و حضرت علام الغیوب
ع کو مصلحت تو از تو به میداند ؛ بر مصالح امور جهان و صلاح حال جهانبانان دانا و بیناست بمدلول آیه کریمه
عمل فرموده چند روزی آوردن آن نوباوهٔ ریاض دولت و کامکاری در عقدهٔ تعویق افتاد و بعد از آن در
اندک زمانی چنانچه در ذیل مسطور خواهد گشت ظاهر شد که در تیار آوردن آن شهزاده سلطنت نشان بهاندران
هزاران حکمت بالغه مطوی بوده

ذکر انتقال حضرت شاه والاجاه از خاکدان دنیا بجنت اعلی و اتصال روح مطهرش بروحانیان عالم بالا

آه و صد آه از گردش چرخ بیمدار و ستیزه کاری فلک کجرفتار بیچ نهالی
از جویبار اقبال بالا نکشیده و بثمرهٔ مراد و کامرانی بارور نگشت که عاقبت از تندباد اجل از پای در نیامد
و هیچ کوکبی از افق جاه و جلال ندرخشید که عنقریب در مغرب فنا غروب و افول نکرد مدلول کریمه کل من
علیها فان مؤید این معنی است س الملک تغیر نپذیرد خدا راست ؛ و الملک نمردست نمیرد خدا راست ؛ از ازل الآزال
رقم ممات بر ناصیه هر ذی حیاتی کشیده اند و شاهان و شهریاران جهان با وجود امتداد زمان حیات عاقبت
شربت ناگوار ممات چشیده س نظر کن بر احوال پیشینیان ؛ که رفتند یک یک کهان و مهان ؛ بغیر هیچ
از آغاز او بود و لیس ؛ نماند بجز ذی دگر هیچکس ؛ خامه سیه جامه با سینه چاک شرح این واقعه دردناک را بدین نمط
در حیز بیان می آورد که روزی آنحضرت بعزم سیر و شکار سوار گشته در شکارگاه هما نا افراطی در اکل طعام شده بود

و در بازگشتن بنی ازثقل معده و عارض ذات همایون گشته ضعف قوی علاوه نقاهت گوفت سابق گردید
و عارضه تب بعد از سه چهار روز آنحضرت را صاحب فراش گردانیده بهیضه و اسهال انجامید و از قیام و قعود افتاده
از تهییج رخسار همایون سوء القنیه ظهور یافت مجملا اسباب اجل فراهم آمده ضعف و ناتوانی قوت تمام
گرفت معالجات اطبا تأثیری نمیکرد و روز بروز ضعف ازدیاد می پذیرفت خلایق از مشاهده اینحال در قلق
و اضطراب افتاده غریق لجه حیرت بودند خواتین معظمه و پرده نشینان سرادق اقبال از واهمه وقوع این واقعه
هایله با دیده گریان و سینه سوزان لحظه از ناله و افغان نمی آسودند ارکان دولت و مقربان بساط عزت از
هم این مصیبت مدهوش و از سرمایه عقل از دست داده در بادیه حیرانی سرگردان و از تصور این قضیه جانگداز
بر خویش لرزان و لرزان بودند تا آنکه در تاریخ شب پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمیدی الاول حال بر آنحضرت
متغیر گشته آثار موت از بشره همایون لایح گردید هنگام طلوع صبح داعی حق را لبیک اجابت گفته طایر روح
پر فتوحش از قفس بدن پرواز نموده بعالم قدس شتافت چه گویم که در آنوقت بر حاضران انجمان چه رفت
و بر مقربان بساط عزت چه گذشت جمله نشینان سرادق جلال با سینهای چاک چاک و دلهای غمناک بناله
و زاری درآمده با لباس سیاه خاک بر سر افشاندن آغاز نهادند آیین سوگواری در جهان تازه گشت و اندوه
بیشمار بدلهای خلایق راه یافته استقامت از طبایع دوری گزید و چرا چنین نباشد آفتابی بود عالمتاب که
عالمیان در سایه معدلتش آسوده بودند در معرض کسوف و زوال آمد اختری بود درخشنده و نورانی که پرتو میمنت
و عافیت بر عالم انداخته بود از اوج کمال بحضیض وبال رسید آسمان که بر وفق مرادش دوران مینمود بر هیچ
ازین مصیبت سینه چاک میزند ماه و سال که در زمان دولتش بخوشی و خرمی گذران بود در حجاب ظلمانی اندوه
متواری گشته عقلا درین مصیبت عظمی جز شکیبائی چاره ندیده دست در عروه الوثقی انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب زدند ارکان دولت قاهره سیما عیسی خان قورچی باشی و اعتماد الدوله خلیفه سلطان
که هر دو بشرف مصاهرت آنحضرت سرافرازی دارند و زینل خان ایشیک آقاسی باشی شاملو و سایر اعیان که
در پایه سریر سلطنت مصیر بودند متوجه امور دولت گشته خواص و عوام را از ولیعهدی شاهزاده عالم و عالمیان
آگاه گردانیدند جمیع خلایق از خلفا و صوفیان و مریدان و معتقدان این دودمان ولایت نشان که در پایه
سریر اعلی بودند فرمان مرشد کامل را بجان و دل پذیرفته بقدم اخلاص و انقیاد پیش آمدند و تیقه در باب

تفویض ولایت عهد و سلطنت و پادشاهی آن نوباوه نهال بوستان اقبال گشته از آن اشارت
باشارت بوده باشد در قلم آورده عیسی خان قورچی و زنبیل خان و جمیع اعیان و طالبان سلسله صفویه بجنابچه طریق
و نسق پیر مریدی این سلسله تلقی باذعان کرده بخطوط و مهور مسجل گردانیده مصحوب محب علی بیگ
لله مشهور که از سفیدریشان و معتمدان این درگاه است بدار السلطنه اصفهان بخدمت شاه و شاهزادهٔ
جهانیان فرستادند و درین مصیبت عظمی که رو یداده دلها باین بیت مشهور تسلی دادند که اگر بوند
سلطان رفت بر باد: گل صد برگ سوری را بقا باد: بحمد الله و المنه خلفی بیادگار گذاشت که آئین جهانداری
از طلعت همایونش پیدا و آثار جهانبانی از ناصیه اقبالش هویدا است القصه چون حامل این صحیفه عنبر
برق بادان مسافت بعیده را در هشت روز طی نموده سعادت ملازمت دریافت و از واقعه ناگزیر
بزرگوارش خبر داده صحیفه لطیفه را بنظر انور رسانید شهزادگان و خواتین معظمه و مخدرات حرم محترم که در
دار السلطنه صفاهان بودند از استماع خبر وحشت اثر ناله و افغان باوج آسمان رسانیدند چند کس از
ریش سفیدان این دودمان که بخدمات آنجا مأمور بودند ابو القاسم بیک ابو غلی که از جمله صوفیان صافی
اعتقاد و ایشیک آقاسی باشی معتمد علیه حرم محترم بود باتفاق خسرو میرزا برادر بکرات خان والی گرجستان
که حاکم دار السلطنه اصفهان بود و برستم خان موسوم گشت بجهت رفع مفاسد و استقامت آن شهر معظم که
مملو از طبقات خلایق و طوایف انام است جلوس همایون را از تعزیه و سوگواری آن واقعه ناگزیر اهم و اولی
دانسته همان لحظه آن شهریار جوان بخت را بتوره و آئین مقرر صوفیان دودمان صفویه بر تخت سلطنت و قالیچه
ارشاد که میراث آباء و اجداد عظام جنت مقام است متمکن گردانیده شرف پای بوس دریافتند و آوازه جلوس
همایون را باطراف و اکناف سرحدهای ممالک منتشر ساختند چون فضلای دهر و منجمان شهر ملاحظه کردند بر حسب
اتفاق هنگام جلوس ساعتی بوده بغایت سعد و میمون از جمیع معایب نجومی معرا کواکب مسعوده در اوج شرف مستقیم
و خوشحال و بر احوال صاحب طالع ناظر هر چند از زیج دقایق و منجمان سال احتیاط کردند ساعتی باین خوبی جهت
جلوس سلطنت و آغاز پادشاهی تا شهنشاه دیگر یافت نشده بر عقلای دهر و اصحاب فطنت و ذکا واضح و لایح
خواهد بود که این نکته غریب از نتایج اقبال و دلایل ثبات و بقای عمر دولت آنحضرت است از شهزادگان کامکار
مکحول البصر که در صفاهان بودند امام قلی میرزا پسر صلبی پادشاه غفران پناه دعوی بینائی کرده مدعی سلطنت گردید همانا

در زمان بصر گردانیدن اندکی از هر طرف مردمک دیدها از آسیب نشتر محفوظ مانده بوده دولتخواهان از هجوم عامه
و حادثه فتنه اندیشیده جهت دفع مفاسد عظیمه که بر آن مترتب بود عینین آن شهزاده نادان را باستیلم و ستمکاری
کرده خاطر از حدوث فتنه فارغ ساختند و سر مدلول آیه کریمه که در هنگام تفأل آوردن آنحضرت بحضور اقدس
بصیر و سکون اشاره شده بود بابلغ وجهی سمت وضوح یافت القصه در حین انتشار خبر واقعه هایله پادشاه
مغفور آن زیبنده سریر دولت در دار السلطنه اصفاهان که مقر سلطنت و مستقر خلافت و محل اجتماع
طبقات سپاه از مصلح و مفسد بود تشریف حضور نمیداشت منتظر آن بود که در آن شهر معظم چندان فتن و
فتور ظهور یابد که ابواب بلایا بر روی روزگار خلایق گشاده گشته عجزه و زیردستان پایمال عوانان ظالم نهاد
گردند مجملاً ارکان دولت قاهره که در مازندران بودند در رکاب هودج عفاف نواب خورشید احتجاب
علیه عالیه ناموس العالمین جیبه محترمه شاه جنت مکان که عمه معظمه پادشاه غفران پناه فردوس آشیان
و عاقله دهر و رحمة للعالمین است و سایر مخدرات سراپرده سلطنت خزاین و بیوتات پادشاهی را برداشته
صوفیان صادق العقیده این دودمان جنازه مغفرت اندازه را بر دوش اخلاص گرفته روی توجه بصوب
صفاهان آوردند چون بدار المؤمنین کاشان رسیدند خلایق آن دیار با دیدهای گریان و دلهای نالان و
کسوت سیاه و حال تباه باستقبال شتافته چون بنعش مقدس رسیدند سینها چاک کرده بناله و افغان
در آمده خاک بر سر افشاندن آغاز نهادند امرا و اعیان و ملازمان رکاب اشرف جامها دریده اندوه آنحضرت
در دلها تازه گشت از ازدحام خلایق در اطراف و پیش و پس نعش بنوعی بود که امرا و اعیان از اجمال رفتار نمود
الحاصل آن جنازه محفوف برحمت حی لایموت را در تربت مشهد بیرون کاشان که مدفن امامزاده عالی مقدار
موسوم بامامزاده حبیب موسی علیه و آبائه التحیة و الثنا بامانت گذاشتند که انشاء الله بیکی از اماکن مشرفه
و آستانهای متبرکه نقل شود حافظان خوش الحان تعیین فرمودند که شبانروز بنوبت و کشیک دوازده نفر
بتلاوت کلام مجید ربانی مواظبت و مداومت مینموده باشند که هیچ وقتی از روز و شب خالی از تلاوت حفاظ
نبوده باشد و همیشه بر سر مرقد مطهر بخور کرده و از اول شام تا بام شمعها افروخته دارند و جهت اطعام حفاظ و
خدمه مزار کثیر الانوار و فقرا و مساکین اقسام حلاوه و اطعمه الوان و مایحتاج سرانجام داده محمد قلی بیک ولد محمد خان
زیاد اغلی قاجار را که از میرزادهای طایفه مذکور و صوفیان و صوفی زادگان این دودمان است با چند نفر دیگر بانجام

خدمات تربت مقدس منوّر تعیین نموده بعد از انجام این امور کوچ کرده بتاریخ بیست و سیم شهر جمادی
الثانی داخل شهر شده همگی ارکان دولت و اعیان حضرت و مقربان درگاه و ملازمان بارگاه هر یک
فراخور قدر و منزلت بترتیب مقرر و آئین معهود قزلباش در ایوان درگاه دولتخانه مبارکه نقش جهان
بملازمت رسیده بشرف پابوس مشرف گشته خوانین عالی منزلت و بزرگان رفیع مرتبت بنوازشات
شاهانه اختصاص یافتند از مشاهده جمال جهان آرای همایونش غبار اندوه و ملالی که بر دلها نشسته بود
پاک شد و طبایع دولتخواهان از نشاط و شادکامی گل گل شکفتن آغاز نهاده اسم سامی گرامی آنحضرت را
شاه صفی خواندند شعرای بلاغت شعار و مستعدان هر دیار تواریخ مرغوبه یافته در سلک بلاغت انتظام
دادند زیاده از ده کس بالهام غیبی بالکلیه یکرنگ توارد زده ظل حق تاریخ یافته اند یعنی تیر دلیلی بر خوش
کرسایه دولت آنحضرت بر سر کافه خلایق مبسوط خواهد بود و عالمیان در ظل رأفتش خواهند آسود از جمله
تواریخ دیگر صفی با برادر رنگ شاهی نهاد که مولانا شرمی قزوینی یافته از الهامات غیبی است آوازه
جلوس همایونش باطراف و اکناف رسیده موجب امنیت و استقامت بلاد و آسایش عباد گردید

شمهٔ از مفاخر جلال و جلایل اطوار محمدت خصال آنحضرت و جاه و حشمت بی اندازه اش از مواهب رب العزة عز شانه

اوصاف حمیده حضرت شاه غفران پناه از حد و احصا بیرون است و اطوار پسندیده اش
از هر چه تصور کنی افزون صادرات افعالش دستور العمل سلاطین کامکار شمهٔ از جلایل آثارش
در صدر صحیفه اول این دفتر در طی مقالات اثنی عشر مرقوم قلم صدق رقم گردیده مجملاً پادشاهی بود جوهر
ذاتش بمثال فکرهای دقیقش آئینه خیال از وفور عدالت و رعیت پروری عالمیان در سایه رأفتش آسوده
بودند از مهابت و سیاستش گرگ و میش در یک فراش میغنودند از قاف و خیرات و تصدقاتش بسیار
آثارش در بلاد ایران از تخفیفات رعایا و ابنیه عمارات و انشاء باتین و باغات و تعمیر بقاع و کارهای خیر
بیشمار و تیغ آبدارش همیشه آلوده بخون اعادی و اشرار و از نوک سنان جان ستانش سینهای مخالف افگار
بزرگواری که عظمت و جلالش از این جوان گذشته بود و تجملات پادشاهیش در عرصه خیال خسروان اکاسره
و کیان نگذشته حسن اعتقادش بدودمان رسالت و ولایت بدرجه کمال لهذا تاریخ وفاتش از واردات
طبع سنجر مرزا شاهزاده نعمت الله دخترزاده شاه جنت مکان ظل خیرتش بعلی ابن ابیطالب یاد گردیده پادشاهان

عرصه گیتی از مسلم و غیر مسلم از اقصای ممالک فرنگستان و اروس و کاشغر و تبت و هندوستان با آنحضرت
طرح الفت و آشنائی افگنده از حسن خلقش متواتر ایلچیان بدرگاه عرش اشتباه فرستاده اظهار عقیدت
و دوستی مینمودند و تحف و هدایای نفیسه هر دیار زیاده از حد و چون میگذرانیدند و سلاطین فرنگیه و
پادشاهان مسیحیه از الاز و نمسه و فرنسه و انگلیس و لندیس و پرتگال و اسپانیه و پاپ که بزرگترین پادشاهان
نصارا و خلیفه ملت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام مقتدای طوایف مسیحیه است با وجود بعد مسافت و مکان
و دریاهای مابین محیط و عمان از آوازه عدالت و سلوک پسندیده اش با طبقات انسانی با آنحضرت ارزوی
عقیدت آمیزش نموده عتبه علیه اش از آمد و شد رسولان سخندان و وصول هدایای هر دیار خالی نبود
صدق این مقال از مضمون مکتوبی که در این سال **اربانو پاپ** که مقتدای نصاری ارسال داشته بود معلوم میگردد
و در میان گروه نصاری هر کس مرتبه خلافت و جانشینی حضرت مسیح یافت او را پاپ میگویند و در دار الخلافه
اش که باعتقاد ایشان محل اقامت حضرت مسیح بود رومیه کبری است از ارض یونان چون از فحاوی آن مکتوب
مقدمات مرقومه مفهوم بود بجنس درین صحیفه ثبت افتاد که بوالفضولان حسد پیشه راقم حروف را از مفتوح محبت
فروشان و خوش آمدگویان نشمرند و از تکلفات مستعار منشیانه دور دانند **صورت کتابت اینست**
عالیحضرت نواب معز الدوله پادشاه والاجاه بخت و سلام از ما بر بندگان شما که پرتو عنایت بیغایت الهی و ملجا
جمیع عالم و خلاصه بنی آدمی انجانب پادشاهی که مقتدای و مهتدای جمیع عالمیانی خصوصاً تر و جانشین حضرت
عیسی خداوند ما اعنی رومه کبری که پادشاهان عظیم الشان با بزرگی قدر و منزلت ملتجی باو میشوند و حال انکه شما
نسبت باو در بزرگی و عظمت و جبروت برتری پس واجبست بر هر فردی از بنی آدم دعای دوام دولت
قاهره خصوصاً بر دعاگویان اینجانب که فرض عین دانستیم که در کلیساهای خویش استغاثه و مسئلت های
ازدیاد عمر و دولت نواب ایشان نمائیم امید که سایه عنایت الهی کم مباد از سرت و چونکه ستف بندگان ایشان
در نهایت است بعضی از مردمان شما که درین حدود اند در غربت و حرمت نزد عیسویان مثل بزرگان آسمان اند و از
علمای سریر اعلی شما علم انتشار دارد چنانچه در زمان سابق از حکمای یونان زمین که معلمان علم و حکمت و شیوه
انسانیت بوده اند و آوازه بزرگی و عدالت شما بر طرف ساخت آوازه خسرو پادشاه فرس را چرا که بندگان شما
قانون کتابت خسرو پادشاه فرس آید و بالجمله از رومه کبری که محل دانایانست جمیع را قند العقل و اندیشه انسانیت

و همچنین آوازه بزرگوار انعالیجناب را که گوش جان قبول نموده ایم و بدان خوشحال و مسروریم و ما را شکی درین باب
هیچ جهت نیست بلکه در قدیم الزمان جمیع فرنگیان را این اعتقاد است زیرا که مدت مدیدست که بندگان ایشان
طایفه از پادریان را که عبارت از علمای فرنگ اند جای با ایشان داده و نهایت حرمت و عزت در شأن ایشان
و جمیع اماکن روم کبری را که ریم پاپا بنده و جانشینان حضرت عیسی نهایت محبت با ایشان است از جهت
فرستادن ایلچیان عظام کرام ذوی الاحترام خجسته پیام با ایشان چرا که یاد از یگانگی و اتحاد میدهد مسیحا
کرد هیانان و پادریان پابرهنه از کوه کرمیلو که در پای تخت شما جا داشته اند خبر برند از خوشحالی و خورمی و همچنین
آوازه بزرگی و رفع حال بندگان شما از ایشان را بهنجانب میرسانند چرا که ایشان حق شناسند و
فراموشکار نیستند فلهذا استخبر جمیع بلاد ما طنطنه بزرگی نام کرده اید به بیشتر خصوصا آنکه پادریان کوه
کرمیلو را جای داده ایشان بحال خود در کلیساها عبادت بطریقه خود بجای آورند بی آنکه احدی مزاحم بحال
ایشان برساند بنا علیه ما جانشینان حضرت عیسی بدیده باطن متوجه گردیده از پادشاه پادشاهان
که غنی است در رحمت خویش پادشاهی خبرهای نیک و فتح و فیروزی بواسطه ایشان مطلبیم و چنانچه نور شناسائی
دولت ایشان مانند ماه تمام عالم را روشن ساخته و احکام الهی را راسخ کردند و مانند بزرگی حضرت عیسی خلیفه الله ما
با سلطنت باشند همیشه مقصود حاصل آید و بارسال مکاتبات و رسولان بجانب عیسویان روم کبری علامات
امر فرمایند تا اثر محبت و دوستی ظاهر گردد بدین وسیله ایشان و خدمتکاران حضرت عیسی از روی اخلاص و
حضور دل دعا از جهت بندگان شما مینمایند و دایم الاوقات از جهت تفقدات و نوازشها که نسبت بپادریان
کوه کرمیلو مینمایند انطایفه ممتاز عالمند از بهجت و بلند میکردانند آوازه بزرگیهای ایشان را در روم کبری که پای تخت
حضرت عیسی است امیل و محبت از قدیم الایام است از جهت محبت ریم پاپا که با آن عالیجناب مظفری دارد امید
که آفتاب حیف الهی بر سر انعالیمقدار تابنده و پاینده باد این مکتوب بخط فرنگی بود سر مهر آنجا کشوده فرنگیانی
که در صفاهان بودند بفارسی ترجمه کردند از عبارتش معلوم نشد که فرستنده مکتوب پاپ باشند از فرنگیه سؤال
شد جواب دادند که در میان ما شرط تواضع و ادب اینست که در مکاتیب بزرگان صاحب مکتوب خود را در میان
ندیده بزبان غایب حرف گویند و لهذا پاپ شرط ادب مرعی داشته بزبان غیبت ادای مطلب نموده و
بعرف فرنگیه ابلغ اینست مجملا بزرگی و عظمت و جلال آنحضرت بین الجمهور زیاده از آنست که محتاج به بینه و حجت باشد

لهذا زبان قلم ازین گفتگو آخر شد فی نسبت خاموشی گزید سنین عمر شریفش شصت سال بود در هیجده سالگی
بمرتبه بلند فرمانروای ایران رسید مدت سلطنتش در ایران چهل و دو سال بود از سال دوم جلوس تا حین
حیات که چهل سال باشد در ترددات جهانداری گذرانید شیعه فطری اثنی عشری پاک اعتقاد بود لهذا
در سال دوازدهم قرن ثانی بجوار رحمت یزدانی پیوست سال شاه از سنان نوجهانی شد است تیغ تو
چهل سال زاعدا کین خواست انکس که بیک حال بماند خداست از جسم بدت رسید انهم ز قضاست
رحمه الله علیه و علی آبایه الکرام العظام والسلام والاکرام **متوفیات از ملازمان درگاه و غیره که درین سال**
ارتحال نمودند یوسف سلطان وی از غلامان تربیت کرده حضرت شاه گیتی ستان فردوس مکان بود
که برتبه امارت و سلطانی سرافراز گشته حاکم الکا لسکر گیلان و میر غازیان حسنی گردیده بود در سال گذشته
بتقصیر خدمتی متهم گشته از حکومت معزول شد کرکین سلطان که از زمره غلامان تربیت یافته بود در عوض
تعیین یافت و در جبران تقصیر مقرر شده بود که بارض روم رفته همراه ایازه قلعه داری نماید و چنانچه بتحریر
پیوست ان خدمت صورت نبست سرداری تفنگچیان قلعه اخسقه با و مرجوع گشته و در آن خدمت از عالم رحلت
کرد بسیار جوان آدمی معقول شایسته بزرگی بود برادرش بدستور در سلک غلامانند **علی خان بیک**
ناظر دواب ولد اللهی بیک ناظر دواب وی در زمان حیات الله وردیخان ناظر سرکار او بود و از وفور
کاردانی ناظر دواب سرکار خاصه شریفه شد و بعد از فوت او خدمت سرکار مذکور بعلی خان بیک مذبور سرش
مرجوع گشت داروغه محاسبات خراسان گشته بمشهد مقدس رفت در انجا مرجوع گشته بساط حیات در نوردید
والیوم منصب مذبور به یادگار بیک برادر او مرجوع است **میر محمد رضا وزیر غلامان** ولد امیر ابو المعالی نطنزی است
که بدوام خدمت در عوض پدر وزیر غلامان و تفنگچیان بود درین سال در قزوین بیمار شده در هنگام آمدن
مازندران از شدت کوفت نزول و ارتحال ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد مهم مذکور بمحسن بیک ولد
هاشم بیک اردستانی وزیر علی قلیخان دیوان بیکی شاملو نامزد شد اما هنوز پابوس منصب چنانچه رسم
معهود این سلسله علیه است نکرده بود که واقعه نابلا آنحضرت روی داد **حکیم سنجودی حکیم شفائی صفاهانی**
وی از طبیب زادهای دار السلطنه اصفهان بود در آغاز تمیز و عنفوان شباب بتحصیل علوم شد و از بر داخته
حاوی انواع کمالات گشت و در علم طب و قانون طبابت مهارت تمام یافت بسیار لوند مشرب و شوخ طبع

بود ذوق شعر و شاعری بر طبعش غلبه کرده دران شیوه مرتبه بلند نامی یافت از شعرای سخنور و سخنوران بلاغت
گستر شهره روزگار گردید اشعار ابدارش از قصاید غرا و غزلیات و مثنویات و مقطعات و رباعیات بسیار
ست و معانی و نقش رنگین و اداهای شیرین نمکینش بیشمار از نزاکت طبع و نازکی شیوه و شعارش بود
و از تنگ حوصلگی اندک ناملایمی بر طبعش گران مینمود و از ستم ظریفی و شوخی طبیعت همواره زبان بهجو
ستیزه کاران میگشاد اگرچه رسم هجا مذموم ست اما او درین طرز بدیع معانی رنگین و ظرایف شیرین را
بنازکترین روشی ادا نموده داد سخن پردازی میداد و در خدمت حضرت شاه گیتی ستان فردوس
مکان قرب و منزلتی داشت و از لوند مشربی ملازمت رکاب اشرف کمتر مینموده و از انحضرت
ملک الشعرا و ممتاز ایران لقب داشت گاهی مذمت او از هجا و بدگوئی ستعار خلق متنفر بودند و در اواخر
ایام حیات او از هجا توبه کرده قطعه در معذرت ان در سلک نظم اورده گذرانید و قطعه اینست قطعه
سوگند میخورم بخدائی که عقل را ** در کبریای حضرت او نیست اشتباه ** کز ناخن تلافی خاطر نخسته ام ** تا زخمها
نخورده ام از خصم کینه خواه ** از غیر صد هزار خدنگ جگر شکاف ** از من بانتقام یکی خشمگین نگاه ** بردی
انتقام اعادی نمیکنم ** بر روی هم نهند گر افزون ز صد گناه ** اما چو رفت بی ادبیها ز حد برون ** تادیب
خصم واجب شرعست گاه گاه ** تا کی تغافل شیشه خورد سنگ دلشکن ** تا کی تحمل طعن زبونی زند گیاه **
باید نواخت فرق خر از چوب درست ** بر دم نهند چون قدم کجروی ز راه ** هر کس ز خصم کینه بنوع دگر کشد **
مژگان بگریه لب بدعا خصم از سپاه ** دستش بانتقام دگر چون نمیرسد ** شاعر به تیغ تیز زبان می برد پناه **
خود را بهجو و بیت تسلی کند که زان ** روی عدو چو صفحه دیوان شود سیاه ** رسم هجا چو لازم ما هست
چون گهر باز و نتوان شکست جذب گاه ** اما پسند صاحب ایران نمیشوم ** تا با منست این هنر اعتبار گاه **
باد دگر نه از لب و بس از صمیم قلب ** تجدید توبه میکنم اما بدست شاه ** شاهی که چرخ را چو نوازد بیک نگاه **
گردون چو افتاب باوج افکند کلاه ** درین سال در دار السلطنه صفاهان مریض گشته اوراق دیوان حیات را
بباد ممات داده بساط مطلب در چید در زمان شاه جنت مکان مولانا محتشم کاشی قطعه در تاریخ وفات حکیم
فخر الدین کاشی گفته بود چون ابیاتش مناسب وقت بود تاریخ را که اشته چند بیتی از ان ثبت افتاد قطعه
ولا نکر این هجا با فلک دارد ** گر شد نا جه غایب به بهداد و مایل ** اجل شد دلیر انجمن هم که ریزد ** بکام مسیح زمان

زهر قاتل ** طبیبی که سد متین علاجش ** میان حیات و اجل بود حایل ** مسیحا دمی کز دمش روح رفته ** شدی
باز در پیکر مرغ بسمل ** اشعار ابدار و معانی بلند حکیم شفائی بسیار ست و این صحیفه تحمل انها ندارد و چون رتبه
شاعری و مرتبه سخنوری او از قطعه معذرت هجا که در فوق بتحریر پیوست معلوم بود و این دو سه بیت که باعتقاد
راقم حروف بسیار عالیست اکتفا رفت بیت ** مرا از تیره جان افریدند ** مرا از داغ حرمان افریدند ** سرم
که سجده دلگیری ندارد ** ز خاک پای جانان افریدند ** غم عالم پریشانم نمیکرد ** سر زلف پریشان افریدند ** بعد از
وقایع متنوعه و واقعه غم اندوز حضرت گیتی ستانی که بتحریر پیوست لازم دید که اسامی سامیه ارباب مناصب
عالیه زمان دولت انحضرت را که منتظمان کارخانه سلطنت اند از امرای نامدار و صدور عالیمقدار و وزرای
ذوی الاحترام در ذیل این کتاب مستطاب نامی و صحیفه گرامی مرقوم قلم وقایع نگار گرداند و چون امرای بستان
ارباب رای و تدبیر و اصحاب قبضه و شمشیر که بار دوش فرمانروائی و در میانه این طبقه خانان بلند قدر
عظیم الشان هستند طراز اللباب اسامی کل امرا از خانان و سلطانان خورد و کلان در ذکر تقدیم افتاد

ذکر امرای عظام کرام زمان نواب گیتی ستان چون بسیاری از اعاظم طبقه جلیله در زمان فرخنده نشان
انحضرت خانخه در متوفیات هر سال رقم نگارش یافته جهان فانی را بدرود کرده بعضی باجل طبیعی و بعضی
در معارک کارزار بعالم بقا پیوسته بودند جمعی را که در حین ارتحال انحضرت در قید حیات بودند نود و دو نفر اند
که در دو دفعه مرقوم میگردد دفعه اول طوایف رفیعه قزلباش و اویماقاتی که در تحت طوایف قزلباش اند
[illegible] ن هفتاد و دو نفر اند یک نفر از طبقه شیخاوند عیسی خان ولد سید بیک
صفوی ابن معصوم بیک وکیل السلطنه شاه جنت مکان که بمنصب قورچی باشیگری که از مناصب عالیه این
دولت ست عز اختصاص دارد و بنا بر رتبه سیادت و شرف مصاهرت انحضرت قرب مراتب از امرا او ممتاز
ممتاز و مستثنی ست و سایر اویماقات قزلباش اول طایفه جلیله شاملو که سر دفتر اویماقات قزلباش اند در این
درین عهد هشت نفر رتبه امارت داشتند زینل خان بیگدلی در عوض علیقلیخان که ایشیک اقاسی
باشی و حاکم ری گشته بحسن خدمات و ظهور اهلیت تربیت از انحضرت یافته بسیار معزز و مکرم و بین الاقام
والاقران محترم بود دیگر حسن خان ولد حسین خان که از اویماق عبدالو شاملو است از امرای ذیشان و بجای والد
بیگلربیگی خراسان ست محمد زمان سلطان که حاکم غور و بعضی محال خراسان ست فضل علی سلطان حاکم بالا مرغاب

بود حق وردی سلطان عربگرلو که از امرای اذربایجان است و درین عهد عربگرلو داخل شاملوست نقدی سلطان الفاص
که میر ایل الفاص بود داخل شاملوست کوند غمش سلطان بیگدلی و محمد سلطان شاهی سیونی که با قبیل و حشم
خود در طاوق کرکوک میبودند در سفر اول بغداد با جمعی از شاهی سیون شده بخدمت آمده رتبه سلطانی یافته اند
و از مواضع اذربایجان تیولات متفرقه دارد استاجلو سه نفر رتبه امارت داشتند محب علی سلطان ولد
بکتش خان حاکم ترشیز خراسان بود مقصود سلطان کنکرلو حاکم نخجوان ابوالقاسم سلطان ولد بیرغیب خان
شرفلو حاکم حله عراق عرب و از طایفه رفیعه ذوالقدر شش نفر اند که رتبه ایالت و امارت [illegible]
مهردار حاکم کرمان ولد رستم سلطان سوکلن ابراهیم سلطان قورغلو حاکم سرخس خراسان [illegible] سلطان
قورغلو نواده شاه قلی خلیفه مهردار که دختر زاده بدر خان مهردار است و حاکم بعضی محال فارس بود سلیمان خان
شمس الدینلو که سابقا از امرای قراباغ بود و حاکم قلعه اخسقه شده بود خلیل سلطان ولد کلب علی سلطان
ایلو از امرای قراباغ است مستدام سلطان حاجیلر حاکم کبودجامه استراباد و از طایفه قاجار دو نفر
طهماسب قلیخان ولد امیرگونه خان که بجای والد بیگلربیگی چخور سعد و از امرای بزرگ است بیگرخان ایگرمی
دورت از امرای قراباغ و حاکم بردع است و از افشار سه نفر کلب علی سلطان ولد قاسم خان ایمانلو
حاکم ارومی ارده و غدی خان البلو حاکم فره و اسفراین خراسان امام قلی سلطان اوسالو حاکم کاوررود
و از ایل ترکمان دو نفر بیر بوداق خان برناک ولد شاه بنده خان که بجای والد حاکم دارالسلطنه تبریز و
بیگلربیگی اذربایجان است حسن سلطان اردکلو حاکم قبانات اسپرلو شکاری سلطان اسپرلو حاکم اردبیل
و سراب روملو یکنفر حیدر سلطان قویله حصارلو حاکم تنکابن گیلان قراداغلو یکنفر باسم برهان الدین
خلیفه ولد الیاس خلیفه حاکم قراجه داغ بیات سه نفر یار علی سلطان حاکم قلعه بایزید کدا علی سلطان حاکم
باکو بدر سلطان حاکم بعضی محال چخور سعد از طالش دو نفر سارو خان نواده بایندر خان حاکم استارا
بدرخان سلطان که بجای یادکار علی سلطان بمنصب خلفای سرافراز و حاکم بعضی محال طوالش بود الپاوت
یکنفر باسم منصور سلطان که در شیروان الکا دارد چاکرلو یکنفر باسم محمد سلطان که حاکم شکی است قراقلو
یکنفر باسم شمسی خان حاکم دارابجرد بود و حاکم اخسقه شد بایرلو باسم مرادخان سلطان که حاکم ارسبارات
از طوایف الوار و اکراد که درین عهد رتبه ایالت و خانی و سلطانی داشتند هفده نفر اند حسین خان عباسی

ارقلی بیگلربیگی لرستان و از منظوران انظار شفقت بود خان احمد خان اردلان ولد هلو خان بیگلربیگی
شهره زور و از امرای بزرگ است خلیل خان برادر جهانگیر خان که حاکم بختیاری است عاشور خان چگنی حاکم مرو
شاهیجان و از امرای معتبر است احمد سلطان چگنی ولد حاجی سلطان حاکم دارالمومنین سبزوار سلطان خان
سوباشی دنبلی حاکم خوی و سلماس امام قلی سلطان سیاه منصور حاکم اسفراین خراسان رضا قلی
سلطان سیاه منصور حاکم قلمرو زمین داور بیرام علی سلطان صوفی حاکم دیلمان گیلان که از
عشایر اکراد است علی مردان خان ولد گنجعلی خان زیک که از امرای بزرگ و بجای والد بیگلربیگی
قندهار است مقصود سلطان دنبلی حاکم برکشاط علی خان سلطان شقاقی که از امرای اذربایجان و میر
ایل مذکور است شجاع الدین سلطان سوره که از امرای شیروانست نفس سلطان کردس حاکم قلعه ک
بغداد و توابع درتنک است کداتی سلطان کولانی حاکم زنجان قلندر سلطان کلهر میر ایل مذکور و از
امرای اذربایجانست مصطفی سلطان جستانی ملقب بابدال علی حاکم جستان توابع بغداد و طوایف مختلفه
چغتای و میران اویماق ترکمان جابن خانی و غیره خراسان که داخل چغتای اند دوازده نفر اند بیرام علی
سلطان قرابیات حاکم نیشابور اولاد بابا الیاس علیار خان کرایلی که از امرای بزرگ و میر ایل
کرایلی حدود استراباد خراسان است احمد سلطان مجکی حاکم ترشیز خراسان فریدون حسین سلطان نواده
ابن حسین خان فیروز جنگ حاکم تربت حیدریه خراسان قلندر سلطان توکلی حاکم ولایت جام
طهماسب قلی سلطان ولد محمد سلطان قرابیات حاکم [illegible] و دزفول خوزستان شاهوردی سلطان جلایر
حاکم بابکوه مشهد مقدس شاه قلی سلطان قمری حاکم جهان ارغیان خراسان رحمن قلی سلطان قرایاش
میر محمد سلطان غوری ولد میر شادی سلطان از میران اویماق تابع دارالسلطنه هرات و میر حیدر سلطان
جمشیدی حاکم کرخ هرات بود سایر جماعت قبایل مختلفه که از اویماقات قزلباش نیستند و در سلک امرا
قزلباش انتظام یافته اند هشت نفر در اذربایجان اقا خان میر مقدم که از ایل انوزایکی قزلباش و حاکم
مراغه است و سارو خان سلطان سلماسی میر جماعت لک سلماسی کلب رضا سلطان زنبوری از امرای
اذربایجان است و از جماعت سیل سپر یکنفر باسم خلیل سلطان و اینجماعت اویماقات متفرقه اند که در ولایت
روم به نهب و غارت مشغولی داشتند و خود را سیل سپر نام نهاده اند یعنی پاک روب چنانچه در قضایای

ایام تسخیر اذربایجان اشعاری شده دو هزار خانوار از روی ارادت و اخلاص بدین درگاه آمده جمعی از ایشان
در سلک قورچیان عظام انتظام یافته تتمه بملازمت خلیل سلطان مذکور مامور شدند نور الدین سلطان
بایندر از عشایر ترکمان شیروانست و چندی در ماموری حاکم تفلیس بخدمات قیام داشتند و دار و
در خراسان ملک جلال الدین ولد ملک محمود حاکم سیستان که از نژاد ملوک صفاریه اند شیرخان افغان
حاکم پشنگ توابع قندهار مقصود سلطان ابدالی افغان تابع قندهار دفعه دویم در ذکر امرای عظام
غلامان درگاه که رتبه خانی و سلطانی یافته اند چون در ایام فرماندهی حضرت گیتی ستانی فوجی کثیر
از طبقه توفیق اسلام و سعادت غلامی این درگاه ملایک مقام دریافته اکثر از عهد صبی در ظل حمایت
و سایه تربیت آنحضرت نشو و نما یافته و باطوار حمیده ایشان آشنا گشته استعداد امارت و قابلیت
مناصب خانی و مراتب سلطانی بهم رسانیده بودند لهذا بعضی از امرای قزلباش و حکام ممالک که از جهان
فانی بعالم جاودانی ارتحال نموده در میانه آن اویماق کسی که شایستگی تربیت و تفویض منصب عالی امارت
داشته باشد نبود یکی از غلامان خاصه شریفه را که بوفور عدالت و کاردانی و شجاعت و دلیری و جان
سپاری درراه ولینعمت از اقران ممتاز بوده بامارت آن ایل و قشون و لشکر و حکومت آن الکا
تعیین میشدند و ازین طایفه بیست و یک نفر در حین ارتحال آنحضرت برتبه ایالت و خانی و مرتبه امارت و
سلطانی سرافرازی داشتند از انجمله امام قلیخان ولد الله وردیخان که بجای والد بیگلربیگی فارس و کوه
گیلویه و لار و بحرین و جرون است و امرای بین اوکه بحکومت اشتغال دارند چون عزل و نصب ایشان
منوط برای بیگلربیگی مذکور است اسامی ایشان معلوم نمیشود شش نفر دیگر اند صفی قلیخان ولد امام
قلیخان بجای ابراهیم خان والی لار بحکومت اندیار سرافراز گشته و از امرای بزرگست داودخان برادر امام
قلیخان بجای محمد قلی قاجار که بنابر تقصیری که از و در قضیه مورا و گرجی صدور یافته بود از ایالت و امیر الامرایی
قراباغ معزول گشت بیگلربیگی آن ولایت و میر ایل و اویماق قاجار است صفی قلیخان گرجی ملقب بشیر علی
که ملقب بیگلربیگی عراق عرب و قورچی باشی و متولی روضات مقدسات و عتبات عالیات است خانجر
در شرح آمده در وقت حافظ احمد پاشا [illegible] بر سر بغداد آمده اشارتی بدان شده از خان مشار الیه در آن واقعه در الکها
از و بظهور پیوست و الحق شایسته تربیت بود خسروخان بیگلربیگی دار المومنین استراباد و سردار قشون

و لشکر آنجاست منوچهرخان ولد مرحوم قرچقای خان سپهسالار که بجای والد حاکم مشهد مقدس است قزاق
خان چرکس که بجای ذو الفقار خان و یوسفخان حاکم و بیگلربیگی شیروان و میرزا اماملو و خنوسلو
و سایر غازیان قشون و لشکر آنولایت فرخ سلطان در عوض یوم سلطان حاکم دربند و سایر
شیروان و میر غازیان بیات و رودملو و غیره لشکر آنجاست کرگین سلطان که بجای میر جنبی حاکم لشکر
گیلان و غازیان جنبی است یوسف سلطان میر ایل چمشگزک کرد و حاکم خبوشان خراسان است جمشید
سلطان گرجی میر اویماق ابرلو و افشار و حاکم ابیورد خراسانست اغورلو سلطان و سنگش مشهور
حاکم ولایت [illegible] خراسانست اوتار سلطان میر ایل بایزوکی و حاکم خوار و سمنان و دماوند و فیروزه
کوه است نوروز سلطان میر ایل جوانشیر اوتوزایکی و از امرای قراباغ خسرو سلطان حاکم ماروجاق و مرغاب
و میر فوجی از غازیان شاملوست ذکر صدور عالیشان و وزرای اعظم و مستوفیان و ارباب قلم زمان
نواب گیتی ستان در اول جلوس همایون هر چند در طی وقایع هر سال و هنگام تفویض مناصب اسامی
سامیه ایشان جابجا در محل خود رقم ثبت یافته در ینمقام موهم شایبه تکرارست اما تذکار ان ظاهرا زیاده
مناسب نبست لهذا بتحریران می پردازد بالجمله صدور عظام زمان فرخنده فرجام آنحضرت هفت نفر اند
در اول جلوس همایون امیر ابو الوالی انجو شیرازی بود که شمه از احوالش در صدر صحیفه اول در طی احوال
سادات عظام زمان شاه جنت مکان نگاشته کلک بیان گردیده و در زمان نواب سکندرشان و ایام
اقتدار ابوطالب میرزا ایشان از منصب قضاء عسکر ظفر اثر برتبه صدارت ارتقا یافته بود بعد از جلوس
همایون بدستور سایر ارباب مناصب انزمان رقم عزل بر صحیفه حالش کشیده شد بعد از اندک
زمانی چون در شایستگی این منصب از سایر سادات و فضلای عصر امتیازی داشت دیگر باره بدین منصب
سرافرازی یافته تا بیست سال من حیث الانفراد صدر بود و بعد از و قاضی خان ولد میرزا برهان که از سادات
سیفی حسنی قزوین و از اقوام قاضی جهان وزیر و میر جلال الدین حسن صلایی که از سادات عظیم القدر
شهرستان از اقوام میر فضل الله و سید فاضل مستعد قابل بود برتبه صدارت یافته میر جلال الدین حسن
مذکور در حین تسخیر قلعه شماخی و شیروان فوت شده میرزا رضی برادرزاده او بجای عم بین الاماثل بدین رتبه
گرامی معزز و نامی گردیده از وفور قابلیت مرتبه مصاهرت حضرت اعلی دریافته برشد و کاردانی تولیت اوقاف

سرکار خاصه انحضرت که بر حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم السلام وقف فرموده اند و منصب مهرداری
توقیعات مبارکه حضرات عالیات علاوه منصب صدارت گردیده و او در سفر اوزبایجان مریض گشته
در سال ۱۰۴۷ بعالم بقا پیوست و قاضی خان بجهت دلیری که در صارف مصروفی اوقاف داشت و
مرضی طبع اشرف نبود معزول گردید منصب میرزا رضی بن میر صدر الدین محمد ولد او که دخترزاده حضرت اعلی
و دران هنگام رضیع بود تفویض یافته میرزا رفیع عمزاده اش حسب الامر اعلی به نیابت عمزاده خود کافل
امور گشت و منصب قاضی خان بقاضی سلطان تربتی الموسوی که متولی سرکار فیض آثار روضه رضیه بود
تفویض یافت لیکن در همان چند روز که در دار الارشاد اردبیل پابوس منصب عالی صدارت گرد
بیمار گشته مثال اجل را امتثال نموده خطاب صدارتش بتوقیع ختم مختتم گردید بعد از فوت او میر رفیع الدین
محمد خلیفه ولد مرحوم میر شجاع الدین محمود اصفهانی که در ان ملک بسادات مازندرانی معروف اند و شمه از احوال
کمال و بزرگی قدر و منزلت شان در صحیفه درج شده مفوض گردید و میرزا رفیع مذکور شرف مصاهرت دریافته
از مرتبه نیابت پای برتر نهاده اصالة بدستور میرزا رضی طغرای امثله و احکام را باسم سامی خود متوقع و
موشح ساخت و در سنه ۱۰۳۳ میر رفیع الدین محمد خلیفه بجوار رحمت یزدانی پیوسته منصب عالی صدارت
کل ممالک من حیث الانفراد با منصب تولیت و مهرداری حضرات عالیات بخدمتش تعلق گرفته الحال
بدین مراتب بلند و مدارج و مناصب ارجمند سرافرازی دارد **اسامی سامیه وزرای اعظم** وزرای اعظم زمان
دولت همایون انحضرت نیز بدستور صدور هفت نفر اند در اول جلوس همایون میرزا شاه ولی ولد
میرزا احمد بن میرزا عطاء الله که در زمان شاه جنت مکان شمه از احوالش در طی وزرای ممالک رقم پذیر
کلک بیان گشته و میرزا احمد مذکور بسیار و تعلیق نویس بی بدل و در علم انشا مهارت کامل داشت بنابر
منازعه که میانه او و میرزا سلمان وزیر بود در زمان نواب سکندر شان وزارت مرشد قلیخان اختیار
نموده بخراسان رفت و در انجا منبع فتنه عباس میرزائی کرده در سالی که نواب سکندر شان با عساکر ظفر
متوجه دفع فتنه گردیده مرشد قلیخان را در قلعه تربت حیدریه چنانچه در محل خود ذکر شده محاصره کردند بهرام بیک
نام برادرزاده میرزا احمد باغوا و تحریک میرزا سلمان بقلعه در آمده در زمان فرصت عم خود را بقتل آورده خود را
بیرون انداخت مرشد قلیخان بنابر حقوق خدمت و جان سپاری او میرزا شاه ولی پسر او که هنوز خورد سال بود

بجای پدر

بجای پدر وزیر خود کرد و در حینی که حضرت اعلی بعراق تشریف اورده بر تخت سلطنت قرار گرفت مشار الیه
در خدمت مرشد قلیخان نشو و نما یافته شایستگی منصب عالی داشت حسب الصلاح مرشد قلیخان برتبه وزارت
اعظم سرافرازی یافت **دویم** میرزا محمد کرمانی که از جانب مادر از سادات گجی تبریز اقوام میرزا زکریا بود بعد از واقعه
شهادت سلطان حمزه میرزا باصلاح امرا در زمان ابوطالب میرزا وزیر و اعتماد الدوله شده در انتظام دولت
سعی مینمود بعد از جلوس همایون اعلی و استخلاصش از مواخذه و مصادره در سفر خراسان رفیق
باردوی معلی همراه بود و در قضیه قتل مرشد قلی با قتلا او همراز و در خفیه با حضرت اعلی در واقعه همزبان
و دمساز بود و از انحضرت نوید منصب وزارت یافته بود بعد از قتل مرشد قلی حضرت اعلی بوعده
وفا فرموده او را برتبه عظیم القدر وزارت اعظم سرافراز فرمودند لیکن از و غرور رشد و بلند پروازی و
خودسری که جبلتش بان مفطور بود زیاده روبها از و بظهور میرسید که پسندیده طبع اشرف نبود
و باعث تربیت ابوطالب میرزا نیز شده بود در دو غا باد زاوه و محمولات تبریک امرای عظام گرفتار گشته
در همان چند روز مقتول گشت اما وزارت و اقتدارش زیاده از شش ماه نبود میرزا لطف الله شیرازی
که وزیر شهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بود بعد از واقعه شهادت شاهزاده از وزارت معزول گشته میرزا محمد
چنانچه مذکور شده وزیر شده بود و او نیز بعد از مواخذه و مصادره در سفر خراسان همراه بود و بعد از قتل
مرشد قلی وزیر نواب خورشید احتجاب علیه عالیه شده بود بعد از قتل میرزا محمد بسعی نواب خورشید
احتجاب وزیر اعظم و اعتماد الدوله گشت وزارت با یالت جمع کرده صاحب جیش و لشکر و طبل و علم
گردید و دو سال من حیث الاستقلال بامر وزارت پرداخت و در اواخر بجهت اطوار ناهنجار پسرش میرزا محمد
زمان که از غرور و جهل و جوانی ارتکاب اعمالی که مرضی طبع مبارک اشرف نبود مینمود معزول گردید حاتم بیک
ولد ملک بهرام اردوبادی که شمه از احوالش درین کتاب مرقوم کلک بدایع نگار گشته در ازاء حقوق خدمات
سابقه و لاحقه و جان سپاری یک برادرش ابوطالب بیک که عبد الله خان اوزبک در حین محاصره هرات
که او از جانب علی قلیخان شاملو برسالت آمده بود در دهان توپ نهاده بقلعه انداخت در مقام تربیت او
درآمده بمنصب استیفای ممالک سرافراز فرموده بودند بعد از عزل میرزا لطفی بوزارت اعظم سربلندی یافت
و تا مدت بیست سال در کمال اقتدار و استقلال وزیر و اعتماد الدوله بود در پای قلعه دمدم ارومی چنانچه

درطی قضایا با ان ایام سمت گذارش یافته فوت شد خلف ارجمندش میرزا ابوطالب سلمه الله که اوصاف
درصدر صحیفه اول رقم نگارش پذیرفته وازاوان صغر بمطالعه کتب علمی پرداخته درفنون علوم معقولات
وحکمیات ترقیات عظیمه یافت دراغاز جوانی ونشو ونما درازاء حقوق خدمات والد واجداد بجای والد بزرگوار
بدین رتبه عالی ارجمندی یافت وتا ده سال متکفل امر وزارت بود وبجهت بعضی امور که لازمه نشاء جوانی
وغرور جاه ومنصب است ازین عطیه والا مهجور گشت که ایامی به نیک وبد زمانه ساز کار و بتجربه نشیب
وفراز روزگار مهذب گردد سلمان خان ولد شاه علی میرزا ابن عبدالله خان استاجلو که فی الجمله قابلیت
واستعدادی داشت برتبه بلند وزارت ارتقا یافته تا مدت پنجسال شاغل شاغل وزارت دیوان اعلی
بود دراصفهان مریض گشته بعالم بقا پیوست سلطان العلمایی دستور الوزرائی خلیفه سلطان خلف موفور
الشرف میر رفیع الدین محمد صدر که شرف مصاهرت حضرت اعلی دارد چنانچه درمحل خود اشعاری شده
ومآثر جلال ومفاخر کمال والد وجدش درین اوراق سبق ذکر یافته بدین رتبه گرامی معزز وسربلند گردید
وبهمه جهتی مورد تربیت ومشمول نوازش والطاف شاهانه گشته من حیث الاستقلال بامر وزارت پرداخت
والحق سید بزرگ عالیشان وفاضل ودانشمند نیکو اخلاق واز عهد صبی واوان تمیز ونشو ونما تا زمان
ارتقا بمدارج علیا ومنصب مذکور خلاصه عمر گرامی را صرف مطالعه ومباحثه کرده درفنون علوم معقول
ومنقول سرآمد روزگار گردید ودراندک زمانی بوفور فهم وفطرت عالی وطبع مستقیم درعلم حساب دانی
مهارت کامل یافته برای صایب وفکر ثاقب اوراد رفاتق امر وزارت ترقیات عظیم رویداده بنوعی بلوازم
اینمنصب عالی اشتغال دارد که تصرفاتش درعلم حساب قانون ونتایج ارقام سعادت انتظامش از حرف
خطا مصونست وذات کامل الصفاتش جامع کمالات صوری وحاوی فضایل واستعداد معنوی وشان نیکی
این رتبه والا وزیبندگی اینمنصب علیا از جبهه احوالش ظاهر وهویداست والی غایت من حیث الاستقلال
والانفراد شاغل این شغل عظیمست ودر حسن خلق واوصاف حمیده احوالش هرچند خوض رود اندکی از بسیار
ودیباچه اظهار عنقبوان نهاد ودر ریاض آمال ارباب قلم واصحاب فضل وکمالات از رشحات کلک گهربارش
منضر وشادابست وارباب قابلیت واستعداد درظل رافت وامتنان آنصاحب دولت مسرور وکامیاب
دزدور رسم وزارت تازه گردید زنام او بلند آوازه گردید والیوم منصب وزارت از وجود شریفش مزین

فلاراسته وسریر دولت از سلامت نفس وکاردانی وخیراندیشی عمیمش محلی دیر آراسته است امید که از عمر ودولت
تمتع وبرخورداری یابد ذکر اسامی شریفه مستوفیان ممالک مستوفیان عظام زمانی فرخنده فرجام انحضرت نیز
بدستور صدور ووزرای اعظم هفت نفر بوده‌اند اول خواجه شکرالله وسابی اصفهانی که از خراسان درخدمت
انحضرت بود ودررکاب اقدس بعراق آمده سه سال مستوفی الممالک بود مرد آدمی درویش نهاد وسلامت
نفس انصاف داشت ومحاسب کاردان بود واز اقسام شکار تازی مولع بود ودر شهور سنه احدی
مطابق سنه ۹۹۹ معزول شد ۲ حاتم بیک اردوبادی وزیر بیگلربیگی شیخان مستوفی الممالک گشت وشش ماه
بدان خدمت قیام داشت ودر اول توشقان ئیل سنه الف چنانچه درطی اسامی وزرا ذکر شد مورد تربیت
شاهانه گشت بمنصب عالی وزارت اعظم ارتقا یافت ۳ آقا شاه علی دولتابادی اصفهانی برتبه استیفا
سربلندی یافت دوات وقلم طلا مرصع که تا آن غایت رسم نبود که بمستوفیان داده شود باو داده شد ودرعلم
سیاق ونویسندگی استاد المحاسبین ومحاسب کاردان بود وبسلامت نفس وخیراندیشی اتصاف
داشت وتا ششماه من حیث الاستقلال بدان خدمت پرداخت بتاریخ سنه والف باجل طبیعی فوت
شد بنابر شفقت شاهانه بازان سلسله منصب مذکور ۴ باقا میرزا علی برادرش تفویض یافت ودوات وقلم
مرصع مذکور باو اختصاص یافت او نیز مرد سنجیده خوش سلوک پرهیزکار وکم طمع بود ونسخه تشخیص جمع وخرج
ممالک محروسه که اعتماد الدوله حاتم بیک طرح کرده بود وامروز قدوه وقانون دفترخانه همایونست درزمان
استیفا راو اتمام یافت وتا پنج سال مستوفی الممالک بود واز درویش نهادی وعدم رشد واستقلال مورد
اعتراض معترضان واضداد گشته معزول گشت ۵ معزا میرزا ابراهیما شیرازی که از زمره معترضان بود بدین رتبه
سرافرازی یافت ودر کمال استقلال وبلند پروازی بلوازم این خدمت اشتغال مینمود از زیادتی رشد و
بدسلوکی با ابنای جنس ارباب قلم از ورمیده درمقام عیب جوئی درآمدند وازبی پروائی وبی شعوری که از
کیفیت باده جاه ومنصب خیزد خبطی چند درمحاسبات گیلان زده مبلغهای کلی فروگذاشت کرده بود میرزای
عالمیان که خود موذی حساب بود بدان اطلاع یافته بعرض اقدس رسانید بنابران رقم غلبت برصحیفه حالش
کشیدند ایام منصبش یکسال ونیم بود دراول ئیلان ئیل سنه ۱۰۰۴ ۶ میرزا قوام الدین محمد ولد میرزا حسن کفرانی
اصفهانی که وزیر حسین خان شاملو امیرالامرا خراسان ودرعلم سیاق ونویسندگی شاگرد خلف آقا شاه علی بود

بر مسند استیفا تمکن یافت مردی خلیق نیک نفس بود با کمال استقلال و بزرگ منشی بغایت نیک نهاد و خیر و صاحب
همت بود فقرا و درویشان و ارباب صلاح و اصحاب زهد و تقوی از موائد احسانش بهره ور بودند و تا
پانزده سال مستوفی الممالک باستقلال بود و در سال شانزده هم دعوت حق را اجابت نموده
بدار بقا پیوست بعد از فوت او ع میرزا سعید نواده خواجه قاسم نظری مستوفی الممالک زمان شاه
جنت مکان که منصب اوارجه نویسی آذربایجان داشت از وفور حقانیت و درستی و حقوق خدمت
دیرین سلسله خواجه قاسم بدین رتبه والا ارجمندی یافت و تا حین ارتحال شاه گیتی ستان حسب
الارث والاستحقاق مستوفی الممالک بود و اکنون بدستور بخدمت مذکور مشغولی دارد و از وزرای
جزو زمان آنحضرت چند وزیر ذیشان صاحب اعتبار که بودند مثل میرزا محمد شفیع وزیر دار المرز و مازندران
و خراسان که بخطاب میرزای عالمیانی سرافراز بود و خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان که لقب قدوبیت
داشت و دیگر وزرای اصفهان و کاشان و غیره هم بعالم بقا پیوسته بودند و از وزرائی که در حین ارتحال
راتق و فاتق مهمات دیوانی بودند دو نفر صاحب جاه و عزت و ثروت و مکنت بودند میرزا تقی مشهور
بسابقی نواده خواجه غیاث که در زمان شاه جنت مکان وزیر حسن بیک یوزباشی بوده و موما الیه
در سنه ۱۰۳۰ که قشلاق همایون در دانقی واقع شده بود وزیر بیگلربیگی قراباغ بود که باینفی بلوازم
خدمت پرداخته نواب گیتی ستانی آثار رشد و کاردانی از ناصیه احوالش مشاهده نمودند و در معلم
تربیتش در آمده در همان ایام بوزارت کل طبرستان که عبارت از مازندران بهشت نشان و استرآباد
بوده باشد سربلندی یافته روانه انصوب شد و حسن سعی و کاردانی او در خدمات مرجوعه سیما انجام عمارات
و ضبط و نسق مملکت و توسیع طرق و شوارع و غیر ذلک در ضمیر انور بیشتر از بیشتر سمت ظهور یافته روز بروز در
تربیتش می‌فزود تا آنکه بمزید اعتبار محسود اقران گشته از جمله مقربان محفل قدس و محرمان سرا پرده گردید
و تا حین ارتحال آنحضرت بدان منصب سرافرازی داشت و همیشه خدماتش مستحسن طبع اشرف بود دیگری
خواجه جلال الدین اکبر غوریانی وزیر خراسان که از اعیان ولایت غوریان هرات بود در زمان تسلط اوزبکیه
بدولتخواهی قزلباش متهم بوده انواع جور و تعدی کشیده بود بعد از فتح خراسان داراد و تنخواهها که از و
بظهور رسیده بود مورد شفقت و تربیت گشته بخدمات دیوانی آنجا مأمور گردید و بحسن خدمات منظور نظر

بوزارت کل ممالک خراسان ارتقا یافته صاحب املاک و رقبات موروثی و مکتسبی از نقد و اسباب
...ی بر با جره او طاری گشته دیده باصرتش بالکلیه از دیدن عاری و عاطل گردید و بجهت
...ق خدمت از آن ابتلای او اغماض عین فرموده بهمان دستور منظور انظار عنایت
...بصیرت و بینائی بر تق و فتق امور وزارت می‌پرداخت و بمحض توجهات خسروانه نقصی
...ت و تا مدت دوازده سال ایام نابینائی وزارت کل خراسان کرد و در ازمنه سابقه
...بر این معنی وقوع نیافته باشد که در عهد این شهریار حق‌شناس بنده‌نواز وقوع یافت
...رد ممالک زیاده فایده نیست نقره چند در ختم کتاب بعد الحمد والمنه که این جلد نسخه
...جیفه ثانی و صادرات احوال خجسته و ظفر قرین بیهمال و واردات ایام فرماندهی
...سی بت صورت تسوید یافته رقم اختتام پذیرفت و بحتمل که بعضی فقرات طفیلی
...و در بین کتاب عالم‌آرا در رشته تحریر در آمده باشد که محل اعتراض معترضان بوالفضول
...است که کلک سخن‌پرداز از هرزه درائی باز [illegible] ان صدق بیان را خوشتر ازین
...رباب کل مرشوش ع اعنی دعای بی‌ریائی دوام دولت و قوام سلطنت پادشاه
...ا فروز سپهر عدالت و عالم‌آرائی آفتاب عالمتاب کشور عظمت و فرمانروائی خاقان
...شاه قضا قدرت قدر توامان برازنده تخت فیروزبخت الکاسره و کیان خلاصه
...زنده اعلام جهانگشائی شاهی زیبنده اورنگ جهان آرائی شاهنشاهی گوهر
...را فراز شهریار شهرپرور مسکین‌نواز که بصفات حسنه جود و سخا آراسته و بداد و دهش
...ق پیراسته در ایجاب مسئولات ارباب حاجات ع فرقه لا بزبان جبارکش
...ند سلطان ابن سلطان ابن سلطان ع خاقان بن خاقان بن خاقان ع
...ان ابوالمظفر ابوالمنصور شاه صفی بهادرخان الصفوی الموسوی الحسینی خلد
...ران تازه و تر ساخته ریاض سخن‌پردازی را بدعای اجابت انتمای آن شهریار
...زمفاخر جلالتش در صدر صحیفه اول رقم نگارش یافته و این اوراق چون اوراق
...بهی بنم برفته شاداب گرداند خداوندا این نوباوه بوستان شهریاری تازه نهال

النقاد

گلشن جهانداری را بلطف ازلی وحسن تقدیر لم یزلی برفراز مسند فرمانروائی جهان
ستانی مهین جد عالیمقدار سالهای بسیار الی یوم القرار باینده ومستدام داشته
مرحمت وعاطفتش اسوده دارد بیادگار جد فردوس مکان گیتی ستان عمر
بر اعادی دین ودولت مظفر ومنصور گرداناد بتوفیق مسکین نوازیش
وامینان بارگاه عزت ومقربان بساط قرب ومنزلت وخواص وعوام
اخلاص شعار ذوی الاحترام دستور رفیع قدر عالیمقدار که طالب ازدیاد عمر و
جاه وحشمت این خسرو بلندقدر گردون سطوت سپهر انداز از موائد احسان دو
وبرخورداری ده امین یارب العالمین در صدر صحیفه اول این دفتر اشعاری
تاریخ عالم ارا اگر عمر وفا کند وفرصتی از شغل کسب معاش که مضیع اوقات
ادمیان است بدست افتد منتخبی از نوادر حکایات وخلاصه وسر جوشی از
افاضل متقدمین [illegible] صحیفه بیان نگاشته در صحیفه روزگار بیادگار
افادت انتساب جامع الحکایات [illegible] وعجایب المخلوقات وحیات الحیوان و
وگلستان ونگارستان واخلاق ناصری ومحسنی وجلالی وامثال ذلک
از لالی ابدار ومخزن الاسرار ابرار وچه انکه در مدت حیات که در حیز
شمار ان بهفتاد رسیده بدیده بصیرت دیده وبگوش هوش از
در یک سفینه جمع نموده از خرمن مستعدان خوشه واز مائده افضال
دریوزه گران کوی بینوایی دامنی پر نماید ومجموعه مختصری پرداخته بدین
اشفته بی سرانجام بمین توجه واعزاز ان عالیقدر دولت پرور مخلص
همایون شهریار زمان قاان دریادل سپهر استان امینان دولت
البضاعة سرگردان بادیه استعداد نعم البدل اولاد یادگاری ماند تا
نامه بود فرصت ان نشد زیرا که تالیف را دلی باید فارغ از همه مشاغل
دل که مصالح دولت افزا از راجع اورده بتالیف ان نسخه پردازد ومجموعه

که در زمان انحضرت هنگامه سخن پردازی از تازه گوهای انسان گرمی داشت ذکر نموده خاتمه کتاب را
بدان ارایش دهد چون درحین اتمام این نسخه عالم ارا اسباب ان بر جمع نبود قلم تقدیر بتحریر انرا حوالت بوقت
دیگر نمود بعد الیوم اگر عمر بیوفا وفاداری نماید وتوفیق الهی یار ومددکار گشته فرصتی دلخواه چنانچه
اشارت شد بدست اید بترتیب ان نسخه پرداخته مکنون خاطر دوربین ضمیر ظاهر اید فهو
المطلوب والا همت که از خاطر محو شده جا بجا دل نشینه
نکنه چه تراود ارباب فطنت وذکا معذور
خواهند داشت ای سازنده گرفتار شده
این مطلع نیز از منظومات کمترین
مناسب حال بوده

صد وعده کرد یار
یکی را وفا نکرد
بر من چه جور بود
کان بیوفا نکرد
امید که این نسخه
اقبال از اغراض
بوالفضولانه ارباب
حقد وحسد دور بوده
اگر سهو وخطائی
مطلع گردند اصلاح ان
کوشند وچشم
عیب بین از ان
بپوشند والسلام

تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب
روز جمعه تاریخ یازدهم شهر محرم
والسلام

